

مجموعه مقالات

مؤلف

علی - پژوهشی مهدویت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقالات

کنگره علمی - پژوهشی مهدویت

سازمان تبلیغات اسلامی استان خوزستان

مرداد ۱۳۸۸

سرشناسه	: کنگره علمی پژوهشی مهدویت (۱۳۸۸، اهواز)
عنوان و نام پدیدآور	: مجموعه مقالات کنگره علمی - پژوهشی مهدویت/گردآورنده دبیرخانه کنگره علمی پژوهشی مهدویت استان خوزستان معاونت فرهنگی پژوهشی و آموزشی سازمان تبلیغات اسلامی.
مشخصات نشر	: تهران، مؤسسه اندیشه کهن پرداز، ۱۳۸۸
مشخصات ظاهری	: ۳۰۰ صفحه
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۱۰-۱۸-۳ ریال : ۴۲۰۰۰
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
موضوع	: مهدویت - مقاله - کنگره‌ها
شناسه افزوده	: کنگره مهدویت استان خوزستان. دبیرخانه
شناسه افزوده	: سازمان تبلیغات اسلامی. معاونت پژوهشی و آموزشی
رده‌بندی کنگره	: PJA ۴۱۷ هـ ۱۷۱۴
رده‌بندی دیویی	: ۸۹۲/۷۱۲۰۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۳۱۶۵۵



سازمان تبلیغات اسلامی خوزستان



مؤسسه اندیشه کهن پرداز

آدرس: تهران، خ ۱۲ فروردین جنوبی، کوچه بیژن، پلاک ۱۸

تلفن: ۶۶۴۶۱۶۵۳

مجموعه مقالات کنگره علمی - پژوهشی مهدویت

به همت: دبیرخانه کنگره علمی - پژوهشی مهدویت استان خوزستان معاونت فرهنگی،

پژوهشی و آموزشی سازمان تبلیغات اسلامی خوزستان

لیتوگرافی: نادر

چاپ و صحافی: پژواک اندیشه

قیمت: ۴۲۰۰۰ ریال

صفحه‌آرایی: ه سوری

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۱۰-۱۸-۳

«کلیه حقوق این اثر برای سازمان تبلیغات اسلامی استان خوزستان محفوظ می‌باشد.»

۰۶۱۱۳۳۶۴۸۷۱

فهرست مقالات

- مهدویت و جهانی شدن آن ۵
گفتاری از: حضرت آیت‌الله شفیعی
- آسیب‌شناسی معارف مهدویت ۱۷
امید معظمی
- بررسی روایات نهی از قیام در عصر غیبت ۲۹
محمد رضا فوادیان
- برکات وجودی امام عصر علیه‌السلام ۱۱۹
حسن سلم‌آبادی
- دجال و رابطه آن با ظهور حضرت حجت (عج) ۱۳۳
مسعود دریس
- آموزش عمومی مهدویت ۱۶۳
یاسر آئین
- مهدویت در چشم‌انداز تاریخی حق و باطل ۱۸۹
محمد رضا سعیدی
- هویت شهروندی و آرمان‌شهر دینی ۲۱۹
رضا عابدی

۲۳۱.....بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی در پرتو مهدویت

سیدعلی حسینی

۲۴۹.....یاری امامت و نصرت خداوند

محمد رضایی

۲۶۱.....رسالت زمینه‌سازی ظهور در انقلاب اسلامی ایران

جلال صفایی

۲۸۱.....سرانجام و نتایج امامت

سید مهدی میر باقری

مهدویت و جهانی شدن آن

گفتاری از: حضرت آیت‌الله شفیعی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنده به سهم خودم امشب از دو جهت احساس خوشبختی می‌کنم، اول اینکه در آستانه سالگرد میلاد حضرت مهدی (عج) هستیم و دوم اینکه در جمع استادان و نخبگان دانشگاه علوم پزشکی اهواز. این دو توفیق که دست به دست هم بدهند، موفقیت ثلثی را به بار خواهند آورد. همانطور که در دعوتنامه بنده آمده، موضوع مورد بحث ما مهدویت و جهانی شدن آن است. بحث را از این جا شروع می‌کنم که در طول مطالعات و کارکردهایمان در مورد امام زمان اعم از آنکه خواننده یا شنیده یا تحقیق کرده‌ایم، یک سلسله مراتب در مسأله مهدویت می‌بینیم. اول آنکه مهدویت یک عقیده‌ای شیعی است که شیعیان به مهدی موعود معتقدند، با ابعاد ویژه‌ای که همه می‌دانید و عقیده‌مند هستید. ما شیعیان معتقد و منتظر حضرت مهدی هستیم، امامی که در سال ۲۵۵ هجری قمری متولد شده و اکنون ۱۱۷۰ سال است^۱ که زنده است تا وقتی که خداوند اراده کند و او را آشکار سازد. در طول و عرض همین مطالعات متوجه شده‌ایم که این مسأله، مسئله‌ای است فراتشیع، یعنی اهل سنت و جماعت هم به این معتقدند و در این مورد کتابهای زیادی هم نوشته‌اند، البته با تفاوت‌هایی که در جزئیات با ما دارند. مثلاً برخی از آنها معتقدند که امام زمان هنوز متولد نشده، برخی دیگر

۱. تا تاریخ ارائه این مبحث.

معتقدند که امام زمان متولد شده، لکن فوت کرده و مجدداً زنده می‌شود، برخی دیگر معتقدند که نظر شیعه درست است، یعنی امام زمان متولد شده ولی غایب و زنده است و آشکار خواهد شد. پس مسأله مهدویت دست کم یک مسأله اسلامی است (اعم از فرقه‌های سنی و شیعه) اما آیا این مسئله به اسلام متوقف می‌شود؟

خیر، می‌بینیم که ادیان دیگر هم معتقدند، مثلاً بودائیان، یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان هم به مهدویت اعتقاد دارند ولی هر کدام به ترتیب بودا، عزیز، عیسی (ع) و زرتشت را مصلح جهانی می‌دانند. دیگر مذاهب از جمله مزدکیان، مانویان و دیگران هم همینطور. منتهی در خصوصیات و جزئیات اختلاف دارند ولی در کلیات مطلب همه ادیان و مذاهب تقریباً یکی هستند. بدیهی است بحث در جزئیات خدش‌های به اصول و کلیات وارد نمی‌کند.

در طول و عرض این مطالعات به این نتیجه رسیدیم این اعتقاد که همراه با مشترکاتی است و اختصاصاً در همه ادیان وجود دارد، براساس یک قاعده فلسفی است. فلاسفه قواعدی دارند که در کتب فلسفه ذکر شده و آن این است: «القدر لا یدوم» یعنی چیزی که برخلاف طبیعیات است، تداوم ابدی نخواهد داشت. این قاعده، بر بحث ما منطبق است. مثلاً ظلم، اجحاف و انحراف بر خلاف طبیعت است، پس دوام و بقا نخواهد داشت و عدم دوام یک مجری می‌خواهد و یک قاعده فلسفی دیگری است که می‌گوید: «کل شیء جاوز حدّه انعکس ضده» یعنی هر چیزی که از حد خودش گذشت تبدیل به ضد آن چیز می‌شود.

طرب افسرده کند چون که ز حد در گذرد

آب حیوان بکشد نیز چو از سر گذرد

آب حیوان که مایه حیات است اگر از سر گذرد، سبب مرگ می‌شود. طرب زیادی هم وقتی از حد می‌گذرد، باعث افسردگی می‌شود.

در حیات انسان و غیر انسان، وقتی ظلم از حد گذشت تبدیل به عدل می‌شود. یقیناً می‌دانید که قواعد فلسفی، تخصیص هم ندارد پس ظلم هم مشمول قاعده یاد شده می‌شود.

اگر یک مرحله دیگر عقب‌تر برویم، باز می‌بینیم که مسأله مهدویت اصلاً موضوعی است که از فطرت‌ها نشأت می‌گیرد. چون مسأله عقل، مخصوص انسان است ولی مسأله فطرت، در همه حالت‌های جانداران یافت می‌شود. در حالات جانداران دیگر هم آورده‌اند هر چیزی که در جانداران، به سر حد وفور می‌رسد عکس‌العملی پدید می‌آید. در اینجا یک مثال می‌زنم و در مثال مناقشه نیست. می‌گویند گربه بچه‌اش را می‌خورد. خوب بحث پیش می‌آید این گربه‌ای که نسبت به بچه‌هایش خیلی مهربان و عطوف است پس چه اتفاقی می‌افتد؟ گفته می‌شود از شد علاقه بچه‌اش را می‌خورد. این حالت یک رفلکس و عکس‌العمل است، یعنی محبت و علاقه که از حد می‌گذرد عملاً این رفلکس و پاسخ را در گربه‌ها دارد و این حیوانی است که فقط فطرت‌هایی دارد.

پس معلوم می‌شود که مهدویت اسم و اصطلاح شرعی و حقیقتاً یک قاعده بساری و جاری در نظام طبیعت است که در هر بعد و شکلی تجلی می‌کند، در بعد عقل و اندیشه، در بعد اجتماعی، در بعد اعتقادی و... به شکل و شمایل جاری است. دنیا یکسان نمی‌ماند، بالاخره باید تحولی در دنیا رخ دهد. جامعه‌شناسان، همیشه تابلوهایی برخاسته از افکار و اندیشه‌هایشان ترسیم می‌کردند و دنبال آن را می‌گرفتند و کم کم این را در جامعه پیاده می‌کردند. مثلاً افلاطون هنگامی که کتاب جمهوریت خود را نوشت، به او گفته شد که این طرحی که شما ریخته‌اید در زمین قابل پیاده شدن نیست. گفت اگر در زمین قابل پیاده شدن نباشد، در آسمانها قابل پیاده شدن هست. امروز اگر کسی جمهوریت افلاطون را مطالعه کند و به اعتقادات مهدویت مُشرف باشد، کلیات مهدویت را در کلیات جمهوریت افلاطون می‌بیند، پیدا است که این مسئله یک چیزی در فطرت‌ها، عقل‌ها و طبیعت‌ها بوده و می‌باشد.

اگر کتاب مدینه فاضله ابونصر فارابی مطالعه شود، می بینیم که فارابی چه می گوید و چگونه آنچه که گفته با اعتقادات مهدویت ما سازگار است. البته درست است که فارابی مسلمان است ولی باید دانست عصری که فارابی در آن بوده و این کتاب را نوشته با عصر و زمان ما که خیلی به امام زمان نزدیک شده ایم و مسأله مهدویت پررنگ تر است، تفاوت های کلی داشته و دارد. وانگهی او از دیدگاه علمی و فلسفی سخن گفته نه از منظر اسلامی محض. دانشمندان غرب هم، چنین کتاب هایی با چنین تفکراتی که گفتم دارند و من چند تا از آنها را یادداشت کرده ام که در اینجا به آنها اشاره می کنم البته این حرف ها در گوشه و کنار حرف هایشان هست. مثلاً برتراند راسل که از نظر مذهبی و دینی معلوم نیست چه دینی داشته. یعنی معلوم نیست که آیا مسیحی است یا اصلاً ضد خدا و بی دین است، به هر حال در کتاب هایشان آینده جهان را مطرح کرده است. در کتاب «آیا جهان آینده ای هم دارد؟» ترسیم کرده است در آخر الزمان، زمانی می آید که دنیا خلع سلاح شده و اسلحه را به زمین می اندازد و همه به عدالت می گرایند. این فرد غیر مسلمان معتقد است که این خلع سلاح، به دست سازمان ملل متحد انجام می گیرد. ببینید ایشان در، یافتن مصداق اشتباه کرده و در مفهوم، همان حرف های ما را می زند. خوب هم اکنون ما وضع سازمان ملل متحد را می بینیم که ملعبه ای است در دست قدرت های بزرگ و بعید است بتواند دنیا را خلع سلاح کند، ولی مهم این است که ما اصل عقیده کلی را دریابیم.

پس همه مذاهب و ادیان، کم و بیش همین جهت را می گویند. همانطور که امام (ره) در تفسیر سوره حمد و در وصیت به مرحوم حاج سید احمد می فرمایند: آنچه را که از دیگران می خوانی و می شنوی انکار نکن، خیلی از حقایق یکی هستند منتهی اصطلاحات و کدها و رمزهایشان فرق می کند. مثل قضیه مولسوی که در مثنوی آورده است در مورد سه نفری که نظرشان یک چیز بود ولی زبانشان فرق داشت. عنب، اوزوم و انگور، در اصل اختلاقی نیست که علامه جعفری هم در قصیده ای آن را آورده است: «افسانه انگور و اوزوم و عنب اینجاستی...».

امروز ما به جایی رسیده‌ایم که به حرف‌های کسانی که موضوعاتی مثل مهدویت را انکار می‌کنند، می‌خندیم. نه تنها حرف‌هایشان از ارزش افتاده بلکه مسأله مهدویت به بدهت رسیده است و نه تنها خود موضوع مهدویت، بلکه مسأله طول عمر ایشان که بغرنج‌ترین مسأله پیرامون مهدویت بوده، امروز به مسأله ساده و روشنی تبدیل شده است. پزشکان درجه اول دنیا معتقدند که اصل، در انسان طول عمر است، اگر دیدی انسانی زیاد عمر می‌کند، تعجب نکن زیرا این مطابق با اصل طبیعت است. ولی اگر دیدی فردی در سنین کم (کودکی یا جوانی) می‌میرد متعجب باش زیرا این خلاف اصل طبیعت است. الان هم که درصد طول عمر را به وسیله ارزش غذاها و بهداشت و مسائل دیگر بالا می‌برند. علاوه بر آن طول عمر در میان حضرت نوح، حضرت آدم، حضرت ابراهیم و مانند آن هم بالا بوده است. استالین وقتی مریض شد، ۱۲ نفر از پزشکان حاذق دنیا در مسکو جمع شدند تا نگذارند استالین بمیرد، خوب نتوانستند کاری انجام دهند و استالین مرد. پزشکان در نتیجه تحقیقات زیاد، اعلام نظر کردند که سلول‌های مغز انسان به گونه‌ای آفریده شده‌اند که می‌توانند تا ۷۲ هزار سال عمر کنند ولی علل و عوامل گوناگون، باعث می‌شود که انسان‌ها زود بمیرند. ما به عنوان مسلمان می‌توانیم خودمان را راحت کنیم و بگوییم که خداوند وقتی اراده کند چیزی اتفاق بیافتد می‌افتد و خداوند عالم اراده کرده است که حضرت مهدی عمر طولانی کند «و ان الله علی کل شیء قدیر». ولی کسانی که دنبال عوامل علمی این وقایع می‌گردند، باید این نوع تحقیقات و مطالعات را پیگیری کنند. وقتی اهرام مصر را پس از هزاران سال حفاری می‌کردند، در حفاریات مقداری خوشه‌های گندم پیدا کردند و این خوشه‌های گندم را باز کردند و کاشتند و گندم به عمل آوردند و نتیجه گرفتند که راز سالم ماندن خوشه‌های گندم، این است که گندم‌ها در خوشه‌ها سالم مانده‌اند، پس راز طول عمر حضرت مهدی (عج) هم در پرده غیبت بودن ایشان است. همچنین از اینجا فهمیدند که چرا حضرت یوسف در فرمانی که برای کاشتن گندم به اهل مصر می‌دهند، می‌گویند هفت سال اول گندم‌ها را در خوشه‌ها باقی بگذارید تا بدین ترتیب برای هفت سال بعد

که قحطی می‌شود، گندم‌ها سالم باقی بماند.^۱ از این مسائل این قدر هست که مسأله طول عمر یک امر عادی می‌باشد که از نظر علمی و تجربی ثابت شده است.

مرحوم علامه مجلسی (در چاپ جدید بحارالانوار جلد ۵۱ و ۵۲ و ۵۳) بحثی دارد به نام المعمرون یعنی بحثی پیرامون اشخاصی که عمرهای طولانی داشته‌اند. مثلاً می‌گویند لقمان سه یا چهار هزار سال عمر کرده است ولی آنچه مسلم است حضرت نوح فقط ۹۵۰ سال دوره پیغمبری او بوده و غیر از آن هم چند سالی عمر کرده و این نص قرآن کریم است. حتی در مورد سلمان فارسی می‌گویند ۴۰۰ سال عمر کرده است خوب از دوران طولانی که با مسلمانان، مسیحیان، زرتشیان، پیغمبر اکرم (ص) و دوره خلفای اربعه را طی کرده معلوم است که به هر حال عمر زیادی کرده و همه این دوران‌ها را دیده است، اینها مسائلی است که تاریخ هم ارائه می‌دهد. لیبید عامری یکی از شعرای دوره جاهلیت است و شعری دارد که می‌گوید: خسته شدم از بس که عمر کردم و خسته کننده‌تر از این زمانی است که وقتی مردم به هم می‌رسند، سؤال روز این است که هنوز لیبید نمرده است؟^۲ خلاصه سخن این است که همه ابعاد امام زمان مستند به موازین علمی، شواهد علمی و براهین قطعی است و خدا می‌داند که به خاطر وجود امام زمان دائره‌المعارف بسیار عظیم و وسیع علمی وارد جهان علم شد. یعنی مسأله امام زمان با تاریخ، فلسفه و کشاورزی و غیره تداخل پیدا کرده است. پس در عالم فرض، اگر امام زمان نبود، بخش بسیار عظیمی از علم و دانش امروز از بین رفته بود. بنابراین بیشترین شادی، خرسندی و خوشوقتی برای مذهب شیعه این است که با ابراز تعبد و تشریح به مهدی موعود (عج) رسیده است. البته حالا هر کس دیگر با راههای دیگر هم به مهدی موعود رسیده است که آن بحث دیگری است و برای انسان متعبد و متشریح کافی است که از راه تعبد شرعی، به این مسأله رسیده باشد. تعدادی از احکام فقهی که

۱. یات سوره یوسف.

۲. ولقد سئمت من الحیاة و طولها. و سؤال هذا الناس: کیف لیبید.

ما داریم تنها با یک آیه قرآن کریم ثابت شده و این یک آیه برای این موضوع بس است. در مورد امام زمان صد و سی و دو آیه داریم که هر آیه‌ای هم به تناسب، از طریق چند روایت به امام زمان شرح، تفسیر و تبیین می‌شود^۱ اما در مورد روایت باید بگوییم که وصول به ده هزار روایت در مورد امام زمان قطعی است. من خودم یک وقت روایت مربوط به امام زمان را حدود نه هزار و هفتصد روایت شمرده بودم والا یکی از آقایان رقم بیشتری را شمرده بودند.

ببینید در مورد موضوعی که دهها آیه قرآن وجود دارد، صدها یا هزاران روایت از معصومین نقل شده و علاوه بر این مسائل دقیق علمی، فلسفی و اجتماعی هم آن موضوع را پشتیبانی می‌کند، آیا باز هم شایسته است کسی معطل موضوع باشد؟ لذا افرادی که در گذشته یا حال تشکیک می‌کنند، معلوم است که این تشکیک‌ها ارزش علمی ندارد، بالاخص اینکه اشکال کنندگان از راههای غیر تخصصی وارد شده‌اند. مثلاً احمد امین مصری یا دکتر طی حسین و اینگونه افراد که به احادیث مربوط به امام زمان تشکیک کرده‌اند، اینها یا جامعه‌شناسند یا مورخ و اصلاً علم شناخت حدیث ندارند. متخصص علم حدیث باید در مورد روایات امام زمان و دیگر روایات بحث کند یا متخصص تفسیر باید بیاید در رابطه به آیات مربوط به حضرت مهدی (عج) بحث و اظهار نظر کند.

این مسأله که بسیاری از افراد امام زمان را ملاقات کرده و به خدمت ایشان رسیده‌اند، مزید بر دلایل قبلی ما، در مورد وجود حضرت مهدی (عج) است. بگذریم از برخی موارد که خیلی هم ثابت نشده و حتمی و قطعی نیست ولی بالاخره موارد بسیاری هم هست که قطعی و حتمی است. افرادی در طول دوران‌های غیبت هر چند گاهی به خدمت حضرت حجت رسیده‌اند و البته کمتر آنها امم زمان را در همان حین

۱. رجوع شود به کتاب المحجة فیما نزل فی القائم الحجة. علامه محدث سید هاشم بحرانی.

شناخته و نیز بیشتر آنها خودشان به خدمت امام رسیده‌اند. که صدها از این موارد در کتاب‌های گوناگون نقل و گردآوری شده‌اند.

به هر صورت ما امیدواریم که سال به سال، برنامه‌های مربوط به امام زمان در جمهوری اسلامی شکل و فرم و محتوای بهتری پیدا کند و انشاءالله این خودش خیر است و در جهت تعجیل در فرج امام زمان می‌تواند تلقی شود.

اتفاقاً بزرگترین امتیاز برای شیعه این است که (هر چند طبق احادیث مبدأ ظهور امام زمان قسمت غرب مکه است) امام زمان در نهایت در آغوش شیعه قرار خواهد گرفت و این طبیعی است که امام زمان باید به متن و بطن شیعه بگردد و انتظار نیست که امام زمان به میان جامعه‌ای برگردد که اصلاً آن جامعه را قبول ندارد و او را قبول نداشته باشند. همین امروز شما در تلویزیون دیدی که از کاشان سیصد و سیزده نفر به یاران امام زمان تشبه کرده‌اند و با پای برهنه به طرف جمکران راه افتاده‌اند، خوب اصولاً امام زمان در بین چنین مردمی می‌آید.

در بعضی روایات هم آمده قبل از قیام امام زمان دو نوع مرگ رخ خواهد داد. یکی مرگ سرخ و دیگری مرگ سفید. مرگ سرخ همان مرگ با شمشیر و کشت و کشتار است و مرگ سفید همان مرگ مردم توسط بیماری طاعون است. بدیهی است که معمولاً پس از کشتارهای جمعی و قتل عام‌ها در اثر ماندن جنازه‌ها و گسترش تعفن‌ها بیماری وبا رخ می‌دهد و خطر بزرگی برای مردم ایجاد می‌کند. امام فرمود: وضع به گونه‌ای می‌شود که از هر هفت نفر، دو نفر در اثر این مرگ‌ها باقی خواهند ماند و در روایت دیگر آورده‌اند که در اثر این مرگ‌ها دو سوم جمعیت دنیا از بین می‌رود. در اینجا راوی پرسید: چه فایده‌ای دارد که فقط یک سوم باقی بماند؟ امام در جواب می‌فرمایند: از این مسأله، ناراحت نباشید شما دلتان نمی‌خواهد در این یک سوم باشید؟ قضیه خیلی امیدبخش و امیدوار کننده است.

نکته دیگری هم که می‌خواهم عرض کنم در این مورد است که گفته می‌شود امام زمان با قوه قهرو غلبه و با شمشیر و کشتن کار خود را آغاز می‌کند. هر چند این نوع تعریف برای دشمنان اسلام خوب و مناسب است ولی من این نکته را عرض می‌کنم که

صد در صد مطمئن باشید رحمت و لطف و مهربانی امام زمان بیش از سختگیری و قهر اوست. او بنده خدای رحمان است، نماینده و خلیفه واقعی خدا در روی زمین و یقیناً متصف به صفا رحمت و لطف و مهربانی خدا است. مردم را باید از هیبت امام زمان آگاه کرد ولی نباید آنها را مأیوس کرد. نقل قول است که فردی در منبر گفته بود، وقتی امام زمان آمد نزول خوارها، ریش تراش‌ها، حرام خوارها و چه چه ... را می‌کشد. از میان آن جمع شخصی می‌گوید پس بگوئید امام زمان، همه را درو می‌کند. امام زمان مظهر الطاف و رحمت خداست به هر حال باید هر حرفی را که با موازین علمی، عقلی و شرعی متناسب دانستیم باور کنیم. به علاوه در روایت متعددی چنین آمده که هنگام ظهور امام زمان افکار متکامل، اندیشه‌ها والا و خردها مترقی است پس مردم با فکر صحیح و آزادی کامل و درک درست وجود و ظهور امام زمان و مصلح جهانی را می‌پذیرند. البته در هر رژیم و نظامی وجود سلاح جهت جهاد و دفاع برای دفع خطرات و تهدیدهای دشمنان لازم و ضروری است و در همه جای دنیا موجود و معمول و مرسوم است.

خداوندا! ما را شیعیان آگاه و بصیر و دوستانی توانمند برای امام زمان قرار بده، اما مراحل را رحمت فرما، مقام معظم رهبری را در پرتو عنایات آن حضرت مستدام بدار والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

پاسخ به پرسش‌های حاضرین:

- بعضی معتقدند همانطور که غیبت صغری نیز وجود داشته است، ظهور صغری هم قبل از ظهور اصلی وجود دارد نظر شما در این مورد چیست؟
- من نمی‌دانم منظور از ظهور صغری چیست. ما دو تا ظهور، می‌توانیم در نظر بگیریم. یکی این که وقتی امام زمان در مکه ظهور کند، دوباره غائب می‌شود و بعد از سه روز مجدداً ظاهر می‌شود، لذا می‌گویند غیبت صغری این سه روز است، غیب وسطی شصت و نه سال اول است، غیب کبری همین زمانی است که ما در آن قرار داریم. معنای دیگر این است که بگوئیم اکنون بیست و پنج سال از حیات انقلاب اسلامی گذشته، به حال ما یک نوع ظهور از امام زمان داریم. خوب البته ظهور یک

وقت ظهور فیزیکی فرد است، یک وقت هم عبارت از ظهور غیر مادی، مثل ظهور قدرت، هیبت و ظهور حکومت اسلامی است. اگر منظور از ظهور صغری این است که این بخش از حکومت امام زمان و این جنبه از ظهور امام زمان آشکار شده باشد این درست است. در عصر پیروزی انقلاب، سران طاغوت اعدام شدند، اموال طاغوتیان مصادره شد، اقامه حدود و تعزیرات اسلامی گرفت گرفت، اقامه نماز جمعه و تحولات دیگری در کشور صورت گرفت که شاید همه اینها را بتوان جلوه‌هایی از ظهور صغری بنمایم والا اگر چیز دیگری مد نظر بوده است، من نمی‌دانم، از فردی که این را گفته باید پرسید.

● نظر شما در مورد بحث‌هایی که توسط آقای کورانی انجام می‌شود چیست؟

آقای کورانی دوست و هم مباحثه بنده در نجف بوده است، بعضی از کتاب‌هایی را که راجع به امام زمان بوده و ایشان نوشته‌اند یا خریده‌ام یا ایشان به من داده‌اند. ولی این که هر هفته سخنرانی می‌کنند، من موفق به استفاده نشده‌ام و نمی‌دانم که آیا چیزهای جدیدی می‌گوید یا همان اخبار و احادیث است. به هر حال نمی‌توانم اظهار نظر کنم. لکن در مجموع نامبرده فردی متدین، مطلع و مطمئن در مسائل مهدی موعود است.

● در مورد مخفی شدن حضرت مهدی در چاه توضیح دهید؟

این دورغ محض است و اصلاً و ابداً واقعیتی ندارد. و از تهمت‌های دشمنان تشیع به این مذهب حقه است.

● در رابطه با علائم و شرایط ظهور بفرمائید؟

امام زمان دو نوع علائم حضور دارند. یکی علائم بعیده یعنی علائمی که فاصله دارد تا ظهور امام زمان مثل آمدن چنگیز و محمد و عبدالله صاحبان نفس زکیه در عصر بنی عباس و ظهور صاحب الزنج و... آمدن برخی دیگر که قبل از اینها صورت گرفته است. علائم قریبه مثل صیحه آسمانی و خروج دجال و سفیانی و مانند آن که این علائم هم خود دو نوع است یک نوع علائمی که حتمی الوقوع است (خروج دجال و سفیانی) و برخی دیگر محتمل الوقوع است.

● شنیده شد که آقای بهجت گفته‌اند که به همین زودی امام عصر ظهور خواهد کرد؟

من نه حرف ایشان را شنیده‌ام و نه از واقعیت امر خبر دارم، ولی استنباط کلی من این است که شاید قسمت اعظم غیبت گذشته باشد.

● آقا قیام حضرت مهدی در امتداد رسالت انبیاء عظام است یا بخشی از آن است؟ به نظرم این دو تا یکی است و دو چیز جدا از یکدیگر نیستند. در امتداد که باشد هم بخشی از آن خواهد بود.

● ظاهراً یهودیان به ظهور امام زمان معتقدند ولی معتقدند چون پیامبر مسیح ارشدتر است پس امام زمان در رکاب حضرت مسیح (ع) قرار می‌گیرد یعنی در واقع اصل قضیه ظهور را برای حضرت مسیح می‌دانند؟

این نکته مبهم است و فکر نمی‌کنم که این طور باشد و چنین چیزهایی گفته باشند. ولی آنچه اخبار و روایات سنی و شیعه می‌گویند این است که حضرت مسیح از آسمان نزول می‌کند و پشت سر امام زمان به نماز می‌ایستد، پس به اعتقاد ما حضرت امام زمان اولی‌تر است. و طبق قاعده تکامل باید هم این چنین باشد که مسلمانان می‌گویند.

● آیا ارزیابی حضرت‌عالی این است که الان ما در حال گسترش ظلم و فساد هستیم یا در حال گسترش عدل و عدالت و ارزش‌های انسانی؟

البته تناقضی بین این دو تحول نیست، می‌تواند هم زمان که ظلم و فساد صورت می‌گیرد و گسترش می‌یابد به همان نسبت هم، ارزش‌ها و مسائل انسانی رو به گسترش باشد. مهم این است که محدوده دید ما کجا است؟ آیا به عنوان مثال محدوده دید ما ایران است یا جهان. در بعد جهانی، ما شاهد افزایش ظلم و ستم در کشورهای جهان هستیم. به عنوان مثال این وضع فلسطین است، این وضع عراق است و دیگر کشورهای جهان. از جهت دیگر علم که یک نوع کمال است در حال پیشرفت روزافزون است البته اگرچه کمال علمی تمام کمال‌ها برای انسان نیست. لذا به نظر بنده این جمله که حضرت مهدی (عج) زمانی ظهور می‌کند که جهان پر از ظلم و جور می‌شود، این معنا، معنای مجازی است یعنی پر می‌شود یک مفهوم مجازی دارد. مانند اینکه بگویی: این خانه پر از زباله است، این مغازه پر از اجناس است. پس یعنی نقطه تمیز و نقطه خالی وجود ندارد؟ - هرگز

● مبنا و معیار عدد سیصد و سیزده چیست؟ مبنا و معیار یاران امام زمان چیست؟

این سؤال خوبی است ولی شاید با بحث به جایی نرسد عرض کنم به حضورتان که در قضیه طالوت و جالوت که در قرآن آمده و در زمان حضرت داود(ع) بوده، اصحاب طالوت سیصد و سیزده نفر بوده است. در جریان جنگ بدر در صدر اسلام هم مسلمانان سیصد و سیزده نفر بوده‌اند. در روایات هم داریم که در زمان ظهور امام زمان اصحاب و یاران اصلی امام - شاید سرلشکران امام زمان و بزرگان یاران امام زمان - سیصد و سیزده نفر هستند.

محققان از این عدد برداشت‌ها و توجیهاتی دارند. دکتر شریعتی در یکی از کتاب‌های خود می‌گوید: که مفهوم از اینکه یاران امام زمان سیصد و سیزده نفرند این است که این حرکت و تحول در جهت جنگ بدر و آن هم در خط طالوت و جالوت است و این به مفهوم تقابل خط حقیقت و صلات همیشه در همه زمان‌ها مشخص است. چنانکه همو گوید: استقرار دستگاه قضایی و حکومتی حضرت امام عصر(عج) در مسجد عظیم کوفه مشعر به این معنی است که این حکومت و خلافت و این عدالت و قضاوت، ادامه حکومت عدل علی(ع) است که در این مسجد برقرار بود و اینکه این مهدی موعود و این مصلح جهانی استمرار بخش آن برنامه است. این‌ها تعبیرات زیبا و خوبی است ولی آیا تمام واقعیت است؟ نمی‌توان این را گفت. چه بسا اسرار فراوان دیگر هم مطرح باشد. به هر حال مبنای اصحاب امام زمان چیست؟ اصحاب اولیه امام زمان در ابتدا سیصد و سیزده نفرند ولی به حدی امام در مکه می‌مانند که این عدد به ده هزار نفر می‌رسد. ولی به هر حال در هر لشکر و سپاهی افرادی که بصیرت، آگاهی، شجاعت، سابقه، توانایی و ایمان داشته باشند به فرمانده کل قوا نزدیک‌ترند و این عیناً در مورد اصحاب و یاران امام زمان نیز قابل تحقق و درک است. والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاته.

أَيْنَ الْمُتَنَتِّظِرُ لِإِقَامَةِ الْأُمَّتِ وَالْعَوَجِ؟

آسیب‌شناسی معارف مهدویت

لهید معظمی

هر امر مهمی به نسبت اهمیتش، در معرض خطرها و آسیب‌هایی است، معارف مهم مهدویت نیز از این قاعده مستثنی نیست، و اندیشه‌ی مهدوی نیز چون هر اندیشه و فرهنگی آفت‌ها و آسیب‌هایی دارد که اگر به آن‌ها توجه نشود و به موقع برای برطرف ساختن آن‌ها اقدام نگردد، آثار منفی و مخربی به دنبال خواهد داشت.

مفهوم آسیب‌شناسی

آسیب، عاملی است که سبب اختلال، ناهنجاری و آفت در پدیده‌ها می‌شود و آسیب‌شناسی به معنای بازشناسی اختلال‌های مفهومی و مصداقی بحث است. این اختلال‌ها ممکن است در اثر ناکارآمد بودن و ضعف روش‌های پیام‌رسانی یا محتوایی پیام باشد. در معارف مهدوی نیز هر گاه مفاهیم و آموزه‌ها، با بدفهمی روبه‌رو یا به صورت نابه‌جا القا شود، آسیب‌های چشم‌گیری آشکار خواهد شد. و باید کج‌روی‌ها و کج‌اندیشی‌هایی که تاکنون در این موضوع صورت گرفته است، بازشناسی شده و دیدگاه‌های مهدوی به دور از اختلال‌های مفهومی و مصداقی، بیان شوند.^۱

۱. بر گرفته از فصل‌نامه‌ی انتظار، ش ۱۱ و ۱۲، چشم‌اندازی به برخی از آسیب‌های تربیتی مهدویت، مریم

اهمیت موضوع آسیب‌شناسی مهدویت

آسیب‌های فرهنگ مهدویت، مواردی است که غفلت از آنها موجب سستی اعتقاد آدمی به اصل وجود امام علیه‌السلام یا ابعاد مختلف شناخت آن بزرگوار می‌شود و گاهی نیز گرایش به افراد یا مجموعه‌های منحرف را در پی دارد. از این رو باید برای شناختن این کج‌روی‌ها و کج‌اندیشی‌ها اقدام جدی شود. به بیان دیگر باید به پیرایش و تهذیب مفاهیم و مصادیقی که تاکنون وارد این فرهنگ شده است، پرداخت. در غیر این صورت هر گونه برنامه‌ریزی برای نهادینه‌سازی این فرهنگ، بی‌نتیجه خواهد بود. کسانی که بدون توجه به بحث آسیب‌ها وارد عمل می‌شوند، همچون باغبانی می‌مانند که بدون توجه به آفت‌ها، مشغول کشت و کار شود که قطعاً در این صورت این کشت و کار ثمرهای برای او نخواهد داشت.

مهم‌ترین آسیب‌های مهدویت

پس از روشن شدن مفهوم آسیب‌شناسی و اهمیت آن در مباحث مهدوی، به چند نمونه از مهم‌ترین آسیب‌های فرهنگ مهدویت که پیش از ظهور و در دوران غیبت رخ می‌نمایند، اشاره می‌کنیم:

۱- برداشت‌های انحرافی از مفهوم انتظار

از آسیب‌های مهم در فرهنگ مهدویت، تفسیرها و برداشت‌های نادرست از موضوعات این فرهنگ اسلامی است. درک و دریافت غلط از مفهوم «انتظار» سبب شده است بعضی گمان کنند که چون اصلاح جهان از فساد به دست امام عصر علیه‌السلام خواهد بود، در برابر تباهی‌ها و ناهنجاری‌ها هیچ وظیفه‌ای نداشته و باید بی‌تفاوت بود و دست روی دست گذاشت چرا که همه چیز بر عهده‌ی ایشان است.

این نوع انتظار، انتظار منفی یا ویران‌گر است که امام خمینی (ره) در این‌باره

دسته‌های مختلفی را برشمرده‌اند:

- ۱- افرادی که انتظار فرج را به نشستن در مسجد، حسینیه، منزل و دعا کردن برای فرج می‌دانند، این‌ها مردم صالحی هستند که به تکالیف شرعی خود عمل می‌کنند لکن به فکر این نیستند که برای فرج کاری باید کرد.
- ۲- بعضی دیگر انتظار فرج را این‌گونه معنا می‌کنند که ما به این‌که در جهان و بر ملت چه می‌گذرد، کار نداشته باشیم. تنها تکالیف خود را ادا کنیم تا حضرت بیایند و ان شاء الله همه چیز را دنبال کنند.
- ۳- عده‌ای نیز می‌گویند عالم باید پر از معصیت بشود تا حضرت بیایند، ما نباید امر به معروف و نهی از منکر کنیم تا گناه زیاد و فرج نزدیک شود.
- ۴- یک دسته هم از این فراتر رفته و می‌گویند: باید به گناه دامن زد، باید مردم را دعوت به گناه کرد تا دنیا پر از ظلم و جور بشود و حضرت تشریف بیاورند.
- ۵- افرادی نیز معتقدند که اصلاً هر حکومتی که در زمان غیبت محقق شود، حکومتی باطل و برخلاف اسلام است. این دسته از افراد به بعضی از روایات موجود در این زمینه استناد کرده‌اند، مانند روایت زیر که ابن‌اعین از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است:

«كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَاغُوتٌ»^۱ «هر پرچمی که قبل از پرچم حضرت قائم علیه‌السلام برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است.»
در صورتی که منظور از عَلم در آن روایات، عَلم مهدوی است نه حکومت اسلامی.^۲

در این روایت، پرچم‌هایی که به خاطر دعوت به خویشتن برافراشته شود، محکوم به بطلان و غیر قابل اطاعت می‌باشند. این‌ها قیام‌هایی است که در مقابل حضرت ولی عصر علیه‌السلام واقع شده‌اند و رهبر چنین قیام‌هایی طاغوت است. ولی پرچم‌هایی که

۱. میرزا حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۴۸.

۲. برگرفته از صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص ۱۳، به نقل از فصل‌نامه‌ی انتظار، ش ۱، ص ۱۷.

در مسیر و جهت اهداف امام زمان علیه السلام باشند، مورد انکار قرار نگرفته‌اند و دعوت آن‌ها به قیام برای در هم شکستن باطل و به دست گرفتن اداره‌ی کشور و واگذاری آن به کسانی است که در حقیقت، حکومت، حق آنان می‌باشد، همانند قیام زید که از سوی امامان معصوم علیهم السلام مورد تمجید و تعریف قرار گرفته است.^۱

سستی، بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به شرایط جامعه، سر تسلیم فرود آوردن در مقابل بدی‌ها و ستم‌ها، بازیچه‌ی سیاست‌بازان و منحرفان شدن و مقابله با هر حرکت اصلاحی، همه از نتایج این دیدگاه در مورد انتظار است. از طرفی این تفکر تنها شامل آن دسته از افراد نمی‌شود، بلکه خود ما نیز با اعمال به ظاهر دینی خود شامل این انتظار منفی می‌شویم، شناخت صحیح از دین نداشتن، امر به معروف و نهی از منکر نکردن و نسبت به مسائل پیرامون خود بی‌تفاوت بودن، ما را از منتظر واقعی بودن دور کرده است...

در حالی که انتظار سازنده یا مثبت، تلاش و حرکت منتظر و زمینه‌سازی برای ظهور حضرت است.

انتظار واقعی، آماده باش و تحصیل آمادگی‌های لازم برای رسیدن به اهداف و خواسته‌های مورد نظر است. انتظار، تنها یک حالت روحی نیست، بلکه با توجه به روایاتی که آن را «افضل الاعمال» یا «احب الاعمال» می‌دانند، یک حالت روحی جریان یافته و شکل گرفته‌ای است که از معرفت برخاسته و به اقدام و عمل می‌انجامد.

۲- نشان دادن چهره‌ای خشن از امام عصر علیه السلام

برخی از افراد به علت نداشتن نگاه جامع به دین و بدون بررسی دقیق روایات و سند آن‌ها، به شنیده‌ها اکتفا کرده و چهره‌ای خشن از امام عصر علیه السلام ارائه می‌دهند. در حالی که باید مهر و قهر در کنار هم مطرح شوند و در چهره‌ای که از ظهور

۱. فصل‌نامه‌ی انتظار، ش ۷، نقد و بررسی روایات نافعی حکومت و قیام در عصر غیبت، محمد علی قاسمی،

و حکومت حضرت و شخصیت بی‌مانند آن امام علیه‌السلام ترسیم می‌گردد، مهر و قهر در کنار هم بیایند. چون تنها از قهر سخن گفتن و مهر را از یاد بردن، امام را در ذهن برخی افراد، خشونت طلب معرفی می‌کند.

درباره‌ی مهر حضرت سخن بسیار می‌توان گفت؛ چه روایاتی که مهر امامان را به طور عموم بازگو می‌کند و چه روایاتی که در ارتباط با مهر امام مهدی علیه‌السلام به طور خاص رسیده است. امامان علیهم‌السلام طبق فرموده‌ی خودشان جلوه‌ی رحمت و اسعه‌ی إله هستند. امام رضا علیه‌السلام در این باره فرموده‌اند:

«الإمام الانیسُ الرقیقُ و الوالدُ الشفیقُ و الأخُ الشفیقُ و الأمُّ البرّةُ بالوالد الصغیر و مفرّجُ العباد فی الدّاهیةِ النّاد»^۱ «امام همدمی سازگار، پدری مهربان، برادری تنی، مادری خوش‌رفتار با کودک خردسال و پناه مردم در پیش‌آمدها و کارهای بزرگ است.» همچنین امام علیه‌السلام به یکی از یارانشان می‌فرمایند:

«یا ابا ابراهیم هو المفرّجُ لِلکربِ عَن شیعتِهِ بعد ظَنِّکَ شَدید و بلاء طویل و جور فطوبی لمن أدرك ذلک الزمان»^۲ «ای ابا ابراهیم! حضرت مهدی علیه‌السلام رنج و غم شیعه را پس از یک دوره‌ی سخت و بلایی طولانی و سستی دراز می‌زداید و گشایش می‌آفریند. خوشا آنان که آن زمان را درک کنند...»

مهربانی امام، همچون مهر خداوند کریم حکیمانه است، بدین معنا که قهر او نیز جلوه‌ی محبت اوست. چون قهر او بر دشمنانی خواهد بود که با توجه به هدایت و معجزات آن حضرت، باز هم به او کفر ورزیده و حکومت عدلش را گردن نمی‌گذارند و در زمین فساد می‌کنند و این یعنی خارها را از سر راه انسان و انسانیت برداشتن، یعنی مهر در چهره‌ی قهر.^۳

در ضمن گروهی دیگر امام را شخصیتی تصور کرده‌اند که گویا دست به هیچ

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۹.

۳. سید مسعود پور سید آقایی، میر مهر، ص ۷.

مبارزه و جهادی نمی‌زند و همه‌ی امور را با معجزه حل می‌کند، که این تفکر نیز نادرست است؛ چرا که با هر دوی این مهر و قهر است که مبنای حکومت امام پا می‌گیرد و زمینه‌های عدالت‌گستری فراهم می‌آید.^۱

۳- طرح مباحث غیر ضروری

گاهی افراد و مجموعه‌ها در قالب‌های گفتاری و نوشتاری، به بحث‌هایی روی می‌آورند که هیچ ثمری ندارد و ضرورتی برای طرح آن‌ها احساس نمی‌شود.

پرداختن به مباحثی از قبیل ازدواج حضرت و وجود فرزند برای آن بزرگوار، محل زندگی حضرت و مانند آن از نمونه بحث‌های غیر ضروری است. مثلاً در رابطه با ازدواج ایشان بسیار دیده شده است که گروهی با بیان مطالبی غیر مستند ازدواج حضرت را اثبات کرده و بعضی دیگر آن را رد کرده‌اند، در حالی که هیچ دلیل قطعی بر اثبات یا رد آن وجود ندارد و مهم‌تر این‌که توجه به چنین مباحثی فایده‌ای نداشته و ما را از پرداختن به مباحث اصلی و ضروری باز می‌دارد.

در مورد محل زندگی حضرت نیز که به جزیره‌ی خضرا معروف شده است دو نظر مخالف هم وجود دارد: برخی آن را صحیح و معتبر و قابل استناد دانسته‌اند و بعضی دیگر آن را مجعول و شبیه به افسانه می‌دانند و می‌گویند که استناد به آن درست نیست.^۲ با این همه تکلیف ما آگاهی از محل زندگی امام نیست و آنچه در روایات به آن تأکید شده است معرفت امام، حرکت در جهت رضایت امام مهدی علیه‌السلام و پیروی از آن حضرت در گفتار و کردار و زمینه‌سازی برای ظهور ایشان است.

۱. فصل‌نامه‌ی انتظار، ش ۱۱ و ۱۲، دفاع از روایات مهدویت، مهدی حسینیان قمی، ص ۵۱۰.

۲. حبیب‌اله طاهری، سیمای آفتاب، صص ۳۵۶ - ۳۶۵.

۴- تعجیل و شتابزدگی

یکی دیگر از آسیب‌ها، عجله داشتن در تحقق امر ظهور است. شتابزدگی یا استعجال به معنی خواستن چیزی قبل از رسیدن وقت آن و قبل از تحقق زمینه‌های لازم برای آن است. منشأ تعجیل در ظهور این است که شخص عجلول نمی‌داند ظهور از سنت‌های الهی است و مانند همه‌ی سنت‌ها باید پس از تحقق همه‌ی شرایط و زمینه‌ها، صورت گیرد بنابراین برای وقوع آن عجله می‌کند. در حالی که شتابزدگی در این امر در روایات ما بسیار نکوهش شده است:

امام جواد علیه‌السلام می‌فرمایند:

«... يَهْلِكُ فِيهَا الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ يَنْجُوا فِيهَا الْمَسْكُونُونَ»؛^۱ «[در دوره‌ی غیبت]

شتاب‌زدگان در امر ظهور هلاک می‌شوند و اهل تسلیم نجات می‌یابند.»

گرچه نزدیک شمردن ظهور، مهیای ظهور بودن و کوشش برای زمینه‌سازی ظهور، بسیار مفید و پر ثمر است، اما نباید در این راه شتاب‌زده بود. شتابزدگی حاکی از درک نکردن حکمت و مصلحت خدا در این زمینه است و پیامدهای گوناگونی دارد که به چند مورد اشاره می‌گردد:

۱- ناشکری و اعتراض و عدم رضایت به مصلحت الهی،

۲- روی‌کرد به منحرفان و مدعیان دروغین مهدویت،

۳- یأس و ناامیدی در اثر عدم تحقق ظهور،

۴- استهزا و تمسخر آیات و روایات و معتقدان به غیبت و ظهور،

۵- شک و تردید.

تعجیل یکی از آفت‌ها و آسیب‌هایی است که فراروی منتظر قرار دارد، اما برخی در نقطه‌ی مقابل نیز دچار آسیب شده‌اند که آن دور شمردن وقت ظهور است و نتیجه‌ی

۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام‌انعمه، ج ۲، ص ۷۳.

آن، بی‌اعتنایی و قساوت قلب است. در روایتی آمده است که:

«لَا تُعَاجِلُوا الْأَمْرَ قَبْلَ بَلُوغِهِ فَتَنْدُمُوا وَلَا يَطْوَلَنَّ عَلَيْكُمْ الْأَمْرَ فَتَقْسُوا قُلُوبَكُمْ»^۱
 «پیش از رسیدن این امر شتاب نکنید که پشیمان می‌شوید و آن را دور نشمارید که
 دلتان دچار قساوت می‌شود.»

۵- تعیین وقت برای ظهور

یکی دیگر از آسیب‌ها تعیین وقت برای ظهور است؛ اگر چه گسترش شور و شوق عمومی برای ظهور حضرت حجت علیه‌السلام پدیده‌ی مبارکی است؛ اما اگر این پدیده به تعیین زمان برای ظهور و امیدوار ساختن مردم به ظهور ایشان در زمانی معین منجر گردد، جای تأمل بسیار دارد زیرا بر اساس برخی روایات نقل شده از ائمه علیهم‌السلام هیچ کس جز خدای تبارک و تعالی از زمان ظهور آگاهی ندارد و از این رو تعیین وقت برای ظهور (توقیت) جایز نیست و حکمت الهی بر این است که وقت ظهور آن حضرت بر بندگان مخفی بماند، لذا احدی نمی‌تواند زمانی برای ظهور تعیین کند.

فضیل بن یسار از امام باقر علیه‌السلام پرسید:

«هَلْ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ؟ فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَاتُونَ، كَذَبَ الْوَقَاتُونَ، كَذَبَ الْوَقَاتُونَ»^۲
 «آیا برای این امر وقتی معین است؟ آن حضرت سه مرتبه فرمودند: آنان که وقتی برای آن تعیین می‌کنند، دروغ می‌گویند.»

همچنین در روایتی دیگر امام باقر علیه‌السلام خطاب به محمد بن مسلم فرموده‌اند:
 «يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَخْبَرَكَ عَنَّا تَوْقِيئًا فَلَا تَهَابَنَّ أَنْ تُكَذِّبَهُ، فَإِنَّا لَا نُوقِّتُ لِأَحَدٍ وَقْتًا»^۳
 «ای محمد، هر کس برای تو خبری از ما درباره‌ی تعیین وقت ظهور نقل کرد»

۱. الخصال، ج ۲، ص ۶۲۲.

۲. شیخ طوسی، غیبت، ص ۴۲۵.

۳. نعمانی، غیبت، ص ۲۸۹.

در تکذیب او درنگ نکن؛ زیرا ما (اهل بیت) برای هیچ کس وقت (ظهور) را تعیین نکرده‌ایم. «

و نیز در توقیعی که از ناحیه‌ی مقدسه صاحب‌الزمان علیه‌السلام در پاسخ به پرسش‌های اسحاق بن یعقوب صادر شده، چنین می‌خوانیم:

«و أما ظهورُ الفرَجِ فإنه إلى الله، تعالى ذكره، وَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ»؛^۱ «و اما آشکار شدن فرج، به اراده‌ی خداوند است و آنان که (برای ظهور) وقت تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند. «

با این حال بعضی آگاهانه یا ناآگاهانه برای ظهور وقت تعیین می‌کنند که کم‌ترین اثر آن احساس یأس و ناامیدی برای کسانی است که این وعده‌های دروغین را باور کرده‌اند ولی خلاف آن را دیده‌اند.

بنابراین منتظران واقعی باید خود را از دام شیادان و نیز نادانان حفظ کنند و درباره‌ی زمان ظهور تنها منتظر اراده‌ی پروردگار باشند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز در مورد زمان ظهور که همانند قیامت، ناگهانی و غیرمنتظره است، فرموده‌اند:

«مَثَلُ مَثَلِ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً»؛^۲ «ظهور او (قائم علیه‌السلام) مانند قیامت است. تنها خداوند است که چون زمانش فرا رسد، آشکارش می‌سازد. فرا رسیدن آن بر آسمانیان و زمینیان پوشیده است و جز به ناگهان بر شما نیاید. «

این دسته از روایات از یک سو هشدار می‌دهد که شیعیان در هر لحظه آماده‌ی ظهور حجت حق باشند و از سویی دیگر تذکری به همه‌ی کسانی است که در پی تعیین وقت برای ظهورند.

۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام‌انعمه، ج ۲، ص ۴۸۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۷۳.

۶- تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصادیق خاص

آسیبی که پیوسته بعد از غیبت امام عصر علیه‌السلام وجود داشته است، مطابقت دادن نشانه‌های ظهور بر وضعیت هر زمان بوده است، به این معنا که عده‌ای با خواندن یا شنیدن چند روایت در علایم ظهور، آن‌ها را به افراد یا حوادثی خاص تطبیق می‌دهند. اما آنچه آسیب و آفت است، مطالب و ادعاهایی است که این افراد با خواندن یک یا دو روایت، بدون تشخیص صحیح بودن آن‌ها و بدون بررسی آیات و روایات دیگر، مطرح می‌کنند، یعنی بدون داشتن تخصص به اظهار نظر می‌پردازند.

گاهی انسان در جلساتی شرکت می‌کند که ساعت‌ها پیرامون حضرت صحبت می‌کنند اما سرگرم تطبیق شرایط بوده‌اند. برای مثال شخصیت سفیانی که از علایم حتمی ظهور است را به مردی خاص در فلان منطقه تفسیر کرده‌اند و یا درباره‌ی سید حسنی (نفس زکیه) یکی دیگر از علایم حتمی ظهور، تحلیل‌های بی‌دلیلی مطرح شده است و افراد خاصی را بر آن تطبیق داده‌اند و بسیاری نمونه‌های دیگر که تطبیق نادرست علایم غیر حتمی بر جریانات موجود در جامعه‌ی کنونی است.

به هر حال در روایات رسیده از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام مطالبی در مورد نشانه‌های ظهور مطرح شده که بر فرض صحت آن‌ها، تطبیقشان بر حوادث و جریاناتی که در هر زمان رخ می‌دهد صحیح نیست چون پیامدهای ناگوار زیادی در پی دارد که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- ناامیدی و یأس در اثر عدم اتفاق ظهور

۲- بی‌اعتقادی افراد نسبت به اصل ظهور به دلیل عدم تحقق تطبیق‌های مطرح شده

۳- استهزا و تکذیب باور مهدویت در نتیجه‌ی محقق نشدن ظهور

۴- شک و تردید در اصل ظهور و روایات پیرامون آن

تبیین و روشن‌گری، تکذیب انحرافات و کار کارشناسی در مورد علایم و ویژگی‌ها

توسط علما از راه‌های مبارزه با این آسیب جدی است.

۷- ملاقات‌گرایی

از آسیب‌هایی که در عصر غیبت برای منتظران رخ می‌نماید، مدعیانی هستند که بی‌دلیل یا به بهانه‌ی ساده‌ترین اتفاق، ادعای ملاقات می‌کنند یا کسانی که تمام وظیفه‌ی خویش را دیدار حضرت می‌پندارند و از وظایف اصلی خود غافل شده و افراد را تنها به این عمل، به عنوان برترین وظیفه‌ی منتظر، فرا می‌خوانند، در صورتی که آن‌چه در عصر غیبت مهم است توجه به دغدغه امام و عمل کردن به وظایف یک منتظر واقعی است. بنابراین باید دانست که رسالت حضرت چیست و از منتظران خود چه انتظاری دارند. با استناد به روایات معتبر، مسلم است که؛ امام از لحظه‌ی تولد برای ظهور خود دعا می‌کرده‌اند و رسالت ایشان در همه حال برنامه‌ریزی برای ظهور است و در هیچ‌جا ملاقات را از ما نخواست‌اند، لذا دغدغه‌ی ما نیز باید ظهور و مهیا کردن زمینه‌های آن باشد.

اگر چه دیدار امر مطلوبی است اما ویژگی منتظران واقعی امام برای دستیابی به رضایت ایشان، ادای وظایفی است که برای آن‌ها در نظر گرفته‌اند و تأکید زیاد بر دیدار حضرت، (در اثر موفق نشدن به دیدار) باعث یأس و ناامیدی و تکذیب باور مهدویت می‌گردد.

جناب آقای قرائتی نقل می‌کردند که:

در حرم امام رضا علیه‌السلام مشغول زیارت بودم، یکی از بزرگان دست بر شانه‌ام گذاشت و گفت: «پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هرگاه سلمان را می‌دیدند، لذت می‌بردند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز مالک را که می‌دیدند لبخند بر لبانشان نقش می‌بست، آیا شما هم به گونه‌ای شده‌اید که امام زمان علیه‌السلام شما را می‌بیند، لبخند بزنند و راضی باشند؟ ...»

راه‌های مبارزه با آسیب‌های فرهنگ مهدویت

حال که با برخی از آسیب‌های فرهنگ مهدوی آشنا شدیم، به بعضی از راه‌های مبارزه با آنها نیز اشاره می‌شود:

- ۱- مهم‌ترین و اصلی‌ترین راه مبارزه، حساسیت علما و اندیشمندان در برابر ورود خرافات و مبارزه‌ی جدی، به موقع و مؤثر با این آسیب‌هاست.
- ۲- آشنایی با دین و سیره‌ی اهل بیت **علیهم‌السلام**، در بسیاری از انحرافات انسان را بیمه می‌کند.
- ۳- یافتن علم و بصیرت در حوزه‌ی سیاست، دشمن‌شناسی و باخبری از آنچه در عرصه‌ی سیاست و جامعه رخ می‌نماید، دست پنهان استکبار و سیاست‌بازان را در ایجاد فرقه‌ها و گروه‌های منحرف و... در جامعه‌ی اسلامی آشکار می‌کند.
- ۴- گشودن زوایای جدید در طرح مباحث مهدوی و پرداختن به موضوعات مختلف اجتماعی از منظر فرهنگ انتظار.
- ۵- زدودن مطالب ضعیف و باورهای نادرست با ژرف‌اندیشی و احاطه‌ی کافی بر معارف مهدوی.

بررسی روایات نهی از قیام در عصر غیبت

محمدرضا فوادیان

چکیده

در مجامع روایی شیعه، احادیثی وجود دارد که هر قیامی قبل از انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) را باطل و محکوم به شکست دانسته و رهبر آن را طاغوت و منحرف معرفی می‌کند و از پیروان ائمه (ع) خواسته شده که از همراهی آن برحذر بوده و در خانه‌های خود نشسته تا نشانه‌های ظهور مانند خروج سفیانی و... نمایان شود. برخی با توجه به ظاهر این روایات و بدون بررسی و تحلیل آنها معتقد به عدم زمینه سازی و می‌گویند در عصر غیبت نباید قیام بر علیه ظلم و طاغوت نمود و باید درون خانه منتظر نشست تا هنگامی که خداوند متعال ظهور را محقق بدارد. این نوشتار پاسخی به این نظریه است و با بررسی دلالتی محتوای این روایات نتایج ذیل حاصل می‌شود:

۱. برخی از این روایات ناظر به قیام‌هایی است که رهبر آن به جای آن که به معصوم دعوت کنند به خودشان دعوت می‌کنند. به عبارت روشن‌تر رهبران آنها به جای دعوت به حاکمیت اهل بیت (ع) خود را مطرح کرده و به انانیت و نفسانیت خود دعوت می‌کنند.

۲. برخی دیگر از این احادیث ناظر به قیام کسانی است که خود را همان مهدی موعود معرفی می‌کردند مانند قیام مهدی عباسی. در این گونه روایات شیعیان را از بیعت با این گونه قیام‌ها برحذر داشته و می‌فرمودند: هر گاه نشانه‌هایی همچون قیام

سفیانی واقع شد، اهل انقلاب باشید.

۳. قبل از هر گونه قیام و نهضتی باید شرایط و مقدمات قیام فراهم باشد، برخی از قیام‌هایی که در عصر ائمه: به وقوع می‌پیوست فاقد این شرایط بودند لذا ائمه: از همراهی آنان، همگان را نهی می‌فرمودند. مثلاً در قیام ابومسلم خراسانی افرادی مانند سدیر صیرفی و عبدالسلام بن نعیم عجله کردند و از امام صادق (ع) خواستند او نیز قیام فرماید اما امام (ع) پیشنهاد آنان را رد کرده و از آنان خواست با این گونه قیام‌ها همراهی نکنند.

۴. بعضی از این روایات به خاطر تقیه و برخی دیگر مجعول است و بیان و عمل به این گونه روایات بدون در نظر گرفتن این جهات صحیح نیست.

۵. این روایات با روح و حقیقت اسلام، سیره‌های عملی ائمه (ع)، آیات و روایات جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و یا حقیقت انتظار که آمادگی و زمینه‌سازی در گسترده جهانی برای ظهور امام مهدی (ع) است در تعارض است.

روایات طاغوت بودن پرچم‌های برافراشته

این گروه از روایات به صورت مطلق و عام، هر نوع قیام و برافراشتن پرچمی را قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) محکوم و به عنوان طاغوت معرفی می‌کند. لذا برخی برای اثبات حرمت قیام قبل از ظهور امام مهدی (عج) به این روایات تمسک کرده‌اند.

۱. روایت مالک بن اعین

عن مالک بن اعین الجهنی، عن ابی جعفر الباقر (ع) انه قال:

كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ رَايَةِ الْقَائِمِ (ع) صَاحِبِهَا طَاغُوتٌ؛^۱

«هر پرچمی که پیش از پرچم قائم برافراشته گردد صاحب آن طاغوت است.»

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۵۹، ب ۵، ح ۹.

۲. روایت ابی بصیر

عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله (ع) قال:
 كلُّ راية تُرفع قبلَ قیام القائمِ فصاحبُها طاغوتٌ يُعبدُ من دونِ الله عزَّ و
 جلَّ؛^۱

ابوبصیر از امام جعفر صادق (ع) روایت می‌کند که حضرت فرمود:

«هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود صاحبش طاغوتی است که در

برابر خدا مورد پرستش قرار می‌گیرد.»

این روایات شیعه را از قیام و حرکت تا زمان ظهور امام مهدی (عج) نهی نموده و هر کسی که پرچمی به پا دارد و مردم را به سوی آن بخواند طاغوت است و نباید او را همراهی کرد. زیرا در روایت لفظ «کل» اضافه به «رایه» شده که نکره می‌باشد و این اضافه افاده عموم می‌کند. بنابراین این حکم تا قبل از قیام قائم ادامه دارد.^۲ برای روشن شدن معنی و مفهوم این روایت‌ها شایسته است نکاتی را مد نظر داشت.^۳ لذا به چهار نکته مهم اشاره می‌شود:

-
۲. کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۷، ب ۱۳، ح ۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۴۳؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۴۳۱.
 ۲. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۳۲.
 ۳. استاد صفایی حائری در مجموعه درس‌هایی از انقلاب گوشه چشمی به این روایات داشته و درباره آن معتقد است: «اصول مبارزه عبارت است از: انتظار و آماده باش، تقیه و نفوذ در دشمن و قیام»؛ ر. ک: تقیه، ص ۲۳۳. ایشان درباره این روایات می‌نویسد: «در رابطه با این تشابهات باید: ۱. با احاطه بر تمامی ادله و با نگاه جامع ۲. با توجه به شاهد جمع و دلیل شارح ۳. با توجه به مقاصد و اهداف ۴. با توجه به شکل خطاب و سبک بیان و لحن قول ۵. و با توجه به موازین و معیارها در هر مسئله، اقدام و برخورد نمود... در خروج و مبارزه معیار مشخص بودن هدف و فراهم شدن زمینه‌ها و همراهی مهره‌ها و نیرو و امکانات است.» همان، ص ۲۲۷.

۱. معنای طاغوت

طاغوت در آیات و روایات چه به صورت مفرد: (وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ)؛^۱ و چه به صورت جمع (أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ...)؛^۲ به معانی و مصادیق مختلف و متعددی آمده است که دانستن آنها در فهم این روایت و مشخص کردن مصداق برای آن لازم است.

طاغوت به معانی کاهن، شیطان، سردمدار ضلال و گمراهی، بت و هر آنچه به غیر خداوند متعال پرستش و عبادت قرار می‌گیرد، اطلاق می‌شود.^۳

شیخ طوسی در تعریف طاغوت می‌نویسد: «فكل من يعبد من دون الهه فهو طاغوت.»^۴

بنابراین مفهوم طاغوت در این روایت به کسی اطلاق می‌شود که از حد خود خارج شده و به مرز الوهیت تجاوز کرده و قصد دعوت مردم به سوی خویش را دارد. زیرا در این روایات علاوه بر آمدن واژه «طاغوت» جمله «يعبد من دون الله» آمده که به خوبی بیانگر آن است که مقصود از «پرچم برافراشته شده پیش از قیام قائم» پرچمی است که در مقابل خدا و اهل بیت: بر افراشته شود و قصد تأسیس مقامی برای خود باشد. و در پی رسیدن به مقاصد خود باشد. لذا چنانچه فرد متدین و صالحی برای حکومت دین الهی قیام و دعوت نماید، قطعاً مورد خطاب این روایات نیست.

۲. انواع دعوت

دعوت بر دو گونه است: ۱. دعوت حق. ۲. دعوت باطل.

اما دعوت حق به دعوتی گفته می‌شود که مردم را به سوی خداوند متعال و

۱. سوره نساء، آیه ۶۰.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۳. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۳۲۵.

۴. التبیان، ج ۳، ص ۲۳۸.

زامداری اهل بیت: فرا خوانده و دعوت نماید. به عبارت دیگر: دعوت برای از بین بردن باطل و در هم شکستن شوکت آن و اقامه حق و حقیقت و واگذاردن آن به اهلش قطعاً مورد تأیید معصومین: است. مانند قیام زید.

دعوت باطل، دعوتی است که برای مطرح کردن خود و شخص صورت می‌گیرد و جلوداران به خود دعوت می‌کنند که قطعاً این روایات شامل این دعوت می‌شود. مانند قیام محمد بن عبدالله.

روایتی نیز از امام صادق (ع) نقل شده که مشخص می‌کند قبل از قیام جهانی امام مهدی (عج) افرادی به پا می‌خیزند و مردم را به سوی خود دعوت می‌کنند و این روایات ناظر به آنهاست. امام صادق (ع) می‌فرماید:

لا یخرج القائم حتی یخرج قبله اثنا عشر من بنی هاشم کلهم یدعوا الی نفسه.^۱

قائم (غ) قیام نمی‌کند تا زمانی که دوازده بنی هاشمی خروج کنند و مردم را به سوی خود فرا خوانند.

بنابراین قیام‌های زمینه‌ساز برای دولت و حکومت اهل بیت: و دعوت مردم به سوی آنان تخصصاً از نهی این روایات خارج است مانند قیام زید و قیام شهید فخر که در زمان حکومت هادی برادر هارون الرشید صورت گرفت و ائمه: آن را تأیید کرده‌اند.

به عبارت دیگر: پرچم‌های برافراشته شده برای حق و دعوت به سوی حق مورد خطاب این روایات نیست. پرچمی که در مسیر دولت حق، زمینه‌ساز حضور معصوم: نباشد، طاغوت است و صاحب آن در برابر خداوند متعال مورد پرستش واقع شده است.

آقای علی‌اکبر مهدی‌پور درباره محتوای این روایات می‌نویسد:

«این احادیث شریف به قرینه «فصاحبها طاغوت» مربوط به سردمداران کفر و نفاق است که در برابر حق قیام کرده، برای اطفاء نور حق بسیج شده، از پرستش حق تعالی ممانعت به عمل می‌آورند، چنان‌که از جمله «یعبد من دون الله» استفاده

۱. غیبت طوسی، ص ۴۳۷؛ ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۰۹.

می‌شود. به عبارت دیگر: در ابتدای دو حدیث، موضوعی کلی و عمومی بیان می‌گردد اما دنباله بعدی حدیث، آن عمومیت را تخصیص زده و گروه خاصی را شامل می‌گردد که اختصاص به طاغوت دارد و آنها که به غیر خدا دعوت می‌کنند. بنابراین مشمول آن پرچم‌ها و بیعت‌هایی نیست که جوامع را به یکتاپرستی و فضایل و اخلاق انسانی و عبادت خداوند متعال می‌خوانند.^۱

علامه طهرانی در نقد این حدیث می‌گوید: «از قرینه «قبل قیام قائم» می‌توان استفاده کرد که آن رایتی که برداشته شود، نه هر رایتی است که در راه قائم و در مسیر دین، قرآن، ولایت و در مسیر رضایت خود حضرت قائم (عج) برافراشته گردد، بلکه آن رایتی است که در مقابل رایت قائم است. چون قائم (عج) فقط یک قیام دارد و آن قیام به حق است و هر کسی قبل از قیام قائم پرچمی را به عنوان خودپسندی و شخصیت طلبی و خود محوری برافرازد در مقابل رایت قائم (عج) محسوب شده و طاغوت است.»^۲

مؤید این حقیقت، فرمایش امام محمد باقر (ع) است که قید «ضلالت» را در مورد این نوع حرکت‌ها، دعوت‌ها و پرچم‌ها به کار برده است. ایشان می‌فرماید:

«و انه ليس من احد يدعوا الى ان يخرج الدجال الا وسيجدمن يبايعه و من رفع راية ضلالة فصاحبها طاغوت»^۳

هیچ کس مردم را تا زمان خروج دجال فرا نمی‌خواند، مگر این‌که افرادی یافت می‌شود که با او بیعت می‌نمایند و هر کس پرچم ضلالتی برافراشت صاحب آن طاغوت است

اما مؤید این تقسیم و توجیه روایت امام صادق (ع) در تأیید قیام زید نیز است. ایشان می‌فرماید:

۱. روزگار رهایی، ج ۱، مقدمه با عنوان یادداشت‌های مترجم، یادداشت ۹.

۲. ولایت فقیه در حکومت اسلامی، ج ۴، ص ۳۲.

۳. کافی، ج ۸، ص ۲۹۶، ح ۴۵۶.

لا تقولوا: «خرج زید» فان زید کان عالماً و کان صدوقاً ولم یدعکم الی نفسه انما دعاکم الی الرضا من آل محمد (ص) و لو ظهر لوفی بما دعاکم انما خرج الی سلطان مجتمع لینقضه.^۱

قیام زید را به رخ نکشید، زیرا او مردی عالم راستگو بود و شما را به سوی خود دعوت نکرد بلکه به سوی آل محمد (ص) و رضایت آنان دعوت کرد. هر آینه اگر پیروز می شد به وعده‌ی خود وفا می کرد. او در برابر سلطنت و حکومتی قیام کرد که محکم و یک پارچه بود و می خواست ارکان آن را متلاشی کند.

مرحوم مجلسی؛ این روایت را حسنه شمرده و به اصطلاح تأیید کرده است^۲ قطعاً اهل بیت: از حرکت‌هایی که دعوت به سوی حق باشد و یا زمینه را برای حضور معصوم (ع) مهیا سازد راضی و خشنود، مشوق و پشتیبان آن هستند. آیت‌الله مکارم شیرازی درباره این روایت می نویسد: «مسلم است این حدیث و مانند آن، نیز دلیل بر عدم تشکیل حکومت اسلامی نیست، بلکه می گوید: باید هدف تشکیل حکومت جلب رضا و خشنودی امامان معصوم: که جانشینان واقعی پیامبرند باشد، خود سرانه و بدون جلب رضایت و موافقت آنها دست به این کار نزنند!

بنابراین هرگاه در عصر غیبت شرایط تشکیل حکومت اسلامی فراهم می گردد و یقین پیدا کنیم که حضرت مهدی (عج) راضی به تشکیل حکومت است و هدف از تشکیل حکومت است و هدف از تشکیل آن چیزی جز احیای اسلام و قرآن و جلب رضا و خشنودی آل محمد (ص) نباشد، نه تنها منعی برای تشکیل این حکومت وجود ندارد بلکه باید به سراغ آن رفت.^۳

برای روشن شدن این مطلب توجه به این روایت مناسب است. ابن ادریس در سرائر به صورت مرسل آورده است: عن کتاب احمد بن محمد بن سیار ابی عبدالله السیاری، عن

۱. همان، ح ۳۸۱.

۲. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۲۵۶.

۳. پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۷۵.

رجل قال: ذکر بین یدی ابی عبدالله (ع) من خرج من آل محمد (ص) فقال:
 لا زال انا و شیعتی بخیر ما خرج الخارجی من آل محمد (ص) ولوددت
 ان الخارجی من آل محمد خرج و علی نفقة عیاله.^۱
 شخصی می گوید: هنگامی که در محضر امام جعفر صادق (ع) سخن از قیام و
 انقلابیان از آل محمد (ص) به میان آمد، ایشان فرمود: من و شیعیانم در خیر و
 سلامت خواهیم بود تا زمانی که کسی از ما، علیه اینان قیام کند و آرزو دارم که
 یکی از آل محمد (ص) خروج کند و مخارج اهل و عیال او را من بر عهده بگیرم.
 البته برخی سیاری را ضعیف می دانند. ولی چون مرحوم کلینی و دیگران زیاد از
 وی روایت نقل کرده اند می تواند دلیلی بر موثق بودن وی باشد.^۲ ولی در هر صورت
 این روایت مرسل است.

سؤال: عمومیت حدیث

ممکن است گفته شود: «ظاهر حدیث دلالت بر بطلان تمامی قیام های قبل از ظهور
 قائم (عج) دارد. یعنی همه قیام ها باطل است خواه دعوت به سوی خود یا به سوی
 اهل بیت: باشد، معنی و مفهوم این روایت ها قیام قبل از نهضت جهانی امام عصر (عج)
 است و فرقی نمی کند دعوت آن قیام حق یا باطل باشد.»^۳

جواب

برای این سؤال سه پاسخ می توان ارائه کرده که عبارت است از:

۱. احتمال صدور روایت به موارد خاص

احتمالاً این روایات ناظر به موارد خاص و به اصطلاح «قضیه خارجی» باشد. یعنی

۱. مستطرفات السرائر، ص ۴۸، ح ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۵۴، ش ۱۹۹۷۵.

۲. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۸۷.

۳. مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص ۳۷۶؛ فصلنامه انتظار، ش ۵، ص ۳۵۰.

در آن زمان پرچم‌های به خصوصی و با ویژگی‌های خاصی به عنوان امام و یا مهدویت برای درگیری با حکومت وقت برافراشته می‌شد که ماهیت آنها برای مردم مورد سؤال بود و نمی‌دانستند در برابر آن شرایط خاص چه وظیفه‌ای دارند. لذا امام (ع) برای روشن نمودن وظایف آنان با توجه به موقعیت زمان و مکان این احادیث را بیان فرموده‌اند و بسیار بعید است که امام (ع) بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای و به صورت ناگهانی و ابتدایی این فرمایشات را بیان کرده باشد. مرحوم نعمانی^۱ که به عصر معصومین: هم نزدیک است این روایات را در عنوان این باب آورده است که:

«ما روی فیمن ادعی الامامة و من زعم انه امام و لیس بامام و ان کل

رایه ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت.»

گویا ایشان از قرار دادن این روایات در کنار هم معتقد است پرچمی طاغوت است که صاحب آن ادعای امامت دارد. در حقیقت سیاق و مفهوم روایات این باب این حقیقت است که منظور و مراد از این روایات پرچمی را طاغوت می‌داند که برافراشته کننده آن مردم را به سوی خود با عنوان امامت فرا می‌خوانده است و هر پرچمی قبل از قیام قائم (عج) این چنین باشد قطعاً طاغوت است.

۲. تعارض با روایات مؤید قیام

اگر این حدیث را به صورت مطلق برای همه زمان‌ها بدانیم با برخی از روایات که در تأیید قیام‌هاست معارض است. لذا بنابر احتمال بسیار قوی این روایت عمومیت ندارد. زیرا در برخی از روایات اهل بیت: نسبت به برخی از قیام‌ها نظر مثبت داشته و علاوه بر تأیید از همگان خواستند که آنها را دنبال کنند که به نمونه‌هایی از این روایات اشاره می‌کنیم.^۱

۱. در بیان این روایات، بحث سندی مطرح نمی‌شود، زیرا در مقام تحلیل و بررسی مضمون احادیث مخالف قیام هستیم و در صورتی بحث سندی نیاز است که روایات مخالف به لحاظ سند معتبر باشد.

الف: پرچم یمانی

در روایتی طولانی که در ارتباط با علائم ظهور است. ابوبصیر از امام محمد باقر (ع) نقل می‌کند:

ولیس فی الرايات رایة اهدی من الیمانی هی رایة هدی لانه یدعوالی صاحبکم فاذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس و کل مسلم، و اذا خرج الیمانی فانهض الیه فان رایته رایة هدی و لایحل لمسلم ان یلتوی علیه فمن فعل ذلک فهو من اهل النار، لانه یدعوالی الحق و الی طریق مستقیم.^۱

هیچ یک از پرچم‌های برافراشته شده [قبل از ظهور آن حضرت] هدایت یافته‌تر از پرچم یمانی نیست، پرچم او پرچم هدایت است، چون که مردم را به صاحبان دعوت می‌کند. پس هنگامی که یمانی خروج کرد فروختن سلاح به مردم و به هر مسلمان حرام است. [باید رایگان در اختیار آنها گذاشته شود یا به مردمی که در مقابل او بایستند نباید سلاح فروخت] پس از خروج او به یاری‌اش بشتاب، زیرا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمان جایز نیست با او مخالفت نموده و کارشکنی کند و اقدام کننده بر این کار، اهل آتش است، زیرا یمانی به حق و صراط مستقیم دعوت می‌نماید.^۲

از این روایت استفاده می‌شود که قبل از قیام جهانی امام مهدی (عج) پرچم‌های حق نیز برافراشته می‌شود که یاری کردن دعوت آنان جزء وظایف مسلم است. همچنین روایتی که کشته‌های برخی از قیام‌های قبل از ظهور را به عنوان شهید یاد کرده است در تعارض با روایات طاغوت بودن پرچم‌های برافراشته است.

ابی خالد کابلی از امام محمد باقر (ع) می‌کند که حضرت (ع) فرمود:

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۶۱، ب ۱۴، ح ۱۳.

۲. آقای آیتی در مقاله‌ای با عنوان «یمانی درفش هدایت»، پنج حدیث در این باره ذکر نموده است. ر. ک.:

فصل نامه مشرق موعود، ش ۱، ص ۳۰.

كأنتی بقوم قد خرجوا بالمشرق يطلبون الحق فلا يعطونه ثم يطلبونه فلا يعطونه فاذا رأوا ذلك وضعوا سيوفهم على عواتقهم فيعطون ما سألوا فلا يقبلونه حتى يقوموا و لا يدفعونها الا الى صاحبكم، قتلاهم شهداء اما انى لو ادركت ذلك لاستبقيت نفسى لصاحب هذا الامر.^۱

گویا از مشرق قومی مشاهده می‌کنم که برای به دست آوردن حق قیام می‌نمایند، اما حق به آنها داده نمی‌شود. پس با جدیت بیشتر به دنبال آن می‌روند، باز هم به آنها داده نمی‌شود، پس هنگامی که این چنین دیدند شمشیرهایشان را بر شانه‌هایشان می‌گذارند در آن صورت آنچه می‌خواهند به آنها داده می‌شود، اما آنها نمی‌پذیرند و قیام می‌کنند و آن را تنها به صاحب شما امام زمان (عج) واگذار می‌کنند، کشته‌های آنان شهیدند، اگر من چنین زمانی را دریابم جانم را در اختیار صاحب و رهبر این قیام قرار خواهم داد.

۳. تعارض با آیات و روایات جهاد و امر به معروف

ظاهر روایات طاغوت بودن پرچم‌های برافراشته با روایات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر تعارض دارد و در مقام تعارض باید از ظاهر این روایات دست برداریم، زیرا قیام و حرکت بر علیه نظام سلطه و جور و دفاع از کیان اسلام و مسلمانان بر همگان واجب است.

آقای آذری قمی در این رابطه می‌نویسد: «هر کس با قرآن مانوس باشد، می‌داند که منطق اسلام و خواسته‌ی خدای متعال، سازش و بی‌تفاوتی و سکوت در مقابل ستمکاران نیست و همچنین عقل و فطرت سلیم نیز مؤید این گفتار است.

اگر دیده شد، برخی روایات حاوی مطالب غیرقابل قبولی است، در صورتی که، از نظر سند قابل اعتماد باشد. باید به توجیه آن پردازیم و در صورتی که غیر قابل توجیه

۱. همان، ص ۳۸۳، ب ۱۴، ح ۵۰.

باشد، به دستور خود ائمه معصومین: فهم معنای آن را به خودشان واگذار می‌نماییم.^۱ علامه طهرانی درباره این حدیث بعد از توضیح و تبیین مفهوم طاغوت می‌نویسد: «همان طور که در قرآن و آیات محکمت و متشابهات وجود دارد و طبق نص قرآن باید متشابهات را به محکمت برگرداند، در اخبار ائمه: نیز محکمت و متشابهات وجود دارد طبق فرمایشات خود آن بزرگواران باید متشابهات از احادیث را به محکمت از احادیث برگرداند و قاعده مجمل و مبین و متشابه و محکم را همه جا جاری و ساری کرد و در محاورات عرفیه نیز مساله همین طور است مثلاً اگر خطابه‌ای را که در یک سیاق وارد شده است در نظر بگیریم باید صدر و ذیلش را با همدیگر ملاحظه کنیم و بسنجیم اگر در یک جمله‌ی اجمال بود جمله دیگر بیان اوست و اگر در یک جا مطلب خفی بود قرینه دیگر مبین اوست. درباره این روایت هم نمی‌توان گفت: قیام اطلاقی طاغوت است و منع شده است زیرا آیات قرآن و اخبار کثیره مستفیضة متواتره (بالتواتر المعنوی) دلالت دارد بر این که: انسان باید از ظلم جلوگیری کند و زیر بار ولایت کافر نباشد.»^۲

آیت‌الله سید محمد باقر حکیم: از قول شهید صدر می‌نویسد:

همه روایات صادره از اهل بیت: و پیامبر (ص) که دلیل ظنی به حساب می‌آید چنانچه با روح قرآن هماهنگ نباشد، بیهوده و باطل و ترک آن نیز واجب است. و از قبیل همین روایات حدیث صحیح و معتبر «کل رایة» است که مضمون آن براساس ظاهرش منافات با روح قرآن و آیاتی که دلالت بر وجوب ایستادگی در برابر کفر، ظلم، طغیان و فساد دارد. بنابر این صحت سند این روایات ما را به یقین نمی‌رساند و این روایات ظنی می‌باشد، اما اگر از ظاهر روایات صرف نظر کنیم مانند این که منظور از پرچم در این روایات پرچم‌های مقابل قیام حضرت مهدی (عج) یا قیام‌های بدون اجازه و نام حضرت (ع) باشد یا این که روایات ناظر به حرکت‌های هم‌زمان با صدور روایات

۱. رهبری و جنگ و صلح، ص ۱۶.

۲. ولایت فقیه در حکومت اسلامی، ج ۴، ص ۷۵ و ۸۳.

در این باره روایات قابل توجهی وجود دارد^۱

که یک نمونه از آن را متذکر می‌شویم:

یونس روایت می‌کند که خدمت امام رضا (ع) بودم، شخصی آمد و گفت: فدایت شوم، به یکی از دوستان و شیعیان شما خبر رسیده که مردی برای جهاد در راه خدا بین مردم، شمشیر و کمان تقسیم می‌کند و او نیز رفته و شمشیر و کمان را گرفته است، ولی نمی‌دانسته که این سلاح برای جهاد زیر نظر حکومت جائز است سپس یاران و اصحاب با او ملاقات نموده و به او گفتند: که جنگ همراه با اینها جایز نیست و او را مجبور کردند که شمشیر و کمان را به کسی که از او گرفته باز گرداند.

حضرت فرمود: بله باید چنین کاری انجام دهد.

سؤال‌کننده گفت: اما به دنبال آن شخص گشته، ولی او را نیافته است، به او گفته‌اند که آن شخص از آن محل رفته است.

حضرت فرمود: پس به مرزها برود، اما جنگ نکند.

گفت: مثل قزوین و عسقلان (شهری در جنوب فلسطین) و دیلم (گیلان) و مرزهای نظیر اینها؟

حضرت فرمود: بله.

گفت: اگر دشمنان به مرزهایی که او به عنوان مرزبانی رفته هجوم آوردند چه بکنند؟ فرمود: به خاطر حفظ بیضه و کیان اسلام با آنها بجنگد.

۱. تفسیر سوره حمد، ص ۱۱۱. «ان کل ما یرد عن اهل البیت: او النبی (ص) من دلیل ظنی یعارض روح القرآن کریم فهو زخرف باطل یجب ترکه و من قبیل ماورد فی بعض الروایات بسند صحیح معتبر: کل رایة... فان مضمون هذه الروایة... اذا اردنا ان ناخذہ علی ظاہرها... مناف لروح القرآن و للآیات التي تدل علی وجوب مقاومة الکفر و الظلم و الطغیان و الفساد، کما ان صحة سند هذه الروایة لا یرقیها الی حالة الیقین بل تبقى روایة ظنیة و لو بمضمونها للقبول به، فأما ان تطرح جانباً تصرف الی غیر ظاهرها، بافتراض ان هذه الراية فی مقابل رایة القائم، او بغير اسمه و بدون اذنه، اونها فی مقام الحدیث عن الواقع الخارجی للرايات المعاصرة لزمان صدورها.»

گفت: به هر شکل با آنها بجنگد و جهاد کند؟ حضرت (ع) فرمود:

لا الا ان يخاف على ذراري [دار] المسلمين ارايتك لو ان الروم دخلوا
على مسلمين لم ينبغ لهم ان يمنوعهم؟ قال: يرباط و لا يقاتل و ان خاف
على بيضة الاسلام و المسلمين قاتل فيكون قتاله لنفسه لا للسلطان لان في
دروس الاسلام دروس ذكر محمد (ص).^۱

نه مگر این که دار الاسلام و کشورهای اسلامی در خطر باشد، آیا در نظر تو،
اگر رومی‌ها به شهرهای مسلمانان هجوم بیاورند نباید جلوی آنها را گرفت؟ بله
اگر با هجوم آنان به اساس اسلام و مسلمین لطمه وارد می‌شود باید با آنان بجنگد،
به خاطر خودش [به خاطر تکلیفی که به علت دفاع به عهده اوست] نه به خاطر
سلطنت [بنی‌العباس] چون اگر اسلام متلاشی شد و به فراموشی گرایید، ذکر و یاد
و نام حضرت محمد (ص) نیز فراموش شده است.

این روایت را مشایخ ثلاثه (شیخ کلینی، شیخ طوسی و شیخ صدوق) روایت کرده‌اند
و ظاهراً روایتی صحیحه است تنها درباره محمد بن عیسی بن عبید اختلاف نظر وجود
دارد که ظاهراً فردی ثقه و مورد اعتماد است و نجاشی نیز قائل به همین نظر است.^۲
اما آنچه از این روایت به روشنی برداشت می‌شود این است که دفاع از اسلام و
مسلمین و دفاع در برابر هجوم کفار واجب است و چنانچه امری واجب باشد،
مقدمات آن نیز واجب است. لذا مقدمات دفاع در برابر هجوم‌های امروزی با تشکیل
سازمان‌های مختلف و حرکت و قیام همراه با برافراشته کردن پرچم و دعوت انسان‌ها
برای یاری رساندن به حق واجب است.

خلاصه این روایت (کل رایة...) با روایات بسیاری که در باب امر به معروف و نهی
از منکر و باب جهاد وارد شده است^۳ تعارض دارد. به ویژه آن که بعضی از فقهای

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۵.

۲. رجال نجاشی، ص ۲۳۵.

۳. ر. ک. وسایل الشیعه، ج ۱۵ و ج ۱۶.

معاصر در دوران غیبت حضرت مهدی (عج) جهاد ابتدایی را نیز واجب و فتوا به وجوب آن داده‌اند.

مرحوم آیت‌الله خوئی؛ در ملحقات منهاج الصالحین می‌نویسد:

از مجموع مطالب گذشته، چنین به دست آمد که ظاهراً وجوب جهاد در دوران غیبت ساقط نمی‌شود بلکه در تمامی زمان‌ها جهاد واجب است. البته در صورت جمع بودن شرایط جهاد و آن منوط به تشخیص اهل خبره کارشناسان مسائل نظامی و آن که جهاد به مصلحت اسلام است و نیرو و سلاح کافی برای راندن دشمن وجود دارد به گونه‌ای که هرگز احتمال شکست در جنگ متصور نیست^۱ سپس می‌نویسد:

اما روایاتی که درباره حرمت قیام مسلحانه علیه حکام و خلفای ظلم، پیش از قیام حضرت قائم (ع) وارد شده است، ربطی به بحث ما ندارد و بیگانه از موضوع جهاد با کفار است.^۲

آقای نجم‌الدین طبسی درباره این کلام می‌نویسد: «گویا مرحوم خوئی؛ اصل روایات را پذیرفته و دلالت آن را نیز قبول کرده، اما مورد آن را قیام علیه حکومت‌های به ظاهر اسلامی می‌داند نه کفار. ولی با بررسی گسترده سند و دلالت روایات ظاهراً جواب معلوم باشد.»^۳

۱. ملحق منهاج الصالحین، ص ۳۶۸. «و قد تحصل من ذلك ان الظاهر عدم سقوط وجوب الجهاد فی عصر الغیبة و ثبوته فی كافة الاعصار لدی توفر شرائطه و هو فی زمن الغیبة منوط بتشخیص المسلمین من دوی الخبرة فی الموضوع ان فی الجهاد معهم مصلحة للاسلام علی اساس ان لديهم قوة كافية من حیث العدد و العدة لد مرهم بشكل لا یحتمل عادة ان یخروا فی المعركة. فاذا توفرت هذه الشرائط عندهم و وجب علیهم الجهاد و المقاتله و جب علیهم الجهاد و المقاتلة معهم.»

۲. همان. «و اما ماورد فی عدة من الروایات من حرمة الخروج بالسيف علی الحکام و خلفاء الجور قبل قیام قائمنا صلوات الله علیه فهو اجنبی عن مسألتنا هذه و هی الجهاد مع الکفار راساً و لا یرتبط بها نهائياً.»

۳. فصلنامه انتظار، ش ۵، ص ۳۴۰.

۴. مفهوم و مصداق قائم (عج)

برخی در جواب از این روایات احتمال داده‌اند که منظور از قائم همه معصومین باشد و این روایات ناظر به دوران غیبت صغرا نباشد و شامل دوران حیات ائمه معصومین: باشد.

صاحب دراسات فی ولایة الفقیه می‌نویسد: احتمال ضعیف دیگری که در روایت داده می‌شود این است که مراد از لفظ «القائم» که در این روایت و روایات دیگر نظیر آن آمده است امام دوازدهم (ع) که در آخرالزمان قیام می‌کند نباشد، بلکه مراد از قائم هر کسی که قیام به حق کند باشد و غرض این روایت، تخطئه کسانی باشد که در زمانی که رهبر به حق، مشغول تهیه مقدمات و ایحاد شرایط برای قیام است فرصت طلبانه برای به دست آوردن ریاست و جذب مردم، دست به حرکت‌های شتاب‌زده و ناپخته و زودرس می‌زنند. براساس این احتمال، شاید بتوان گفت برخی از ائمه: در صدد تهیه مقدمات قیام و انقلاب بودند، اما به خاطر تقیه نکردن برخی از شیعیان و کتمان نکردن رازها یا به خاطر پیش افتادن برخی و دست زدن به حرکت و قیام زودرس، اساس قیام به حق را ویران کرده و زمینه آن را از بین بردند (و این روایت برای باز داشتن افراد از دست زدن به این گونه قیام‌های زودرس باشد).

در کتاب تحف العقول ضمن وصیت امام صادق (ع) به مؤمن الطاق آمده است:

فوالله لقد قرب هذا الامر ثلاث مرات فاذعموه، فاخره الله؛^۱

«به خدا سوگند سه مرتبه موقعیت این امر نزدیک شد، اما شما آن را فاش

کردید، پس خدا آن را به تأخیر افکند.»

مرحوم کلینی در اواخر کتاب الحجة اصول کافی بابی را تحت عنوان «ان الائمة کلهم قائمون بامرالله هادون الیه»؛ همه ائمه: قائم به امر خدا هستند...» در روایت

دیگری عبدالله بن سنان روایت نموده که گفت:

خدمت امام صادق (ع) آیه (يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ)^۱؛

«روزی که هر دسته از مردم را به امامشان فرا می‌خوانیم.» را قرائت کردم

حضرت فرمود: امام آن کسی است که پیشاپیش آنهاست و او قائم مردم زمان

خویش است.^۲

ما پیش از این نیز گفتیم که لفظ امام از نظر لغت برای هر پیشوا و جلوداری وضع شده است و منحصر به ائمه دوازده‌گانه نیست، بر این اساس شاید مراد از «قائم اهل زمان خویش» نیز اعم بوده و مراد از آن قائم بالفعل در میان هر امت باشد. اما از سوی دیگر این احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا آنچه از لفظ «قائم» - که همراه با الف و لام تعریف - در روایات ما به کار برده شده ظاهر می‌شود. همان قائم مورد نظر یعنی امام زمان (عج) است، پس در این صورت مراد از پرچمی که در این روایت مورد مذمت قرار گرفته، پرچمی است که صاحب آن مردم را به نفس خویش فراخواند نه به اقامه حق، و اطاعت از امام به حق، و این نکته‌ای است شایان توجه و دقت.^۳

آقای نجم‌الدین طبسی در نقد و بررسی این احتمال می‌نویسد: «گمان می‌رود این سخن، نه تنها دفع اشکال نمی‌کند، بلکه دامنه اشکال را گسترده‌تر می‌کند، زیرا معنای آن زیر سؤال بودن تمامی قیام‌ها در تمامی دوران حضور ائمه طاهرین: باشد.»^۴

خلاصه آن‌که این روایات مورد توجه بسیاری از علماء و دانشمندان نیز بوده و در آثار خودشان آن را نقد نموده که برای نمونه یکی از آنها که در عین جامعیت اختصار نیز دارد را یادآور می‌شویم.

۱. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۳؛ «امامهم الذی بین اظهرهم، و هو قائم اهل زمانه».

۳. مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص ۳۸۳.

۴. فصلنامه انتظار، ش ۵، ص ۳۷۰.

آیت‌الله مکارم شیرازی در نقد و بررسی این روایات می‌نویسد:

«در بررسی این چند روایت، توجه شما را به چند نکته ضروری جلب می‌کنیم:

۱. ما دارای یک سلسله اصول مسلم در شریعت اسلامی هستیم که تخطی از آنها جایز نیست از جمله «امر به معروف و نهی از منکر» از امور مسلمی است که هیچ‌گونه تردیدی در آن روا نیست، آیات و روایات فراوان با تأکید بسیار، روی این دو اصل مسلم تکیه کرده است.

حال اگر در محیطی قرار بگیریم که احکام الهی پایمال شده، منکرات آشکار گشته، و معروف‌ها به فراموشی سپرده شده، و ظلم و فساد همه جا را فرا گرفته است، و ما قادر هستیم که با یک قیام مؤثر نظام حکومت فاسد را بر هم زنیم و در مقیاس وسیعی منکرات را از میان ببریم و معروف را جانشین آن سازیم، آیا در چنین فرضی هیچ کس می‌تواند مدعی شود که این کار حرام است؟ و باید نشست و تماشای صحنه‌های فساد پایمال شدن احکام اسلام و خروج جوانان مسلمان از دین و آیین بود؟!!

ممکن است بهانه‌جویان بگویند چنین چیزی واقع نشده، ما می‌گوییم فرض کنید چنین امری رخ داد، این فرض که محال عقلی نیست، آیا باز هم در این فرض می‌گویید باید دست از هر اقدامی برداشت و تسلیم فراگیری فساد و ظلم و نابودی احکام اسلامی بود؟!!

گمان نمی‌کنیم هیچ عالم و محققى چنین چیزی بر زبان جاری کند!...

کوتاه سخن این‌که: به فرض که روایات فوق تصریح کند که قبل از قیام مهدی (ع) هر گونه قیامی مایه گمراهی است، ما هرگز به خاطر خبر واحد یا چند خبر که در حکم خبر واحد است نمی‌توانیم اصول مسلمة اسلام را که در قرآن و کلمات معصومین: است کنار بگذاریم، بنابراین هر وقت مقدمات تشکیل حکومت اسلامی و برچیدن بساط ظلم و فساد و جنایت و بیدادگری فراهم گردد نباید در اقدام بر آن تردیدی به خود راه داد، و ادله امر به معروف و نهی از منکر، و اجرای حدود و اقامه عدل و داد را به عذر این‌که در چند خبر مشکوک از این کار نهی شده است نمی‌توان

زیر پا نهاد!

۲. در برار این روایات، روایات دیگری داریم که نشان می‌دهد ائمه هدی: بعضی از قیام‌هایی را که در عصر و زمان آنها روی داد ستودند، هر چند این قیام‌ها به نتیجه‌نهایی نرسید، چگونه ممکن است این قیام‌ها ممنوع باشد و باز آن را بستایند؟! از جمله در روایات اسلامی از قیام «زید بن علی» به عنوان یک قیام مقدس یاد شده است: مرحوم شهید در قواعد در بحث امر به معروف و نهی از منکر می‌گوید: «خروجش به اذن امام (ع) بود» و شیخ مفید در ارشاد می‌گوید: «زید بعد از امام باقر (ع) برترین فرزندان امام سجاد (ع) و عالم و عابد و پارسا و سخی و شجاع بود، با شمشیر قیام کرد تا امر به معروف و نهی از منکر کند و خونخواهی شهدای کربلا نماید.»^۱

مرحوم علامه مامقانی روایات زیادی در فضیلت و مدح زید بن علی نقل می‌کند و پاره‌ای از روایات را که در مذمت او وارد شده است، در برابر روایات مدح، ناچیز و قابل توجیه می‌شمرد.^۲

مرحوم علامه مجلسی بعد از آن که اختلاف اخبار را درباره «زید» و قیام او ذکر می‌کند می‌فرماید: «اخباری که دلالت بر جلالت مقام او و مدح و ستایش او دارد و این که او مدعی غیر حق نبود بیشتر است و اکثر اصحاب به عظمت مقام زید اعتراف دارند.»^۳

هرگاه قیام‌های قبل از حضرت مهدی (عج) قیام گمراهان و مشرکان باشد چگونه می‌توان قیام زید بن علی (ع) را تعریف و تمجید کرد؟!

نمونه دیگر روایاتی که در مدح حسین بن علی شهید فخر آمده است.

... او همان کسی است که دعبل خزاعی در اشعار معروف «مدارس آیات» از او به

۱. تنقیح المقال، حالات زید.

۲. همان.

۳. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۰۵.

عنوان شهید بزرگی از شهدای اهل بیت: یاد کرده است و امام علی بن موسی الرضا (ع) بر او خرده نگرفت آنجا که می گوید:

قُبُورُ بَكْرٍ فَانَ وَأُخْرَى بِطَيْبَةٍ وَأُخْرَى بِفَخٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِي

حتی در حدیثی از امام جواد (ع) نقل شده که فرمود: «لَمْ يَكُنْ لَنَا بَعْدَ الطَّفِّ مَصْرَعٌ أَعْظَمُ مِنْ فَخٍّ؛ بَعْدَ از ماجرای کربلا قتلگامی برای ما مهم تر از قتلگاه فغ نبود.»^۱

مرحوم علامه مامقانی در پایان شرح حال او می گوید: «از آنچه که گفتیم روشن شد که او از ثقات است، زیرا امام موسی بن جعفر (ع) در خبری به این معنی گواهی داده، و در حدیث آمده: «افرادی که با او شهید شدند پاداش دو شهید دارند.» و پیامبر (ص) در زمان خود بر او گریه کرد، و امام صادق (ع) فرمود روح او پیش از جسدش به بهشت وارد شد!»

از همه اینها گذشته در روایاتی آمده است که قبل از قیام مهدی (ع) اقوامی قیام می کنند و زمینه را برای قیام مهدی (ع) آماده می سازند، از آنها در روایات به نیکی یاد شده است، اگر قیام های قبل از حضرت مهدی (ع) باطل و دعوت به طاغوت بود این روایات مفهوم صحیحی نداشت در اینجا به دو روایت از طرق شیعه و اهل سنت قناعت می کنیم، در حالی که روایات بسیار بیش از این است.

در حدیثی از امام ابوالحسن الاول (امام کاظم (ع)) می خوانیم که فرمود:

رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَوْمٍ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبْرِ
الْحَدِيدِ لَا تَزُلُّهُمْ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَلَا يَجْبُنُونَ وَ
عَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛^۲

«مردی از اهل قومی قیام می کند و مردم را دعوت به حق می نماید جمعیتی گرد او را می گیرند که مانند پاره های آهن (سخت و محکم) هستند، طوفان های سخت آنها را تکان نمی دهد، و از جنگ خسته نمی شوند و ترس به خود راه نمی دهند و

۱. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۳۷ (حالات حسین بن علی شهید فغ)؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷.

۲. البحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶.

بر خدا توکل می‌کنند و عاقبت برای پرهیزکاران است!»

در بعضی از روایاتی که به این گونه قیام‌ها اشاره می‌کند تصریح شده که آنها زمینه‌ساز قیام حضرت مهدی (ع) هستند و به هر حال نشان می‌دهد که قیام‌های مشروعی قبل از قیام مهدی (ع) صورت می‌گیرد، قیام‌های خونین و برای دعوت به سوی حق توأم با پیروزی.

در حدیثی از سنن ابن ماجه، از منابع معروف اهل سنت، می‌خوانیم:

گروهی از جوانان بنی‌هاشم خدمت پیامبر (ص) آمدند، هنگامی که پیامبر (ص) آنها را دید، چشمانش پر از اشک شد و رنگ مبارکش دگرگون گشت، سؤال شد چرا در صورت مبارک شما آثار ناراحتی می‌بینیم فرمود:

إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ إِخْتَارِ اللَّهِ لَنَا الْآخِرَةُ عَلَى الدُّنْيَا، إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ
بَعْدِي بَلَاءً وَ تَشْرِيداً وَ تَطْرِيداً حَتَّى يَأْتِيَ قَوْمٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ مَعَهُمْ
رَايَاتٌ سُوءٌ فَيَسْأَلُونَ الْخَيْرَ فَلَا يُعْطَوْنَ فَيَقَاتِلُونَ فَيَنْصَرُونَ فَيُعْطُونَ مَا
سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَدْفَعُوهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَيَمْلَأُهَا قِسْطاً
كَمَا مَلَأُوهَا جَوْرًا فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَأْتِهِمْ وَلَوْ حَبِوْا عَلَى الثَّلْجِ؛^۱

«ما خاندانی هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا برگزیده و خاندان من

بعد از من با حوادث سخت و تبعید و کنار زدن آنها (از مقام‌هایشان) روبه‌رو

می‌شوند تا این که گروهی از مشرق می‌آیند که با آنها پرچم‌های سیاه است، مطالبه

نیکی می‌کنند (و خواهان حق و عدالت می‌شوند) اما به آنها نمی‌دهند، پس پیکار

می‌کنند و یاری می‌شوند و پیروز می‌گردند و آنچه را می‌خواهند به آنها می‌دهند،

ولی آنها پذیرا نمی‌شوند تا آن را به کسی از اهل بیت من بسپارند، پس زمین را از

عدالت پر می‌کند آن گونه که از ظلم پر شده است، هر کدام از شما آن زمان را درک

کند باید به آنها بیوندد هر چند روی برف‌ها با سینه راه برود!»

از ذیل روایت به خوبی استفاده می‌شود که این قیام در آستانه قیام مهدی (عج) و

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶، ح ۴۸۲. معجم احادیث الامام المهدی (عج)، ج ۱، ص ۳۸۱.

قبل از آن واقع می‌شود و زمینه‌ساز قیام آن حضرت خواهد بود و قیامی مشروع است. از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که قبل از قیام مهدی (عج) قیام‌های دیگری صورت می‌گیرد که جنبه الهی دارد، بعضی به نتیجه می‌رسد و بعضی به شکست منتهی می‌شود، و چنان نیست که هر پرچمی که قبل از حضرت مهدی (عج) برافراشته شود پرچم طاغوت باشد هر چند با اجازه اهل بیت: یا در مسیر اهداف آنها قرار گیرد.

۳. آخرین سخن این‌که روایاتی که می‌گویند: «هر قیامی قبل از قیام مهدی (عج) صورت گیرد قیام شرک‌آلود و در مسیر طاغوت است باید آن‌چنان تفسیر شود که هم با مسلمات فقهی و احکام امر به معروف و نهی از منکر «مبارزه با فساد» سازگار باشد و هم با قیام‌های متعددی که در زمان معصومین واقع شده و بر آن صحه نهادند هماهنگ گردد، و برای تفسیر این روایات چند راه در پیش داریم:

۱. منظور از آن قیام‌هایی است که بدون اذن و اجازه معصومین یا حکام شرع و نایبان عام امام در عصر غیبت صورت بگیرد.

۲. منظور قیام‌هایی است که به قصد دعوت به خویش و نه دعوت به سوی اهداف آل محمد (ص) انجام گیرد که در روایات مکرر به آن اشاره شده است.

۳. منظور قیام‌هایی است که در مقاطع خاصی صورت می‌گیرد که هیچ‌گونه آمادگی برای این‌گونه قیام‌ها نیست، و ائمه هدی: برای پیشگیری از این قیام‌های زودرس و ناپخته آن جمله‌ها را فرمودند و از آن نهی کردند.

در اینجا بار دیگر بازگشت به قرآن مجید می‌کنیم و دعوت‌های عمومی قرآن را می‌نگریم که امت اسلامی را دعوت به قیام بر ضد ظالمان و حمایت از مظلومان و اقامه قسط و عدل می‌کند.

در آیه ۷۵ سوره نساء می‌خوانیم:

(وَمَا لَكُمْ لَّا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا

وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا؛

«چرا در راه خدا و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر که اهلش ستمگرند، بیرون بیا و از طرف خود برای ما سرپرستی قرار ده و از جانب خود یار و یابوری برای ما تعیین فرما.»

روشن است که این آیه و همچنین آیات مشابه آن که در زمینه اقامه قسط و عدل یا دفاع از مظلوم و مبارزه با ظالمان سخن می‌گویند انحصار به زمان و مکان خاصی ندارد، و یکی از اصول زیربنایی اسلام است و هر جا مقدمات و زمینه‌های این هدف مقدس فراهم گردد باید بدون فوت وقت به آن اقدام نمود.^۱

آقای ابراهیم امینی نیز در این باره می‌نویسد:

«بنابر مفاد حدیث، نهضت‌های غیردینی مردود است، اما اگر نهضتی به عنوان دفاع از دین و حاکمیت احکام و قوانین قرآن شکل گیرد، مردود نخواهد بود. زیرا در این صورت پرچمی در برابر پرچم دین، برافراشته نشده و رهبری چنین نهضتی طاغوت نیست بلکه ضد طاغوت است. چنین رهبری، مردم را به پرستش خویش دعوت نمی‌کند بلکه به اطاعت از پروردگار جهان، فرا می‌خواند. چنین پرچمی نه تنها در برابر پرچم قائم آل محمد قرار نگرفته، بلکه در مسیر حکومت جهانی آن جناب و زمینه‌ساز آن خواهد بود...»^۲

آقای آذری قمی نیز در پاسخ به روایات این گروه می‌نویسد: «چون افرادی منحرف به نام مهدی موعود (ع) قیام کرده و می‌خواستند از اعتقاد مسلمانان مخصوصاً شیعه سوءاستفاده کنند (با توجه به این که مهدی موعود (ع) که برقرار کننده قسط و عدل جهانی و حکومت واحد الهی است فردی مشخص و فرزند امام حسن عسگری (ع)

۱. پیام قرآن، ج ۱، ص ۷۸-۸۴

۲. دادگستر جهان، ص ۲۸۳.

است و دارای ویژگی‌ها و علائم خاصی است که حتی به اسم و القاب و مادر و پدر و زمان تولدش نیز تصریح شده است) و باز با توجه به این که ادعای مهدویت، در زمان حضرت باقر و حضرت صادق (ع) مورد سوءاستفاده‌های زیادی قرار می‌گرفت و حتی پدر مختار معتقد به مهدویت محمد بن حنفیه (که اعتقاد کیسانیه می‌باشد) بوده است و پیش‌بینی هم می‌شد که قبل از تولد حضرت حجت (ع) و یا در زمان غیبت آن حضرت، این گونه سوءاستفاده‌ها انجام گیرد، لذا ائمه: فرمودند: هر کس با ادعای داشتن آن ویژگی‌ها که مخصوص قائم آل محمد (ص) است قیام کند، طاغوت است. بالاتر از این حتی در روایات آمده است که گاهی بعضی از اصحاب ائمه: پیشنهاد قیام و مبارزه مسلحانه را به آنان تحت همین عنوان «مهدویت» مطرح می‌کردند، ولی آن بزرگواران به شدت این فکر را رد کرده و می‌فرمودند: امامی که باید قیام کند و حکومت جهانی را تشکیل دهد ما نیستیم، بلکه از فرزندان ما بوده و هنوز هم وقت آن نشده است. مانند روایت معلی بن خنیس که امام درباره خواسته آنان فرمود:

ما انا لهولاء بامام اما يعلمون انه انما یقتل السفیانی؛^۱

«من امام آنها نیستم مگر نمی‌دانند امام آنها سفیانی را می‌کشد.»

بنابراین منظور از طاغوت در این گونه روایات آن کسی است که به باطل و بدون حقی لباس مهدویت را در بر کرده و خود را به جای آن حضرت به مردم معرفی کند.^۲

۲- قیام‌های محکوم به شکست

محتوای طایفه‌ای از روایات خبر از شکست قیام‌های پیش از ظهور امام مهدی (عج) است. به عبارت دیگر: هر نهضتی که قبل از قیام امام زمان (عج) به پاخیزد قطعاً به شکست می‌انجامد. بنابراین انجام چنین عملی لغو و بیهوده است و در نتیجه هیچ‌گونه اقدام عملی، منطقی و مشروع نخواهد بود.

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۳۱، ح ۵۰۹.

۲. رهبری و جنگ و صلح، ص ۲۰.

۱- روایت ربعی

عن ربعی رفعه، عن علی بن حسین (ع) قال:

والله لا يخرج احد منا قبل خروج القائم الا كان مثله كمثل فرخ طار
من وكره قبل ان يستوى جناحاه فاخذه الصبيان فعبتوا به.^۱

ربعی از امام سجاد (ع) چنین روایت می‌کند: به خدا سوگند! هیچ یک از ما
(اهل بیت:) قبل از قیام قائم خروج نمی‌کند مگر اینکه مثل او مانند جوجه‌ای است
که قبل از محکم شده بالهایش از آشیانه پرواز نموده باشد، در نتیجه کودکان او را
گرفته و با او به بازی می‌پردازند.

بیان این روایت این است که همه قیام‌ها قبل از خروج امام مهدی بی‌نتیجه است و
به شکست می‌انجامد، لذا شایسته است تا زمانی که خداوند متعال اراده نفرموده و
ظهور امام مهدی (عج) محقق نشده، هیچ کس بر علیه ظلم و جور قیام نکند و چنانچه
کسی خروج کند مانند جوجه، بازیچه دست کودکان شود و طعم تلخ شکست و ذلت
را باید بپذیرد.

نقد و بررسی دلالت

بر فرض صدور این روایت از امام سجاد (ع)، بر محتوای این حدیث اشکالاتی
وارد است که عبارتند از:

۱. اخبار غیبی

احتمال دارد این روایت در مقام خبر دادن از یک امر غیبی باشد؛ یعنی امام (ع)
طبق علمش می‌داند قیام‌های قبل از ظهور نتیجه مطلوب نداشته و به هدف واقعی که
ریشه‌کن کردن ظلم و ستم باشد نمی‌رسند. اگر چه هر قیامی در نوع خودش دارای آثار

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۱، ب ۱۳، ح ۱۹۹۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۳.

و نتایج سودمندی می‌باشد لذا امام (ع) با این بیان در صدد نفی، رد و تخطئه تمام قیام‌های پیش از ظهور نیست؛ بلکه اخبار از غیب است که تمام قیام‌ها به پیروزی ختم نمی‌شود. و این اخبار رفع تکلیف و ناهی از قیام در برابر باطل نیست.

۲. خروج یکی از اهل بیت :

از لفظ «لا یخرج احدنا» استفاده می‌شود که منظور این روایت قیام یکی از ائمه طاهرین : است نه خروج یکی از شیعیان! در حقیقت این روایت پاسخ به درخواست و توقعات و اصرار برخی شیعیان نسبت به ائمه : بیان شده است. زیرا در طول تاریخ بعضی از شیعیان از امامان معصوم : درخواست می‌کردند که بر علیه حکومت ظالم زمان خویش قیام نمایند و ائمه با توجه به موقعیت زمانی و آمادگی نداشتن انسان‌ها، قیام‌ها را محکوم به شکست دانسته و حقیقت خارجی قیام‌ها را بیان می‌فرمودند. این روایت نیز نمونه‌ای از این واقعیت‌هاست که امام سجاد (ع) نیز قیام قبل از خروج حضرت مهدی (عج) را بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های موجود، جامعه را تشبیه به جوجه‌هایی نموده که اسیر و بازیچه اطفال بازی‌گوش می‌شوند.

برخی در توضیح این حدیث بیاناتی داشته که قابل نقد و بررسی است لذا به آن اشاره می‌شود:

گفته شده: «این معنی به ذهن متبادر است که این‌گونه روایت‌ها، ساخته و پرداخته دست‌نشانندگان بنی‌امیه و بنی‌عباس باشد تا سادات علوی را از فکر قیام در مقابل جنایات خود باز دارند. علاوه بر این که ظاهراً این روایت در مقام بیان حکم شرعی و این که قیام در مقابل باطل جایز است یا نه؟ نیست، بلکه این یک خبر غیبی است از آن حضرت، و مفاد آن این است که ما اهل‌بیت کسی که قبل از قیام قائم (عج) خروج کند، در نهایت پیروز نخواهد شد، اگر چه آثار مهمی بر قیام وی مترتب گردد و اگر غرض آن حضرت (ع) تخطئه هر گونه قیام قبل از خروج قائم (عج) باشد به گونه‌ای قیام پدرش امام حسین (ع) نیز مورد تخطئه قرار خواهد گرفت.

علاوه بر این بر فرض این که مراد از این روایت، اعلان یک خبر غیبی باشند نه بیان حکم شرعی برای این گونه قیام‌ها، کلیت آن به واسطه خروج برخی از سادات علوی در یمن یا برخی از بلاد ایران یا خروج فاطمین در آفریقا و پیروزی و تشکیل حکومت آنان نقض می‌گردد، چرا که اولاً قیام و حکومت آنان محدود و منطقه‌ای بود و شامل همه بلاد و کشورهای اسلامی نمی‌شد، و ثانیاً در نسب خلفای فاطمین چه بسا، شک وجود دارد که از علوین باشد.

سیوطی در ابتدای کتاب خویش تاریخ الخلفاء از ابن خلکان نقل می‌کند که اکثر دانشمندان علم انساب «مهدی عبیدالله» جد خلفای مصر را [در این که علوی باشد] مورد تردید قرار داده‌اند.^۱

و از ذهبی نقل می‌کند: «اهل تحقیق بر این معنی اتفاق نظر دارند که مهدی عبیدالله، علوی نیست^۲ ولی با این حال، آنچه به صورت جدی احتمال داده می‌شود این است که برخی از تعصبات و سیاست‌های باطل در القا و ابراز این کلمات نقش داشته باشد، چرا که فاطمین با عباسیین و دست‌نشانندگان آنان در تضاد و تعارض بودند و آنان با ساختن و پرداختن انواع تهمت‌ها علیه فاطمی‌ها تلاش در خدشه‌دار نمودن آنان داشتند که در این باره می‌توان به کتاب‌های تاریخ مراجعه نمود.»^۳

در توضیح و نقد این گفتار چند نکته لازم است.

۱. این که به طور قطع گفته شده این روایات از جعلیات بنی‌امیه و بنی‌عباس است و انگیزه آنان بازداشتن علویان از قیام و خروج علیه حکام است. این گفتار به عنوان احتمال پذیرفته است زیرا جعل احادیث از سوی آنان بالاحض امویان امری عادی و رایج بوده ولی ادعای قطع و یقین، مشکل به نظر می‌رسد.

۲. وسعت بخشیدن به این روایت تا حدی که قیام امام حسین (ع) را نیز تخطئه و

۱. تاریخ خلفاء، ص ۳.

۲. همان.

۳. مبانی فقهی حکومت اسلامی، ص ۳۵۵.

تحت شعاع قرار داد صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا، امام سجاد قیام‌های بعد از خود تا زمان ظهور را بیان می‌فرمایند.

۳. موارد نقضی که بیان شده است وارد نیست؛ مثلاً گفته شده که «اولاً: قیام و حکومت آنان محدود و منطقه‌ای بود و شامل همه بلاد و کشورهای اسلامی نمی‌شد و ثانیاً: در نسب خلفای فاطمیین چه بسا، شک وجود دارد که از علویین باشد.»
لذا می‌گوییم:

اولاً این روایت، سخن از تسلط بر تمامی نقاط جهان را بیان نمی‌کند. ثانیاً علوی نبودن و تشکیک در آن خواستگاه تبلیغات دستگاه بنی‌العباس بود، زیرا قصد داشتند، وانمود کنند که این قیام‌ها ربطی به اهل بیت: ندارد، تا از این طریق، افکار عمومی را علیه خود تحریک نکنند و ذهن مردم متوجه آنان نشود.

۳. تعارض

اگر امام سجاد (ع) با این بیان نهی از هر گونه قیامی فرموده‌اند و هیچ قیامی تا ظهور حضرت مهدی (ع) را تأیید نمی‌فرمایند. پس هنگامی که درباره وظیفه شیعیان در مقابل قیام مختار از ایشان سؤال شد، فرمودند:

لو ان عبداً زنجياً تعصب لنا اهل البيت لوجب على الناس موازرتة^۱ و قد وليتكم هذا الامر، فاصنع ما شئت فخرجوا و قد سمعوا كلامه و هم يقولون: اذن لنا زين العابدين (ع) و محمد بن حنيفة

«اگر برده‌ای زنگی، برای یاری ما، تعصب به خرج دهد و آهنگ قیام کرد، بر مردم کمک و یاری او واجب است و من به تو ولایت این امر را سپردم پس هر گونه که صلاح می‌دانی رفتار کن.»

چون آن افراد این فرمایش را از امام (ع) شنیدند گفتند: حضرت امام زین‌العابدین (ع) و محمد حنیه به ما اذن دادند.

۲- روایت جابر

عن جابر عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر (ع) قال:
 مَثَلُ خُرُوجِ الْقَائِمِ مَنَا اَهْلِ بَيْتٍ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ مَثَلُ مَنْ
 خَرَجَ مَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ مَثَلُ فَرِخٍ طَارَ فَوْقَ مَنْ وَ كَرِهَ
 فَتَلَاعَبَتْ بِهِ الصَّبِيَانُ.^۱

مثل قیام قائم ما (اهل بیت:) مانند قیام رسول الله (ص) است. و مانند قیام هر
 یک از ما اهل بیت: که قبل از قیام قائم (عج) خروج کند مانند جوجه‌ای است که
 از لانه‌اش خارج شود که بازیچه کودکان قرار گیرد.

این روایت بسیار شبیه روایت گذشته از قول امام سجاد (ع) است که گویا بیان
 کننده این معنی و مفهوم است که هر کس قبل از قیام حضرت مهدی (عج) قیام کند
 مانند جوجه‌ای اسیر دستان اطفال بازیگوش می‌شود و راه به جایی نمی‌برد. در نتیجه
 اهل بیت: نه تنها هیچ قیامی نمی‌کنند بلکه شیعیان هم باید یاد بگیرند و خودشان را به
 دردسر و گرفتاری مبتلا نسازند. روایت دیگری را علامه مجلسی قریب به همین
 مضمون از امام محمد باقر (ع) به نقل از ابن شهر آشوب می‌آورد.

يُرْوَى أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ لَمَّا عَزَمَ عَلَيَّ الْبَيْعَةَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ (ع) يَا
 زَيْدُ إِنَّ مَثَلَ الْقَائِمِ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ مَهْدِيهِمْ مَثَلُ فَرِخٍ نَهَضَ
 مِنْ عَشْرِ مَنْ عَسَرَ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحَاهُ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ سَقَطَ فَاخْذَهُ
 الصَّبِيَانُ يَتَلَاعَبُونَ بِهِ فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ أَنْ تَكُونَ الْمَصْلُوبَ غَدًا
 بِالْكَنَاسَةِ! فَكَانَ كَمَا قَالَ.^۲

روایت شده: هنگامی که زید بن علی عازم بر قیام شد و قصد بیعت گرفتن
 شده. امام باقر (ع) به او فرمود: ای زید مثل کسی از این اهل بیت که قبل از قیام
 مهدی آنها قیام کند، مانند جوجه‌ای است که قبل از محکم شدن بال‌هایش از

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۴، ب ۱۱، ح ۱۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷، ب ۱۲، ح ۱۲۳۷۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۶۳.

آشیانه‌اش خارج شود. در این صورت می‌افتد و بچه‌ها او را گرفته و با او بازی می‌کنند. بنابراین خداوند را در ریخته شدن خون خود در نظر بگیرید که مبادا در کناسه و مزبله کوفه به دار آویخته شوی و عاقبت همان شد که حضرت فرمود.

خلاصه به این روایت‌ها استدلال شده که قیام‌های قبل قائم همانند قیام زید محکوم به شکست است لذا هیچ کس قبل از قیام حضرت مهدی (عج) نباید قیام و نهوض کند و اطلاق این روایات شامل همه زمانها حتی زمان غیبت می‌شود.^۱

نقد و بررسی دلالت

این روایت شبیه روایت گذشته است و در حقیقت امام محمد باقر (ع) در مقام بیان اخبار از غیب هستند. یعنی قیام‌های پیش از ظهور که از ناحیه اهل بیت: صورت می‌پذیرد به نتیجه مطلوب و پیروزی کامل منجر نمی‌شود. بلکه قیام امام مهدی (ع) مانند قیام پیامبر (ص) دارای موفقیت بوده لذا افرادی که از اهل بیت: می‌خواهند قیام کنند به این مسئله دقت داشته باشند و گمان نکنند که صد در صد پیروز خواهند شد چه بسا قیامشان به شکست انجامد ولی بی‌بهره نیست.

علامه طهرانی در نقد این روایت می‌نویسد: «این روایت با اطلاق خود در صدد بیان این معنی نیست که هر کسی از هر حقی دفاع کند، مثل او مثل فرخ است. حضرت در این جا می‌فرماید: ما یک مهدی داریم و بس! مهدی آخرالزمان یکی است و اوست که قیام می‌کند و مهدی نوعی هم نیست بلکه شخصی است، شخصی از خاندان ماست که در روایات همه خصوصیات او ذکر شده است. آن مهدی کسی است که قیام می‌کند و تمام دنیا را زیر پرچم عدل خود می‌گیرد. حال اگر کسی از ما اهل بیت: بخواهد قیام کند و کار او را انجام بدهد، نمی‌تواند به مقصودش برسد و مانند جوجه‌ای می‌ماند که قبل از محکم شدن بال‌هایش پرواز کند که قطعاً بازیچه دستان کودکان قرار می‌گیرد.

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلامی، ج ۴، ص ۳۴.

بنابراین امام به برادرش زید می‌فرماید: ای برادر من! با آن همه کمال و دانشی که داری و نیت خوب و خالص هم داری ولی نصیحت می‌کنم ماورای این مسئله، مسئله‌ای دیگر است بدان اگر قیام کنی خونت را می‌ریزند و در کوفه دارت می‌زنند.

این روایت هیچ‌گاه دلالت نمی‌کند که هیچ‌کس نخواهد توانست در زمان غیبت قیام کند و حکومت تشکیل دهد. هیچ‌کس حق امر به معروف و نهی از منکر ندارد... حضرت می‌فرماید: مهدی فرد خاصی است که قطعاً پیروز می‌شود ولی قیام‌های پیش از او مانند قیام مهدی قیام شکست‌ناپذیر نیست.^۱

بنابر این روایت در صدد نهی از حرکت و قیام قبل از حکومت جهانی امام عصر (عج) نیست، بلکه تنها اخبار از غیب است و بسیار واضح است که انسان‌ها مأمور به وظیفه هستند نه نتیجه.

۳- روایت ابی‌الطفیل

عن ابی‌الطفیل عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابيه علی بن الحسین (ع) ان ابن عباس بعث الیه من یسأله عن هذه الآیة (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا) ۲ فغضب علی بن الحسین (ع) و قال للسائل:

وَدِدْتُ اَنَّ الَّذِیْ اَمَرَکَ بِهَذَا وَ اَجْهَنِیْ بِهٖ، ثُمَّ قَالَ: نَزَلَتْ فِیْ اَبِیْ وَ فِیْنَا وَ لَمْ یَكُنْ الرَّیْبَاطُ الَّذِیْ اَمَرْنَا بِهٖ بَعْدَ وَ سِیْکُونُ ذَلِکَ ذَرِیَّةً مِنْ نَسْلِنا الْمُرَابِطَ، ثُمَّ قَالَ: اَمَّا اِنَّ فِیْ صَلْبِہٖ - یعنی ابن عباس - وَ دِیْعَةٌ ذُرَّتْ لِنَارِ جَهَنَّمَ، سِیْخَرُجُونَ اَقْوَاماً مِنْ دِینِ اللّٰهِ اَفْوَاجاً، وَ سَتَصْبِغُ الْاَرْضُ بِدَمِیْ فِرَاحٍ مِنْ فِرَاحِ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) نَتَهَضُ تَلْکَ الْفِرَاحِ فِیْ غَیْرِ وَقْتِ، وَ تَطْلُبُ غَیْرِ مُدْرَکٍ وَ یَرَابِطُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَبْصُرُونَ وَ یَصَابِرُونَ حَتّٰی

۱. با اندکی تغییر و تلخیص: ولایت فقیه در حکومت اسلامی، ج ۴، ص ۳۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

تحکم الله، و هو خیر الحاکمین.^۱

ابوالطفیل می‌گوید: امام محمد باقر (ع) از پدر خویش امام سجاد (ع) روایت فرموده که ابن عباس کسی را نزد امام سجاد (ع) فرستاد تا معنی این آیه را بپرسد که «ای اهل ایمان در کار دین پایدار باشید و یکدیگر را به پایداری سفارش کنید و مراقب مرزتان باشید» پس امام سجاد (ع) ناراحت شد و به سؤال کننده فرمود: دوست می‌داشتیم آن کس که تو را به این امر گسیل داشته خود بدان پرسش با من روبرو می‌شود، سپس فرمود: آیه درباره پدرم و ما خاندان نازل شده است و مراقبت از آن مرز که به آن مأموریم هنوز فرا نرسیده است و در آینده‌ای نزدیک ذریه‌ای از نسل ما که وظیفه‌ی آن را به عهده دارد به وجود خواهد آمد، سپس فرمود: بدان که در صلب او - یعنی ابن عباس - سپرده‌ای است که برای آتش دوزخ آفریده شده، در آینده نزدیک اقوامی را دسته دسته از دین خدا خارج خواهند ساخت و زمین با خون‌های جوجگانی از جوجگان آل محمد رنگین خواهد شد. جوجگان که بی‌موقع و نابهنگام قیام می‌کنند و چیزی را که می‌طلبند بدان نخواهند رسید ولی آنان که اهل ایمانند مراقب بوده و صبر می‌کنند و یکدیگر را به بردباری سفارش می‌نمایند تا خداوند حکم فرماید و او بهترین حاکمان است.

از این روایت استفاده شده که وظیفه در این دوران صبر است و قیام بر علیه ظلم و ستم جایز نمی‌باشد.

نقد و بررسی دلالت

در این روایت امام (ع) از آینده خبر می‌دهد که از نسل ابن عباس فردی حکومت عباسیان را تشکیل و حکومت بنی‌امیه را منقرض ولی به اهل بیت نمی‌سپارد ولیکن در آن ایام هر فردی از اهل بیت: که بر علیه حکومت عباسیان قیام می‌کند، خونش را به زمین می‌ریزند چرا که قیام نابهنگامی است و لازم است از این نوع قیام‌های شتابزده

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۳، ب ۱۱، ح ۱۲.

پرهیز کرد، تا زمانی که خداوند متعال فردی از اهل بیت: را اذن قیام دهد و او برای همیشه حکومت را از مستبدان باز می‌ستاند. خلاصه باید گفت:

مضمون این روایت همان‌طور که قبلاً بیان شد علاوه بر ضعف سند و جعلی بودن و مخالفت با ادله قطعی جهاد و امر به معروف و نهی از منکر یا ناظر به شخص معین یا شرایط معینی است. شرایطی که زمینه‌های قیام و مقدمات آن فراهم نیست و یا این‌که، این روایت و مشابه آن متضمن بیان اخبار غیبی است و در مقام بیان حکم شرعی نیست و نمی‌توان این استفاده را کرد که به دلیل شکست در انقلاب و حاصل نشدن نتیجه، هیچ حرکتی نباید کرد. چه بسا تلاش و برپا کردن نهضت بر علیه ظلم و فساد دستاوردهای عظیمی چون متزلزل کردن آن داشته باشد و سبب در هم شکستن استبداد در آینده شود و هیچ‌گاه عدم پیروزی سبب و علت عدم قیام و مبارزه نیست.

به عبارت دیگر عدم پیروزی هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای بر بی‌تکلیفی نیست و این سیره اهل بیت بوده است. در جنگ صفین شایع شد که معاویه مرده است. مردم به ابراز شادی و احساسات پرداختند، امام علی (ع) به مردم فرمود:

و الذی نفسی بیده لن یهلک حتی تجتمع علیه الامة، قالوا: فبم

تقاتله؟ قال: التمس العذر فیما بینی و بین الله تعالی؛^۱

«سوگند به آن خدایی که جان من در کف قدرت اوست، معاویه هلاک

نمی‌شود تا مردم بر او هماهنگ شوند. از آن حضرت سؤال کردند: بنابراین، پس

چرا با او می‌جنگید، امام فرمود: می‌خواهم بین خود و خدایم عذر داشته باشم.»

به نقل دیگری، مردی از شام به کوفه آمد و از مرگ معاویه خبر داد. امام علی (ع)

به او فرمود:

انت شهدت موته؟ قال: نعم و حثوت علیه، قال: انه کاذب، قیل: و

ما یدریک یا امیر المؤمنین (ع) انه کاذب؟ قال: انه لا یموت حتی یمعل

کذا و کذا - اعمال عملها فی سلطانه - فقیل له: فلم تقاتله و انت تعلم

هذا، قال: للحجة؛^۱

«آیا تو بر مرگ معاویه شاهد بودی؟ گفت: بلیه من خودم خاک بر قبر او ریختم. حضرت (ع) فرمود: این مرد دروغگوست. گفته شد: ای امیرمؤمنان از کجا می‌دانی که این شخص دروغ می‌گوید؟ حضرت فرمود: معاویه نمی‌میرد تا این‌گونه و آن‌گونه عمل کند و اعمالی که او در مدت حکومت خود انجام می‌دهد یادآوری کرد. به آن حضرت گفته شد: بنابراین چرا با او می‌جنگید؟ حضرت فرمود: برای اتمام حجت و انجام وظیفه با او می‌جنگم.»

از این روایت مشخص می‌شود که انسان‌ها مأمور به وظیفه هستند نه نتیجه! مسلمان مکلف به تکلیف، قیام و انقلاب در همه دوران‌ها بوده است. باید برای از بین بردن ستم حرکت و تلاش کرد.

۳- روایت ابی الجارود

عن ابی الجارود قال: سمعت ابا جعفر (ع) يقول:

ليس منا اهل بيت احد يدفع ضيماً و لا يدعوا الى حق الاصرعته
البليّة حتى تقوم عصابة شهت بدرأ، لا يُوراي قتلها و لا يُداوي
جريحها. قلت: من عنى بذلك؟ قال: الملائكة.^۲

ابی الجارود می‌گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود:

هیچ یک از ما اهل بیت: نیست که ناروایی را دفع و مردم را به سوی حق بخواند مگر این‌که مصائب و بلاها او را به زانو در می‌آورد تا این‌که گروهی که جنگ بدر را شاهد بودند قیام کنند، گروهی که کشتگان‌شان و مجروح‌هان‌شان دفن و مداوا نمی‌شوند. پرسیدم منظور از این گروه چه کسانی هستند؟ فرمود: فرشتگان.

۱. همان، ص ۳۰۴.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۷۷، ب ۱۱، ح ۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۶، ب ۱۲، ح ۶؛ معجم احادیث الامام

المهدی، ج ۴، ص ۲۶۷.

از این روایت و روایت بعدی ابی الجارود استفاده می‌شود که اهل بیت: می‌دانند تا زمان ظهور حضرت مهدی (عج) هر قیامی همراه سختی و مشکلات است، لذا راضی به حرکت و قیام نیستند و زمانی که ملائکه برای یاری می‌آیند (ظهور) و آن قیام شکست ناپذیر است. حرکت و قیام مانعی ندارد.

۴- روایت ابی الجارود

عن ابی الجارود، عن ابی جعفر (ع) قال: قال له (ع): اوصنی، فقال: اوصیک بتقوی الله و ان تلزم بیتک و تقعد فی دهما هولاء الناس، و ایتاک و الخوارج منّا، فانهم لیسوا علی شیء و لا الی شیء و اعلم ان لبنی امیه ملکا لا یتطیعُ الناس ان تردعه، و انّ لاهل الحق دولة، اذا جاءت و لاها الله لمن یشاء منا اهل البیت، فمن ادركها منکم کان عندنا فی استنام الاعلی و ان قبضة الله قبل ذلک خار له. و اعلم انه لا تقوم عصابة تدفع ضیماً، و تُعزّ دیناً، الا صرعتهمُ المنیةُ و البلیةُ حتی تقوم عصابة شهدوا بدرأ مع رسول الله (ص) لایواری قتیلهم، و لا یرفع صریعهم، و لا یداوی جریحهم. قلت: من هم؟ قال: الملائكة.^۱

ابی الجارود از امام محمد باقر (ع) روایت کرده و می‌گوید:

به آن حضرت عرض کردم: مرا سفارشی فرمائید. پس فرمود: تو را به پرهیزگاری سفارش می‌کنم و نیز به این که خانه نشین باشی و در گردهمایی و جمع این مردم شرکت و فعالیت نکنی، و از آنان که از ما خاندان خروج می‌کنند دور باش که آنان چیزی به دست ندارند و به چیزی نائل نمی‌شوند، بدان که بنی‌امیه را حکومتی است که مردم توان بازستاندنش را ندارند و برای اهل حق دولتی است که

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۷، ب ۱۱، ح ۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۳۶، ب ۳۲، ف ۲۷، ح ۴۸۶؛ با اندکی تفاوت؛

بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۵، ب ۱۲، ح ۵، معجم احادیث الامام

المهدی، ج ۴، ص ۲۶۷.

چون فرا رسد خداوند به هر کس از خاندان ما بخواهد می‌سپارد، پس هر کس از شما آن را دریافت، نزد ما مقامی بلند خواهد داشت و اگر پیش از آن دولت و فوات یافته باشد خداوند برایش نیکی خواسته است. بدان که هیچ گروهی برای بر طرف ساختن ستم یا عزت بخشیدن دینی قیام نمی‌کند مگر این که مرگ و گرفتاری دامن گیرش می‌شود، تا این که جمعیتی به پا خیزند که با رسول خدا (ص) در بدر بودند که کشتگانشان به خاک سپرده نشود و خاک افتادگانشان از زمین برداشته نشود و زخمیانشان درمان نگردد، عرض کردم: آنان کیانند؟ فرمود: فرشتگان.

نقد و بررسی دلالت

همان‌طور که قبلاً یادآور شدیم این‌گونه روایات در مقام بیان خبر از غیب هستند یعنی قیام‌های پیش از قیام حضرت مهدی (عج) به پیروزی کامل و اجرای همه جانبه دستورات اسلام نائل نمی‌آیند. لذا اگر در عصر هر یک از ائمه: برخی از افراد با این امید انسان‌ها را گرداگرد خود جمع می‌کردند. ائمه: به لحاظ مهربانی و دل‌سوزی آنها را از سرانجام این قیام مطلع می‌ساختند و این به آن معنی نیست که برای رضای خداوند متعال نباید بر علیه ظلم و استبداد قیام کرد.

بسیار بدیهی است که شخصی از امام دستور برای همراهی قیام آن زمان می‌خواهد امام (ع) هم می‌فرماید: در این گردهمایی شرکت نکن. علت نیز به خوبی از نحوه کلام امام (ع) روشن است، چون پیش از قیام حضرت مهدی (ع) که آن هم مؤید از جانب الهی همراه با کمک ملائکه است هر فردی از سادات قیام کند به بلا و سختی مبتلا می‌شود. لذا شما چشم و گوش بسته و با امیدهای واهی در این میدان قدم نگذارید. وظیفه و شأن امام هدایت و روشنگری است. هیچ یک از ائمه: حقیقت را از پیروانش کتمان نمی‌کردند. حتی امام حسین (ع) در شب عاشورا به اصحابش می‌فرماید: فردا همه کشته می‌شوید. ائمه: برای جذب نیرو هیچ‌گاه وعده دروغ نداده‌اند. حقیقت محض را به اطلاع همه می‌رسانند. این از ویژگی‌های ممتاز دعوت انبیاء و اولیاء است. برخلاف دعوت‌های دیگر که می‌گویند: خطر ندارد. حتماً پیروز می‌شویم و... تا نیرو و

یاور جذب کنند.

امام (ع) می‌فرماید: سختی و مشکلات است ولی اگر برای خدا دعوت شده‌اید نه برای فرد خاصی! انگیزه صاحب پرچم هم یاری رساندن به ما اهل بیت (ع) است قیام نمایید. لیکن این را بدانید این قیام‌هایی که در این عصر رواج یافته و به فکر سرنگونی دولت باطل هستند، اگر چه از ما خاندان هستند ولی چون چیزی ندارند (فانهم لیسوا علی شیء و لا إلی شیء) بر حذر باشید و صبر کنید تا قیامی که همه چیز را دارد و نشانه‌اش یاری رساندن فرشتگان است وقتی برپا شد آن را یاری کنید.

وظیفه شما تا زمان بروز و ظهور آن قیام یاری رساندن امام (ع) است، زیرا خداوند متعال آن دولت حق را به هر یک از اهل بیت معصومین: بخواهد عطا می‌کند. شما به وظیفه خود (یاری رساندن) عمل کنید. اگر در زمان شما آن قیام رخ داد، خوشا به حالتان والا خداوند متعال ولی خودش را با نصرت ملائکه بر همه هستی پیروز می‌گرداند.

خلاصه این روایت توجیه برای سکوت و سکون نیست. در صحنه بودن و یاری رساندن به امام عصر (ع) و زمینه‌سازی برای دولت او از وظایف همگان است. ضمن آن که یاری کردن دین خدا همیشه محفوف به سختی‌ها و مشکلات است.

۵- روایت متوکل بن هارون

در مقدمه صحیفه سجادیه روایتی از صادق آل محمد (ص) نقل شده که به جهت طولانی بودن به برخی از فرازهای آن اشاره و در خاتمه به فراز مهم مورد بحث ما مستقلاً اشاره می‌شود.

متوکل بن هارون نقل می‌کند که یحیی فرزند زید بن علی را (پس از شهادت

پدرش) در راه خراسان ملاقات کردم، پرسید: از کجا می‌آیی؟

گفتم: از حج. احوال بستگان خویش و عموزادگان خصوصاً امام جعفر صادق

(ع) را پرسید. او را از احوال امام صادق (ع) و اندوه حضرتش برای شهادت زید

آگاه ساختم. یحیی گفت: عمویم محمد بن علی (امام باقر (ع)) پدرم را به درگیر

نشدن با بنی‌امیه پند و اندرز داد و او را آگاه نمود که اگر قیام کند پایان کارش به

کجا می انجامد.

سپس یحیی سوال کرد آیا از پسر عمویم درباره من چیزی شنیدی؟ گفتم: شنیده‌ام. گفت: چه شنیدی؟ گفتم: دوست ندارم آن چه را شنیدم روبه رویت بگویم. یحیی گفت: مرا از مرگ می ترسانی؟ هر چه شنیده‌ای بگو. گفتم آن حضرت فرمود: «تو کشته شده و به دار آویخته می شوی چنان که پدرت به دار آویخته شد...»

در این هنگام، رنگ یحیی تغییر کرد و این آیه را تلاوت فرمود: (يَمُخُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) ۱.

آنگاه فرمود: ای متوکل، خداوند متعال این امر را به وسیله مبارزات پی گیر محکم خواهد ساخت. آنگاه متوکل گفت: ای یحیی من دیدم که مردم به پسر عمویت بیشتر از تو و پدرت علاقمندند. پس یحیی جواب داد علت این است که عمو و پسر عموی من، مردم را به زندگی دعوت می کنند و من به مرگ، متوکل گفتم: آیا تو اعلم هستی یا آنها؟ یحیی گفت: همه ما عالم هستیم، منتهی چیزهایی را آنها می دانند که ما نمی دانیم.

در این جا متوکل جریان تحویل گرفتن کتاب صحیفه سجادیه را از یحیی برای تحویل به محمد و ابراهیم پسر عموهای یحیی بیان می دارد [و اضافه می کند: هنگامی که خدمت امام صادق (ع) رسیدم جریان را بازگو نمودم. آن حضرت فرمود: «خداوند شما را امر می کند که امانت را به صاحبش رد کنید» و کسی را به نزد محمد و ابراهیم فرستاد تا به خدمت آن حضرت بیایند. هنگامی که آمدند صحیفه را به آنها سپرد و فرمود: «این صحیفه را از مدینه بیرون نبرید و اضافه نمود شما دو نفر نیز همانند یحیی قیام خواهید کرد و کشته خواهید شد» [متوکل گوید: سپس امام (ع) روبه من کرد و فرمود: «ای متوکل چگونه یحیی به تو گفت که عموی من محمد بن علی و فرزندش جعفر مردم را به زندگی می خوانند و ما آنان

۱. سوره رعد، آیه ۳۹. «خداوند آنچه را خواهد محو نموده و آنچه را خواهد ثبت خواهد کرد و ام الكتاب در نزد اوست».

را به مرگ و کشته شدن می‌خوانیم؟

عرض کردم: بله، به من چنین مطلبی را گفت، پس حضرت فرمود: خدا رحمت کند یحیی را، پدرم از پدرش از جدش از حضرت علی (ع) نقل نموده که روزی پیامبر اکرم (ص) بر منبر نشسته بود و به خواب سنگینی فرو رفت و در عالم خواب دید مردمی چند مانند بوزینگان بر منبرش می‌جهند و مردم را به قهقرا و عقب‌گرایی (ارتجاع) بر می‌گردانند. پیامبر اکرم (ص) بیدار شد و در حالی که در چهره‌اش غم و اندوه نمایان بود، این آیه نازل گردید. (وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا)؛^۱ سپس امام فرمود: مقصود از درخت ملعونه‌ای که در قرآن یاد شده، خاندان بنی‌امیه است.

آنگاه امام صادق (ع) فرمود: خداوند تبارک و تعالی برای تسلی خاطر پیامبر (ص) و بیان برتری معنوی خاندان عصمت و طهارت در مدت سلطنت بنی‌امیه، این سوره را نازل فرمود: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ × وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ × لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ...)^۲

مراد از هزار ماه نیز مدت سلطنت حکومت خاندان بنی‌امیه است که اگر در این مدت، کوه‌ها با آنها به مقابله برخیزند برکوه‌ها چیره می‌شوند، تا این‌که خداوند متعال زوال و نابودی سلطنت آنها را فراهم آورد... پس پیامبر خدا (ص) این مطلب را به عنوان رازی نزد حضرت علی و اهل‌بیت او: به ودیعت نهاد. سپس امام اضافه نمود:

ما خرج و لایخرج منا اهل‌البیت الی قیام قائمنا لیدفع ظلماً اوینعش

۱. سوره اسراء، آیه ۶۰. «و خوابی را که به تو نمایانندیم و درختی را که به لعن در قرآن یاد شده، نبود جز برای آزمایش مردم و آنان را از [کیفر خدا] می‌ترسانیم ولی (این ترساندن) آنان را جز طغیان و سرکشی نیفزاید.»

۲. سوره قدر، آیه ۱-۳.

حقاً الاً اصطلمته البلیة و کان قیامه زیاده فی مکروهنا و شیعتنا.^۱

هیچ یک از ما اهل بیت تا روز قیام قائم ما، برای جلوگیری از ستمی و به پا داشتن حقی قیام نمی‌کند، مگر این که بلا و آفتی به او می‌رسد و قیام او بر اندوه ما و شیعیان ما می‌افزاید.

از این فراز استفاده می‌شود که تا زمان قیام امام زمان (عج) هر قیام و حرکتی صورت گیرد محکوم به شکست است و موجب غم و اندوه می‌شود. بنابراین نباید قیام کرد و باید به وضعیت موجود راضی بود.

و می‌توان گفت بر اساس اطلاق این روایت هر قیامی که پیش از ظهور امام مهدی (عج) واقع شود نه تنها اهل بیت را خوشحال نمی‌کند بلکه موجب کراهت و ناراحتی اهل بیت و شیعیان‌شان می‌شود.^۲

نقد و بررسی دلالت

مضمون و محتوای روایت بیان می‌دارد که پیامبر (ص) جریان حکومت بنی‌امیه و مدت آن را به عنوان یک سر و راز، به امام علی (ع) بیان فرمود و این راز نزد اهل بیت: به ودیعت نهاده بود لذا وقتی امام صادق (ع) بیان می‌فرمایند: «هیچ یک از ما اهل بیت خروج نکرده و خروج نخواهد کرد مگر آن که قیام او بر اندوه ما و شیعیانمان می‌افزاید.» شامل حرکت و خروج امام حسین (ع) نیز می‌گردد. بنابراین اگر منظور این روایت نفی و تخطئه هر خروج و قیامی باشد، لازمه آن است که شامل قیام ابا عبدالله الحسین (ع) هم بشود. و حال آن که هیچ کس نهضت کربلا را تخطئه و نفی نکرده و نمی‌کند.

لذا بر فرض صدور منظور و مقصود این روایت بیان حکم شرعی (جواز یا حرمت قیام) نیست بلکه بیان یک امر غیبی و یک نوع پیشگویی است.

هم‌چنین واضح است که مبتلا شدن قیام‌ها به بلا و مصیبت که مخالف با طبع انسان

۱. مقدمه صحیفه سجادیه، ص ۹.

۲. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۵۵.

است به معنای حرمت یا کرامت شرعی نیست. چه بسا چیزی برای انسان ناخوشایند باشد، اما خیر و خوبی فراوانی به همراه داشته باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

(عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ)^۱؛

«چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است.»

ثانیاً اگر این مسئله نزد امیرمؤمنان به عنوان یک راز نهاده شده بود. چرا امیرمؤمنان در برابر حکومت بنی‌امیه صفا‌آرایی نمود و با آنان جنگید و حتی می‌فرماید:

و سأجهد فی ان اطهر الارض من هذا الشخص المعكوس و الجسم المرکوس حتی تخرج المدره من بین حب الحصيد^۲؛

«و من با تمام توان تلاش می‌کنم تا زمین را از این شخص واژگون و جسم

پلید پاک سازم تا سفال و کلوخ‌ها از بین دانه‌های درو شده، جدا و ممتاز گردند.»

مشخص است مراد امام (ع) از این شخص معکوس و جسم پلید، معاویه ملعون است و معاویه از بنی‌امیه، بلکه از ارکان و رهبران آنان است و امام (ع) با وی به جنگ و قتال برخاست. در حالی که پیامبر (ص) مدت حکومت بنی‌امیه را به عنوان راز به وی خبر داده بود.

آیا این فرمایش امیرمؤمنان و نحوه عملکرد او مشخص نمی‌کند که این روایت جعلی است؟ آیا سیره علوی بیان حکم شرعی (ایستادگی و نبرد در برابر ظلم) نیست. امیرمؤمنان در خطبه‌ای بیان می‌فرماید:

فالموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاة فی موتکم قاهرین^۳؛

«مرگ در زندگی ذلت‌مندانه و زندگی در مرگ قهرمانانه شماست.»

بنابراین قیام و خروج علیه ستم و دولت باطل و درهم شکستن صولت و سطوت

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۵۱.

آنان یا به تعبیر دیگر حکم جهاد و امر به معروف و نهی از منکر با تحقق شرایطش مسئله‌ای است که این‌گونه روایات جعلی تاب و تحمل در برابر آن را ندارد.

ثالثاً: متن روایت بر فرض صحت سند، بیان وظیفه و حکم شرعی مربوط به اهل بیت: است که از کلمه «منا اهل البیت» مشخص است که احتمال می‌رود این حکم مخصوص آنان باشد و وظیفه‌ای برای شیعیان و پیروان آنان مشخص نکند.^۱

رابعاً: مدت حکومت بنی‌امیه با هزار ماه که برابر با هشتاد و سه سال و چهار ماه است تطبیق ندارد زیرا خلافت عثمان که اولین خلیفه اموی است در سال بیست و سه هجری آغاز گردید و بیعت با سفاح اولین خلیفه عباسی در سال صد و سی و دو صورت گرفت که در این صورت مدت حکومت بنی‌امیه صد و نه (۱۰۹) سال می‌شود. و چنانچه مدت خلافت بنی‌امیه در اندلس را نیز به آن بیفزاییم مدت خلافت آنان چند قرن می‌رسد. پس چگونه در این روایت، مدت آن هزار ماه قرار داده شده است؟

مگر این که مدت خلافت عثمان و نیز خلافت بنی‌امیه در اندلس را به حساب نیاورده و شروع خلافت بنی‌امیه را از پی شهادت امیرالمؤمنین (ع) یا صلح امام حسن مجتبی (ع) قرار دهیم و حدود هشت یا نه سال آخر حکومت بنی‌امیه را نیز به خاطر ضعف حکومت آنان و ایجاد مزاحمت ابراهیم عباسی و برادرش سفاح و سیاه‌جامگان در خراسان برای آنان به حساب نیاوریم که در صحت این‌گونه محاسبه نیز جای تأمل است.

باز ممکن است گفته شود مراد از هزار ماه، مفهوم مطابقی آن به صورت دقیق نیست، بلکه مقصود از هزار ماه به عنوان کنایه از زیادی یا کمی مدت است که این تعبیر حدود آن را مشخص می‌سازد، و این در استعمال‌های مختلف بسیار شایع و رایج است.

اما آنچه از روایت بر فرض صحت صدور آن ظهور و بروز دارد، این است که نزول سوره قدر برای تسلیت دادن به پیامبر اکرم (ص) در مقابل حکومت بنی‌امیه بوده

۱. چشم به راه مهدی، ۴، ص ۱۲۴.

است و شاید در صدد بیان این نکته بوده که اگر چه حکومت ظاهری به بنی‌امیه منتقل می‌گردد اما امامان از عترت پیامبر (ص) همواره مهبط ملائکه و روح هستند و امور و مقدرات با نزول ملائکه بر آنان به آنان عرضه می‌گردد و شب قدر، شب سلام و رحمت بر آنان است و فرشتگانی که فرود آمده‌اند بر آنان درود می‌فرستند. چنان‌که همین مضامین در برخی از روایت‌ها نیز وارد شده است. پس برحسب واقع حکومت معنوی و باطنی جهان از آن آنان است، چرا واسطه‌های فیض و رقم‌زننده مقدرات جهانند و این نکته‌ای گران‌بهاء و ارزشمند است.^۱

علامه طهرانی در جواب از این روایت می‌نویسد: «در روایت لفظ «ما خرج» دارد یعنی از اهل بیت کسی خارج نشده است مگر این که موجب زیادی مکروه ما بودند و بسیار روشن است که ناظر به قیام‌هایی است که با عنوان مهدویت صورت می‌گرفت مانند محمد بن عبدالله محض و قطعاً قیام‌هایی مورد تأیید اهل بیت را شامل نمی‌شود اگر خواسته باشیم این سخن را نپذیریم به حرکت و قیام ابا عبدالله الحسین هم خدشه وارد می‌شود. مگر امام حسین (ع) قیام نکرد آیا می‌توانیم بگوییم قیام سالار شهیدان هم موجب ناگواری بر امام صادق و شیعیان بوده است. پس مصب این روایت قیام به حق که در راه امام معصوم (ع) باشد نیست بلکه شامل قیامی است که در برابر امام زمان (ع) باشد یا بعداً قیام کند و انگیزه‌اش مهدویت باشد. لذا از این عبارت استفاده می‌کنیم که: مراد حضرت همه قیام‌هایی است که به عنوان مهدویت و یا غیر آن صورت می‌پذیرد و صاحبان آن انگیزه نهی دارند و دعوتشان در ممشای حضرت امام زمان (ع) نمی‌باشد.»

خلاصه آن که شاهد ما در همین عبارت حضرت است که فرمود: «ما خرج و لا یخرج منا اهل البیت» که دلالت می‌کند به این که کسی از ما اهل بیت به عنوان امامت قصد خروج داشته باشد با شکست مواجه خواهد شد و تا آن که قائم ما قیام کند، حکم ادامه دارد. و این خروج در برابر خروج قائم ما خواهد بود و موجب زیادی مصیبت ما

۱. مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص ۳۶۵.

خواهد شد و مصباً این حدیث ابدأ جلوی ظلم را باز نمی‌گذارد و امر به معروف و نهی از منکر را بر نمی‌دارد و تمام وظایفی را که مسلمانان در زمان حضور دارند، در زمان غیبت هم دارند.^۱

آقای آذری قمی نیز درباره این گروه از روایات می‌نویسد: «واضح است که این‌گونه روایات هیچ دلالتی بر ممنوعیت قیام قبل از ظهور مهدی (عج) ندارد. زیرا امام حسین (ع) هم می‌دانست که قیامش با شکست ظاهری مواجه خواهد شد، اما در عین حال چون موظف به قیام بود و بر مردم هم واجب بود او را حمایت کنند قیام کرد، خود آن حضرت می‌فرمودند: هر کس ندای «هل من ناصر» مرا بشنود و یاریم نکند، خدای متعال او را به روی در آتش جهنم می‌افکند که در حقیقت این اخبار، از خبرهای غیبیه و پیش‌گویی‌های معصومین: است که به تواتر نقل شده است که ظاهراً هیچ پیروز نمی‌گردد و هیچ‌گونه دلالتی بر نامشروع بودن قیام‌های قبل از ظهور حضرت مهدی (ع) هم ندارد. گرچه اقدام به جنگ و قیام مسلحانه در صورت علم به شکست و عدم موفقیت، جایز و روا نخواهد بود. زیرا کاری بی‌نتیجه و لغو است و اقدام به آن، هلاکت و نابودی است ولی همیشه هدف، تنها پیروزی ظاهری نیست بلکه گاهی پیروزی نهایی و رسیدن به غرض الهی با کشته شدن در میدان کارزار به دست می‌آید. همان‌طور که شما امروز در جامعه ما «پیروزی خون بر شمشیر» را دقیقاً می‌بینید.

اگر استدلال ما پذیرفته نشد ممکن است صدور این‌گونه روایات از معصومین: را دال بر شکست و عدم موفقیت و در نتیجه واجب نبودن قیام و اجازه در ترک مبارزه مسلحانه در زمان غیبت امام زمان (ع) تلقی کنیم، باز در این صورت نیز جواز قیام و مبارزه از بین نمی‌رود پس اگر اشخاصی برای خدا قیام و مبارزه کردند و پیروز نشدند و جان در این راه باختند چون مخالف قول معصوم (ع) نبوده یقیناً شهید راه خدا و دینش محسوب می‌شوند. هم‌چنان که زید بن علی و سایر شهدای اسلام مورد تکریم و تجلیل و احترام ائمه هدی: به عنوان شهدای راه خدا قرار گرفته و پیشرو و پیشتاز به

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلامی، ج ۴، ص ۷۰.

بهشت برین معرفی شدند و اگر قیام هم نمی‌کردند و به مبارزه فرهنگی و ارشادی بسنده می‌نمودند باز هم معذور بودند. نظیر این مطالب در مورد عمار و پدر و مادر او، در روایات مربوط به تقیه آمده است.

امام (ع) در این باره می‌فرمایند: اما پدر و مادر عمار که تقیه نکردند و شکنجه را تحمل نموده و به شهادت رسیدند به سوی بهشت شتافته‌اند و عمار که به وظیفه اسلامی خود عمل کرد بر او اشکالی نیست. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

(مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ
وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ)^۱

«هر کس پس از ایمان آوردن خود، به خدا کفر ورزد [عذابی سخت خواهد داشت] مگر آن کس که مجبور شده [ولی] قلبش به ایمان اطمینان دارد. لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود.»

احتمال دیگر این‌که بگوییم این اخبار درباره افرادی از سادات و غیر آنان است که به عنوان مهدی موعود و برقرارکننده حکومت واحد جهانی اسلام خروج کرده‌اند که هم خروجشان غیرموفق و غیر پیروز و هم خلاف شرع و حرام و غیر جایز بوده است. پس فقهایی که به غیر این عنوان «مهدویت» بلکه به عنوان نیابت و خدمت‌گزاری امام زمان (عج) قیام کنند، مشمول این احادیث نیستند احتمال دیگری که در این قبیل روایات می‌آید، این است که فقط شامل قیام مسلحانه و خروج با سیف است نه مقابله سیاسی و ارشادی، حال اگر دشمن علاوه بر مقابله سیاسی، سرکوب و کشتن فرزندان مسلمان را هم آغاز نمود مقابله با وی مشمول هیچ یک از این احادیث واقع نمی‌گردد. نتیجه این‌که، این دسته از روایات ابداً دلالتی بر کراهت خروج و قیام مسلحانه برای دفع ظلم و اثبات حق در مورد غیر از امام معصوم مثل فقهاء و مؤمنینی که عادلند

در زمان غیبت امام زمان (عج) ندارند، به ویژه هنگامی که زمینه پیروزی و موفقیت - گرچه مقطعی و یا در قسمتی از میهن اسلامی - موجود باشد ولی اگر شواهد و قرائن، امید به پیروزی را بسیار کم و از طرفی زمینه پیشرفت مبارزه ارشادی و فرهنگی را آماه‌تر ببیند پرداختن به ارشاد و ایجاد تحول فرهنگی، از پرداختن به مبارزه مسلحانه که حداقل نتیجه‌اش از بین رفتن جان و مال پایه‌گذاران حکومت اسلامی است، رجحان و برتری دارد.^۱

۱. رهبری و جنگ و صلح، ص ۲۳.

نقد کلی روایات ناهی / نافی قیام

آیات

در قرآن کریم آیات بسیاری^۱ به نحو التزام بر جواز قیام بلکه وجوب آن دلالت دارد که برخی را متذکر می‌شویم

۱. (وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعُ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)؛^۲

«و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر برکنار نمی‌کرد، صومعه‌ها و دیر و کنش‌ها و مساجد می‌شود خراب می‌شد و هر که خدا را یاری کند البته خدا را یاری خواهد کرد که خدا در منتهای اقتدار و توانایی است. آنان که اگر در زمین به آنان اقتدار و توانایی دهیم نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت کار در دست خداست.»

از این آیه استفاده می‌شود که خداوند متعال، فساد و خرابی مساجد و معابد را دشمن می‌دارد و دوست دارد افراد باصلاحیت آنان که اگر در زمین تمکن یافته و

۱. سوره اعراف، آیات ۱۰۳ به بعد؛ سوره مؤمنون، آیات ۴۷ - ۴۵؛ سوره یونس، آیات ۸۵ - ۷۵؛ سوره

نازعات، آیه ۱۷؛ سوره طه، آیات ۲۴ و ۴۳ و....

۲. سوره حج، آیات ۴۰ و ۴۱.

فرمانروایان آن گردند فرایض خدا را برپا می‌دارند و با دفع اهل فساد و حفظ معابد و اقامه دعائم دین و انجام فرایض خدا را یاری می‌دهند. فرمانروای و حاکمیت زمین را به عهده بگیرند و روشن است که دفع اهل فساد چه بسا جز قیام و مبارزه امکان پذیر نیست.

آقای آذری قمی در بررسی این گروه از روایات می‌نویسد: «خلاصه آن که در معنای این چند روایت باید به مسلمات فقه اسلام و قرآن و روایات و دیگر قرائن و شواهد توجه داشته باشیم و همان گونه که ائمه (ع) فرموده‌اند: باید همه را با هم ملاحظه کرده و سپس نتیجه‌گیری کنیم. آیا با وجود احکام و مطالب دیگر اسلام و قرآن، می‌توان روایات فوق را حمل بر معنایی که مخالفین انقلاب اسلامی ما می‌گویند نماییم و بگوییم در زمان غیبت امام زمان (ع) هیچ نوع حرکت، قیام، مبارزه، دفاع، تشکیل حکومت و اجراء حدود جایز نیست و حتی قیام برای امر به معروف و نهی از منکر حرام است؟ آیا قرآن مجید نمی‌فرماید: **(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتُوا إِيحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيَّ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ)**؛^۱ با این که در این آیه شریفه امر به مبارزه باغی شده است و اختصاص به زمان خاصی هم ندارد، چطور می‌توان گفت که سکون و سکوت مسلمانان برای همیشه در زمان غیبت سفارش شده است؟^۲

آقای آذری قمی با توجه به آیات مهدوی، روایات نهی از قیام را این گونه جواب می‌دهند: «آیات متعددی در قرآن کریم، مربوط به وراثت زمین برای بندگان صالح خداوند متعال و به دست آمدن قدرت و تمکن برای مستضعفین از برای اجرای احکام الهی و ذلت طواغیت و مستکبرین موجود است و انقلاب حضرت مهدی (عج) با گستردگی و عظمتی که دارد از مصادیق مسلم و مورد توجه این آیات به شمار می‌رود

۱. سوره حجرات، آیه ۹.

۲. رهبری و جنگ و صلح، ص ۳۵.

و ائمه معصومین (ع) هم آیات مذکور را همین گونه تفسیر و تاویل فرموده‌اند. همین امر موجب شده است که عده‌ای تصور کنند که به طور کلی انقلاب‌های قبل از قیام آن حضرت از سیاق آن روایات خارج و اساساً آیات شریفه منحصرأ مربوط به قیام خاص حضرت مهدی (عج) است، در حالی که لفظ آنها عام و مورد آنها در قرآن، خاص آن قیام نیست، به طوری که اختصاص آیات انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) مستلزم خروج مورد است، مثل آیه شریفه) وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ x وَتَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ^۱؛

این آیات در مورد بنی‌اسرائیل که فرعون آنان را به استضعاف کشیده بود، نازل شده است و اگر آیه فوق بر بازوی حضرت مرقوم شده و یا در موقع ولادت آن را قرائت نموده، از باب جری و تطبیق بوده و مراد آن است که مضمون این آیه، سنت لایتغیر و لا یتبدل الهی است و اختصاص به قوم و کشوری ندارد گر چه تنها مورد و مصداق وحید آیه بنی‌اسرائیل و یا فرعون و هامان و سپاهیان آن دو باشد.

پس تطبیق آیه شریفه بر قیام جهانی آن حضرت توسط ائمه معصومین: نه تنها انحصار آن را اثبات نمی‌کند بلکه دلیل بر عدم اختصاص به بنی‌اسرائیل و سرایت مضمون آن به سایر قیام‌ها و نهضت‌هاست.

بنابراین، انقلاب‌های قبل از قیام حضرت مهدی (عج) مشمول این کلیت و حتمیت است و در فرض صدق عنوان و موضوع و شرایط آیه، حتماً به آثار و احکام پنج‌گانه موجود در آیه دست خواهند یافت. اثبات کلیت آیه و اخبار و روایات در صدد رفع این توهم است که حکم این آیات، در مورد همه مستضعفین باشد حتی اگر اعتقاد به خدا و قیامت و مکتب حیات بخش الهی نداشته باشند و امامت و پیشوایی رهبران الهی را نفی کنند یا در مقابل مستکبران و ستمکاران ساکت باشند.^۲

۱. سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

۲. رهبری و جنگ و صلح، ص ۳۶.

سپس ایشان برای روشن شدن این مطالب پنج نکته ذکر می‌کند^۱ و در خاتمه می‌نویسد: «خلاصه استدلال به آیه شریفه این است که هر قوم و کشوری اگر مورد ظلم و ستم قرار گیرند و به خدای واحد و مکتب حق ایمان داشته باشند و حکومت و رهبری حاکمان الهی را بپذیرند و در راه تحقق حکومت الهی و آزادی محرومین، جهاد کنند و از حق انسانی خود دفاع نمایند و در مقابل فشار و ناملايمات صبر و استقامت لازم را به خرج دهند، قطعاً به پیروزی خواهند رسید و دشمنان خود را هر چه قوی‌تر و نیرومندتر هم باشند شکست خواهند داد. البته این امر بسته به همت مجاهدین و مبارزین خواهد داشت.»^۲

در جای دیگر با اشاره به آیه‌ای دیگر^۳ می‌نویسد: «این آیه و آیات مشابه دیگر، خبر از یک واقعه به خصوص یعنی قیام جهانی حضرت مهدی (عج) را نمی‌دهد، بلکه آن واقعه به عنوان یکی از مصادیق، بلکه مهم‌ترین مصداق آن است و اگر این آیه، در روایات وارده از ائمه معصومین: به حکومت جهانی واحد تفسیر شده، دلیل بر انحصار آن نیست زیرا اگر در موارد و مصادیق دیگر تردید شود، در شمول آیه بر بنی‌اسرائیل مستضعف و حضرت موسی (ع) نمی‌توان تردید کرد. بنابراین، آیه وعده‌ای است کلی و شامل همه بندگان صالح و مؤمن، که برای آزادی و حکومت الهی مبارزه کرده ولیکن به

۱. یکی از نکات زیبا این است: «مراد از ارض در این آیات، همه کره زمین نیست، بلکه به تناسب حکم و موضوع و تصریح آیات فوق، کشوری است که برای آزادی و نجات آن از زیر یوغ ستمکاران تلاش شده، تا آزاد شود و در اختیار مستضعفین مجاهد قرار گیرد و چون امام زمان^۴ امام همه انسان‌های روی زمین هستند و با یارنش برای آزادی همه جهان جهاد می‌نماید. همه زمین در اختیار آنها قرار خواهد گرفت، پس انقلاب‌های مقطعی و موضعی اگر شرایط لازم را دارا باشند، در همان مقطع زمانی و مکانی به پیروزی خواهند رسید و این سنت لایتغیر الهی است که اراده پروردگار جهان به آن تعلق گرفته است و هیچ استثناء بردار نیست و فرقی بین زمان‌ها و اقوام دور و نزدیک وجود ندارد و انقلاب‌های زمان غیبت هم از این قاعده کلی مستثنی نیستند، همان، ص ۴۰.

۲. همان، ص ۴۱.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵؛ سوره نور، آیه ۵۵.

استضعاف کشیده شده و مورد ظلم و تعدی قرار گرفته‌اند ولی اگر در راه حق و عمل به احکام الهی و حمایت از محرومین ثابت قدم بمانند سرانجام حکومت ایده‌آل‌شان را به دست خواهند آورد و حکومتشان هم ادامه خواهد یافت والا متلاشی خواهند شد و انقلابی‌ها زمان غیبت امام عصر (عج) از این قاعده و شرایط مستثنی نیستند.^۱

امر به معروف

درباره امر به معروف و نهی از منکر روایات فراوانی به دست ما رسیده است که فقط شیخ حر عاملی^۲ در کتاب وسائل الشیعة بیش از هفتصد روایت را نقل کرده است. این گنجینه ارزشمند در طول تاریخ برای علمای اسلام زوایای گوناگونی در فقه، اخلاق و تفسیر گشوده است و دانشمندان براساس آنها حکم به وجوب امر به معروف به مفهوم وسیع آن با رعایت مراتب داده‌اند. یعنی در صورتی که نصیحت و ارشاد، تهدید و ارباب نتیجه نداد نوبت به قیام می‌رسد. که ما به نمونه‌ای از این روایات اشاره می‌کنیم.

۱. امیر المؤمنین حضرت علی (ع) می‌فرماید:

ایها المؤمنون، انه من رای عدوانا یعمل به و منکراً یدعی الیه فانکره بقلبه فقد سلم برئی و من انکره بلسانه فقد اجر، و هو افضل من صاحبه، و من انکره بالسیف لتکون کلمة الله العلیا و کلمة الظالمین السفلی فذلک الذی اصاب سبیل الهدی و قام علی الطریق و نور فی قلبه الیقین.^۲

ای مؤمنان! هر کس مشاهده کند تجاوز و ستمی صورت می‌گیرد و مردم به عمل ناشایستی دعوت می‌شوند و او با قلب خویش، آن را ناخوشایند دارد خود را سالم و دور از هر بدی نگاه داشته است. و آن کس که با زبان، آن را مورد اعتراض

۱. رهبری و جنگ و صلح، ص ۴۶.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳.

قرار دهد پاداش می‌برد و این از رفیقش افضل است. و اما آن کس که با شمشیر در برابر عمل ناشایسته قیام کند تا کلمه خدا بر فراز و کلمه ستمگران در فرود قرار گیرد. این همان کس است که به راه هدایت دست یافته و به راه راست گام نهاده و نور یقین در دل وی درخشیده است.

۲. در جنگ صفین، فردی خدمت حضرت علی (ع) رسید و تقاضای مصالحه کرد تا معاویه و یارانش به شام برگردند. امام ضمن رد این پیشنهاد، علت اصرار خود بر مبارزه را اقامه امر به معروف و نهی از منکر ذکر می‌فرماید:

ان الله تبارک و تعالی لم یرض من اولیائه ان یعضی فی الارض و هم سکوت مذعنون لا یامرون بالمعروف و لا ینهون عن المنکر فوجدت القتال اهن علی من معالجة الاغلال فی جهنم.^۱

خداوند از اولیای خود راضی نیست که در هنگام گناه در روی زمین آنها ببینند و بدانند و ساکت باشند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند از این جهت جنگ را بر خودم آسان‌تر از غل‌های جهنم یافتم.

۳. امام حسین (ع) نیز فلسفه قیام خود را «امر به معروف و نهی از منکر» ذکر می‌فرماید:

و ائی لم اخرج اشراً ولا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی (ص) أريد ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر.^۲

من از روی خود خواهی یا برای خوش گذرانی یا برای فساد و ستمگری از مدینه خارج نشدم بلکه طالب مصلحت امت جدم و خواستار انجام امر به معروف و نهی از منکر هستم.

۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۵۲۶.

۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۵۲۶.

۴. امام محمد باقر (ع) نسبت به کارهای ناشایست حاکمان می‌فرماید:

فانکرو بقلوبکم و الفظوا بالسنتکم و صکوابها جباهم و لاتخافوا
فی الله لومة لائم.^۱

در دل زشت شمارید و با زبان ابراز ناراحتی کنید و با سیلی به صورت آنان
بنوازید و در راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری نهراسید.

۵. امام صادق (ع) می‌فرماید:

ما جعل الله بسط اللسان و کف الید و لکن جعلها یبسطان معاً و
یکفان معاً.^۲

چنین نیست که خداوند زبان را گشوده و دست را بسته باشد، بلکه هر دو را
به گونه‌ای قرار داده که باهم باز و باهم بسته می‌گردند.

سیره اهل بیت :

امامان شیعه، علاوه بر تحلیل علمی و ارائه مباحث ضرورت مبارزه و قیام در سیره
خویش نیز اهتمام فراوانی به این مسئله داشتند. مقام معظم رهبری بحشی با عنوان
«عنصر مبارزه در زندگانی ائمه :» دارند که به طور مستوفی به این مسئله می‌پردازند. در
مقدمه می‌گوید:

«زندگی این بزرگواران - علی‌رغم تفاوت ظاهری که حتی بعضی در آن احساس
تناقض کرده‌اند - در مجموع یک حرکت مستمر طولانی است که از سال یازدهم
هجرت شروع می‌شود و دویست و پنجاه سال ادامه می‌یابد و به سال دویست و شصت
که سال غیبت صغری است خاتمه پیدا می‌کند. این بزرگواران یک واحدند، یک
شخصیتند، شک نمی‌توان کرد که هدف و جهت آنها یکی است، پس ما به جای اینکه
بباییم زندگی امام حسن مجتبی (ع) را جدا و زندگانی امام حسین (ع) را جدا و زندگی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۳، ب ۳، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

امام سجاد (ع) را جدا تحلیل کنیم تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیره این سه امام به اختلاف ظاهری، با هم متخالف و متعارضند، باید یک انسانی را فرض کنیم که دویست و پنجاه سال عمر کرده و در سال یازدهم هجرت قدم در یک راهی گذاشته و تا سال دویست و شصت هجری این راه را طی کرده است. تمام حرکات این انسان بزرگ و معصوم با این دید قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود. هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد ولو نه از عصمت، در یک حرکت بلند مدت، تاکتیک‌ها و اختیاری‌های موضوعی خواهد داشت. گاهی ممکن است لازم بداند تند حرکت کند و گاهی کند. گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزند. اما همان عقب‌نشینی هم از نظر کسانی که علم و حکمت او را و هدف‌داری او را می‌دانند یک حرکت به جلوی محسوب می‌شود. با این دید، زندگی امیرمؤمنان (ع) با زندگی امام مجتبی (ع) با زندگی حضرت ابی‌عبدالله (ع)، با زندگی هشت امام دیگر تا سال دویست و شصت یک حرکت مستمر است.^۱

که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

۱. قیام مستقیم: موقعیت مبارزه مستقیم به شکل نبرد مسلحانه در برابر کژی‌ها و ظلم‌ها در دوران امامت ائمه (ع) تنها برای حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) پیش آمد و عملکرد این دو امام همام درس بزرگی برای همگان است. امامان بعدی هم اهتمام ویژه‌ای نسبت به بزرگداشت و زنده نگاه داشتن این مسئله داشتند. از حرکت و قیام مستقیم امام و به دست آوردن نتیجه ظاهری نتیجه می‌گیریم: ساکت نشستن درون خانه و قیام نکردن به علیه ظلم و استبداد منطقی و سیره اهل‌بیت: نیست.

۲. قیام و مبارزات غیر مستقیم: با توجه به زندگانی اهل‌بیت: مشخص می‌شود که قیام و مبارزات ائمه نسبت به شرایط و اوضاع متفاوت بوده است. ائمه (ع) به جای آن که با شمشیر به جنگ نیروهای حاکم بروند، با برنامه‌ها و دستورات به قیام و مبارزه با دستگاه حاکم می‌پرداختند. و همین مسائل سبب سلب آزادی، زندان، فشار، مسموم و

۱. شناخت‌نامه اهل‌بیت:، ص ۱۸.

شهادت منجر می‌گردید. که نمونه‌های بارز آن عبارتند از:

الف: برخورد با وابستگان حکومت

برخی از اهل بیت بانقاط حساس که باعث فساد و انحراف در جامعه می‌شد مقابله کرده‌اند که برخورد امام سجاد (ع) با محمد بن مسلم زهری، عالم وابسته به دستگاه حکومت اموی نمونه این مطالب است حضرت به او می‌فرماید:

بدان که کمترین کتمان حق و سبک‌ترین باری که بر دوش داری، این است که وحشت ظالم را به انس تبدیل کردی و راه گمراهی را با نزدیکی خودت به او و اجابت دعوت او برایش هموار کردی! و چه می‌ترسم که فردای قیامت به همراه خائنان، گرفتار گناه خودباشی و از این که هر چه بگیری، به خاطر کمک به ظالمان، مسئول آن باشی، تو مالی را گرفتی که از آن تو نیست و به کسی نزدیک شدی که حق هیچ کس را ادا نکرده و توهم با تقرب به او هیچ باطلی را رد نکردی تو دوست داشتی کسی را که با خدا می‌جنگد. آیا چنان نیست که تو را دعوت کردند و قطبی برای چرخاندن ستم خود ساختند و تو را پل ساختند تا از آن عبور کنند و تو را نردبان گمراهی خود ساختند؟^۱

ب: تحریم همکاری با دستگاه ظلم

یکی دیگر از شیوه‌های مبارزاتی ائمه: با نظام سلطه و ظلم، نهی شیعیان از همکاری با حاکمان ستمگر است که برخی از این نمونه‌ها اشاره می‌شود

۱. در صحیح‌ه ابی حمزه از امام سجاد (ع) وارد شده که حضرت فرمود:

ایاکم و صحبة العاصین و معونة الظالمین.^۲

از رفاقت با گناهکاران و یاری ستمگران پرهیزید.

۱. تحف العقول، ص ۲۷۵، «و اعلم ان ادنی ما کتمت و اخسف ما احتملت ان آنست وحشة الظالم».

۲. وسایل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۷۷، ب ۴۲، ح ۱، «باب تحریم الظالمین ولو بمدة قلم و طلب مافی ایدیهم من

۲. در روایت دیگری امام صادق (ع) می فرماید:

العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء ثلاثتهم.^۱

شخص ستمگر و آن که او را یاری می دهد و آن که از عمل وی اظهار
خشنودی می کند، هر سه با هم شریک هستند.

۳. سلیمان جعفر می گوید: به امام رضا (ع) گفتم: درباره کردار سلطان چه

می فرمایید؟ فرمود:

یا سلیمان! الدخول فی اعمالهم و العون لهم و السعی فی حوائجهم
عدیل الکفر و النظر الیهم علی العمد من الكبائر التي يستحق بها النار.

۲

ای سلیمان! وارد شدن در کارهای آنان و کمک کردن به آنان و تلاش در
جهت رفع نیازمندی های آنان برابر با کفر، و نگاه کردن به آنان از روی توجه از
گناهان کبیره است که مرتکب آن مستحق آتش است.

روشن است که منظور از سلطان در این جا حاکم ستمگر است.

۴. ابی یعفر می گوید: نزد امام صادق (ع) بودم، مردی از اصحابمان وارد شد و

گفت: فدایت گردم. چه بسا به یکی از اصحاب ما تنگ دستی و فشار وارد بیاید و
دعوت شود که برای آنان بنایی را بسازد یا نهری را لایروبی کند یا مرزی را اصلاح
کند. نظر شما در این باره چیست؟ حضرت فرمود:

ما احب انی عقدت لهم عقدة او و کیت لهم و کاء و ان لی ما بین

لابتیها، لا و لامدة بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیامة فی سراق من

نارحتی یحکم الله بین العباد.^۳

من دوست ندارم گرهی برای آنان بزنم و یا یک کوک برای آنان بدوزم و ما

۱. همان، ح ۲.

۲. همان، ص ۱۹۱، ح ۱۲.

۳. کافی، ج ۵، ص ۱۰۷؛ وسایل الشیعة، همان، ح ۶.

بین دو سنگلاخ (سر تا سر زمین های حاصل خیز مدینه) برای من باشد، و نه حتی تراشیدن سر یک قلم، بدان که یاوران ستمکاران روز قیامت در سرا پرده های از آتش هستند تا خداوند بین سایر بندگان حکم براند.

۵. در روایت سکونی از امام صادق (ع) از پدران بزرگوارش آمده است که پیامبر خدا (ص) فرمود:

اذا كان يوم القيامة نادى مناد: اين اعوان الظلمة و من لاق لهم دواة اوربط كيسا او مد لهم مدة قلم فاحشروهم معهم.^۱

آن گاه که روز قیامت می شود، فریادگری فریاد می زند: کجایند یاوران ستمگران و آنکه برای آنان دواتی را لایقه کرده یا در کیسه ای را برایشان بسته یا مدادی را برای آنان تراشیده، اینان را نیز با آنان محشور کنید.

۶. در روایتی دیگر آمده است.

اذا كان يوم القيامة نادى مناد: اين الظلمة و اعوان الظلمة و اشباه الظلمة، حتى من برئى لهم قلما و لاق لهم دواة. قال: فيجبتمعون في تابوت من حديد ثم يرمى بهم في جهنم.^۲

آن گاه که روز قیامت می شود، منادی فریاد می کند: کجایند ستمگران و یاوران ستمگران و افراد مشابه ستمگران، حتی آنان که قلمی برای آنان تراشیده و دواتی برای آنان لایقه کرده اند. فرمود: آن گاه همه آنان را در تابوتی از آهن گرد می آورند و به جهنم می افکنند.

۷. در حدیث دیگر آمده است.

من مشى الى ظالم ليعينه و هو يعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام.^۳
کسی که به سوی ستمگری حرکت کند تا او را یاری دهد و می داند که او ستمگر است بی گمان از اسلام بیرون رفته است.

۱. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۰۹؛ وسایل الشیعة، همان، ح ۱۱.

۲. وسایل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۸۲، ح ۱۶.

۳. همان، ح ۱۵.

۸. در خبر مناهی از پیامبر اکرم (ص) وارد شده که حضرت فرمود:

الا و من علق سوطا بین یدی السلطان جعل الله ذلک السوط یوم
القیامة ثعبانا من النار، طوله سبعون ذراعا یسلط الله علیه فی نار جهنم
و بشس المصیر.^۱

زینهار هر کس تازیانه‌ای را در برابر سلطان بیاویزد، خداوند روز قیامت آن را
ازدهایی از آتش می‌گرداند.

که طول آن هفتاد ذراع است و آن را در آتش جهنم بروی مسلط می‌کند و چه
بد منزلگاهی است.

۹. از امام صادق (ع) روایت شده که حضرت فرمود:

من سود اسمه فی دیوان الجبارین من ولد فلان حشره الله یوم
القیامة حیرانا^۲

کسی که نامش را در دیوان ستمگران از فرزندان فلان، بنویسند، خداوند روز
قیامت وی را سرگردان محشور می‌کند.

۱۰. زیاد بن ابی سلمه می‌گوید: به محضر امام موسی بن جعفر (ع) وارد شدم. آن
حضرت به من فرمود:

یا زیاد! انک لتعمل عمل سلطان! قال قلت: اجل، قال لی: ولم؟
قلت: انا رجل لی مروة و علی عیال و لیس وراء ظهری شیء فقال لی:
یا زیاد لان اسقط من حالق فانقطع قطعة قطعة احب الی من ان اتولی
لاحد منهم عملاً او اطاء بساط رجل منهم الالماذا؟ قلت: لا ادری
جعلت فداک. قال: الا لتفریح کربة عن مؤمن اوفک اسرة او قضاء دینه،
یا زیاد! انّ اهون ما یضع الله - جل و عز - بمن تولی لهم عملاً ان

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۰؛ وسایل الشیعة، همان، ح ۱۱.

۲. التهذیب، ج ۶، ص ۳۲۹، ح ۹۱۳؛ وسایل الشیعة، همان، ح ۹؛ در برخی از نقل‌ها به جای «فلان»، «سابع»
آمده و به جای «حیرانا» واژه «خنزیرا» آمده است.

يضرب عليه سراق من نار الی ان یفرغ من حساب الخلاق...^۱

ای زیاده! آیا تو برای سلطان کار می‌کنی؟ عرض کردم: بله. فرمود: چرا؟ گفتم: من مردی هستم آبرودار و عائله‌ام زیاد است و هیچ چیزی هم پشت سر خویش ندارم، حضرت به من فرمود: ای زیاده! مرا از بلندی بیندازید و قطعه قطعه شوم، برای من بهتر است از این که از سوی یکی از آنها کار قبول کنم یا این که بساط یکی از آنها را بگسترانم. مگر برای چه؟ عرض کردم: نمی‌دانم فدایت کردم. فرمود: مگر برای باز کردن گرهی از کار یک مؤمن یا رهانیدن وی از اسارت یا پرداختن بدهکاری وی. ای زیاده! کمترین چیزی که خداوند بلند مرتبه برای کسانی که برای اینان کار می‌کنند، انجام می‌دهد این است که در قیامت سرا پرده‌ای از آتش برای وی می‌زند تا حساب خلاق تمام شود...

۱۱. صفوان بن مهران می‌گوید: به محضر امام موسی بن جعفر (ع) وارد شدم.

حضرت به من فرمود:

یا صفوان کلی شیء منک حسن جمیل الاشیئاً واحداً. قالت: جعلت فداک ای شیء؟ اکر اوک جمالک من هذا الرجل یعنی هارون قلت: و الله ما اکریته اشرا ولا بطرا، و لا للصيد و لا للهو، ولكنی اکریته لهذا الطريق، یعنی طریق مکه و لا اتولاه بنفسی ولكن ابعث معه غلمانی. فقال لی: یا صفوان ایقع کراؤک علیهم؟ قلت: نعم جعلت فداک. قال: فقال لی: اتحب بقاء هم حتی یخرج کراؤک؟ قلت: نعم. قال: من احب بقاء هم فهومنهم، و من کان ورد النار...^۲

ای صفوان! همه چیز تو خوب و زیباست مگر یک چیز. گفتم: فدایت کردم آن چیست؟ فرمود: اینکه شترهایت را به این مرد یعنی هارون کرایه می‌دهی. گفتم: من شترانم را برای هوا و هوس یا برای صید یا خوش گذرانی به او کرایه نمی‌دهم. بلکه برای این راه، یعنی راه مکه کرایه می‌دهم و خودم نیز همراه وی نمی‌روم بلکه غلامانم را به همراه او می‌فرستم. حضرت فرمود: ای صفوان! آیا

۱. وسایل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۹۴، باب ۴۶، ح ۹.

۲. وسایل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۸۳، باب ۴۲، ح ۱۷.

نمی‌خواهی کرایه تو را پردازند؟ گفتم: بله فدایت گردم. حضرت فرمود: آیا دوست داری آنان زنده باشند تا کرایه تو را پردازند؟ گفتم: بله. فرمود: کسی که بقای آنها را دوست داشته باشد از آنان است و با آنان به آتش وارد می‌شود. براساس همین روایات علامه حلی می‌فرماید: «معونه الظالمین انما یحرم بلا خلاف».^۱

ج. نفوذ در حکومت

یکی از شیوه‌های مبارزه اهل بیت: سفارش و تأیید نفوذ در بدنه حکومت بود. افراد مطمئن در سطح وزیر، استاندار، فرماندار و... در حکومت‌های وقت نفوذ می‌کردند تا توسط آنان ضمن اطلاع از اوضاع، شیعیان مظلوم را نیز سرپرستی کنند.^۲

ائمه: به افرادی مانند علی بن یقطین، محمد بن اسماعیل بن بزیع، یعقوب بن داود و جعفر بن محمد بن اشعث خزاعی مربی امین و مأمون، مأموریت دادند درون حکومت فعالیت کنند.

استاد علی صفایی حائری در این باره می‌نویسد: «هنگامی که بعضی از شیعیان اجازه دخول در دستگاه ولایت سلطان را می‌خواهند، حضرت اجازه نمی‌دهند، اما به علی بن یقطین تکلیف می‌شود که برود و بماند. آنجا که کار دقیق می‌شود، دیگر هر کس تکلیف دخول ندارد که دقت و اطاعت می‌خواهد و ریزه‌کاری دارد و حوصله و سعه صدر می‌طلبد. علم و حلم و دقت و لطافت، اینها لوازم کار هستند. وگرنه با خشکی و کله‌شقی نمی‌توان پیچ و خم‌ها را طی کرده و راه‌ها را رفت.»^۳

بعضی از اینها در سطح وزیر بودند، مانند علی بن یقطین؛ بعضی در سطح استاندار بودند مانند عبدالله نجاشی که استاندار اهواز و فارس بود، و بعضی در سطح فرماندار و

۱. منتهی‌المطلب، ج ۲، ص ۱۰۱۳.

۲. در کتاب وسایل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۹ بابتی در این مورد بیان شده است.

۳. تقیه، ص ۱۵۴.

حاکم بودند، مانند حسین بن عبدالله نیشابوری، حاکم سیستان.

امامان از وجود این افراد مؤمن و مورد اطمینان به نفع تشیع و رسیدگی به فقرای شیعه استفاده می‌کردند.^۱ محمد بن اسماعیل بن بزیع، از شاگردان برجسته امام کاظم بود و امامت امام جواد را نیز درک کرد. او از وزرای بنی عباس بود. امام رضا در مورد او فرمود:

إِنَّ لَّهِ بِأَبْوَابِ السَّلَاطِينِ مَنْ نُورَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَجْهَهُ بِالْبُرْهَانِ
وَ مَكَّنَ لَهُ فِي الْبِلَادِ لِيُدْفَعَ بِهِ عَنِ أَوْلِيَائِهِ، وَ يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ الْمُسْلِمِينَ، إِلَيْهِ
يَلْجَأُ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ الضَّرَرِ...؛^۲

«برای خدا در دستگاه سلاطین کسی است که خداوند توسط او برهان و حجت را بر مردم روشن کرده است و در بلاد، قدرت و امکانات به او داده، تا به وسیله او از حریم اولیای خود، دفاع و حمایت کند. خداوند توسط او امور مسلمانان را اصلاح می‌کند و مؤمنان را از خطرهای او پناه می‌دهد.»

در اینجا به ذکر چند نمونه، که بیانگر اعمال سیاست امامان به وسیله عاملان نفوذی آنان در حکومت‌ها است، می‌پردازیم:

۱. احترام استاندار اهواز و فارس به نامه امام صادق

عبدالله نجاشی در عصر امام صادق (ع)، از طرف حکومت طاغوتی وقت، استاندار اهواز و فارس بود. یکی از کشاورزان شیعه تحت قلمرو حکومت او، در دفتر دیوان نجاشی، مبلغی را به عنوان مالیات بدهکار بود. کشاورز نزد امام صادق آمد و عرض کرد: فلان مبلغ در دفتر دیوان نجاشی را بدهکار هستم. نجاشی اطاعت از تو را دین خود قرار داده است. اگر صلاح بدانی، نامه‌ای برای او بنویس، تا مالیات را از

۱. در کتاب وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۹، بابی در این مورد عنوان شده است.

۲. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۹۲، ح ۲۲.

من نگیرد.

امام برای نجاشی نوشت:

سُرَّ أَخَاكَ يَسْرُكُ اللهُ!

«برادر دینی خود را خوشحال کن. خداوند تو را خوشحال کند!»

کشاورز نامه را به نزد نجاشی برد. وقتی مجلس خلوت شد، نامه را به او داد و گفت: نامه امام صادق (ع) است.

نجاشی نامه را بوسید و بر روی چشمش نهاد، سپس به او گفت: حاجت تو چیست؟

کشاورز: مبلغی مالیات برای من در دفتر دیوان نوشته‌اند که باید پردازم.

نجاشی: چه مقدار است؟

کشاورز: ده هزار درهم.

نجاشی منشی خود را طلبید و دستور داد: از طرف من، مبلغ را ادا کن. سپس به اندازه مبلغ دستور داد برای مالیات سال آینده او در دفتر بنویسند و از او نگیرند. آنگاه به او گفت: آیا تو را خوشحال کردم؟

کشاورز: آری.

نجاشی دستور داد هزار درهم دیگر هم به او دادند و پرسید: آیا تو را خوشحال نمودم؟

کشاورز: آری، فدایت گردم!

سپس نجاشی یک مرکب و کنیز و غلام و یک دست لباس به او بخشید. هر کدام

را که می بخشید، می پرسید: آیا تو را خوشحال کردم؟

کشاورز می گفت: آری.

نجاشی در پایان گفت: همین فرش را که در خانه افتاده و من آن هنگام که نامه امام را به من دادی، روی آن نشسته بودم، نیز به تو دادم. بردار و با خود ببر و هر گاه حاجتی پیش آمد، به من مراجعه کن.

کشاورز به محضر امام صادق (ع) آمد و ماجرا را گزارش داد. امام شادمان شد.

کشاورز به امام عرض کرد: گویا نجاشی شما را نیز شادمان کرد؟
امام فرمود:

أَيُّ وَاللَّهِ لَقَدْ سَرَّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛^۱

«آری، سوگند به خدا! خدا و رسولش را شادمان نمود.»

۲. اجازه ندادن به علی بن یقظین

علی بن یقظین از شیعیان موود و ثوق امام کاظم (ع) بود و به عنوان وزیر، در دستگاه هارون الرشید کار می‌کرد. او مخفیانه برای امام نوشت: قلبم در کاری که هستم، تنگ شده و از این که در دربار سلطان کار می‌کنم، نگران می‌باشم. اگر اجازه بدهی از اینجا فرار کنم. امام در پاسخ نوشت:

لَا أَذِنُ لَكَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عَمَلِهِمْ وَأَتَّقِ اللَّهَ؛^۲

«به تو اجازه خروج از کار در دربار آنان را نمی‌دهم. تقوای الهی را پیشه کن.»

۳. استانداری به خاطر حمایت از شیعه

عبدالله نجاشی، استاندار اهواز، نامه‌ای برای امام صادق (ع) نوشت و در آن از استانداری اظهار نگرانی کرد که ادامه دهم یا قطع کنم، زیرا از آخرت خود ترسان هستم؟

امام، پاسخی مفصلی برای او نوشت، که در بخشی آمده است:

از نامه تو، هم شاد شدم، و هم ناراحت و نگران گشتم. شادی من از این رو است که با خود گفتم:

عَسَى أَنْ يُغِيثَ اللَّهُ بِكَ مَلْهُوفاً خَائِفاً مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ يُعْزِّبَكَ ذَلِيلَهُمْ، وَ

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۲.

۲. همان، ص ۱۴۳.

يَكْسُوبِك عَارِيَهُمْ، وَ يَقْوَى ضَعِيْفَهُمْ وَ يَطْفِئُ بِكَ نَارَ الْمُخَالِفِيْنَ عَنْهُمْ؛

امید آن دارم که خداوند به وسیله تو، بینوای ترسانی از آل محمد را پناه دهد و بیچارگان آنان را توسط تو عزیز کند و برهنگان شان را بپوشاند و ناتوانان شان را توانمند کند و آتش کینه دشمن نسبت به آنان را به وسیله تو خاموش نماید.
اما ناراحتی و نگرانی من از این رو است که:

إِنَّ أذُنِي مَا أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَعْثُرَ بُولِي لَنَا فَلَا تَشُمَّ حَظِيرَةَ الْقُدْسِ؛^۱

کوچک ترین چیزی که از آن برای تو می ترسم، این است که پایت در مورد یکی از دوستان ما بلغزد، در نتیجه از بوی خوش حظیره القدس محروم گردی.

د. حمایت از قیامها

امامان معصوم (ع) چنان چه براساس مصالحی علناً قیام نمی فرمودند ولی از نهضت ها و قیام های درست و اصولی زمان حیات خودشان دفاع و تأیید می کردند. همان طوری که قبلاً یاد آور شدیم قیام زید، قیام شهید فخر، نمونه هایی از این مصادیق است. همچنین قیام های دیگری از ناحیه اهل بیت: تأیید شده که مطالبی پیرامون آن ذکر می شود؛

قیام مختار

یکی از قیام هایی که مورد تأیید اهل بیت: بوده قیام مختار به خون خواهی شهدای کربلا و بر ضد بنی امیه است امام سجاد (ع) درباره صاحب این قیام می فرماید:

... جزی الله مختار خیرا؛^۲

خداوند به مختار جزای خیر عنایت فرماید.

۱. همان، ص ۱۵۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۴.

وقتی گروهی از سران کوفه در مدینه با وساطت محمد بن حنیفه به خدمت حضرت سجاد (ع) مشرف شدند. سخن از قیام مختار به میان آمد. آن حضرت (ع) خطاب به محمد بن حنیفه فرمود:

يا عمّ لو ان عبداً زنجياً تعصب لنا اهل البيت لوجب على الناس
موازرته قد وليتك هذا الامر فاصنع ما شئت.^۱

ای عمو اگر برده‌ای سیاه پوست برای ما اهل بیت تعصب داشت، بر مردم واجب است که از او حمایت کنند. من مسئولیت این کار را به تو دادم به هرگونه صلاح می‌دانی عمل کن.

امام محمد باقر (ع) در تأیید مختار می‌فرماید:

لاتسبوا المختار فانه قد قتل قتلتنا و طلب ثارنا و زوج ارامنا و
قسم فينا المال على العسرة.^۲

به مختار ناسزا نگوئید. چون او قاتلان ما را کشت و به خون‌خواهی ما برخواست و بیوه‌زنان ما را شوهر داد و در شرایط سخت و تنگ‌دستی به ما کمک مالی کرد.

البته همان طور که از این روایت مشخص است برخی نظر منفی درباره مختار داشته‌اند و حتی روایاتی در این باره نقل کرده‌اند. ولی بسیاری از مورخان، محدثان و دانشمندان او را ستوده‌اند.^۳ آقای خوئی^۳ پس از آن که اخبار رسیده درباره مختار را دو دسته می‌کند، روایات مدح را قوی‌تر می‌داند.^۴ آیت‌الله مامقانی نیز پس از نقد و بررسی روایات رسیده درباره مختار می‌نویسد:

«فتلخص من جميع ما ذكرنا ان الرجل اما من المذهب فان سلطنته

۱. همان، ص ۳۶۵.

۲. اختیار معرفة الرجال، ص ۱۲۵؛ وسایل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۴۷، ح ۱۱۴۷.

۳. ر. ک. قیام مختار، ابوفاضل اردکانی.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۹۴-۱۰۱.

برخاسته من الامام (ع)... ولو لا الا ترحم مولينا الباقر (ع) ثلاث مرات
فی کلام واحد لکفی فی ادراجہ فی الحسان. ^۱

خلاصه آن چه آوردیم این است که این مرد معتقد به امامت ائمه : بوده و قیام و حکومتش نیز با اجازه امام (ع) بوده است و اگر هیچ مدحی، جز طلب رحمت امام محمد باقر (ع) آن هم سه بار ۲۲ در یک کلام، برای او نبود، همین وی را بس است که در صف نیکان قرار گیرد.

قیام شهید فخ

یکی از قیام‌های مورد تأیید اهل بیت (ع) انقلاب حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) شهید فخ است. وی در زمان خلافت هادی عباسی در مدینه قیام کرد. اسحاق بن عیسی که از سوی دستگاه خلافت به عنوان والی مدینه بود به شیعیان علی بن ابی طالب (ع) بسیار سخت می گرفت. از بزرگان شیعه می خواست هر روز صبح حضور خود را به دارالخلافه اعلام کنند و هر چند مدت یکبار آنان را به جرم تحریک و توطئه برای شورش و حتی به اتهام خوردن شراب به زیر تازیانه می کشید، تا این که در نهایت شیعیان مدینه به رهبری حسین بن علی قیام کرد و نماز صبح را در مسجد پیامبر (ص) اقامه کرده و با توجه به نزدیک بودن ایام حج به طرف مکه حرکت کردند.

موسی بن عیسی به همراه سپاهش در سرزمین فخ حدود یک فرسخی مکه در روز ترویه به هنگام نماز صبح به آنان حمله می کنند و در نهایت فرزند امام حسن مجتبی (ع) و یارانش را به شهادت رسانده و سرهای آنان را از بدن جدا و اجساد آنان را رها کردند. چون خبر شهادت آنان به حاکم مدینه می رسد، دستور می دهد خانه های آنان را آتش بزنند و اموال و نخلستان هایشان را مصادره کنند. ^۲

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۰۶.

۲. برای اطلاع بیشتر ر. ک. ماهیت قیام شهید فخ، سید ابوفاضل اردکانی.

اهل بیت: و قیام شهید فسخ

از اهل بیت: حدیثی که ظهور در مذمت این قیام باشد، وارد نشده است، بلکه روایت‌های زیادی که دلالت بر تمجید و تقدیس آمده است که نمونه‌هایی از آن را نقل می‌کنیم:

۱. پیامبر گرامی (ص) به هنگام عبور از سرزمین فسخ می‌فرماید:

«یقتل هیهنا رجل من اهل بیتی فی عصابة من المؤمنین ینزل علیهم
بالکفان و حنوط من الجنة، تسبق ارواحهم اجسادهم الی الجنة»^۱

در این جا مردی از اهل بیت من، به همراه گروهی از مؤمنان به قتل می‌رسند که برای آنان از بهشت کفن و حنوط می‌آورند، جانهایشان از جسدشان در رسیدن به بهشت سبقت می‌گیرند.

۲. ابو جعفر امام محمد باقر (ع) می‌فرماید:

مرّ النبی (ص) فسخ فنزل فصلی رکعة، فلما صلی الثانية بکی و هو
فی الصلاة، فلما رای الناس النبی (ص) بیکی بکوا، فلما انصرف قال:
لما بیبکیکم؟ قالوا: لما رایناک تبکی بکینا یا رسول الله، قال: نزل علی
جبرئیل لما صلیت الركعة الاولى فقال: یا محمد، ان رجلاً من ولدک
یقتل فی هذا المكان و اجر الشهید معه اجر شهیدین.^۲

پیامبر اکرم (ص) که بر فسخ عبور می‌فرمود: از مرکب پیاده شد و رکعتی نماز خواند، آنگاه در رکعت دوم گریه کرد، مردم که گریه پیامبر را دیدند آنان نیز گریه کردند، چون نماز تمام شد حضرت فرمود: چه چیز شما را به گریه واداشت؟ گفتند: شما را مشاهده کردیم گریه می‌کنید، ما هم گریه کردیم، حضرت فرمود: چون من یک نماز خواندم، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد (ص) مردی از فرزندان تو در این مکان کشته می‌شود و کسانی که با او به شهادت می‌رسند اجر دو شهید را دارند.

۳. نصر بن قرواش می‌گوید: شترهایم را به امام جعفر صادق (ع) برای مسافرت از

۱. مقاتل الطالیین، ص ۲۸۹؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲. همان، ص ۲۹۰، همان، همان.

مدینه به مکه کرایه دادم چون از صحرای «مر» گذشتیم حضرت به من فرمود: ای نضر اگر به فنج رسیدیم مرا خبر کن. پس آن حضرت وضو گرفت و نماز خواند. آن گاه سوار مرکب شد، به وی عرض کردم: دیدم کاری را انجام دادید. آیا این کار از مناسک حج است؟ حضرت فرمود: نه.

ولكن يقتل هيهنا رجل من اهل بيتي في عصابة تسبق ارواحهم
اجسادهم الى الجنة.^۱

ولکن در این جا مردی از اهل بیت من همراه با تعدادی به شهادت می رسند که
جانهایشان برای رفتن به بهشت از جسدهایشان سبقت می گیرد.

۴. امام موسی بن جعفر (ع) در آخرین دیدار با حسین بن علی به وی فرمود:

يا بن عمّ انك مقتول فاجد الضراب فان القوم فساق يظهرون ايماننا
و يسرون شركا و ان الله و ان الله راجعون احتسبكم عند الله من عصابة.^۲

ای پسر عموا! تو کشته خواهی شد، پس نیکو بجنگ، زیرا این قوم فاسق
هستند. اظهار ایمان می کنند ولی در باطن مشرکند. من مصیبت شما جماعت را به
حساب خدا می گذارم و بر صبر در این مورد از خدا پاداش می طلبم.

در این حدیث امام (ع) دشمنان زید را فاسق و مشرک قلمداد کرده و مصیبت
وارد بر آنان را به حساب الهی گذاشته و به صراحت قیام او و یارانش را تأیید
می نماید:

ابراهیم بن اسحاق قطان می گوید: من از حسین بن علی و یحیی بن عبدالله شنیدم
که می گفتند:

«ما خرجنا حتى شاورنا اهل بيتنا و شاورنا موسى بن جعفر (ع)
فامرنا بالخروج»^۳

ما خروج نکردیم مگر این که با اهل بیت خویش و موسی بن جعفر (ع)

۱. همان، همان، همان.

۲. همان، ص ۴؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۳۰۴.

مشورت کردیم و آنان ما را به خروج امر فرمودند.

هنگامی که سرهای شهدای فسخ را به مدینه آوردند تا علویان را بترسانند، در سکوت مجلس امام موسی بن جعفر (ع) فرمود:

انالله و انا الیه راجعون، مزی والله مسلماً، صالحاً، صواماً، قواماً،
آمراً بالمعروف ناهیا عن المنکر ما کان فی اهل بیته مثله.^۱

ما برای خداییم و به سوی او می‌رویم به خدا سوگند! او مسلمان، صالح،
روزه‌دار، پایدار بر حق، امر کننده به معروف و باز دارنده از منکر از دنیا رفت. در
اهل بیت او کسی مانند او نبود.

علمای بزرگ مانند شیخ طوسی، شیخ مفید، علامه حلی، نجاشی و... او را ستوده‌اند
و از شخصیت و قیام او به تبعیت از این روایات تجلیل و احترام کرده‌اند. و این مسئله
روشن است که این دعوت و قیام دعوت به سوی نفس نبوده بلکه دعوت به سوی و
برای اهل بیت عصمت و طهارت بوده است.

ابوالفرج به سند خویش از رطات روایت می‌کند که گفت: «آن‌گاه که شیعیان
می‌خواستند با حسین بن علی شهید فسخ بیعت کنند ایشان می‌گفت: من با شما براساس
کتاب خدا و سنت پیامبر خدا (ص) و اطاعت خدا بیعت می‌کنم و شما را به رضای آل
محمد (ص) فرا می‌خوانم.»^۲

قیام ادریسیان

ادریس بن عبدالله، از یاران حسین بن علی، شهید فسخ بود. وی پس از جنگ
مخفیانه به مغرب (آفریقا) رفت و پس از آن که شناخته شد. مردم را به حکومت
اسلامی و رضای آل محمد (ص) فرا خواند مردم به او پیوستند و وی در سال ۱۷۲هـ
ق رسماً حکومت تشکیل داد.

۱. همان، ص ۳۰۲؛ همان، ۴۸، ص ۱۶۵.

۲. مقاتل الطالبین، ص ۲۹۹.

از امام رضا (ع) درباره وی نقل شده

ادریس بن عبدالله من شجاعان اهل البیت والله ما ترک فینا مثله.^۱

ادریس از شجاعان اهل بیت: بود. به خدا سوگند همانند او در میان ما کسی

نیامده است.

هارون الرشید که از قیام ادریس وحشت داشت برای نابودی قیام وی از هیچ عملی

فروگذار نکرد و سرانجام او را به شهادت رساند.

قیام اطروش

یکی از قیام‌هایی مورد تأیید اهل بیت قیام اطرواش است که در ایام غیبت صغری

بود و از سوی امام مهدی (عج) هیچ ردع و منعی نیامده است. زیرا قیام علوی اطروش

نیز یکی از قیام‌هایی است که دعوت به حق داشت و علماء و مورخان از این قیام به

عظمت و خوبی یاد کرده‌اند. طبری در این خصوص می‌نویسد:

«ولم یر الناس مثل عدل الاطروش و حسن سیرته و اقامته عدل.

»^۲

مردم، حاکمی عادل‌تر و زمام‌داری نیک سیرت‌تر از او ندیدند. او حق را

آن‌چنان که شایسته بود به پا داشت. وی چندین کتاب در فقه و امامت نگاشته

و ترویج و تبلیغ حق و حقیقت از هدف‌های قیام او است.^۳

علامه امینی پس از ذکر فضائل وی می‌نویسد:

«اعتراف بفضله القریب و البعید و اذعن بکماله العدو و الصدیق...»

و قد جمع بین السیف و القلم، فرف علیه العلم و العلم فهو فی الجبهه و

السنام من فقهائنا کما انه معدود من ملوک الشیعه و زعمائها؛^۴

۱. ماهیت قیام شهید فخر، ص ۲۵۱.

۲. تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۲۵۷.

۳. ر. ک: شهداء الفضیل، ص ۴.

۴. همان، ص ۲.

نزدیکان به اطروش و غیر آنان به فضل اطروش اعتراف کرده‌اند و دوست و دشمن به کمالات او باور داشتند. او فردی بود که بین شمشیر و قلم را جمع کرد و آن دو را با هم به کار گرفت. او در صحنه جنگ و نبرد و هم‌چنین قلم، از فقه‌های شیعه بود. همان‌گونه که او از اندک زمامداران شیعه و رهبران آن به شمار می‌آید.

سپس علامه امینی ستایش‌های ابن ابی‌الحدید، شیخ بهایی، علامه مجلسی، نجاشی و دیگران را درباره اطروش نقل می‌کند. اطروش پس از پاک‌سازی منطقه طبرستان و دیلم از نفوذ سامانیان، شهرری را نیز تصرف کرد و سرانجام در سال ۳۰۴ شربت شهادت نوشید و پیروانش با حسن بن قاسم ملقب به داعی بیعت کرده و او نیز شهرری را مرکز حکومت قرار داده و بر قزوین، زنجان، ابهر و قم نیز مسلط شد.^۱

خلاصه آن‌که در طول تاریخ بسیاری از سادات بر ضد ظلم و ستم قیام کرده‌اند که ابوالفرج اصفهانی حدود سیصد نفر از آنان را نام می‌برد. او می‌نویسد:

«آنچه آوردیم ماجرای قیام، ایثار و شهادت آن عده از آل ابوطالب، از زمان رسول خدا (ص) تا ۱۳۱۳ است ولی در اطراف یمن و محدوده طبرستان، گروهی از این تبار، دست به قیام‌هایی پیروزمند و یا شکست خورده‌ای زده‌اند که ما از آنها اطلاعی در دست نداریم.»^۲

۴. پرورش و حمایت از یاران مبارز

ائمه: افراد مستعد و توانمند را شناسایی و آنها را پرورش می‌دادند. پرورش محمد بن ابابکر و مالک اشتر توسط امیرالمؤمنان و دیگر شاگردان توسط امامان (ع) گویای این حقیقت است. برای نمونه به جریان معلی بن خنیس اشاره می‌کنیم:

علی نب عقبه می‌گوید:

ان ابی قال دخلت انا و المعلی علی ابی عبدالله (ع) فقال (ع): ابشروا

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۸۹.

۲. مقاتل الطالین، ص ۴۶۰.

انتم علی احدی الحسنین، شفی الله صدورکم و اذهب غیظ قلوبکم و انا لکم من عدوکم و هو قول الله تعالی (وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ) ؛ و ان مضیتم قبل ان یروا ذلک مضیتم علی دین الله الذی رضیه لنبیه (ص) و لعلی (ع).^۱

من و معلی نزد امام صادق (ع) رفتیم. حضرت فرمود: شما را به یکی از دو نیکوترین (پیروزی یا شهادت) بشارت باد. خداوند متعال سینه شما را شفا داد (یا شفا دهد) و خشم دل شما را فرونشاند (یا فرونشاند) و شما را بر دشمنانتان مسلط کرد (یا مسلط کند) و این همان وعده الهی است که فرمود: «و قلوب مؤمنان را شفا داد» اگر شما پیش از آنکه به این پیروزی دست یابید از دنیا می رفتید بر دین خدا که آن را برای پیامبرش (ص) و علی (ع) پسندیده است در گذشته بودید. مقام معظم رهبری در خصوص این روایت می گوید:

«این روایت از این جهت مهم است که در آن سخن از مبارزه، پیروزی، کشتن و کشته شدن است. امام (ع) بی مقدمه مطلب را شروع می کند. معلوم است که از چیزی و حادثه ای حرف می زند اما آن حادثه هم معلوم نیست. در تعبیرات «شفی الله...» هم احتمال است که حضرت دعا می کنند و هم احتمال بیشتر است که خبر از آنچه واقع شده می دهند. آیا این دو نفر از کار و درگیری ای می آمدند که حضرت از آن خبر داشته است؟ و شاید خود حضرت به آنان مأموریت آن را داده است؟ باری لحن حدیث بنابر هر یک از این دو معنی و دو احتمال، به وضوح حاکی از حمایت امام از حرکات تند و پرخاشگرانه ای است که زندگی روزمره معلی بن خنیس هم از آن حکایت می کند و جالب این است که این معلی باب امام صادق (ع) بوده که این مطلب و این تعبیر «باب» یکی دیگر از آن مباحث قابل تأمل و تعقیب است. این کسانی که در روایات به عنوان «باب» معرفی شده اند کی ها بودند؟ که غالباً هم کشته یا به کشته شدن تهدید شده اند؟ مانند یحیی بن ام طویل، معلی بن خنیس، جابر بن یزید جعفی و...»^۲

۱. نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۶۷، البته در منابع دیگری این روایت با تعابیر زیباتری آمده امام صادق ۷ به آنها می فرماید: «مرحبا بکما و اهلاً... انتم اولوالالباب فی کتاب الله»، محاسن، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲. شناخت نامه اهل بیت، ص ۵۰.

این یار مخلص و فداکار برای امام آن قدر عزیز و ارزشمند است که امام (ع) با قاتل او برخورد شدید می‌کند. و این حکایت از عنایات ویژه و سیره اهل بیت: نسبت به مقابله با طاغوت است.

داود بن علی^۱ فرماندار مدینه از جانب عبدالله سفاح (نخستین خلیفه عباسی) معلی را دستگیر و به جرم شیعه و پیروی از امام صادق (ع) زندانی می‌کند. و از او می‌خواهد نام شیعیان را بگوید.

معلی، نام آنان را فاش نکرد، بلکه با قاطعیت گفت: اگر شیعیان زیر قدم‌هایم باشند، قدمم را بر نمی‌دارم. داود فرمان داد گردن او را با شمشیر زدند و پیکرش را به دار آویختند و اموالش را مصادره کردند.

امام صادق (ع) پس از آگاهی از این مسئله فرمود:

«داود را نفرین می‌کنم.»

داود به حضرت پیام داد:

مرا تهدید می‌کنید من از تهدید نمی‌ترسم.

مُعْتَب از خدمتگزاران امام می‌گوید: امام همواره، در رکوع و سجود بود. هنگامی که وقت سحر فرا رسیده شنیدم در سجده عرضه داشت: «خدایا! او را هم اکنون به عذابت بگیر.» هنوز امام (ع) سر از سجده بلند نکرده بود که صدای شیون از خانه داود را شنیدم. امام (ع) فرمود:

او را به دعایی نفرین کردم که خداوند فرشته‌ای را به سوی فرستاد و عصایی

آهنین بر سر او زد به گونه‌ای که متانه او شکافته شد و مرد.^۲

این حکایت گویایی این مهم است که اهل بیت: از حریم مبارزان سلحشور دفاع می‌کردند.

۱. داود بن علی بن عبدالله بن عباس، عموی منصور دوانیقی بود. [تتمة المنتهی، ص ۱۴].

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۱۳، باب الدعاء علی العدو.

چکیده بخش دوم

با بررسی محتواهای این روایات مشخص می‌شود که:

الف: اکثر قریب به اتفاق این روایات صحیح نیستند و سند معتبری ندارند. و افرادی جعل برای مقاصد خودشان اینها را جعل کرده‌اند.

ب: مضمون و محتوای این احادیث نیز بیان نفی قیام در عصر غیبت نیست. زیرا علاوه بر مساله تقیه، با روح و حقیقت اسلام، آیات، روایات و سیره اهل بیت (ع) تعارض دارد. لذا از عموم این روایات می‌توان این سه نتیجه را گرفت:

۱. برخی از این روایات ناظر به قیام‌هایی است که رهبر آن به جای آن که به معصوم دعوت کنند به خودشان دعوت می‌کنند. به عبارت روشن‌تر رهبران آنها به جای دعوت به حاکمیت اهل بیت (ع) خود را مطرح کرده و به انانیت و نفسانیت خود دعوت می‌کنند.

۲. برخی دیگر از این احادیث ناظر به قیام کسانی است که خود را همان مهدی موعود معرفی می‌کردند مانند قیام مهدی عباسی. در این گونه روایات شیعیان را از بیعت با این گونه قیام‌ها برحذر داشته و می‌فرمودند: هر گاه نشانه‌هایی همچون قیام سفیانی واقع شد، اهل انقلاب باشید.

۳. قبل از هر گونه قیام و نهضتی باید شرایط و مقدمات قیام فراهم باشد، برخی از قیام‌هایی که در عصر ائمه: به وقوع می‌پیوست فاقد این شرایط بودند لذا ائمه: از همراهی آنان، همگان را نهی می‌فرمودند. مثلاً در قیام ابومسلم خراسانی افرادی مانند سدید صیرفی و عبدالسلام بن نعیم عجله کردند و از امام صادق (ع) خواستند او نیز قیام فرماید اما امام (ع) پیشنهاد آنان را رد کرده و از آنان خواست با این گونه قیام‌ها همراهی نکنند.

بازتاب تحلیل روایات ناهی و نافی قیام

فصل اول

پیامد تحلیل‌های نادرست

کلمات، الفاظ و گزاره‌های دین اسلام همان با فطرت، تکوین و تشریح است. ائمه: احادیث نابی را بیان داشته‌اند که همواره باعث پویایی جامعه می‌شود. اما برخی برای مبارزه با این جریان هدایت، دست به تحریف و جعل احادیث زده‌اند و از سوی دیگر برخی با تمسک به این احادیث و یا در نظر نگرفتن توجیه و تحلیل درست این روایات، موجب پیامدهای منفی شده است که عبارتند از:

الف. تفسیر غیر صحیح واژه‌ها

چنانچه این نقد و بررسی روایات را نادیده انگاشت ناچاریم با الفاظ و واژه‌های مطرح در باب مباحث مهدویت به نحوی برخورد کرد که با مبنا مطابق شود. کما این که تاکنون برخی تفسیر و تبیین و برداشت غلطی داشته‌اند که برخی از آنها را یادآور می‌شویم.

۱. انتظار فرج

یکی از واژه‌های ناب در مقوله مهدویت «انتظار» است که عامل حرکت و تلاش برای زمینه‌سازی حکومت جهانی امام عصر (عج) می‌باشد. متأسفانه برخی این واژه را

عاملی برای سستی و رکود، خمود و غنودن به کار بسته‌اند. حضرت امام خمینی ^۲ در بیانات خود برداشت‌های ناروا از انتظار فرج را این‌گونه توضیح داده‌اند:

الف. بعضی انتظار فرج را به این می‌دانند که در مسجد، حسینیه و منزل بنشینند و دعا کنند و فرج امام زمان (عج) را از خدا بخواهند. اینها مردم صالحی هستند، بلکه بعضی از آنها را که من سابقاً می‌شناختم بسیار مرد صالحی بود. یک اسبی هم خریده بود، اینها به تکالیف شرعی خودشان هم عمل می‌کردند و نهی از منکر هم می‌کردند و امر به معروف هم می‌کردند، لکن غیر از این کاری ازشان نمی‌آمد و فکر این مهم که یک کاری بکنند نبودند.

ب. یک دسته‌ای می‌گفتند که عالم باید پر معصیت بشود تا حضرت بیاید، ما باید نهی از منکر نکنیم، امر به معروف هم نکنیم تا مردم هر کاری می‌خواهند بکنند، گناه زیاد بشود تا فرج نزدیک بشود.

ج. یک دسته‌ای می‌گفتند باید دامن زد به گناه‌ها، دعوت کرد مردم را به گناه‌ها تا دنیا پر از ظلم و جور بشود و حضرت «سلام‌الله‌علیه» تشریف بیاورند. در بین این دسته منحرف‌هایی هم بودند که برای مقاصدی به این دامن می‌زدند، اشخاص ساده‌لوح هم بودند. ^۱

براساس این تفکر غیر صحیح که در دوران گذشته بسیار رواج یافته بود شهید مطهری ^۲ می‌نویسد:

«انتظار فرج دو گونه است؛ انتظاری که سازنده است، تحرک‌بخش است، تعهدآور است و انتظاری که ویرانگر است، بازدارنده است، فلج‌کننده است و نوعی «اباحی‌گری» محسوب می‌شود.

انتظار ویرانگر این است که قیام مهدی موعود ماهیت انفجاری دارد، فقط و فقط از گسترش و اشاعه و رواج ظلم‌ها و تبعیض‌ها و اختناق‌ها و حق‌کشی‌ها ناشی می‌شود، بنابراین هر اصلاحی محکوم است. زیرا تا در صحنه اجتماع نقطه روشنی هست، دست

غیب ظاهر نمی‌شود و برعکس. گناه و هر فساد و هر ظلم و هر حق‌کشی به حکم این‌که مقدمه اصلاح کلی است و انفجار را قریب الوقوع می‌کند، رواست، پس کمک به تسریع در ظهور و بهترین شکل انتظار، ترویج و اشاعه فساد است. این گروه طبعاً به مصلحان و مجاهدان و آمران به معروف و ناهیان از منکر با نوعی بغض و عداوت می‌نگرند، زیرا آنان را از تأخیر اندازان ظهور و قیام مهدی موعود (عج) می‌شمارند. ولی آیات قرآن کریم در جهت عکس برداشت بالاست. از این آیات استفاده می‌شود که ظهور مهدی موعود (عج) حلقه‌ای است از حلقه‌های مبارزه اهل حق و اهل باطل که به پیروزی اهل حق منتهی می‌شود، سهم بودن یک فرد در این سعادت بسته به این است که آن فرد در عمل جزء گروه اهل حق باشد.^۱

۲. لبریز شدن ظلم

یکی دیگر از برداشت‌های ناروا نسبت به روایات «گسترش عدل همانند گسترش ظلم» است.

«ملئت عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً».

همان‌طوری که از سخنان حضرت امام ز به دست می‌آید برخی گمان می‌کنند که باید ظلم و فساد آکنده شود و همه جا را تحت شرایط خود قرار دهد و نباید با آن مبارزه کرد تا امام زمان (عج) تشریف بیاورد.

علامه طهرانی در این باره می‌گوید: «بعضی‌ها طبق روایاتی که در دست است قائلند که: قیام حضرت وقتی است که زمین پر از شرک و ظلم شده باشد. بنابراین هر چه فساد بیشتر شود فرج نزدیک‌تر می‌شود. در همین زمان پهلوی بعضی‌ها می‌گفتند: این بی‌حجابی که آمد ظهور حضرت را نزدیک کرد و انسان نباید مردم را امر به حجاب کند یا برای حجاب قیام نماید؛ زیرا این کارها ظهور را به تأخیر می‌اندازد. وقتی مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین قمی از عراق برای این مسئله به ایران آمد و قیام کرد

۱. قیام و انقلاب مهدی ۴، ص ۶۱-۶۸ (با تلخیص).

عده‌ای مخالفت می‌کردند و می‌گفتند: این سید ظهور امام زمان را به تأخیر می‌اندازد. و حتی اخیراً وقتی اشرف پهلوی دو مرتبه بی‌حجابی را تأیید و رواج داد، بعضی‌ها واقعاً خوشحال شدند و می‌گفتند: این کار به ظهور امام زمان کمک می‌کند و تعجیل در ظهور می‌شود.^۱

۳. گسترش انزواطلبی

تفکر دوری از مردم و گریز از جامعه یکی از پیامدهای منفی و نادرست از ظواهر این روایات است در حالی که در تعلیمات دین مقدس اسلام حضور در اجتماع و قرار گرفتن در متن مردم مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است که از جهات گوناگون ثمربخش و مفید می‌باشد.

در یکی از ملاقات‌های پیامبر (ص) از اهل صفه، فردی به نام «سعد بن اشج» برخاست و عرض کرد: من خدا و پیامبر و حاضران را شاهد می‌گیرم که خواب بر من حرام است.

مقصودش این بود که همیشه عبادت می‌کنم و حتی شب‌ها که برای استراحت است من مشغول عبادت هستم. بلافاصله پیامبر این اندیشه غلط را این‌چنین تصحیح فرمود:

«تو با این گونه ریاضت و عبادت کاری نکری، چرا که اگر با مردم ارتباط نداشته باشی، چگونه می‌توانی امر به معروف و نهی از منکر کنی؟ آن گروهی که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند بد گروهی هستند.»^۲

گویا پیامبر اعظم (ص) می‌فرمایند تنها نشستن و عبادت کردن فایده‌ای ندارد، بلکه ارزش حضور و ارتباط با سایر انسان‌هاست و اگر در جامعه بدی را مشاهده کردی و برخورد مناسب داشتی، ارزش دارد. متأسفانه برخی گمان می‌کنند با دوری از جامعه و

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلامی، ج ۴، ص ۲۴.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۳.

درون خانه نشستن وظیفه صحیح و مناسب است در حالی که این گونه تفکر بسبب می شود تبهکاران بدون احساس مزاحمت به جنایت دست بزنند.

بنابراین انکار مسئولیت‌های اجتماعی در هیچ جای اسلام پسندیده نیست و باید همه افراد احساس وظیفه و مسئولیت نمایند. سکوت در برابر انجام معاصی و ترک واجبات به معنای رضایت به آنهاست.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

من کان جاراً و يعمل بالمعاصی فلم ینهه فهو شریک له؛^۱

«هر کس همسایه اهل معصیتی دارد و او را نهی نمی‌کند، در گناه او شریک

است.»

و در قضیه اصحاب شنبه در قرآن کریم مشخص می‌شود افرادی که متجاوزان را نهی نمی‌کردند خود نیز به عذاب الهی دچار شدند.^۲

۴. شیوع فساد

چنانچه در برابر بدی‌ها به جای قیام و مبارزه، عزلت و گوشه‌نشینی انتخاب شود، گناه و فساد در جامعه رواج می‌یابد و این با منطق اسلام و قرآن هماهنگ نیست. زیرا یکی از فلسفه‌های یادآوری سرگذشت اقوام گذشته در قرآن کریم برای آن است که امت اسلامی در برابر فساد جامعه بی‌تفاوت نباشد و با احساس مسئولیت در برابر گناهان بایستند.^۳

اسلام بر آن است که محیط جامعه پاک باشد و گناه و فحشا در آن نباشد یا حداقل پیدا نباشد. لذا چنانچه افراد در برابر اجتماع بی‌تفاوت شده و محیط اجتماع را با ترک خود از صحنه‌های آن برای خلافکاران امن جلوه دهند، علاوه بر انقراض خود موجب

۱. لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۲۶۳.

۲. سوره اعراف، آیات ۱۶۵ و ۱۶۶.

۳. سوره نمل، آیه ۵۲؛ سوره قصص، آیه ۴۰.

زوال نعمت‌ها و از بین رفتن نیکی‌ها می‌شوند؛ زیرا با تسلط اشرار دیگر جایی برای خوبی‌ها باقی نمی‌ماند و حتی فساد و بی‌بند و باری به درون همه خانه‌ها کشیده می‌شود و زمینه را برای انحطاط و سقوط فراهم می‌سازد و آن هنگام استعمار و استبداد، گرد ذلت را بر سر همگان می‌پاشد. امیرمؤمنان (ع) در این رابطه می‌فرماید:

ایها الناس لو لم تتخاذلوا عن نصر الحق و لم تهنوا عن توهين
الباطل لم يطمع فيكم من ليس مثلکم و لم يقو من قوی علیکم لکنکم
تهتم متاه بنی اسرائیل...^۱

«ای مردم! اگر در یاری حق کوتاهی نمی‌کردید و در از بین بردن باطل سستی نداشتید دیگران که مثل شما نیستند، بر شما طمع نمی‌کردند و بر تسلط آنها افزوده نمی‌شد ولی شما سرگردان شدید، مانند سرگردانی بنی اسرائیل...».

۵. تقیه

برخی برای توجیه سکوت و سکون خود، استناد به روایات تقیه می‌کنند. و در این رابطه تعریف خاصی از تقیه مورد نظر آنهاست. یکی از تعاریفی که تعریف جامع و دقیقی از این واژه را ارائه نمی‌دهد، این است:

«معنی تقیه که واجب است، این است که شخص مؤمن در جایی که اظهار حق کردن برای او خوف و ضرر عقلانی به جان و مال یا آبروی او هست خود را ننگه دارد و اظهار حق نکند بلکه اگر ناچار شده به جهت حفظ جان یا مال یا آبروی خود به موافقت کردن با مخالفان به زبان، با آنها موافقت کند قلب او مخالف زبان او باشد.»^۲

همچنین درباره اصل وجوب تقیه، شیخ صدوق^۳ می‌نویسد:

«والتقیة واجبة لایجوز الی ان یخرج القائم (ع) فمن ترکها قبل

۱. نهج البلاغه، خ ۱۶۵.

۲. وظیفه مردم در غیبت امام زمان، موسوی اصفهانی، ص ۶۲.

خروجه فقد خرج عن دین الله و دین الامامیه و خالف الله و رسوله و
الائمة»^۱

تقیه واجب است و ترک آن تا ظهور حضرت حجت (ع) جایز نیست و هر
کس که تقیه را قبل از ظهور ترک کند، از دین خدا و دین امامیه خارج شده است
و مخالف با خداوند متعال و رسولش و امامان: نموده است.

با توجه به این مطالب برخی قائل به «تقیه زمانیه» شده‌اند و می‌گویند: حتی در
جایی که «تقیه موردی» وجود ندارد به دلیل وجوب تقیه زمانیه باید تقیه کرد، براساس
چنین دیدگاهی قیام و تلاش خلاف تقیه است و مشروع نیست. بلکه در تمام طول
زمان غیبت همکاری و هم‌زیستی با سلطان جائر لازم است.^۲
حال آن که در تعریف تقیه، هیچ محلی برای به خطر افتادن دین لحاظ نشده است.
و قرآن کریم جهاد در راه خدا را با مال و جان و آبرو مطرح نموده است. قطعاً حفظ
دین اولی‌تر از حفظ جان و مال و آبروست. به عبارت دیگر: تقیه برای حفظ ایمان
است نه حفظ مؤمن.

امام خمینی در این رابطه می‌نویسد:

«تقیه برای حفظ اسلام و مذهب بود که اگر تقیه نمی‌کردند مذهب را باقی
نمی‌گذاشتند. تقیه مربوط به فروع دین است مثلاً وضو را این طور یا آن طور بگیر،
اما وقتی اصول اسلام، حیثیت اسلام، در خطر است، جای تقیه و سکوت نیست.»^۳
مرحوم مظفر نیز در نقد «تفسیر موردی» و «تقیه زمانیه» می‌نویسد:

«تقیه از نظر وجوب و عدم وجوب به حسب موارد خوف و ضرر و خطر
دارای احکامی است... چنین نیست که تقیه در همه جا واجب باشد، بلکه گاهی تقیه
جایز است. در بعضی موارد، تقیه نکردن واجب می‌باشد به مانند آن جایی که در

۱. الاعتقادات، ص ۱۰۸.

۲. ر. ک: جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۱۹۷-۱۹۵.

۳. ولایت فقیه، ص ۱۳۵.

اظهار حق و تظاهر به آن، یاری دین و خدمت به اسلام و جهاد در راه آن باشد، در این موارد به جان و اموال اهمیت داده نمی‌شود بلکه جان و مال را باید فدای دین کرده. گاهی تقیه کردن حرام است. مانند تقیه در اموری که موجب قتل مؤمن یا ترویج باطل یا فساد در دین یا ضرر زیاد و غیرقابل اغماض بر مسلمانان از جهت گمراهی آنها یا ظهور ظلم و تعدی در میان آنهاست.^۱

بنابراین باید گفت: تقیه تاکتیک و نوعی راه نفوذ در دل دشمن است. انتظار برای زمان مناسب و نفوذ در دل دشمن مقدمه‌ای بسیار مناسب و ضروری برای خروج و قیام است.^۲

ب. پیدایش جریان‌های انحرافی

با توجه به آیات و روایاتی که قیام بر علیه ظلم و ستم را بر همگان لازم و ضروری می‌داند، برخی برای توجیه شرکت نکردن در جریان‌های انقلابی و مبارزه راه خود را جدا کرده و قائل شدند: تشکیل حکومت، اصلاحات بسط عدل و قیام بر علیه طاغوت زمان، انسداد باب مهدویت است، زیرا او برای بر چیدن سفره ظلم و فساد قیام خواهد کرد. علاوه بر آنکه روایات معصومین: نافی و ناهی هر گونه قیام هستند.^۳

امام خمینی نیز در این باره می‌گوید:

«ممکن است هزاران روایات را نشر بدهند که از اعمال ظلمه و آخوندی‌های درباری در تعریف سلاطین جعل شده است. به طوری که ملاحظه می‌کنید، با دو روایت ضعیف چه بساطی را انداختند و آن را در مقابل قرآن قرار داده‌اند، قرآنی که جدیت دارد بر ضد سلاطین قیام کنید و موسی را به قیام علیه سلاطین و می‌دارد. علاوه بر قرآن مجید، روایات بسیاری درباره مبارزه با ستمگران و کسانی

۱. عقائد الامامیه، ص ۱۱۴.

۲. ر. ک: درس‌هایی از انقلاب، (انتظار، تقیه، قیام)، صفایی حائری.

۳. ر. ک: جریان‌شناسی انجمن حجّیه، ص ۷۸.

که در دین تصرف می‌کنند وارد شده است. تنبلی‌ها این‌ها را کنار گذاشتند، آن دور روایت ضعیف را، که شاید «وعاظ السلاطین» جعل کرده‌اند در دست گرفته و مستند قرار داده‌اند که باید با سلاطین ساخت و درباری شد! اگر این‌ها اهل روایت و دین‌شناس بودند، به روایت بسیاری که برضد ظلمه است عمل می‌کردند. و اگر اهل روایت هم هستند، باز عدالت ندارند. چون عادی و از معاصی به دور نیستند، از قرآن و آن همه روایت چشم می‌پوشند و به دو روایت ضعیف می‌چسبند! شکم آنهاست که آنها را متوسل به این دو روایت ضعیف کرده، نه علم! این شکم و حب جاه است که انسان را درباری می‌کند، نه روایت.»^۱

شهید باهنر نیز در این باره می‌گوید:

«در این جا ممکن است عده‌ای به روایاتی استشهاد بکنند که می‌گویند: هر کس قبل از مهدی (ع) قیام کند قیامش طاغوتی است؛ اما این در مورد قیام‌های مدعی مهدویت است، یعنی قیام‌هایی به نام مهدی قبل از ظهور امام مهدی (ع). مثلاً یک سرداری در اواخر زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس قیام کرد به عنوان این که مهدی من هستم و می‌خواهم وعده پیغمبر را با شمشیرم انجام بدهم. امام و پیغمبر (ص) این چنین قیامی را طاغوتی خوانده‌اند... سکوت در برابر ظلم و استکبار و طاغوت و فساد و حاکم کردن آنها یا ناشی از تنبلی است یا از انحراف فکری عمیث منشاء می‌گیرد.»^۲

از مقام معظم رهبری نیز در زمان ریاست جمهوری در این رابطه نقل شده است:

«این که قبل از قیام قائم هر قیامی محکوم به زوال و صاحبش در آتش است، که این روایت البته درست است اما معنایش این نیست که این‌ها مطرح می‌کنند. آن روایت معنایش چیز دیگری است، این در بین

۱. ولایت فقیه، ص ۵۲.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۶۱/۵/۲۳.

مردم رایج بوده و این‌ها آمدند همین‌ها را به شکل استدلالی و مدون بین خودشان مطرح کردند، استدلال کردند و تفکر اسلامی این‌ها جز این چیز دیگری نیست.^۱

ج. تأخیر فرج

یکی دیگر از پیامدهای تمسک به ظاهر این روایات و عدم نقد و بررسی آن به تأخیر افتادن ظهور و فرج است. زیرا یکی از شرایط مهم ظهور خواست انسان‌ها، تلاش و حرکت برای ظهور حق و عدالت و گسترش آن است. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ)^۲؛

اگر انسان زمینه‌های قیام جهانی را با مقیاس‌های کوچک شروع نکند و درون خانه بنشیند، تا خداوند متعال همه امور را به نحو احسن انجام بدهد، خطا کرده است. اگر ما در صدد تحول و تغییر نباشیم، خداوند متعال ما را یاری نمی‌فرماید. اما چنانچه ما خواهان و خواستار دولت عدل باشیم و با حرکت و تلاش زمینه‌های آن را فراهم نماییم، از به تأخیر افتادن فرج جلوگیری نموده و سبب می‌شود سنت الهی^۳ شامل حالمان شود و با تأیید، نصرت و امداد غیبی ظهور موفور اسرور را شاهد باشیم.

۱. در شناخت حزب قاعدین زمان، ص ۱۲۶.

۲. سوره رعد، آیه ۱۱.

۳. سوره احزاب، آیه ۶۲ (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا)؛ درباره کسانی که پیش‌تر بوده‌اند [همین] سنت خدا جاری بوده است، و در سنت الهی هرگز تغییر نخواهی یافت.

فصل دوم

پیامدهای تحلیل‌های صحیح

الف. تلاش جهت ایجاد حکومت دینی

یکی از دست‌آوردهای مهم نقد و بررسی این روایات، رهیافت‌های مهمی است که باعث رشد و شکوفایی جامعه منتظر می‌شود.

تلاش برای ایجاد حکومت دینی یکی از مهم‌ترین پیامدهای تحلیل و بررسی این گونه روایات است. بسیاری از جریانات و انقلابات اسلامی مرهون اندیشه مهدویت است تا کنون حرکت‌ها و قیام‌های فراوانی برضد ستم‌گران و جباران صورت گرفته است که بارزترین آنها همین انقلاب اسلامی ایران است. نگاه و اندیشه امام خمینی نسبت به این روایات گویای این واقعیت است و خود ایشان بیان داشته‌اند:

ما همه انتظار فرج داریم و باید در این انتظار خدمت کنیم. انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است و ما باید کوشش کنیم تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا کند و مقدمات ظهور ان‌شاءالله تهیه بشود.^۱

در جای دیگر در خصوص همین روایات می‌فرماید:

این که می‌گویند حکومت لازم نیست معنایش این است که هرج و مرج باشد. اگر یک سال حکومت در یک مملکتی نباشد، نظام در یک مملکتی نباشد، آن طور فساد پر می‌کند مملکت را که آن طرفش پیدا نیستف آنی که می‌گوید حکومت نباشد معنایش این است که هرج و مرج بشود، همه هم را بکشند، همه به هم ظلم بکنند، برای این که حضرت بیاید، حضرت بیاید چه کند؟ برای این که دفع کند این را، این یک آدم اگر سفیه نباشد، اگر مفروض نباشد، اگر دست سیاسی این کار را نکرده باشد که بازی بدهد ماها را که با کار به آنها نداشته باشیم، آنها بیایند هر کاری بخواهند انجام بدهند این باید خیلی آدم نفهمی باشد.

اینهایی که می‌گویند که هر علمی بلند بشود... خیال کردند که هر حکومتی باشد این برخلاف انتظار فرج است، اینها نمی‌فهمند چه دارند می‌گویند. اینها تزریق کردند بهشان که این حرف‌ها را بزنند، نمی‌دانند دارند چی چی می‌گویند، حکومت نبود یعنی این که همه مردم به جان هم بریزند، بکشند همه را، از بین ببرند برخلاف نص آیا الهی رفتار بکنند، ما اگر فرض می‌کردیم دویست تا روایت هم در این باب داشتیم، همه را به دیوار می‌زدیم...^۱

ب. زمینه‌سازی ظهور

هنگامی که برداشت صحیحی از این روایات صورت گیرد، و نیم‌نگاهی به احادیث دیگر در حوزه معارف مهدوی نمود، مشخص می‌شود، زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی (ع) از وظایف اصلی منتظران است.

یکی از موانع بزرگ قدم گذاشتن در این راه، قفل‌های اعتقادی و ذهنی است که بر دست و پا زده می‌شود. اگر اندیشه‌ها آنقدر تیره و تار شود که برای ظهور عدالت، همراهی ضلالت را طالب باشند، قطعاً پدیده ظهور محقق نخواهد شد اما چنانچه فکر ما در پرتو همین روایات نورانی شود، و درک صحیح و درستی حاصل شود که نظر معصومین:، توجه دادن انسان‌ها به تحصیل عدّه و عدّه می‌باشد، قطعاً مهم‌ترین زمینه‌ها برای ظهور حکومت جهانی حضرت ولی عصر (عج) مهیا می‌شود. برخی اندیشه‌ها، افراد و جامعه را از حالت پویایی خارج ساخته و فلج می‌کند. تمام دستورات ائمه معصومین: در راستای حرکت و تلاش است. چنانچه احادیث گهرباری از ناحیه آنها صادر شده است. معنا و مفهومش دقت و ظرافت در مبارزه است نه ترک وظیفه و قیام.

ج. همراهی قیام‌های برحق

در طول تاریخ قیام‌هایی با اندیشه مهدویت صورت گرفته است. که برخی از آنها قصد سوء استفاده داشته و برخی نیز واقعی و برحق بوده است. همچنین در آینده نیز قیام‌هایی صورت می‌گیرد، که از این قاعده مستثنی نیست. چنانچه ملاک و معیار روشن و تحصیل شود. سکوت و حرکت معنی می‌یابد، با کدام جریان همراه و از کدام رخداد جدا باید بود؟ کاملاً واضح می‌شود.

جریاناتی که شتابزده نیست. دعوت به حق است و سایر ویژگی‌هایی که در کلام معصومین: منعکس شده داراست، باید همراه شد، و حوادثی که فتنه و دعوت به سوی اشخاص خاصی است باید حذر نمود. همراهی با جریانات برحق یکی از دست آوردهای تحلیل و بررسی این روایات است.

د. رشد و بالندگی مذهب

برداشت‌های سوء از هر سخن و حدیثی، پیامدهای منفی سنگینی به همراه دارد و عکس این سخن نیز کاملاً صادق است.

چنانچه برداشت اشخاص یا گروه‌هایی از سخنان و سیره معصومین: نهی و نفی قیام و سازش با ظلم و جور باشد. اصل و اساس مذهب به رکود و خاموشی می‌گراید. چنانچه مشخص شود برخی از این روایت‌ها از معصومین: صادر نشده و منظور و مقصود روایات صادره از معصومین نیز بیان نوعی تاکتیک در قیام و مبارزه بوده، اندیشه شیعه رشد و شکوفا می‌شود. امروزه شیعه را مذهب قیام و آتشفشان برانداز ظلم و استبداد دانسته که تمایز و وجه بسیار مناسبی برای قدرت و قوت این تفکر محسوب می‌شود.

چکیده بخش سوم

اغراض و برداشت‌های متفاوت از متون سبب می‌شود که گاهی حقیقت یک متن در پشت ابهام‌ها قرار بگیرد و مایه کج‌روی‌ها، فسادها و گمراهی‌ها شود. و اگر همان متون با مسلمات و حقایق ناب بررسی و سنجیده شود، مایه رشد و تعالی است. این مساله درباره مهدویت نیز جاری و ساری است. گروهی با سوء برداشت و تفسیر و توضیح برخی الفاظ، اصطلاحات و حقایق اصیل مهدوی منجر به پیدایش برخی از جریان‌های انحرافی، سکوت و رکود جامعه پویای شیعه شده است. در حالی که اگر تحلیل‌های صحیحی از این واژه‌ها صورت گیرد، پیامدها و دست-آوردهای مهمی مانند: تلاش جهت ایجاد حکومت دینی و زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی (عج) به همراه دارد.

خلاصه نهایی

با توجه به برخی از روایات مشخص می‌شود که هر قیامی قبل از انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) باطل، منحرف و طاغوت است و شیعیان نباید دست به قیام بزنند و باید در خانه‌های خود بنشینند و تا بروز و ظهور نشانه‌های ظهور امام مهدی (عج) مانند خروج سفیانی از همراه شدن با قیام‌های قبل از حکومت جهانی امام عصر (عج) نیز پرهیز کنند، زیرا تمام نهضت‌های انقلابی محکوم به شکست است.

صبر کردن، نداشتن عجله، سکوت و سکون داشتن از دستورات ائمه (ع) برای مردم این عصر و زمان است و یکی از وظایف شیعیان در عصر غیبت ترک هر گونه قیام است.

با بررسی محتواهای این روایات مشخص می‌شود که: مضمون و محتوای این احادیث نیز بیان نفی قیام در عصر غیبت نیست. زیرا علاوه بر مساله تقیه، با روح و حقیقت اسلام، آیات، روایات و سیره اهل بیت (ع) تعارض دارد. لذا از عموم این روایات می‌توان این سه نتیجه را گرفت:

۱. برخی از این روایات ناظر به قیام‌هایی است که رهبر آن به جای آن که به معصوم دعوت کنند به خودشان دعوت می‌کنند. به عبارت روشن‌تر رهبران آن‌ها به جای دعوت به حاکمیت اهل بیت (ع) خود را مطرح کرده و به انانیت و نفسانیت خود دعوت می‌کنند.

۲. برخی دیگر از این احادیث ناظر به قیام کسانی است که خود را همان مهدی موعود معرفی می‌کردند مانند قیام مهدی عباسی. در این گونه روایات شیعیان را از بیعت با این گونه قیام‌ها برحذر داشته و می‌فرمودند: هر گاه نشانه‌هایی همچون قیام سفیانی واقع شد، اهل انقلاب باشید.

۳. قبل از هر گونه قیام و نهضتی باید شرایط و مقدمات قیام فراهم باشد، برخی از قیام‌هایی که در عصر ائمه: به وقوع می‌پیوست فاقد این شرایط بودند لذا ائمه: از همراهی آنان، همگان را نهی می‌فرمودند. مثلاً در قیام ابومسلم خراسانی افرادی مانند

سدیر صیرفی و عبدالسلام بن نعیم عجله کردند و از امام صادق (ع) خواستند او نیز قیام فرماید اما امام (ع) پیشنهاد آنان را رد کرده و از آنان خواست با این گونه قیام‌ها همراهی نکنند.

اغراض و برداشت‌های متفاوت از این متون سبب می‌شود که گاهی حقیقت در پشت ابهام‌ها قرار بگیرد و مایه کج‌روی‌ها، فسادها و گمراهی‌ها شود. و اگر همان متون با مسلمات و حقایق ناب بررسی و سنجیده شود، مایه رشد و تعالی است.

. گروهی با سوء برداشت و تفسیر و توضیح برخی الفاظ، اصطلاحات و حقایق اصیل مهدوی منجر به پیدایش برخی از جریان‌های انحرافی، سکوت و رکود جامعه پویای شیعه شده است.

در حالی که اگر تحلیل‌های صحیحی از این واژه‌ها صورت گیرد، پیامدها و دست-آوردهای مهمی مانند: تلاش جهت ایجاد حکومت دینی و زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی (عج) به همراه دارد.

برکات وجودی امام عصر علیه السلام

حسن سلم آبادی

فایده‌ی امام غایب و چگونگی بهره‌مند شدن از الطاف قدسی ایشان، سؤال است با سابقه‌ی بسیار طولانی که ذهن بسیاری را به خود مشغول نموده است. جابر بن عبد الله انصاری با شنیدن خبر غیبت حضرت مهدی علیه السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پرسید: «فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ فِي غَيْبَتِهِ؟»؛ «آیا در غیبت حضرت، شیعیانش بهره و فایده‌ای از او خواهند برد؟» حضرت رسول فرمودند: «إِى وَ الَّذِى بَعَثَنِى بِالْبُؤْبَةِ إِنَّهُمْ يَنْتَفِعُونَ بِهِ وَ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ جَلَّلَهَا السَّحَابُ»؛^۱ «بله، قسم به آن کسی که مرا به نبوت برانگیخت، همانا شیعیانش از او بهره‌مند می‌شوند و به نور او روشنی می‌یابند؛ همانند بهره‌مندی مردم از خورشید، آن‌گاه که ابر آن را پوشانده باشد.»

بدین‌سان از همان ابتدا در میان مباحث مهدویت یکی از سؤالاتی که پیوسته مطرح بوده است، این است که چگونه می‌توان از فیوضات امام غایب بهره‌مند شد؟ آیا امامی که در پس پرده‌ی غیبت قرار گرفته است، می‌تواند تأثیری در حیات بشری داشته باشد؟ به ویژه این‌که انگیزه‌ی جست‌وجو برای یافتن پاسخی مناسب و قانع‌کننده، آن‌گاه اوج می‌گیرد که می‌شنویم، اهل سنت وجود امام غایب را امری بیهوده می‌شمارند. قاضی عبدالعبار معتزلی می‌گوید: «اگر امام ظاهر نشود تا به وسیله‌ی او نقص‌ها

۱. صافی گلپایگانی، منتخب الأثر، ص ۱۲۴، ح ۴.

جبران شود، چه فایده‌ای برای او مترتب است، بسان آن که اصلاً حجتی بر روی زمین نباشد!!!^۱

همچنین تفتازانی یکی دیگر از علمای مشهور اهل سنت می‌نویسد: «مسأله‌ی اختلافی امام از مردم، به این کیفیت که تنها اسمی از او در میان باشد جداً بعید است و امامت او در خفا امری بیهوده است!»^۲

اما در نگاه شیعه‌ی امامیه وظایف امام بر دو قسم است:

۱- فواید و وظایفی که مستلزم حضور و ظهور امام علیه‌السلام در جامعه می‌باشد: یعنی اموری که فقط با ظهور امام در جامعه، محقق می‌شوند، مانند: برقراری عدالت اجتماعی، بیان احکام و تفسیر و تبیین قرآن، اجرای حدود الهی، تکالیف اجتماعی مانند جهاد و دفاع، تقسیم بیت المال و....

۲- فواید و وظایفی که مترتب بر وجود امام علیه‌السلام می‌باشند: یعنی اموری که غیبت نمی‌تواند مانعی برای عملی ساختن آن باشد. مانند موارد زیر:

اول: واسطه‌ی فیض

در ابتدا، باید این نکته را یادآور شد که، آن‌گاه که خداوند متعال اراده نمود خلقتی داشته باشد، گر چه در خالق هیچ نقص و عجزی وجود نداشت اما در مخلوق نیازمند به واسطه بود چرا که اولاً باید بین علت و معلول سنخیت و هماهنگی وجود داشته باشد و ثانیاً مشیت خداوند بر این تعلق گرفته که نظام هستی، نظام اسباب و مسببات باشد لذا برای فیض وجود و سایر فیوضات نیاز به واسطه‌ای بود که از طرفی بتواند با عالم ماده مرتبط باشد و در قالب انسان مادی تجلی یابد و از طرف دیگر نزدیک‌ترین و مقرب‌ترین موجود در عالم هستی به خالق متعال باشد به همین جهت است که اولین چیزی که توسط آفریدگار هستی خلق شد، انوار طیبه‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام

۱. علی اصغر رضوانی، شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۲، ص ۲۲۴، به نقل از «المغنی»، ج ۱، ص ۵۷.

۲. تفتازانی، شرح مقاصد، ج ۵، ص ۳۱۲.

بود و به واسطه‌ی آنان فیض وجود به سایر موجودات افاضه شد.^۱
 امام عصر علیه السلام واسطه‌ی فیض بین خالق و مخلوق است و نور وجود، علم و هدایت به واسطه‌ی او به مخلوقات می‌رسد. آن حضرت به عنوان یکی از معصومین علیهم السلام هدف نهایی آفرینش انسان و جهان است و مخلوقات همان‌گونه که در پیدایش خود نیازمند هدف نهایی هستند، در تداوم، استمرار و بقای خلقت نیز به آن محتاج‌اند.

بنابراین همه‌ی موجودات عالم، هم اصل وجودشان به واسطه‌ی امام است و هم نعمت‌هایی را که در طول حیات خود دارند به واسطه‌ی وجود بابرکت امام می‌باشد. «بِقَائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيَا وَ يَمِيْنِهِ رِزْقَ الْوَرَى...»^۲؛ «دنیا به واسطه‌ی بقای او باقی است و مخلوقات به برکت او روزی داده می‌شوند.» این حقیقت در بیان نورانی معصومین علیهم السلام به خوبی بیان شده که نمونه‌هایی از آن به این قرار است.

الف) امام سجاد علیه السلام، در این رابطه می‌فرمایند:

«بِنَا يُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَ يَنْشُرُ الرَّحْمَةَ وَ يَخْرُجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ...»^۳؛ «باران به وسیله‌ی ما

نازل، و رحمت به وسیله‌ی ما منتشر و برکات زمین به خاطر ما خارج می‌گردد...»

ب) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قُلْتُ لَهُ: أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ فَقَالَ: لَا. قُلْتُ: فَإِنَّا نُرَوِّى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهَا لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَوْ عَلَى الْعِبَادِ، فَقَالَ: لَا تَبْقَى؛ إِذَا لَسَاخَتْ.»^۴

محمد بن فضیل می‌گوید: به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم: «آیا زمین بدون حجّت باقی می‌ماند؟ حضرت فرمودند: نه. عرض کردم از امام صادق

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷ و ص ۱۰۵.

۲. مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

۳. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۹۳، ب ۲۱، ح ۲۲.

۴. همان، ص ۳۸۴، ح ۲.

علیه‌السلام برای ما روایت شده که زمین بدون حجّت باقی نمی‌ماند مگر این که خداوند بر اهل زمین یا بر بندگانش غضب کند پس امام فرمودند: باقی نمی‌ماند؛ در این صورت زمین اهلش را در خود فرو خواهد برد. «

ج) عن أبي جعفر عليه السلام قال: «لو بقيت الأرض يوماً بلا إمام منا لساخت بأهلها ولعذبهم الله بأشدّ عذابه، إن الله تبارك وتعالى جعلنا حجة في أرضه وأماناً في الأرض لأهل الأرض لم يزلوا في أمان من أن تسيخ بهم الأرض ما دُمنا بين أظهرهم فإذا أراد الله أن يهلكهم ثم لا يمهلهم ولا ينظرهم ذهب بنا من بينهم ورفعنا إليه ثم يفعل الله ما شاء وأحب.»^۱

امام محمد باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: «اگر زمین روزی بدون امامی از ما باقی بماند، اهل خود را فرو خواهد برد و خداوند آنها را به شدیدترین عذاب‌ها دچار خواهد نمود و پیوسته تا کسی از ما بین آنها وجود دارد، از فرو رفتن و نابودی در امان خواهند بود. پس آن‌گاه که خداوند اراده کند که آنان را هلاک کند، به آنان مهلت ندهد، ما را از میان آنان گرفته و به سوی خود بالا خواهد برد سپس آن‌گونه که بنخواهد انجام خواهد داد (زمین را زیر و رو خواهد ساخت).»

خود وجود نورانی حضرت درباره‌ی نحوه‌ی بهره‌مندی از ایشان در دوره‌ی غیبت می‌فرمایند:

«وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ»^۲ «بهره‌مندی از من در روزگار غیبتم مانند بهره‌مندی از خورشید است، آن‌گاه که با ابرها از چشم‌ها پوشیده شده است.»

علامه مجلسی در شرح این حدیث می‌فرماید:

۱- نور وجود و علم و هدایت به وسیله‌ی آن حضرت به خلق می‌رسد؛ زیرا آن بزرگواران علل غایی و هدف نهایی آفرینش هستند. اگر آنان نبودند نور هستی به

۱. همان، ص ۳۸۸، ح ۱۴.

۲. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۵۴۲.

دیگران، نمی‌رسید. پس علوم و معرفت‌ها به برکت ایشان و توسل به آن بزرگواران بر خلق آشکار می‌شود و بلاها از آنان دور می‌شود.

۲- همچنان که مردم از آفتاب پشت ابر استفاده می‌کنند و انتظار می‌کشند که ابرها کنار رود تا استفاده‌ی بیشتری از خورشید ببرند، منتظران واقعی آن حضرت در زمان غیبت، انتظار می‌کشند که هر لحظه آن حضرت ظهور کنند تا از فیض وجود مقدس آن حضرت، بهره‌ی بیشتری ببرند.

۳- کسی که در زمان غیبت، وجود آن حضرت را انکار نماید، همانند این است که خورشید پشت ابر را انکار کرده است.

۴- گاهی اگر خورشید پشت ابر قرار بگیرد، به صلاح مردم می‌باشد همچنین غیبت آن حضرت نیز بنا به مصالحی است که بعد از ظهور آشکار می‌شود.

۵- همچنان که روشنی خورشید به مقدار روزنه‌ها و پنجره‌ها وارد خانه می‌شود و به آن نور و انرژی می‌دهد، دل‌های مردم، هر اندازه که از حجاب شهوات و علایق جسمانی به دور بوده و روزنه‌هایی از قلب و دل آنان به سوی معرفت خداوند باز باشد، از نور هدایت امام بهره‌مند می‌شوند.^۱

دوم: هدایت تکوینی

هدایت بر دو گونه است:

الف) هدایت تشریحی: این هدایت از طریق فرستادن پیامبران و نازل شدن کتاب‌های آسمانی صورت می‌گیرد و در اصطلاح «ارائه‌ی طریق و نشان دادن راه» خوانده می‌شود. آیه‌ی ۳ سوره‌ی دهر (انسان) به این نوع هدایت اشاره دارد:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا»؛ (به حقیقت ما راه سعادت را به انسان نشان دادیم حال، خواهد هدایت پذیرد و شکر این نعمت را بگذارد خواه آن را کفران نماید.)

۱. صافی گاپایگانی، منتخب الأثر، صص ۲۷۱ و ۲۷۲.

ب) هدایت تکوینی: این نوع هدایت به صورت ایصال الی المطلوب خوانده می‌شود. رساندن به مقصد است که در اصطلاح از این نوع هدایت به هدایت باطنی نیز تعبیر می‌شود.

رسالت اصلی همه‌ی انبیا و اوصیا علیهم‌السّلام هدایت تشریحی و ارشاد و راهنمایی مردم می‌باشد اما سخن در این است که هدایت باطنی افراد و دستگیری از پویندگان راه حقیقت از مهمترین شئون امامت است و برای افراد لایق همچنان ادامه دارد.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی بقره^۱ می‌فرماید: «هدایتی که از شئون امامت است، هدایت تکوینی و ایصال الی المطلوب است نه صرف ارائه‌ی طریق.» ایشان معتقدند که امام در این آیه به معنای نبوت نیست و حضرت ابراهیم علیه‌السّلام در حالی که نبی است و وحی بر او نازل می‌گردد، مژده‌ی امامت به او داده می‌شود. ایشان اضافه می‌کنند که: هر کجا خداوند متعال در قرآن مجید به بحث امامت پرداخته، در کنار آن «هدایت به امر خدا» به عنوان تفسیر در کنارش قرار گرفته است. در آیه‌ی ۷۲ و ۷۳ سوره‌ی انبیا نیز می‌فرماید:

«وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...»؛ (به حضرت ابراهیم علیه‌السّلام اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه‌ی آنها را از شایستگان قرار دادیم و آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند...) که مصداق «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»، «ائمه» معرفی شده است. در نتیجه امامت از دیدگاه قرآن به معنی مطلق هدایت نیست، بلکه هدایتی است که به فرمان حق تعالی صورت می‌گیرد و امام با یک امر ملکوتی، که همراه اوست دیگران را هدایت می‌کند و غیبت،

۱. (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...); (و هنگامی که پروردگارش ابراهیم را آزمایش کرد پس آنها را به پایان رساند خداوند گفت: همانا من تو را برای مردم امام قرار دادم.)

هیچ مانعی برای این نوع هدایت محسوب نمی‌گردد.^۱ در زیارتی خطاب به امام زمان علیه السلام می‌گوییم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُهْتَدُونَ»؛^۲ «سلام بر نور خدایی که هدایت شدگان به واسطه‌ی او هدایت می‌شوند.»

در بیان نورانی امام علی علیه السلام جایگاه امامت بسیار زیبا ترسیم شده است. ایشان می‌فرمایند: «خداوندا! جز این نیست که باید حجّتی از سوی تو در زمین باشد تا خلق را به سوی آیین تو رهنمون شود. اگرچه وجود ظاهری او از مردم پنهان باشد، بی شک تعالیم و آداب او در دل‌های مؤمنین پراکنده است و آنها بر اساس آن عمل می‌کنند.»^۳

سوّم: امید بخشی

یکی از نام‌های خداوند «یا مُنْتَهَى الرَّجَايَا»؛^۴ «ای نهایت امیدها» است. نقش حیاتی و شگفت‌انگیز امید در سعادت و موفقیت فرد و جامعه بر کسی پوشیده نیست. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمایند:

«اگر امید نبود مادری فرزند خود را شیر نمی‌داد و کسی درختی نمی‌کاشت.»^۵

امیدی که ما از آن گفت‌وگو می‌کنیم، امیدی راكد نیست که سکون را توصیه کند. در این جا امید به شناختی پیوند می‌خورد که نور و تلاش می‌آفریند. امید به نجات - خبر از واقعیتی در طبیعت انسان و تبلور آن در یک برهه از تاریخ به وسیله‌ی یک ابرمرد - تفکری سازنده و حرکتی مسئولانه است.

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۶۷ به بعد / ج ۱۴، ص ۳۰۴ به بعد.

۲. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الأمر در روز جمعه.

۳. حرّ عاملی، اثبأه الهداء، ج ۳، ص ۴۶۳.

۴. مفاتیح الجنان، دعای جوش کبیره.

۵. نهج الفصاحه، ص ۱۸۹، کلمه ۹۳۶.

تشیع با عرضهی اعتقاد به امام مهدی علیه السلام، ابتکار عمل را در رفع این عطش انسانی به عهده گرفته است. اعتقاد به رهبری مردی که آرمانهای حقیقی انسان را لباس واقعیت می پوشاند. «مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ لِإِنْتِظَارِهِ»؛^۱ «هرکس این مقصد را شناخته باشد برای او به واسطه‌ی انتظارش فرج حاصل شده است.»

آری، آنچه در طول تاریخ تشیع، با آن همه دشمنی و توطئه و مکر و نیرنگ، رمز پایداری شیعه بوده است، چیزی جز امید نیست؛ گرچه اهل سنت نیز اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام دارند، اما اعتقاد به مهدی موجود با اعتقاد به یک مهدی که هر وقت خداوند بخواهد به دنیا می آید و در وقت مناسبی ظهور می کند، هرگز قابل مقایسه نیست.

وجود شریف امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می فرمایند:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لِنَاسِيْنِ لَذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ الْأَوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ»؛^۲ «ما هرگز شما را به حال خود رها نکرده ایم و هرگز شما را از یاد نبرده ایم و اگر نبود (عنایت پیوسته‌ی ما) حتماً سختی‌ها و بلاهای فراوانی به شما می رسید و دشمنان شما را نابود می کردند.»

چه امیدی بالاتر از این که امام زمان علیه السلام ما را فراموش نمی کنند و چه شرمساری بالاتر از این که ما امامان را فراموش کرده ایم.

چهارم: امنیت بخشی

بدون تردید امنیت از اصلی ترین سرمایه های زندگی است. در روایات پیشوایان ما، وجود امام و حجت الهی در مجموعه‌ی جهان آفرینش، به عنوان عامل امنیت زمین و اهل آن شمرده شده است. قرآن کریم خطاب به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ»؛^۳ «(ای رسول ما) تا زمانی که تو در میان

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۸، ج ۳.

۲. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳.

۳. انفال (۸)، ۳۳.

ایشان هستی، خداوند هرگز آن‌ها را به عذاب گرفتار نخواهد کرد. «
 در زیر امنیت بخشی امام را در روایات معصومین علیهم السلام بررسی می‌کنیم:
 الف) رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به حضرت علی علیه السلام
 فرمودند:

«... الْأُئِمَّةُ مِنْ وَدَيْكَ، بِهِمْ يَسْتَجَابُ دَعَاؤُهُمْ وَبِهِمْ يَصْرِفُ اللهُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ»؛^۱ «...
 خداوند متعال به واسطه‌ی ائمه از فرزندان تو، دعای آنان را به اجابت می‌رساند و بلا را
 از آنان برطرف می‌کند. «

ب) امام محمد باقر علیه السلام در این باره می‌فرمایند:
 «نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يَصْرِفُ عَنْكُمْ الْعَذَابَ»؛^۲ «ما کسانی هستیم که خداوند به واسطه‌ی
 ما عذاب را از شما برطرف می‌گرداند. «
 و در جایی دیگر فرموده‌اند:

«اگر یک روز زمین از امام و حجّت خدا خالی بماند لَعَذَّبَهُمُ اللهُ بِأَشَدِّ الْعَذَابِ
 خداوند آنان را (مردم) به شدیدترین عذاب‌ها مبتلا می‌نماید.»^۳

ج) وجود شریف حضرت ولی عصر علیه السلام نیز در روایتی می‌فرمایند:
 «إِنِّي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ»؛^۴ «همانا من امان اهل
 زمین هستم، همچنان که ستارگان امان اهل آسمان‌اند. «
 همچنین در روایتی دیگر بیان می‌دارند:

«أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ بِي يَدْفَعُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ وَشِيعَتِي»؛^۵ «من خاتم
 وصیان پیامبر هستم به واسطه‌ی من خداوند بلا را از خانواده و شیعیانم دور می‌کند. «

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ح ۲۰.

۳. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ح ۱۴.

۴. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ح ۲، ص ۲۳۹.

۵. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۷۱.

پنجم: تهذیب نفس

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»؛^۱ «(ای پیامبر) به مردم بگو عمل کنید (ولی بدانید) که خداوند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مؤمنان کارهای شما را می‌بینند.»

امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی کلمه‌ی «مؤمنون» در این آیه می‌فرماید: «هُمُ الْأَئِمَّةُ»؛ «ایشان - که نظاره‌گر اعمال مردمان هستند و در قرآن، کنار خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار گرفته، کردار و رفتار همگان را می‌بینند - امامان معصوم سلام‌الله‌علیه می‌باشند.»

توجه به این مطلب که اعمال ما بر حضرت عرضه می‌گردد ما را به اصلاح کارهای خود وا می‌دارد. نظارت امام زمان علیه‌السلام بر اعمال شیعیان به دو صورت است: الف) عرضه‌ی اعمال به ایشان: هر دوشنبه نامه‌ی اعمال ما به خدمت ایشان می‌رسد.

ب) شاهد بودن بر اعمال: آن بزرگوار از پس پرده‌ی غیبت شاهد و ناظر کارهای ماست.

امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

«وَاللَّهِ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ»؛^۲ «به خدا قسم که اعمال شما هر صبح و شام بر من عرضه می‌شود.....»

این توجه ارزشمند و حرکت در مسیر تهذیب نفس و بهره‌مندی از دعای خیر حضرت می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای کسب قابلیت و لیاقت.

۱. توبه (۹)، ۱۰۵.

۲. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۳۱۹.

ششم: حفظ کیان شیعه

در دوران جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط انگلیس و روس، حملات و هجوم دشمنان به ملت مظلوم ایران به اوج خود رسیده بود. به همین جهت آیت الله العظمی نایینی بسیار پریشان و نگران اوضاع شیعه بود. شبی به امام عصر علیه السلام متوسل گردیدند و در حال گریه و توسل به خواب رفتند، در عالم رؤیا دیوار بزرگی به شکل نقشه ایران را دیدند که در حال سقوط است و عده‌ای زن و بچه زیر آن نشسته‌اند... در این حال دیدند حضرت ولی عصر علیه السلام تشریف آوردند و انگشت مبارکشان را به طرف آن دیوار گرفته و آن را سر جای خودش قرار دادند و فرمودند: «این جا شیعه خانه‌ی ماست، می‌شکند، خم می‌شود، خطر هست ولی ما نمی‌گذاریم سقوط کند. نگهش می‌داریم.»^۱

«در روزگار گذشته، فرمانروایی ناصبی بر بحرین حکومت می‌کرد، که وزیرش در دشمنی با شیعیان آن‌جا، گوی سبقت را از او ربوده بود. روزی وزیر بر او وارد شد و اناری به دستش داد، که این واژه‌ها بر پوست آن نقش بسته بود: لا اله الا الله، و ابوبکر و عمر و عثمان و علی، خلفاء الله. فرمانروا از دیدن آن بسیار در شگفت شد و به وزیر گفت: این، نشانه‌ای آشکار و دلیلی نیرومند بر بطلان مذهب تشیع است. نظر تو درباره‌ی شیعیان بحرین چیست؟ وزیر پاسخ داد: به باور من، باید آنان را حاضر کنیم و این نشانه را به ایشان ارائه دهیم. اگر نپذیرفتند که از مذهب خود دست کشند، آنان را میان سه چیز مخیر می‌کنیم: ۱- پاسخی قانع کننده بیاورند؛ ۲- جزیه بدهند؛ ۳- مردانشان را کشته و زنان و فرزندانشان را اسیر و اموالشان را به غنیمت می‌بریم.»

فرمانروا رأی او را پذیرفت و دانشمندان شیعه را نزد خود فراخواند. آن‌گاه انار را به ایشان نشان داد و گفت: اگر برای این پدیده، دلیلی روشن نیاورید، شما را می‌کشیم و زنان و فرزندانتان را اسیر می‌کنیم و یا این‌که باید جزیه بدهید. دانشمندان شیعه، سه روز از او مهلت خواستند. آنان پس از گفت و گوی فراوان به این نتیجه رسیدند که از میان خود، ده نفر از صالحان و پرهیزگاران بحرین را برگزینند. آن‌گاه از میان این ده نفر

۱. محمدباقر باقی اصفهانی، عنایات حضرت مهدی علیه السلام به علما و طلاب، حکایت ۱۵۱، ص ۳۱۵.

نیز سه نفر را برگزیدند و به یکی از آن سه نفر گفتند: تو امشب به سوی صحرا برو و به امام زمان **عجل الله تعالی فرجه والشریف** استغاثه کن و از او، راه رهایی از این مصیبت را بپرس. زیرا ایشان امام ما و صاحب ماست. آن مرد چنین کرد ولی پاسخی نشنید. شب دوم نیز نفر دوم را فرستادند و او نیز پاسخی دریافت نکرد. شب آخر، محمد بن عیسی را به بیابان فرستادند. او به صحرا رفت و با گریه و زاری از حضرت، درخواست کمک کرد. چون آخر شب شد، شنید مردی خطاب به او می گوید: «محمد بن عیسی! چرا تو را به این حال می بینم و چرا به سوی بیابان بیرون آمده ای؟» محمد بن عیسی خواهش کرد که او را به حال خود وا گذارد. آن مرد فرمود: «محمد بن عیسی! منم صاحب الزمان.» حاجت خود را بازگو. محمد بن عیسی گفت: اگر شما صاحب الزمانید، داستان مرا می دانید و به گفتن من نیازی نیست. فرمود: «راست می گویی. تو به دلیل آن مصیبتی که بر شما وارد شده است به اینجا آمده ای.» عرض کرد: آری، شما می دانید چه بر ما رسیده است و شما امام و پناه ما هستید. پس آن حضرت فرمودند: «ای محمد بن عیسی! در خانه ی آن وزیر، درخت اناری است. هنگامی که انارهای درخت تازه رسیده بود، او از گل قالبی به شکل انار ساخت، آن را نصف کرد و در میان آن، این جمله را نوشت. سپس قالب را بر روی انار که کوچک بود گذاشت و آن را بست. چون انار در میان آن قالب بزرگ شد، آن واژه ها بر روی آن نقش بست. فردا نزد فرمانروا می روی و به او می گویی که من پاسخ تو را در خانه ی وزیر می دهم. چون به خانه ی وزیر رفتید، پیش از وزیر به فلان جا برو. کیسه سفیدی خواهی یافت که قالب گل در آن است. آن را به فرمانروا نشان بده. نشانه ی دیگر این که به فرمانروا بگو: که معجزه ی دیگر ما این است که چون انار را دو نیم کنید، جز دود و خاکستر چیزی در آن نیست.» محمد بن عیسی از این سخنان بسیار شادمان شد و به نزد شیعیان بازگشت. روز دیگر، آنان پیش فرمانروا رفتند و هر آن چه امام زمان **عجل الله تعالی فرجه والشریف** فرموده بودند، آشکار گشت. فرمانروا با دیدن این معجزه به تشیع گروید و دستور داد وزیر حيله گر را به قتل رساندند.^۱

۱. محدث نوری، ترجمه ی النجم الثاقب، ص ۵۵۶/ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۸۰-۱۷۸.

هفتم: پاسخ گویی به سؤالات

یکی دیگر از برکات و جودی امام زمان علیه السلام حفظ و نگه‌داری علوم و اسرار الهی است. در زمان غیبت اگر چه دسترسی مستقیم و استفاده‌ی همه جانبه از محضر امام عصر علیه السلام ممکن نیست، ولی آن معدن علوم الهی به راه‌های مختلف گره از مشکلات علمی و فکری شیعیان باز می‌کند.

سید میر علّام نقل می‌کند که: در ساعت‌های آخر شب، در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام بودم؛ دیدم در خلوت شب مردی به سوی مرقد می‌آید؛ به او نزدیک شدم، دیدم مقدّس اردبیلی است. خود را به او نشان ندادم و مراقب او بودم. او به درب حرم - که بسته بود - رسید، اما با رسیدن او درب گشوده شد و وی وارد حرم شد، اما با کسی حرف می‌زد و سپس از حرم خارج شد و درب‌ها بسته شد. مقدّس اردبیلی به سوی مسجد کوفه حرکت کرد و من نیز - به طوری که مرا نبیند - از پشت سر او حرکت کردم. وارد مسجد کوفه شد؛ به سوی محراب شهادت رفت و مدتی درنگ کرد و سپس به سوی نجف برگشت. در میانه‌ی راه، سرفه‌ام گرفت؛ او متوجّه من شد و فرمود: میرعلّام تو هستی؟ پاسخ دادم: آری. گفت: چه می‌کنی؟ گفتم: من از همان لحظات ورود شما به حرم مولا، تا کنون با شما بودم. شما را به صاحب این قبر سوگند، مرا از آن‌چه برایتان پیش آمده با خبر سازید! گفت: اگر تعهّد کنی تا زنده‌ام به کسی نگوئی، حقیقت را به تو می‌گویم. تعهّد دادم، او گفت: من در مسایل پیچیده‌ی علمی - فقهی آمدم از روح بلند مولا، پاسخ بگیرم؛ هنگامی که به حرم رسیدم، درها گشوده شد؛ ولی ندایی از جانب قبر آمد که برو مسجد کوفه، سؤال خود را از مهدی علیه السلام - که امام زمان توست - بپرس! به سرعت به مسجد کوفه آمدم؛ نزدیک محراب رفتم. حضرت، آن‌جا نیایش می‌کردند؛ سؤالات خود را پرسیدم و ایشان پاسخ گفتند. اینک به خانه‌ی خویش برمی‌گردم.^۱

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۵.

هشتم: بهره‌مندی از دعا و استغفار حضرت علیه‌السلام

یکی دیگر از برکات وجودی حضرت، بهره‌مندی مؤمنین از دعا و استغفار حضرت می‌باشد. امام زمان علیه‌السلام همانند «پدری دلسوز و مادری مهربان»^۱ پیوسته به فکر مؤمنین بوده و رشد و تعالی آنان را از خداوند می‌خواهد و آنان را مشمول دعای خیر خود می‌نماید.

عبدالله ابن ابان به امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام عرض می‌کند که برای من و خانواده‌ام دعا کنید. امام فرمودند: «آیا فکر می‌کنی من این کار را انجام نمی‌دهم؟ به خدا قسم هر روز و شب اعمال شما بر ما عرضه می‌شود.»^۲

آری هنگام عرضه‌ی اعمال بر امام زمان علیه‌السلام با دیدن اعمال خیر در نامه‌ی مؤمن برای توفیق بیشتر او دعا و هنگام دیدن معصیت و کوتاهی برای او طلب مغفرت و هدایت می‌نمایند و این همان چیزی است که در دعای ندبه از خداوند متعال می‌خواهیم:

«و اَمِنُ عَلَيْنَا بِرِضَاؤِهِ وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ دُعَاءَهُ وَ خَيْرَهُ مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَ فَوْزاً عِنْدَكَ»؛ «خدایا نعمت بزرگ خشنودی حضرت را شامل حال ما گردان و مهربانی و رحمت و دعای خیر او را به ما عطا کن تا به رحمت گسترده‌ی تو و رستگاری در محضرت نایل گردیم.»

امام عصر علیه‌السلام باران رحمت الهی است و در همه حال بر کویر جان‌ها باریده و با دعای خود سبزی و خرمی را برای شیعیان به ارمغان آورده است. آن سجاده نشین آستان حضرت دوست دست‌های خواهش را گشوده و برای ما این‌چنین خواسته است:

«یا نورَ النُّورِ یا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ یا بَاعِثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ لِي وَ لِشِيعَتِي مِنَ الضِّيقِ فَرَجاً وَ مِنَ الْهَمِّ مَخْرَجاً وَ أَوْسَعْ لَنَا الْمَنْهَجَ وَ اطَّلِقْ لَنَا مِنْ عِنْدِكَ مَا يَفْرَجُ وَ افْعَلْ بِنَا مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا كَرِيم»؛^۳ «ای روشنایی نور، ای تدبیر کننده‌ی کارها، ای زنده کننده‌ی مردگان، بر محمد و آل محمد درود فرست و برای من و شیعیانم در تنگناها گشایشی قرار ده. از غم و اندوه راه چاره‌ای باز کن و راه هدایت را بر ما وسعت بخش. راهی که در آن گشایش ماست، به روی ما بگشا و آن‌چنان که تو شایسته‌ی آن هستی با ما رفتار کن، ای کریم.»

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. همان، ص ۲۱۹، ح ۴.

۳. صافی گلپایگانی، منتخب الأثر، ص ۶۵۸.

دجال و رابطه آن با ظهور حضرت حجت (عج)

مسعود دریس

در این فصل از ویژگیهای دجال و رابطه آن با علائم ظهور از دیدگاه فرق اسلامی و سایر ادیان بحث خواهیم نمود. از اقدامات دجال و یاران ایشان و سرانجام او را با استناد به روایات و آیات و اینکه دجال از علائم ظهور است یا از علامت و نشانه‌های قیامت و همچنین از نظر لغوی به چه معنای دلالت می‌کند و ارتباط معنی لغوی آن با ویژگیهایی که برای او ترسیم می‌نمایند تا چه حد است. بررسی خواهیم کرد. و اینکه جعلیات و ساختگی روایات در خصوص ایشان چقدر است. و در کتب اولیه و مرجع علماء شیعه چقدر به دجال پرداخته‌اند و یهود و نصاری نسبت به او چه دیدگاهی دارند و اصلاً از کی بحث دجال مطرح شده است و در آخر بر اساس استنادات روایی اثبات خواهیم کرد که «دجال از اشراط الساعة» است. نه از علائم ظهور.

۱-۵) ویژگیهای ظاهری و شخصیت دجال.

قبل از برشمردن ویژگیهای ظاهری دجال به معنا و مفهوم این واژه از نظر لغت می‌پردازیم، تا ارتباط آن را با مفاهیم و تعبیری که از او در روایات آمده است بهتر بشناسیم که در نتیجه گیری و برداشت های بعدی اهمیت زیاد می‌تواند داشته باشد.

۱-۱-۵) معنای لغوی دجال.

«دجال» از ریشه «دجل» به معنای دروغ گوی حيله گراست. در زبان عربی به معنای آب طلاست و به همین علت، افراد بسیار دروغگو که باطل را حق جلوه می‌دهند، دجال نامیده می‌شوند.

مثلاً: دجال: آب طلا، یا شخص بسیار دروغگو (کسی که در آخرالزمان قبل از مهدی (عج) می‌آید. و بسیاری، از مردم را فریب می‌دهد). (حسن عمید، فرهنگ عمید، ص ۹۲۶).

کسی که بسیار دروغگو باشد به او دجال می‌گویند (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۳۶).

در لسان العرب از ابن سیده آورده که مردی از یهود است در آخرالزمان خروج می‌کند و علت دجال گفتن به او این است؛ که حق را باطل می‌کند، و به دروغ ادعای ربوبیت می‌کند. (لسان العرب، ۱۲، ص ۲۳۷).

همچنین گفته شده «طلا» و یا آب طلا، در تہذیب آمده که گفته می‌شود آب طلا، چون آشکار می‌کند و ظاهر می‌کند خلاف آنچه را که در تقدیرش است، و یا اینکه چون اکثر روی زمین را تصرف می‌کند، به او این نام را داده‌اند. و اصل آن «الدجل» است، یعنی خلط کردن و مشتبه ساختن و یا دجل: یعنی باطل را زینت می‌دهد، و آن را حق جلوه می‌نمایاند. و لسان العرب جریان خواستگاری ابوبکر از حضرت فاطمه زهرا (س) را نقل می‌کند که از محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از حضرت فاطمه (س) خواستگاری نمود. پیامبر اکرم (ص) فرمود: من او را به حضرت امیرالمؤمنین (ع) وعده داده‌ام و من دجال نیستم. یعنی (خدعه و نیرنگ) نمی‌کنم و بر تو دروغ نمی‌گویم.

از کلام پیامبر اسلام (ص) چنین استفاده می‌شود که مکر و نیرنگ و خدعه‌گری در معنی دجال نهفته است.

۲-۱-۵) شخصیت دجال از دیدگاه شیعه

بaberرسی منابع روایی شیعه چنین بدست می‌آید که «دجال» فردی پرتزویر، بی رحم، دشمن اهل بیت و مدعی نبوت و بلکه ادعای خدائی می‌کند و در آئین یهود ظاهر خواهد شد. در این خصوص روایاتی متعددی نقل شده است. از جمله آنها:

الف) روایتی است از پیامبر خدا (ص) که می‌فرماید: «مَنْ قَاتَلَنِي فِي الْأُولَى، وَقَاتَلَ أَهْلَ بَيْتِي فِي الثَّانِيَةِ حَشَرَهُ اللَّهُ فِي الثَّلَاثَةِ مَعَ الدَّجَالِ إِنْ مَاتَ أَهْلُ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غُرِقَ»

(شیخ طوسی، امالی، ج ۱، ص ۵۹، مجلسی، ج ۵۲، ص ۳۳۵، ب ۲۷، ح ۶۶).

«کسی که در آغاز با من نبرد کند و در ثانی با اهل بیت من جنگ کند، در سومی خداوند ایشان را با دجال محشور می‌کند مثال اهل بیت من همانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر آن سوار شود. نجات یابد و کسی که از سوار شدن بر آن کشتی سر برتابد غرق می‌شود».

رسول گرامی اسلام که درود خداوند بر او و آل او باد. بر اساس تنزیل می‌جنگید و امیر مومنان بر اساس تاویل می‌جنگید، ابوسفیان با رسول اکرم (ص) در آغاز حکومت پیامبر اسلام جنگ نمود، و معاویه با حضرت علی علیه السلام در دوران خلافت ظاهری ایشان با او نبرد کرد و یزید با امام حسین جنگید و سفیانی با حضرت حجت ابن الحسن (عج) خواهد جنگید. پس در نتیجه هر سه را خداوند با دجال محشور می‌فرماید. با استناد به همین روایت می‌توان گفت تکلیف کسانی که از خط فکری آل سفیان در طول تاریخ اسلام پیروی می‌کنند روشن است که در صف دجال بوده و با وی محشور خواهند شد. همان طوری که در جریان طوفان نوح علیه السلام چنین بود بعد از رسول خدا (ص) نیز دو راه بیشتر وجود ندارد اگر کسی به آن ساحل امن و امان بخواهد راه یابد، باید از ناخدایی چون فرزندان علی علیه السلام فرمان ببرند و در کشتی راهوار آنان سوار شوند و الا دجالان در هر زمان در کمین هستند که مثل فرزند نوح او را به سویی، فراخوانند که آخرش غرق شدن و تباهی خواهد بود.

ب) دومین روایتی که ویژگی دیگری از شخصیت «دجال» را معرفی می‌کند روایتی است از امام صادق (ع) که از رسول خدا (ص) نقل نموده آنجا که حضرت می‌فرماید: «مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَهُودِيًّا قَيْلًا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ شَهِدَ الشَّهَادَتَيْنِ! قَالَ: نَعَمْ إِنْ حَتَّجَبَ بِهَاتَيْنِ الْكَلِمَتَيْنِ عَنِ سَفْكِ دَمِهِ... ثُمَّ قَالَ مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَهُودِيًّا قَيْلًا: كَيْفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ إِنْ أَدْرَكَ الدَّجَالَ أَمِنَ بِهِ». (احمد برقی، محاسن، ص ۹۰، ب ۱۶، ح ۳۹، مجلسی، ۵۲، ص ۱۹۲، ب ۲۵، ح ۲۵).

کسی که با اهل بیت کینه توزی کند خداوند او را یهودی محشور می‌کند. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از محضر ایشان سوال کردند یا رسول الله اگر آن شخص شهادتین هم بر زبان جاری کند باز هم یهودی محشور خواهد شد؟ فرمود: آری. زیرا چنین فردی تنها در پناه این دو کلمه از ریخته شدن خون خود جلوگیری کرده است. دوباره سوال شد. چطور یهودی محشور می‌شوند؟ فرمود اگر دجال را درک کند به او می‌گردد.

ج) سومین روایتی که درباره شخصیت «دجال» توضیح بیشتری داده روایتی است از امام علی علیه السلام در جواب سوال اصبع ابن نباته که از دجال، حضرت فرموده است: دجال کسی است که به آواز بلندندامی کند به نوعی که همه جن و انس و شیاطین که در مابین مشرق و مغربند، صدای اورامی شنوند چنین می‌گویند که: ای دوستان من! به زودی بسوی من آید، منم آن کسی که مخلوقات را خلق نمود و ایشان را در محکم نمودن ترکیبشان باهم مساوی گردانید، و اندازه صورت ها و هیأت های ایشان را تعیین نمود و اسباب معشیت و روزی ایشان را مهیا کرده، منم آن پروردگار شما که بر همه چیز قادر است و این دشمن خدا اینها را دروغ می‌گوید چون مردی که راه رود و طعام بخورد و از مکانی به مکان دیگری منتقل شود این که نمی‌تواند خدا باشد. خدای شما کور نیست و طعام نمی‌خورد و راه نمی‌رود و از مکانی به مکانی منتقل نمی‌شود.

(مجلسی، ج ۵۲، ص ۱۹۴، ب ۲۵، ح ۲۶، به ترجمه حسن ارومیه‌ای، ص ۲۹).

۳-۱-۵) ویژگی ظاهری دجال از نظر شیعه.

ببررسی روایات چنین بدست می‌آید که «دجال» از نظر شکل ظاهری با انسان‌های معمولی تفاوت‌های زیادی دارد و ویژگی‌های ظاهری بخصوصی برای او مطرح کرده‌اند. از جمله روایاتی که ویژگی‌های ظاهری وی را معرفی کرده است روایتی است از پیامبر اکرم (ص) که می‌فرماید:

«الدَّجَالُ يَبْصُرُ بِأَحَدِي عَيْنَيْهِ وَلَا يَبْصُرُ بِالْآخَرِي، طَوِيلُ الْقَامَةِ أَرْزَقُ الْعَيْنَيْنِ، أَعْمَشُ بِوَجْهِهِ أَثَرُ الْجَدْرِي، أَبْخَرُ الْفَمَ كَبِيرُ الْأَسْنَانَ، مُقَلَّبُ الْأَطْفَارِ، أَجْدَرُ الْجِسْمِ لِأَشْعَرِي جَسَدِهِ مُتَنَقِّعُ الرَّأْسِ، طَوِيلُ الْعُنُقِ شَانِي أَصَابِعُهُ تَصِلُ حَدَّ كَلَامِهِ، لَهُ دَوِي عَالِي الْأَكْتَاكِ طَارِحُ الْجَبْهَةِ فِي أَحَدِ عَيْنَيْهِ عَيْبٌ، لَحِيَّتُهُ بِشَاخِينِ تَصِلُ سِرْتَهُ عُبُوسٌ شَرُوسٌ». (صادق احسانبخش، آثار صادقین، ج ۲۹، ص ۵۸۱).

«دجال با یک چشم می‌بیند و با چشم دیگرش نمی‌بیند. قامتی بس دراز دارد، چشم زاغ است و از هر دو چشمش آب می‌ریزد. صورتش آبله دارد و دهانش بوی بد می‌دهد. دندانهای درشت دارد و ناخن‌های خمیده، پوست بدنش آبله دار است و موی در بدن ندارد. در سرش نشانه شکستگی دارد و گردنش دراز است. انگشتانش بسیار بلند است که از وسط کف دستانش منشعب می‌شود، صدایش طنین دارد، شانه‌هایش بلند و پیشانی‌اش فراخ است، یکی از دیده‌هایش معیوب است، ریشش به سینه‌اش ریخته و مردی زشت خوی و ترش روی است».

روایت دوم از علی علیه السلام است که به ویژگی‌های دیگری وی اشاره کرده، می‌فرماید: ... «عَيْنُهُ مَمْسُوحٌ وَالْعَيْنُ الْآخَرِي فِي جَبْهَتِهِ تَضِي كَأَنَّهَا كَوْكَبُ الصُّبْحِ، فِيهَا عَلَقَةٌ كَأَنَّهَا مَمْرُوجَةٌ بِالدَّمِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ... وَ يَنَادِي بِأَعْلَى صَوْتٍ». (صدوق، کمال الدین، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۳۱۴، باب ۴۷).

«یک چشم او از اصل خلقت وجود ندارد (مادرزادی ممسوح و صاف است) و چشم دیگرش در وسط پیشانی او قرار دارد. چنان می‌درخشد که گوئی ستاره سحری

است در آن یک چشم تکه گوشتی است گوئی به خون آغشته است. بین دو چشمش نوشته شده «کافر» صدایش خیلی بلند است وقتی نداکند، انس و جن و شیاطین در شرق و غرب عالم می شنود»

۴-۱-۵) ویژگی ظاهری دجال از نظر اهل سنت.

از بررسی کتب روایی اهل سنت چنین بدست می آید، آنان بیشتر از شیعه به ویژگی های ظاهری و شخصیت «دجال» پرداخته اند. از جمله روایاتی که ویژگی ظاهری او را معرفی نموده است روایتی است از رسول الله صلی الله علیه و آله که می فرماید: «يَمُكْتُ أَبُودَجَّالٍ ثَلَاثِينَ عَامًا لَا يُولَدُ، وَوَلَدٌ، لَهُ ثُمَّ يُولَدُ لَهُمَا غُلَامٌ أَعْوَرٌ آخِرَسٌ، تَنَامُ عَيْنَاهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ». (یوسف بن یحیی، عقداالدرر، ص ۲۸۵، باب ۱۲، فصل ۳).

«پدر دجال سی، سال بچه دار نمی شود وقتی بچه دار می شود. دارای پسری کور و لنگ که دیدگانش می خوابد ولی قلب اش نمی خوابد».

و در روایتی دیگر به اوصاف دیگر وی اشاره کرده می فرماید: «او مردی چاق، سرخ رو، باموی سرمجعد و اعور است، چشم او همچون دانه انگوری است که بر روی آب قرار گرفته است» (محمد بن اسماعیل، صحیح، ح ۱۹۴۷).

و سومین روایتی که درباره ویژگی های ظاهری «دجال» توضیح بیشتری داده است، باز هم از رسول خدا (ص) است که می فرماید: «دجال مردی کوتاه قد است و میان پاهای او از هم فاصله دارد، موی سرش مجعد است و درهم پیچیده و در چشمش یک تکه گوشت مالیده وجود دارد مثل اینکه باخون مخلوط شده است. و وسط چشمان او نوشته شده «کافر» و او صیاد فرزند صائد و در مدینه متولد شده است».

(محمد بن مسلم، صحیح، کتاب الفتن، باب ۷۲، ح ۶۵۹۸، محمد بن اسماعیل، بخاری، الصحیح، کتاب الاشراف، ح ۵۲۱۹).

نکته:

اگر در روایاتی گذشت اندکی تامل بشود، ساختگی آنها نمایان خواهد شد این

روایت را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نسبت دادن حقیقتاً در حق ایشان جفاست. چرا که متن روایات در چند مورد ضد و نقیض هستند، مثلاً در یک جا می‌گوید او یک چشم دارد و مادرزادی یک چشمی، بدنیا آمده در روایت دیگر می‌گوید هر دو چشم آن ارزق است و از دو چشم آن آب می‌ریزد. در جای دیگر روایت، می‌گوید بدنش مو ندارد در عین حال می‌گوید که موهایش تا سینه اش افتاده است. در روایت دیگر آورده‌اند قدش کوتاه است در این یکی می‌گوید قدش بلند است. در اکثر روایات دجال، این آشفتگی به وضوح به چشم می‌خورد و ساختگی آنها را نشان نمی‌دهد.

۵-۱-۵) شخصیت دجال از نظر اهل سنت...

در منابع روایی شیعه بیشتر به ویژگی‌های سفیانی پرداخته شده است چنان که گذشت، ولی در منابع اهل سنت بیشتر به «دجال» پرداخته و ایشان را بزرگترین فتنه بشریت از زبان تمام انبیاء معرفی کرده اند و او را جزو «معمرین» می‌دانند که ادعای پیامبری و ادعای خدائی می‌کند و او را فردی می‌دانند که سحر و جادو، می‌داند و فردی بسیار فریبکار و بی رحمی است.

از جمله روایاتی که شخصیت وی را معرفی کرده است روایتی است از رسول الله صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «يَمُكُثُ أَبُو دَجَّالٍ ثَلَاثِينَ عَامًا لَا يُولَدُ لَهُ وَ لِزَوْجَتِهِ وَ لَدُّ ثُمَّ يُولَدُ لَهُمَا غُلَامٌ أَعْوَرٌ أَخْرَسٌ تَنَامُ عَيْنَاهُ وَ لَا يَنَامُ قَلْبُهُ، أَبُوهُ طَوِيلٌ كَثِيرُ اللَّحْمِ كَسَانُ أَنْفِهِ مِنْقَارٌ وَأُمُّهُ امْرَأَةٌ فَرَسَاخِيَّةٌ طَوِيلَةُ الْيَدَيْنِ». (یوسف بن یحیی، عقد الدرر، ص ۲۸۵، باب ۱۲، فصل ۳).

پدر و مادر دجال بعد از سی، سال دارای پسری کور و لنگ می‌شوند که دیدگانش می‌خوابد ولی قلبش نمی‌خوابد، پدرش دراز قد و چاق است. و دماغش چون منقار و مادرش زنی با شکم فراخ و دستهای دراز.

از جمله ویژگی‌های شخصیتی «دجال» این است، وی فتنه‌ای برپا خواهد کرد که

از زمان حضرت آدم (ع) تا آخر الزمان چنین فتنه رخ نداده و کسی مثل او فتنه انگیزی نخواهد کرد شاهد ادعای ما خطبه ای است از پیامبر اکرم (ص) که در ضمن آن خطبه فرموده است: «إِنَّهُ لَمْ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ مُنْذُرًا لِلَّهِ ذُرِّيَّةَ آدَمَ أَعْظَمَ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ وَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا حَذَرَ أُمَّتَهُ الدَّجَّالَ وَأَنَا آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ وَهُوَ خَارِجٌ فِيكُمْ لِأَمْحَالَةٍ». (محمد بن یزید، سنن، کتاب فتن، ب ۳۳، ح ۴۰۶۵)

«از زمانی که خداوند ذریه حضرت آدم (ع) را آفریده است هیچ فتنه ای بزرگتر از فتنه دجال نبوده است و خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است مگر اینکه امت خویش را از دجال بر حذر نکرده باشد و من آخرین پیامبر هستم و شما آخرین امت و دجال لا محاله در زمان شما خروج خواهد کرد.»

از جمله ویژگی های «دجال» این است که وقتی خروج کند ادعای نبوت می کند در این خصوص روایتی است از پیامبر اکرم که حضرت او را در یکی از راه های مدینه دید و به او فرمود: «أَتَشْهَدُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ (هُوَ) أَتَشْهَدُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ (ص) آمَنْتُ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ، مَا تَرَى؟ قَالَ: أَرَى عَرْشًا عَلَى الْمَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) تَرَى عَرْشَ إِبْلِيسَ عَلَى الْبَحْرِ وَمَا تَرَى؟ قَالَ: أَرَى صَادِقِينَ وَكَاذِبًا أَوْ كَاذِبِينَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَيْسَ عَلَيْهِ دَعْوَةٌ». (محمد بن مسلم، کتاب، اشراف الساعة، باب ۵۴، ح ۵۲۰۸)

پیامبر اسلام (ص) به او گفت آیا شهادت می دهی به اینکه من فرستاده خدا هستم؟ او گفت آیات و شهادت می دهی که من رسول خدا هستم؟ حضرت فرمود من به خدا و ملائکه و کتب خدا ایمان آورده ام، حضرت به او فرمود چه می بینی؟ گفت: عرشی می بینم بر روی آب، رسول خدا (ص) فرمود او عرش دابلیس را بر روی دریای بیند، دوباره از ایشان پرسید باز چه می بینی؟ گفت: دو چیز راست و یک چیز دروغ و یاد و چیز کاذب می بینم، حضرت فرمود امر بر او مشتبه شده او را به حال خود واگذارید.»

از جمله ویژگی های شخصیتی دجال این است، وقتی که ظاهر شود، نه تنها ادعای نبوت خواهد کرد، بلکه ادعای خدائی نیز خواهد نمود شاهد این ادعا روایتی است که

کعب الاحبار نقل کرده است: «مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، يَخْرُجُ يَدْعِي أَنَّهُ الرَّبُّ وَلَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا تَبِعَهُ إِلَّا مَنَ الْإِمْنُ عَصِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَيَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ وَتَارِقُ قَوْلُهُ هَذِهِ جَنَّةٌ لِمَن سَجَدَ لِي وَمَن أَبِي أَدْخَلْتُهُ النَّارَ». (یوسف بن یحیی، عقد درر، ص ۲۷۵، فصل ۴، ح ۱۴۴)

«دجال کسی است که بین دو چشم او نوشته شده است به خدا و رسولش کافر است، وقتی خروج کند ادعای کند خداست و هر کس آن را بشنود از وی پیروی خواهد کرد مگر کسی که خداوند متعال او را از شر دجال مصون بدارد و او، بهشت و جهنمی خواهد بود و چنین خواهد گفت: این بهشت از آن کسی است که به من سجده کند و هر که از سجده به من سرپیچی کند او را به دوزخ خواهم انداخت».

۲-۵) دجال از نگاه سایر ادیان.

موضوع «دجال» اختصاص به اسلام ندارد، بلکه داستان دجار اباید در کتاب مقدس مسیحیان جست و جو کرد. در عصر کنونی مسیحیت صهیونیستی و در قرون گذشته یهودیانی بودند که باتکیه بر بعضی پیشگوئی‌های آخر الزمان و کتاب‌های تحریف شده خود را نجات بخش آخر الزمان معرفی کرده و به موضوع دجال هم پرداخته‌اند ولی بررسی تمام زوایای دیدگاه آنها و مقایسه آن با دیدگاه اسلام خود یک رساله جداگانه‌ای می‌طلبد که رساله حاضر از عهده آن بر نمی‌آید. لذا بطور اجمال به دیدگاه آنان اشاره خواهیم کرد.

۱-۲-۵) دجال از نگاه یهود.

یهودیان به دجال لقب «ابویوسف» و «امیر السلام» یا «اله کریست» داده‌اند. یهودیان به دجال ایمان می‌آورند و او را رهبر برتر خود قرار می‌دهند و گمان آنان بر این است که او همان مسیح موعود است، که به آنان وعده داده شده است. و می‌گویند که این حقیقتا همان مسیح وعده داده شده است که از دیروقت در انتظارش به سر می‌بریم و

همان کسی است که کتاب مقدس از او سخن گفته است (باقر شریف، قرشی، خاتم الاوصیاء، ص ۳۰۲).

۲-۲-۵) دجال نزد مسیحیان.

مسیحیان دجال را اسم عام می‌دانند در قاموس کتاب مقدس مسیحیان دجال را «مسیح کذاب و دروغین» می‌دانند که دشمن و ضد مسیح است. و در رساله یوحنا مقصود از دجال کسی است که با مسیح مقاومت و ضدیت می‌نماید و مدعی آن است که خود او در جای مسیح است، در اول همین رساله می‌گوید «دروغگو کیست» جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند و آن دجال است. (در رساله دوم یوحنا باب ۱، جمله ۶ و ۷)

و در جای دیگر چنین آمده است «شنیده‌اید که دجال کی می‌آید الحال هم دجالان بسیاری ظاهر شده‌اند» و این عبارت دلالت بر تعدد دجال در نزد آنها هم می‌کند. و در جای دیگر رساله یوحنا، «از ما بیرون شدند لکن از ما نبودند» (رساله اول یوحنا ۲: ۱۹). و در جای دیگری می‌گوید «دجال آن کسی است که پدر و پسر را انکار می‌کند و هر روحی که عیسی مسیح مسجّم شده را انکار کند از خدا نیست». (رساله اول یوحنا: باب ۲: آیه: ۲۲)

و این است روح دجال زیرا گمراه کنندگان بسیاری به دنیا بیرون شوند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی‌کنند و دجال آن است گمراه کننده، و برای آن دجال زمان خروج هم تعیین می‌کنند که او در «ساعت آخر» می‌آید و می‌گویند او زنده است و الآن هم در جهان وجود دارد. در مکاشفه دوم همه مفسران اتفاق نظر دارند که دجال فقط در مکاشفه یوحنا ذکر شده است: آن را وحش و برقی و (آتشگون) و یا اژدهای بزرگ و در آیات بعدی به اژدهای بزرگی که هفت سر دارد و ده شاخ) چنین وحشی را دجال معرفی می‌کنند. و در باب یازده آیه سیزده او را وحش قرمزی که سخن می‌گفت تعبیر می‌کنند. و شیطانی که امتهای را گمراه می‌سازد و سرانجام از زندان

خود خلاصی خواهد یافت معرفی کرده‌اند «...رساله یوحنا، باب ۷، آیه ۱۱۱۲»
 در رساله پولس: یوحنا ی قدیس مفروض می‌گیرد که آموزه مربوط به آمدن دجال
 در نزد خوانندگانش شناخته شده است و این آموزه از طریق نوشته‌های پولس مقدس
 در مسیحیت شناخته شده است و در نامه دوم پولس مقدس به تسالونیکیان در باب ۱۴
 و در باب دوم آیات سه الی ده به «ارتدادی» و «روز مسیح» که پیش از آموزه پولس
 چنین است «دجال در هیکل ظاهر خواهد شد. و آن «مرد شریر» در جای خدا خواهد
 نشست و خود را چنان می‌نمایاند که گویی خداست. او با قدرت شیطان، آیات و
 عجایب دورغین عمل می‌کند آنهایی که محبت راستین را نپذیرفتند تا نجات یابند
 گمراه می‌کند اما عیسی خداوند او را با نفس دهان خود هلاک خواهد کرد. «از رساله
 یوحنا آنچه می‌توان برداشت نمود این است که دجال یک مرد شریری است که پیش از
 روز مسیح ظاهر خواهد شد.

نزد پرستان‌ها:

به منظور درک اهمیت رسالت‌های کاردینال درباره مساله دجال باید توجه داشت
 که به مرور زمان چندین نظریه درباره ماهیت این دشمن مسیحیت ظاهر شده است از
 جمله نظرات (استور، نیچه و کاپ) که معتقد بودند دجال یک اصل شرارت آمیز است
 یعنی شخص معینی نیست: که در قالب یک شخص یا حکومت تجسم یابد آقای
 دپلت) می‌گوید این نظریه با نظر پولس و نظر یوحنا ی رسول متعارض است.
 هر دوی آنها این دشمن را به عنوان یک انسان واقعی وصف می‌کنند. با مراجعه به
 کتاب و رساله‌های یوحنا و پولس که در خصوص دجال مسائلی را آورده‌اند از مجموع
 چنین بدست می‌آید که در تفسیر از دجال بین فرقه‌های مختلف مسیحیت اتفاق نظر
 وجود ندارد.

و این چنین به نظر می‌رسد که اکثر مسائل مربوط به دجال از طریق یوحنا ی رسول
 و پولس مقدس مطرح شده است و با صراحت کمتری هم در اناجیل و کتاب دانیال

مترادفهای این واژه به کار رفته است. و در رساله دوم پولس مقدس به تسالونیکیان آمده است که آنها به روز موعود و آمدن منجی بشریت اعتقاد دارند و قبل از آن روز می‌گویند که باید ای تسالونیکیان هوشیار باشید» زنهار کسی شما را فریب ندهد زیرا تا آن ارتداد اول واقع نشود و آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت ظهور نکند آن روز موعود همان «روز مسیح» نخواهد آمد. (پولس رسول، نامه دوم، به تسالونیکیان، باب ۲، آیه ۳).

البته تمام مسائل دجال را نمی‌توان در این یک بند جمع نمود ولی امروز در سراسر جهان یهودیت و مسیحیت برای وقوع چنین پدیده‌ای که آن مرد شریر خواهد آمد. آمادگی ذهنی و عقیدتی دارند با این فرق که یهودیت آن را انتظار می‌کشد تا بوسیله آن بر جهان اسلام و مسلمین مسلط شود ولی مسیحیان منتظر دو منجی یعنی عیسی (ع) و حضرت حجت ابن الحسن (عج) می‌باشند که بیایند و آن مرد شریر را از بین ببرند. که در این مورد، نظر مسیحیت به دیدگاه اسلام نزدیک است.

۳-۵) قدامت دجال و پیروان ایشان.

هر حرکت و انقلابی که در جوامع بشری رخ می‌دهد بدون هدف و زمینه امکان ندارد موفق بشود لذا قبل از آغاز انقلاب باید نیرو و امکانات آن فراهم شود و زمینه حرکت و رسیدن به هدف را تدارک دید. دجال هم در چنین حرکتی بایست ابزار و امکانات لازم را داشته باشد. آنچه از بررسی روایات بدست می‌آید این است که او علاوه بر امکانات طبیعی، از امکانات خارق العاده هم برخوردار خواهد بود اینک با استناد به روایاتی ویژگی‌های نیروها و پیروان وی و اقدامات شان می‌پردازیم.

۱-۳-۵) پیروان دجال

آنچه که از بررسی روایات اسلامی بدست می‌آید این است که یاران و پیروان دجال از نظر فکری و عقیدتی و فرهنگی از بدترین طبقه جامعه خواهند بود. از جمله روایاتی که پیروان دجال را معرفی کرده است روایتی است از پیامبر اسلام (ص) که می‌فرماید:

«... أَكْثَرُ تَبَاعِهِ الْيَهُودُ وَالنِّسَاءُ وَالْأَعْرَابُ». (صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۱۹، با ترجمه، منصور پهلوان، حدیث دجال).

(کثر یاران و پیروان دجال یهودیان و زنان و اعراب هستند).

و در روایت دیگری فرماید: «خُرُجُ الدَّجَالِ وَمَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنَ الْحَاكَةِ، عَلَى مَقْدَمَتِهِ أَسْعَرُ مَنْ فِيهِمْ يَقُولُ» بدر بدو... (علی کورانی، معجم احادیث، ج ۲، ح ۴۲۸).
«دجال خروج خواهد کرد در حالی که با اوست هفتاد هزار نیرو، که همه آنها از افراد پست جامعه هستند و در جلونیروهایش افرادی خواهند بود که شعارشان) پدر، بدو) خواهد بود».

و در روایت سوم به خصوصیات دیگر پیروان ایشان اشاره کرده می فرماید: «يَخْرُجُ الدَّجَالُ فَيَتَّبِعُهُ نَاسٌ يَقُولُونَ: نَحْنُ شُهَدَاءُ أَنَّهُ كَافِرٌ وَإِنَّمَا تَبِعُهُ لِنَاكُلَ مِنْ طَعَامِهِ وَتَرَعَى مِنَ الشَّجَرِ فَإِذَا نَزَلَ غَضَبُ اللَّهِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً». (همان، ح ۴۲۹).

«وقتی دجال خروج کند عده ای از مردم به او خواهند پیوست و چنین خواهند گفت: ما شهادت می دهیم که او کافر است ولی به او پیوسته ایم تا از طعام او بخوریم؛ زمانی که خشم و غضب خداوند نازل شود بر همه آنان نازل خواهد شد».

از جمله روایاتی که پیروان دجال را یهودیان معرفی کرده است روایتی است از امیرالمؤمنین (علی ع) که فرمود: «يَبْرُزُ الدَّجَالُ وَمَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ يَهُودِي كُلُّهُمْ ذُو سِلَاحٍ مُخَلَّاةٍ». (صادق، احسانبخش، آثار صادقین، ج ۲۹، ص ۵۸۴).

«دجال آشکار می شود و هفتاد هزار یهودی با او باشد همه مسلح به اسلحه زیور بسته باشند».

۲-۳-۵) اقدامات دجال و یارانش.

با بررسی منابع روایی شیعه و اهل سنت در مورد اقدامات دجال و یاران وی چنین استفاده می شود که دجال و پیروان او برای فریب مردم در آغاز حرکت و انقلاب خویش بوسیله سحر و جادو و در اختیار داشتن شیاطین دست به کارهای غیرعادی خواهند زد

ولی وقتی براکثر نقاط جهان مسلط بشوند، هر کس با آنان مخالفت کند اورا خواهند کشت و هر آنچه را که خداوند حلال شمرده است حرام اعلام می کنند و هر چه حرام بوده آن را مباح دانسته و بطور آشکارا اقدام به کارهای زشت و منکر خواهند کرد. از جمله اقدامات وی و یارانش این است که در روایت زیر به آن اشاره شده است:

«إِنَّ مِنْ فِتْنَتِهِ أَنْ يَقُولَ لِأَعْرَابِي: أَبْعَثْ لَكَ أَبَوَيْكَ وَ تَشْهَدُ لِي أُنِّي رَبِّكَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ فَيَتَمَثَّلُ لَهُ شَيْطَانٌ بِصُورَتَيْهِمَا وَ يَقُولَانِ: يَا بُنَيَّ اتَّبِعْهُ فَإِنَّهُ رَبُّكَ. وَ إِنَّهُ يَسْلُطُ عَلَى نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَيَنْشِرُهَا، شَقِيْنِ، ثُمَّ يَلْصِقُ بَيْنَهُمَا وَ يَقُولُ أَنْظُرُوا، فَإِنِّي أَبْعَثُهُ الْآنَ ثُمَّ يَزْعَمُ أَنَّ لَهُ رَبًّا غَيْرِي!! ثُمَّ يَبْعَثُهُ اللَّهُ، فَيَقُولُ: أَنْتَ عَدُوُّ اللَّهِ الدَّجَّالُ: فَيُرِيدُ قَتْلَهُ فَلَا يَقْدِرُ وَ هَذَا هُوَ الْخِضْرُ (ع) وَ يَأْمُرُ السَّمَاءَ أَنْ تَمْطُرَ فَتَمْطُرُ، وَ الْأَرْضَ أَنْ تَنْبُتَ فَتَنْبُتُ وَ يَأْمُرُ النَّهْرَ أَنْ يَسِيلَ فَيَسِيلُ، ثُمَّ يَأْمُرُهُ أَنْ يَرْجِعَ فَيَرْجِعُ ثُمَّ يَأْمُرُهُ أَنْ يَبْسُ فَيَبْسُ».

(شهاب الدین ابن حجر، القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر، ص ۱۲۵).

«اولین اقدامش ادعای خدائی است، برای اثبات ادعای خود و فریب مردم یک نفر اعرابی را فرا می خواند و از او می پرسد اگر پدر و مادرات را زنده کنم به خدائی من شهادت دهند مرا پروردگار خود می دانی یا نه؟ می گوید: بلی آن گاه بوسیله شیطان دو نفر را مثل پدر و مادر ایشان درمی آورد و آنها به سخن درمی آیند و می گویند ای پسر من این است پروردگار تو به او ایمان بیاور و از او اطاعت کن، یک نفر را با اره دو قسمت می کند و درباره آنها را بهم می پیوند و به مردم می گوید نگاه کنید که من می میرانم و زنده می کنم در حالی که این تازه زنده شده خیال می کند غیر از من خدائی دارد. در واقع همان شخص را خداوند متعال برمی انگیزاند تا به دجال بگوید: تودشمن خدادجال هستی دجال دوباره می خواهد اورا بکشد ولی نخواهد توانست این کار را انجام دهد و آن شخص حضرت خضر (ع) است و دجال به آسمان می گوید بیار آسمان می بارد به زمین می گوید برویان بلافاصله زمین گیاه می رویاند. به رودخانه می گوید جاری شو، جاری می شود پس به او می گوید برگرد، برمی گردد به او می گوید خشک شو، و بی آب باش، رودخانه اطاعت می کند».

از جمله اقدامات دجال و یاران او این است که همه کشورها را تصرف خواهد کرد به جز مکه و مدینه، در این باره امام باقر (ع) در ضمن روایتی می‌فرماید: «إِنَّ الدَّجَالَ لَمْ يَبْقَى مِنْهُلُ إِلَّا وَطَنُهَا الْأَمَكَّةُ وَالْمَدِينَةُ».

(محمد بن حسن، فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۰۷)

«همانا دجال، هیچ مکانی نخواهد ماند مگر اینکه به آنجا تعرض نکند مگر مکه و مدینه که به آن دو وارد نخواهد شد».

یک سوال؟ یک پاسخ:

چرا اکثر افرادی که از دجال پیروی می‌کنند یهودی و افراد نامشروع و قمارباز و شراب‌خوار و اباحه‌گر خواهند بود؟

شاید از روایتی که از علی (ع) رسیده است پاسخ مناسبی به این چرایی باشد. نزال ابن سبره: می‌گوید حضرت علی (ع) خطبه‌ای خواند و بعد از آن فرمود قبل از اینکه مرا از دست دهید از من هر چه می‌خواهید پرسید. گویا علی (ع) جواب سوال آنها را نمی‌داد، بلکه جواب پریشی را می‌داد که بعد از چند قرن ممکن بود عده‌ای چنین پریشی به نظرشان بیاید و جواب مطلوبی برای آن پیدا نکنند. لذا حضرت در قید حیات شریف خویش آنجا که درباره دجال می‌پرسند، کی قیام می‌کند می‌فرماید: «وقتی که مردم نماز را ضایع کنند، به امانت خیانت کنند و دین را بدینا بفروشند، رشوه بگیرند و ربا بخورند. و افراد نادان و پست و سبک مغز بر سر کار آیند. و خونهارا مباح کنند. صله رحم راقطع کنند و از هوای نفسانی تبعیت کنند و ظلم و تجاوز به حقوق دیگران فخر و مباحات تلقی شود و حاکمان فاجر و وزیران ظالم، عارفان خائن و قاریان قرآن فاسق و به دروغ شهادت دهند.

و آشکارا کارهای خلاف شرع و عفت، انجام دهند و زنان نوازنده آلات طرب و موسیقی بدست گرفته نوازندگی کنند و زنان به مردان و مردان به زنان شباهت پیدا کنند و انسانها برای غیر دین فقیه شوند و برای دنیای خود دانش یاد بگیرند. و انسانها در ظاهر لباس میش به تن داشته و در باطل چون گرگ باشند، در این حال بود، که اصبغ ابن

نباته می‌پرسد دجال کیست؟

امام می‌فرماید: «او فلان ابن فلان است و وقتی خروج کند با خودش دو کوه دارد یکی دود و دیگری از دور سفید می‌نمایاند. چون در سال قحطی شدید خروج می‌کند مردم دورش را بخاطر آب و نان پر می‌کنند. او هم وقتی وضع را چنین ببیند با صدای بلند فریاد می‌خواند هر آنکه مابین شرق و غرب عالم است از انسانها و جنیان و شیاطین صدایش را می‌شنوند و او می‌گوید خالق شما من هستم روزی شما و معیشت زندگانی شما را من فراهم نموده‌ام، و مردم هم بسوی او خواهند رفت. در آن زمان اکثر پیروان او یهودیان و ناپاکان هستند.» (علی، دوانی، مهدی موعود) ترجمه، ج ۱۳، بحارالانوار، ص ۹۶۲-۹۶۳.

با استفاده از این روایت و امثال آن می‌توان پاسخ مناسبی بر پرسش خودپیدا کرد چرا که در آخر الزمان افرادی که اوصاف آنان در روایت بالا گذشت همه در مقابل حق خواهند ایستاد و کسی که به چنین جامعه و افراد آن میدان خواهد داد جز دجال کسی دیگر نخواهد بود.

۴-۵) دجال شخصی یا نوعی از نگاه فرق اسلامی.

در مورد دجال بین علماء اسلامی اختلاف نظر وجود دارد و علت اختلاف نظر مهدی پژوهان، در موضوع دجال، به خاطر این است که در منابع روایی گاهی (دجال) به عنوان یک فرد خاص و شخص معین با ویژگی خاص معرف شده است و گاهی (دجال) یک فرد خاص نبوده بلکه افراد متعددی با یک جریان فکری با ویژگی‌های استکباری و در مقابل حق قرار خواهد گرفت تا نور حق را خاموش کند، معرفی شده است.

۱-۴-۵) دجال شخصی.

عده‌ای از صاحب نظران بر این باور هستند که دجال یک شخص معینی است که پدر و مادری دارد و زنده است تا آخر الزمان در خفا زندگی می‌کند و در زمان ظهور

امام عصر علیه السلام خروج خواهد کرد. طرفداران این دیدگاه برای ادعای خود به روایاتی استناد نموده اند از جمله آنها روایتی است از امام باقر (ع) که می فرماید: ((سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَعْرِفُونَ اللَّهَ مَا هُوَ وَالتَّوْحِيدَ حَتَّىٰ يَكُونَ خُرُوجَ الدَّجَالِ وَحَتَّىٰ يَنْزِلَ عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ (ع) مِنَ السَّمَاءِ وَيَقْتُلَ اللَّهَ الدَّجَالَ عَلَىٰ يَدَيْهِ وَيَصَلِّيَ بِهِمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ)). (مجلسی، ج ۱۴، ص ۳۴۸، ب ۲۴، ح ۱۰)

«بر مردم زمانی می آید که در آن زمان خدا و توحید را نخواهند شناخت تا اینکه دجال خروج می کند و عیسی بن مریم از آسمان فرود می آید در آن هنگام است که خداوند دجال را بدستان عیسی (ع) خواهد کشت و مردی از اهل بیت (امام مهدی (عج)) بر مردم نماز خواهد خواند.»

و در روایت دیگری در این خصوص امام صادق (ع) می فرماید: «... آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ وَيَطْهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَظَلَمٍ». (همان، ج ۱۵، ص ۲۳).

«آخرین جانشین پیامبر (ص) حضرت قائم (عج) است و او کسی است که بعد از غیبتی قیام خواهد کرد و دجال را خواهد کشت و دنیا را از هرگونه جور و ستم و ظلمی پاک سازی خواهد کرد...».

در این دو روایت «دجال» شخصی و فرد معینی معرفی شده است، چون ظهور حضرت (عج) برای از بین بردن تمام آثار باطل است، کسی که در مقابل آن حضرت بایستد و بخواهد با او مبارزه کند و نور او را خاموش نماید مصداق فرد کامل (دجال) است که در روایات از او بسیار یاد شده و شرح حال و خصوصیات قیام او مکرر ذکر گردیده است و او همان خواهد بود که خدای تعالی او را در روز جمعه در شام بدست امام زمان (عج) و یا بوسیله حضرت عیسی (ع) خواهد کشت.

از جمله روایاتی که دجال شخصی را معرفی می کند جریانی است که از عبدالله بن عمر نقل شده است و در منابع روایتی اهل سنت آمده است، عبدالله بن عمر گفت تا به حال دوبار با دجال، که همان ابن صیاد باشد برخورد کرده ام «... وَاللَّهِ لَقَدْ أَخْبَرْتَنِي

بَعْضُكُمْ أَنَّهُ لَنْ يَمُوتَ حَتَّىٰ يَكُونَ أَكْثَرُكُمْ مَالًا وَوَلَدًا فَكَذَلِكَ هُوَ زَعَمُوا الْيَوْمَ، قَالَ: فَتَحَدَّثْنَا ثُمَّ فَارَقْتُهُ قَالَ فَلَقَيْتُهُ لَقِيَةً أُخْرَىٰ وَ قَدَنْفَرْتَ عَيْنَهُ قَالَ: فَقُلْتُ مَتَىٰ فَعَلْتَ عَيْنَكَ مَا أَرَىٰ؟ قَالَ: لَا أَدْرِي قَالَ، قُلْتُ لَا تَدْرِي وَ هِيَ فِي رَأْسِكَ، قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ خَلَقَهَا فِي عَصَاكَ هَذِهِ قَالَ فَفَنَخَرَ كَأَنَّهُ نَخِيرُ حِمَارٍ سَمِعْتُ قَالَ فَزَعَمَ بَعْضُ أَصْحَابِي أَنِّي ضَرَبْتُهُ بِعَصَا كَأَنَّهُ مَعِي».

(مسلم بن حجاج، الصحيح، كتاب اشراط الساعة، باب ۵۴، ح ۵۲۱۷، احمد بن

حنبل، باقی مسند الانصار، باب ۱۲، ح ۲۵۲۲۱)

«تا به حال دوبار با دجال برخورد کرده ام به نافع می گوید برخی از شماها که قبل از من بودید به من خبر دادید که این شخص هرگز نخواهد مرد تا آنجا که دارای مال و ثروت و دارای فرزند خواهد شد که از همه شما بیشتر داشته باشد. و همانطور هم هست. یعنی عمر می کند و مال و ثروت جمع می کند و دارای اولاد زیاد هم است ابن عمر می گوید با او سخن گفتیم و از هم جدا شدیم و در وقت دیگری باز او را دیدم و با هم برخوردی هم کردیم که چشمش را انداخته بود به او گفتم چشمت را چه کرده ای گفت: نمی دانم می گوید من گفتم که نمی دانی در حالی که در سرات است و در جواب گفت اگر خدا می خواست آن را در عصای تو خلق می کرد ابن عمر می گوید ناراحت شد. یک نهبی زد من آن صدا را شنیدم مانند صدای حیوان چهارپا بود، از صدا دجال دوستان من گمان بردن که من با عصائی که در دست داشتم او را زدم.»

در این روایت او را فرد خاص و با ویژگی های خاص و نام و محل تولد و زندگی اش و اینکه زنده می ماند و هرگز نخواهد مرد و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد معرفی می کند، چون با کلمه) لن يموت (آورده تمام اینها را ثابت می کند. اما این روایت را به پیامبر اسلام نسبت نداده اند و روایتی که از طریق پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نباشد درجه اعتبار آن نزد خود

برادران اهل سنت هم معلوم است تا چه رسد به غیر آنها برادران اهل سنت «عده ای از آنها» در خصوص طول عمر امام زمان (عج) تشکیک می کنند و آن را بر ما

شیعیان و برادران دینی خود ایراد می‌گیرند در حالی که در مورد دشمن خدا «دجال» براین باورند که ایشان باقی العمر است و در آخر الزمان قیام می‌کند در حالی که روایتشان را به پیامبر نسبت نمی‌دهند. اما چهارده معصوم از این امت، و در راس آنها نبی اعظم (ص) می‌فرماید امام مهدی موعود (عج) غیبتی طولانی خواهد داشت، بر آن ایراد می‌گیرند و آن را بعید می‌دانند درحالی که شیعه در مورد ادعای خود به کلام معصوم استناد می‌کند. (ر. ک، صدوق، کمال الدین، مترجم پهلوان، ج ۲، ص ۳۲۰، باب ۷۴).

از جمله روایاتی که «دجال» (شخصی را معرفی کرده است روایتی است از امام باقر علیه السلام که در ذیل آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَنْزِلَ آيَةً». (سوره مبارکه انعام، آیه شریفه: ۳۷)

«ای پیامبر بگو خداوند قادر است از اینکه آیت و نشانه و علامت بفرستد». فرمود:
«سِيرَ يَكَا فِي آخِرِ الزَّمَانِ آيَاتٍ مِنْهَا دَابَّةُ الْأَرْضِ وَالدَّجَالُ وَنُزُولُ عِيسَى (ع) بِنِ مَرْيَمَ وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا»

«نظور از آیه شریفه این است که در آخر الزمان خداوند برای آن نشانه‌ای فرو می‌فرستد از جمله آنها «دابه الارض» و «دجال» و «فرود آمدن عیسی بن مریم» و «طلوع آفتاب از سمت مغرب است».

و در ذیل آیه شریفه «قُلْ هُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ». (سوره مبارکه: انعام، آیه شریفه ۶۵)

«و همچنین بگو او همچنین تواناست بر سر شما عذابی بفرستد از آسمان و از زمین». فرمود: «هُوَ الدَّجَالُ وَالصَّيْحَةُ» منظور از عذاب از آسمان همان (ندای آسمانی و دجال است). (مجلسی، بحار، ج ۵۲، ص ۱۸۲، ح ۴ - باب علامت ظهور دجال).

امام باقر علیه السلام در تأویل این دو آیه «دجال» شخصی را معرفی نموده است، چنانچه «ندای آسمانی» و «دابه الارض» و «عیسی (ع) و طلوع آفتاب» همه در یک جا و نوع خاص از علائم و نشانه هستند معرفی شده‌اند «دجال» هم همین طور خواهد.

۲-۴-۵) دجال نوعی.

چنانکه در مورد دجال شخصی مطرح شد که عده‌ای او را شخصی معرفی نموده‌اند در مقابل آنها برخی از علماء بر این باورند که دجال فرد معینی نیست، بلکه دجال نوعی است. با توجه به معنای لغوی) دجال (که او کسی است که در پوشاندن حق و جلوه دادن باطل تلاش می‌کند و همچنین صیغیه مبالغه است یعنی بسیار دروغگو، حيله باز و مکرورز. بر این پایه و اساس، دجال یک صفت و منش و سجه خواهد بود و هر کسی که دارای ویژگی‌های او باشد آن هم دجال است و این مانع از این نمی‌شود که در آخر الزمان دجال دجالان و پروتزترین و فتنه انگیزترین آنها بعد از ظهور امام زمان (عج) خروج کند و بدست حضرتش طومار زندگی منحوشش پیچیده شود و یابہ دستور ایشان توسط حضرت عیسی (ع) به هلاکت ابدی برسد.

لذا این گروه از دانشمندان اسلامی با استناد به روایاتی ادعای کنند که دجال‌هائی در طول تاریخ بشری بوده است. و دجال اکبر در دوره آخر و در عصر ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام خواهد آمد. از جمله روایاتی که دجال نوعی را معرفی می‌کند روایتی است از پیامبر خدا (ص) که می‌فرماید: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ الْمَهْدِيُّ مِنَ وَلَدِي وَلَا يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ حَتَّى يَخْرُجَ سِتُونٌ كَذَّابًا كُلُّهُمْ يَقُولُونَ: (أَنَا نَبِيٌّ)» (شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱).

«قیامت برپا نمی‌شود تا وقتی که مهدی (عج) از فرزندانم قیام کند و مهدی (عج) قیام نمی‌کند تا وقتی که شصت دروغگو خروج کنند و هر کدام بگویند: من پیامبرم».

و در روایت دیگر چنین می‌فرماید: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَقَدْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ الدَّجَالَ».

(مجلسی، ج ۵۲، ص ۱۹۷، ب ۲۵، ح ۲۷).

«خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه او قوم و امت خویش را از فتنه

دجال نترساند»

این دو روایت بر دجال نوعی دلالت می‌کنند چون که تمام انبیاء الهی از دجال

عصر خود که بعید نیست قدرت‌های بزرگ و اهریمنی باشند امت خود را بر حذر داشته‌اند و فرد خاص نبوده بلکه افرادی دروغگو و مدعیان نبوت هستند.

و در روایت سوم می‌فرماید: «سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي دَجَالُونَ كَذَّابُونَ يَحَدِّثُونَكُمْ بِبِدْعٍ مِنَ الْحَدِيثِ بِمَالٍ تَسْمَعُونَ تَمَّ وَلَا أَبَائَكُمْ فَأَيَّاكُمْ وَإِيَّاهُمْ لَا يَفْتِنُونَكُمْ».

(مسلم، نیشابوری، صحیح، مقدمه، ح ۵، احمد بن حنبل، مسند، ح ۸۲۴۱)

«در امت من دجالان دروغگوئی خواهند بود بدعت گذار، چیزهایی خواهند گفت که تا آن زمان نه شما و نه پدرانتان آنها را نشیده‌اید پس بر شما باد از فتنه آنها که شما را از راه حق منحرف نسازند»

از این روایت هم استفاده می‌شود که دجالانی ظاهر خواهند شد و در دین و آیین اسلام بدعت خواهند گذاشت تا مردم را از حق منحرف نمایند و آنان را پیرو خواسته‌های خود سازند.

۵-۵) دجال و رابطه ی آن با ظهور.

با بررسی روایاتی که در مورد ظهور و علائم آن وارد شده است چنین استفاده می‌شود که دجال اگرچه از علائم حتمی ظهور امام زمان (عج) نمی‌باشد و بعد از قیام آن حضرت خروج خواهد کرد ولی عده‌ای آن را از علائم ظهور می‌دانند و رابطه آن با ظهور را مورد بررسی قرار می‌دهند به همین خاطر موضوع دجال و رابطه آن با ظهور را با استناد به روایات بررسی می‌کنیم تا روشن شود که دجال جزو علائم حتمی ظهور نمی‌تواند باشد و یا به احتمال زیاد نمی‌تواند از علائم ظهور باشد. چون در روایات از چندین دجال سخن به میان آمده و برای خروج و قیام او مکان‌های مختلفی مطرح شده است. لذا اول مکان خروج آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم، سپس سرانجام وی و رابطه آن با ظهور را مطرح خواهیم کرد.

۱-۵-۵) مکان خروج دجال.

دجال از کجا خروج خواهد کرد، در روایات با توجه به اینکه مکان‌های متعددی مطرح شده نمی‌توان به طور دقیق گفت از کجا خروج خواهد کرد، بعضی روایات گفته‌اند از «یهودیه» اصفهان و برخی گفته‌اند از خراسان و تعدادی از آنها اشاره نموده‌اند به کنار دریائی بعد از فتح ترکیه و برخی دیگر هم گفته‌اند مابین عراق و سوریه و... برای نمونه به چند روایت در این خصوص اشاره می‌کنیم. در روایتی چنین می‌خوانیم: «يَخْرُجُ الدَّجَالُ مِنْ خُرَّاسَانَ» (نعیم ابن حماد، فتن، ۱۴۹)

«دجال از خراسان خروج خواهد کرد».

«يَخْرُجُ الدَّجَالُ مِنْ قِبَلِ إِصْفَهَانَ» (علی کورانی، معجم احادیث، ۲، ۴۱۵)

«دجال از سمت اصفهان خروج خواهد کرد».

«يَخْرُجُ الدَّجَالُ مِنْ خَلَّةٍ بَيْنَ الشَّامِ وَالْعِرَاقِ». (همان، ۴۲۱)

«دجال از ناحیه‌ای بین شام و عراق خروج خواهد کرد».

«يَخْرُجُ مِنَ نَحْوِ الشَّرْقِ». (همان، ۴۱۸)

«دجال از ناحیه شرق خروج خواهد کرد».

«يَخْرُجُ الدَّجَالُ مِنَ الْعِرَاقِ». (ابن حماد، ۱۴۹)

«دجال از منطقه عراق خروج خواهد کرد».

تمامی روایات از مکان‌هایی سخن گفته‌اند که نیاز به تفسیر و تبیین دارند و عملاً یک نفر نمی‌تواند در آن واحد در چند نقطه وجود داشته باشد لذا روشن نیست این دجال وعده داده شده کدامین و از کجا خروج خواهد کرد و سرانجام کار او چگونه خواهد شد.

۲-۵-۵) سرانجام دجال و رابطه آن با ظهور.

دجال به همه نقاط جهان می‌رود و لشکرکشی می‌کند، قتل، غارت راه می‌اندازد، حلال الهی را حرام و تمام محرمات را مباح اعلان می‌کند، بطوری که در انظار عمومی هر کسی هر چه را دلش بخواهد انجام می‌دهد و هر کس با او مخالفت کند او را از تمام نعمت‌ها محروم می‌کند ولی کسانی که با او همراهی می‌کنند آنان را متنعم می‌گرداند. در این موقع امام زمان (عج) در بیت المقدس به سر می‌برد. حضرت عیسی فرود می‌آید و در نماز به امام زمان علیه السلام اقتدا می‌کند. آن گاه به امام خبر می‌رسد که دجال خروج کرده است. امام علیه السلام به حضرت عیسی ماموریت می‌دهد تا او را از صفحه روزگار محو کند. در خطبه منسوب به امام علی علیه السلام سرانجام دجال چنین توصیف شده است:

«وقتی امام عصر (عج) و نیروهایش کار سفیانی را یکسره کنند، به یکی از شهرهای روم وارد خواهند شد و با گفتن (لا اله الا الله محمد رسول الله (ص)) دیوارهای شهر فرو ریزد، یعنی مردم آن شهر بدون مقاومت تسلیم شوند، از آنجا به ترکیه خواهند رفت و در آنجا سه کنج پیدامی‌کنند آنها را بین نیروها تقسیم می‌کنند و به ارمنستان بزرگ می‌روند آنها را شکست می‌دهند و به بیت المقدس وارد می‌شوند، وقتی امام علیه السلام و لشکریانش شهری از روم و کشور ترکیه را فتح کنند به ساحل فلسطین فرود آیند در این موقع خبر خروج و خرابکاری‌های دجال به او می‌رسد که آن ملعون یک چشم زراعت‌ها و نسل‌ها را نابود کرد و آن دجال یک چشم است که از شهری بنام یهودیه از منطقه اصفهان خروج می‌کند و اولاد ناپاک از هر کشوری و ملتی به او می‌پیوندند. در آن روز بدترین مردمان روی زمین یهودیان و مسیحیان خواهند بود. و خروج دجال در زمان گرانی و کمبود شدید بوقوع می‌پیوندد.

در آن هنگام امام زمان (عج) به بیت المقدس مراجعت می‌کند، چند روزی با مردم

نماز را به جماعت می‌گذارد، چون روز جمعه شود و هنگام برپاداشتن فریضه نماز در رسد، حضرت عیسی بن مریم (ع) از آسمان فرود می‌آید که در دو جامه‌ای سرخ فام خود را پیچیده و گویامی بینم که روغن از سراومی چکد، نماز را به امامت حضرت می‌خواند. بعد از نماز به حضرت عیسی (ع) ماموریت خواهد داد تا دجال را بکشد.

دجال از هر نقطه دنیا نیرو خواهد داشت و به سوی حجاز به حرکت خواهد افتاد. حضرت عیسی (ع) در گردنه «هرشا» با او روبه رو می‌گردد و با نعره‌ای پیکر او مثل قلع و مس گداخته، آب خواهد شد. لشکریان حضرت مهدی (عج) در طول چهل روز تمام، لشکر دجال را قتل عام می‌کنند و زمین را پاک سازی می‌نمایند و بر کل جهان حکومتش احاطه پیدا می‌کند.

امادر بین علماء شیعه و سنی در اینکه حضرت قائم علیه السلام دجال را خواهد کشت یا عیسی (ع) اختلاف وجود دارد، اکثریت علماء شیعه نظرشان این است امام زمان (عج) شخصاً این کار را انجام خواهد داد که در کتب روایی مفصلاً روایات آن آمده است.

ولی از نظر اهل سنت دجال را عیسی (ع) خواهد کشت و در خطبه البیان هم به همین اشاره شده است. همچنین در اینکه او را در کجا می‌کشند روایات مختلف است، در برخی از روایات پشت افیق در ناحیه شرقی بیت المقدس او را خواهند کشت و جسد نحسش را در کوفه بدار خواهند زد، ولی این جزئیات نمی‌تواند در هدف اصلی موضوع موثر باشد، چون اگر کلیات موضوع به اثبات برسد و آن اینکه وجود منحوس او را از روی زمین بر خواهند داشت، هدف از بحث درباره دجال حاصل شده است.

۶-۵) چند نکته پایانی:

نکته اول: با بررسی موضوعات دجال چنین بدست می‌آید که اصل خروج دجال مورد قبول است ولی در ویژگی‌ها و جزئیات آن امکان رسیدن به یک نظر ثابت علمی وجود ندارد.

نکته دوم: در کتابهای معتبر روایی امامیه کمترین موردی که به آن پرداخته‌اند موضوع دجال است به ویژه کتابهای اولیه و مرجع. مثل: کتاب الحجج از اصول کافی، از مرحوم ثقه الاسلام کلینی و کمال الدین و تمام النعمه مرحوم شیخ صدوق و کتاب الغیبه مرحوم شیخ طوسی و الارشاد مرحوم شیخ مفید، باب ذکر الامام القائم (عج) و کتاب الغیبه ابن ابی زینب نعمانی، رحمهم الله تعالی.

از میان این پنج کتاب در (کافی) و (غیبت نعمانی) و (الارشاد) حتی یک روایت هم در خصوص دجال نیامده است. در حالی که از دیگر علائم حتمی ظهور (سفیانی، ندای آسمانی، خسف بالبيداء، نفس الزکيه) روایات زیادی آورده‌اند. در (الارشاد) به غیر از علائم حتمی، بالغ بر پنجاه علامت و نشانه اشاره شده در بین آنها به دجال اشاره نشده است. و در کتابهای (و) کمال الدین (و) الغیبه (هم که به موضوع دجال پرداخته‌اند روایاتشان به ده عدد نمی‌رسد. و دیگر کتابهای معتبر هم مانند (اعلام الوری) مرحوم شیخ طبرسی که یک مرجع در امام شناسی می‌باشد از (دجال) روایت نیامده است.

البته در دیگر کتابهای معتبر روایی شیعی از دجال روایت آمده است ولی نسبت به روایاتی که در منابع اهل سنت آمده خیلی کمتر است، مثل «خصال» مرحوم صدوق و «الملاحم و الفتن» مرحوم سیدبن طاووس و... و از دیدگاه علماء متأخر و معاصر در کتاب (المهدی) مرحوم سیدصدرالدین صدر و (منتخب الاثر) آیت الله صافی گلپایگانی که نوعاً از منابع اهل سنت هم روایت آورده‌اند در کمترین حد ممکن از دجال روایت آورده‌اند.

و دیگر علماء و بزرگان علمی معاصر هم یا به حداقل اکتفا کرده‌اند و یا دجال را یک جریان و فرهنگ در مقابل آیین حق و ادیان توحیدی توصیف نموده‌اند و یا اینکه توصیفات پیامبر اسلام را به شخصی مربوط می‌دانند که هنوز مصداق پیدا نکرده از جمله آنها صاحب کتاب (یوم الخلاص).

ما هم در این رساله روایات مربوط به دجال را آوردیم و در پیرامون هر روایتی آنچه به نظر می‌رسید نقد و بررسی نمودیم تا ثابت کنیم که روایات آن اکثراً متعارض، ساختگی و رمز گونه هستند. با این مقدمات می‌خواهیم این را اثبات کنیم که دجال از علائم حتمی نیست و بلکه به احتمال قوی از علائم ظهور هم نمی‌باشد. زیرا در اکثر روایاتی که علائم و نشانه‌های قیامت را آورده‌اند دجال را در ردیف علائم قیامت آورده‌اند. و طبق صریح روایات باب دجال و علائم ظهور، دجال بعد از کشته شدن سفیانی بدست امام زمان (عج) خروج می‌کند. پس در واقع از علائم ظهور هم نمی‌باشد.

نتیجه گیری و پیشنهادات:

الف) نتیجه گیری: رساله حاضر را در قالب پنج فصل تنظیم کرده ایم و در پایان هر فصلی بطور خلاصه نتیجه مطالب آن فصل را نوشته ایم. و در اینجا از مجموع مطالب و این رساله یک نتیجه گیری کلی می‌گیریم و در این راستا پیشنهاداتی هم ارائه می‌کنیم.

در فصل اول- از کلیات و پیشینه‌ی موضوع علائم حتمی ظهور و مطالبی را که برای بهتر نتیجه دادن موضوع ضرورت داشت آورده ایم و فرق علائم ظهور و اشراط الساعه و اینکه چرا این دو مقوله جدای از هم را بعضاً یکی تلقی می‌کنند و راه حل آن را آورده ایم.

در فصل دوم- علائم حتمی قبل از ظهور «یمانی» و «ندای آسمانی» را مورد تحقیق قرار داده ایم و دیدگاه فرق اسلامی را در خصوص آن دو نشانه، بیان کرده ایم که در مورد «یمانی» در متون روایی اولیه یا حداقل در کتابهای «ششگانه» اهل سنت چیزی در مورد او نیافتیم و علی‌رغم اینکه روایات تصریح نموده‌اند که «یمانی» هدایت بخش‌ترین شخص در سال ظهور خواهد بود متأسفانه حتی در متون روایی امامیه هم خیلی کم به آن پرداخته‌اند -نهایت چیزی که در خصوص یمانی بدست می‌آید قیام ایشان یکی از علائم حتمی ظهور است ولی در خصوص سرانجام ایشان و جزئیات کار ایشان چیزی از روایات بدست نمی‌آید. اما در خصوص «ندای آسمانی» تقریباً هم در روایات و هم در بین مفسرین از فرق اسلامی اتفاق نظر وجود دارد.

در فصل سوم- «سفیانی» از نظر روایات و آیات مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. و نتیجه گیری شده است که در منابع روایی و تفسیری اهل سنت به نام ایشان تصریح نشده است. ولی در کتاب‌های غیر از صحاح «ششگانه» همانند علماء شیعه به موضوع سفیانی پرداخته شده است. پس نتیجه این می‌شود که علماء امامیه بیشتر از اهل سنت به موضوع سفیانی پرداخته‌اند.

در فصل چهارم- بر دو نشانه حتمی دیگر از علائم ظهور پرداخته‌ایم «فرو رفتن

لشکرسفیانی در بیداء) و «کشته شدن نفس زکیه» با بررسی روایات و کتابهای تفسیری در این موضوع بین علماء فرق اسلامی اتفاق نظر دیده می شود.

و اما در مورد قتل «نفس زکیه» نتیجه تحقیقات و بررسی روایی این است که علماء اهل سنت در کتب اولیه خود به ایشان پرداخته اند. و آنهایی هم که به این موضوع پرداخته اند اکثرا او را نفس زکیه ای می دانند که در کوفه به شهادت می رسد نه در بین رکن و مقام. و در بین علماء امامیه هم اختلاف نظر وجود دارد عده ای او را «حسینی» و عده ای دیگر او را «حسینی» معرفی می کنند البته هر گروه برای ادعای خویش به پاره ای از روایات استناد می کنند. منتها به نظر می رسد آن عده ای که ایشان را «حسینی» معرفی می کنند دیدگاهشان به واقعیت نزدیکتر است چنانکه ما هم با استناد به روایات مربوط به آن ثابت کردیم که ایشان «حسینی» هستند.

در فصل پایانی - در منابع روایی اهل سنت به «دجال» و رابطه آن با ظهور امام زمان (عج) و نشانه های قیامت بیشتر پرداخته شده است. اما با بررسی روایات چنین به نظر می رسد که تقریبا ۹۰ درصد روایات آن جعلی، ساختگی، و غیرمعتبر هستند. ولی علماء امامیه به جای موضوع «دجال» بیشترین تلاششان معطوف به معرفی «سفیانی» شده است.

آنچه که از نظر علماء اهل سنت استنباط می شود «دجال» را شخصی می دانند حتی از خلیفه اول و دوم برای آن تأیید می آورند تا جایی که خلیفه دوم سوگند می خورد که این «دجال» شخص معینی است و در مدینه متولد شده و ایشان را پیامبر اسلام و اکثر صحابه در مدینه روایت کرده اند. ولی از نگاه علماء امامیه این چنین استنباط می شود که «دجال» هم می تواند نوعی باشد و هم می تواند شخصی باشد. که در روایات به هر دو موضوع پرداخته شده است. چنانچه در فصل پنجم به پاره ای از آن روایات اشاره شد. در این میان اکثریت علماء معاصر امامیه «دجال» را نوعی توصیف می کنند.

اما «دجال» از علائم ظهور است یا از نشانه های برپایی قیامت، با بررسی روایات آنچه به نظر می رسد به احتمال قوی از علائم و نشانه های قیامت خواهد بود که در

فصل پنجم مفصلاً در این موضوع بحث کردیم و این احتمال را تقویت نمودیم. و در سرانجام کار «دجال»: بین علماء فرق اسلامی اختلاف نظر وجود دارد ولی می‌توانیم تعارض گفتار آنها را حل کنیم تا به یک دیدگاه مشترک برسیم. و اما دیدگاه سایر ادیان در موضوع «دجال» را به طور اجمال مطرح نمودیم. و با بررسی گفتار آنان به این نتیجه رسیدیم که «یهود و نصاری» نیز در مورد شخصی بودن یا نوعی بودن «دجال» اتفاق نظر ندارند. منتها با بررسی دیدگاه مسیحیت نسبت به سرانجام کار «دجال» به این نکته دست یافتیم که با شیعه دیدگاه تقریباً مشترکی دارند.

ب) پیشنهادات: اما با توجه به مطالب این رساله پیشنهاداتی را برای بهتر تبیین شدن موضوع علائم ظهور ارائه می‌کنیم:

۱- برای آشنایی بیشتر مسلمانان درباره «دجال» و جلوگیری از انحرافات و سوء استفاده از موضوع «دجال» بهتر است روایات مربوط به «دجال» در یک اثر مستقل و جداگانه و تخصصی و علمی بررسی و تدوین شود.

۲- در خصوص «علائم ظهور» مجموع روایاتی که به آن می‌پردازد بیشتر از هفتصد حدیث نمی‌باشد اگر آنها را در یک اثر مستقل گردآوری نمایند برای مطالعه و تحقیق بسیار مفید خواهد بود و همچنین محققین از مراجعه به کتابهای متعددی که روایات علائم ظهور در لابلای مباحث آنها آمده است بی‌نیاز خواهند شد.

۳- با گردآوری دیدگاه‌های مشترک در بین ادیان آسمانی در خصوص «دجال» از انحرافات و خرافات مربوط به ایشان جلوگیری می‌شود و همچنین مقابله با چنین شخص یا جریانی روشتر و موثرتر خواهد شد.

در پایان از خوانندگان گرامی می‌خواهم که در فرازهای این نوشتار تامل کنند و در پرتو کلمات درربار معصومین علیهم السلام مسیر رضایت بخش آنان را برگزینند. چرا که دو خط فکری و دو جریان در طول تاریخ بشری دوشادوش هم و با تقابل، حرکت کرده‌اند که به آخرین نقطه تلاقی خواهند رسید و در آنجا حق از باطل بطور کامل جدا خواهد شد.

و از الان تا موقع ظهور حضرت (عج) بشر بر سر دوراهی قرار گرفته که راهی به سوی سعادت و خوشبختی است و به صف حق و حق مدار پیوستن و راهی به سوی سرآشویی سقوط در بدبختی و شقاوت و پیوستن به صف باطل و باطل گرایان، پس چون راه حق روشن تر است آن را برگزینیم و در صف حق مدار و ذخیره الهی که منجی عالم بشریت است قرار بگیریم ان شاء... و در انتظارش می‌نشینیم تا بیاید. و از خداوند قادر متعال می‌خواهیم که هر چه زودتر این آیات وعده داده شده به تحقق برسد.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ...»
(سوره مبارکه انبیاء: آیه شریفه: ۱۰۵)

«علاوه بر ذکر «تورات» در زبور نیز نوشتیم که زمین را بندگان صالح ما وارث خواهند شد»

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيَبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا». (سوره مبارکه نور: آیه شریفه ۵۵)

«خدا به کسانی که از شما ایمان آورد و نیکوکار گردد وعده فرمود که در ظهور امام زمان (عج) در زمین خلافت دهد چنانکه امت‌های صالح پیامبران پیشین، جانشین پیشینیان خود شدند. و دین پسندیده آنان را بر همه ادیان تمکین عطاء کند و به همه مومنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد که مرا به یگانگی بی هیچ شائبه شرک و ریا پرستش کنند».

امیدوارم این خدمت ناچیز مورد قبول درگاه حضرت حق تعالی و آخرین ذخیره اش امام قائم منتظر (عج) قرار گرفته باشد. (اللهم صل علی محمد و آل الطاهرین و تقبل منایا رب العالمین آمین آمین).

والسلام

آموزش عمومی مهدویت

یاسر آئین

ما امامت و مهدویت را پذیرفته‌ایم و جایی در درون ذهن و قلب‌مان برای آن در نظر گرفته‌ایم اما با این وجود واقعیت‌ها نشان می‌دهد که گویی هنوز ارزش آن را نفهمیده‌ایم و از پذیرش چنین میراثی آن‌چنان شادمان نیستیم که زندگی و مرگ‌مان را براساس آن بنا کنیم. نگاه ما به مهدویت آنچنان است که تقدس آن را درک کرده‌ایم اما جرات و خیال نزدیک‌شدن به آن را نداریم و لاجرم این‌گونه است که با وجود ادعای شیعه‌بودن، عموماً نمی‌توانیم در زندگی فرد و خانواده و اجتماع‌مان جایگاه متناسب با آن را بیابیم. وقتی هم که به فکر می‌افتیم و حرکتی می‌کنیم از آنجا که شتابزده و مقلدانه عمل می‌کنیم و از عمق کافی بی‌بهره‌ایم بی‌نتیجه می‌مانیم و راه به جایی نمی‌بریم.

این مقال فرصتی است برای پرداختن به این موضوع و یافتن پاسخ برای سه سوال اساسی در این باره؛ نخست آنکه وقتی از مهدویت می‌گوییم، درباره چه چیزی سخن می‌رانیم؟ و دیگر آنکه چرا و چگونه باید به استقبال آن رویم و از مهدویت و افقی که پیش روی ما می‌گشاید گفتگو کنیم؟

بلندای حقیقت

مهدویت در اوج قله باورها و آموزه‌های اسلامی قرار دارد و این همه به خاطر آن است که مهدویت تجلی اهداف و آرمان‌های اسلامی است. وقتی به کوهی می‌نگریم، نخستین چیزی که به چشم‌مان می‌آید قله آن کوه است و سپس دامنه‌ها، کوهپایه‌ها و

پوشش طبیعی آن. این حالت درباره اسلام با مهدویت معنا می‌یابد آن‌گونه که اگر بخواهیم هدفی غایی برای باورها و جهان‌بینی اسلامی که به عقاید و آموزه‌ها و احکام شریعت می‌رسند متصور شویم و از هدفی که این همه در پی تحقق آن هستند سوال کنیم، ناگزیر باید به دنبال پاسخی برای پرسش از فلسفه حیات و هدف آفرینش باشیم؛ با این نگاه مهدویت به عنوان حالت ایده‌آل زندگی انسان چه در حوزه فرد - که انسان کامل در قله حیات حقیقی انسان قرار دارد - و چه در حوزه جمع و کل - که تمدن مهدوی مدل ایده‌آل زندگی انسان در هماهنگی با نظام هستی و سنت‌های الهی حاکم بر آن است - حضور دارد. به بیان ساده یک انسان مسلمان اگر بخواهد از منتهای اعتقاد و باورهایش بپرسد و این‌که اسلام و آموزه‌های آن چه سرنوشتی را برای او می‌پسندد، گمشده‌اش را در مهدویت می‌یابد البته اگر در این جستجو صادق و مسلمان باقی بماند. این حقیقت از آنجا که ناظر به اهداف و غایات است در همه عرصه‌های زندگی که اسلام بدان‌ها توجه کرده است، از عبادت و خانواده تا اجتماع و سیاست و علم، حضوری پررنگ و زنده دارد.

مهدویت دریچه‌ای به روی فهم و درک اراده الهی در خلق و هدایت و تدبیر هستی است و اینکه جهان و انسان برای چه آفریده شده‌اند و چگونه به سمت آن هدف هدایت می‌شوند و چه منازلی را تا به اکنون طی کرده‌اند و در کجا قراردارند، بدون در نظر گرفتن مهدویت، گنگ و مبهم است. مفهوم خلیفه‌الله و حجة‌الله اشاره به حقیقتی زنده در هر لحظه از زمان دارد که بیانگر هدف خلقت انسان و جهان است؛ حجت و خلیفه خداست که به واسطه برآوردن هدف خلقت که همان عبودیت خداست، علت وجود و استمرار حیات هستی و موجودات است و هم او اسوه و الگو و کمال و ایده‌آل انسان برای شدن و تغییر است و به عبارت دیگر نمونه انسان، آن‌گونه که باید باشد، به حساب می‌آید. مفهوم بقیة‌الله و خاتم‌الاولیاء نیز اشاره به جریان هدایت، نبوت و امامت در طول تاریخ زندگی انسان دارد که از حجت نخستین آغاز می‌شود و مرحله به مرحله زندگی انسان را در ارتباط با فرد، جامعه و هستی و جهت‌گیری او در

این عرصه‌ها توضیح می‌دهد. از این منظر مهدویت دربردارنده میراث عظیمی است که در طول تاریخ جریان داشته و دارد و البته به‌طور مشخص و با عنایت به وجود امام مهدی علیه‌السلام، متضمن پایان و عاقبت نیک آن است.

مهدویت از دریچه‌ای دیگر شکل ایده‌آل و ثابت زندگی است که بر مبنای فطرت، در ساخت و بافت انسان حضوری همیشگی دارد و همین حضور است که انسان را از آغازین روزهای زندگی و تاریخ پیش برده و همواره در آرزوی رسیدن به آن وضع مطلوب راه‌بری می‌کند. اندیشه رسیدن روزی که انسان آن‌گونه زندگی کند که باید، پیوندی ناگسستنی با انسان بودن آدمی دارد و سبب شده است تا در هر برهه از زمان به تقلید و تمنای آن ذهنیت برتر، به ترسیمی از زمانه و جامعه و حکومت ایده‌آل پردازد و یا در جهت حرکت به سمت آن بشورد و به راه بیفتد و آرمان‌شهرها را یک‌به‌یک تجربه کند که البته نصیب او، به سبب بی‌توجهی به واقعیات زندگی، بیشتر از آنکه حقیقت باشد، ناکجاآباد بوده است.

این‌که انسان وضع کنونی زندگی‌اش و موقعیتی که در آن می‌زید را نمی‌خواهد و به طور مقارن در انتظار وضع مطلوب به سر می‌برد، ترجیح‌بند تاریخ بشری است و تا طلوع فجر صادق، این آرزو همچنان پابرجاست. در این میان، مهدویت از آنجا که بر هستی‌شناسی و انسان‌شناسی اسلامی تکیه دارد و بر اهداف و مقاصد توحیدی نظر دارد، دقیق‌ترین مدل انتظار و حرکت انسان از وضع موجود به وضع مطلوب است و توجه به آن علاوه بر این‌که آدمی را با واقعیت‌ها آشنا می‌سازد و از خطر هرزگی و رویازدگی برحذر می‌دارد، گام‌به‌گام او را به سمت انسان‌شدن و انسان‌بودن پیش می‌برد و در هر گام، آرمان‌نهایی زندگی را پیش روی او روشن نگه می‌دارد.

توجه به مهدویت، نوع تلقی انسان از خود را دگرگون می‌کند تا در سایه آرمان‌های توحید، آزادی و عدالت، که روشن‌ترین و ناب‌ترین معانی خود را در مهدویت می‌یابند، به عظمت، استمرار و بزرگی رابطه‌های خود پی‌برد و دیگر دربند باقی نماند چرا که مقصد، راه و مرکب را یافته است و این اوست با شوق رفتن و ترس ماندن که به راه

می‌افتد و به سمت برتر از خود حرکت می‌کند. مهدویت و چشم‌انداز موعود اسلام با ترسیمی که از ابتدا و توصیفی که از انتهای تاریخ انسانی دارد، تنها بهانه‌ای است برای بودن و تنها دلیلی برای رفتن و بهترین گزینه برای درمان ماندن از هزاران بی‌راهه و مانعی که بر سر راه انسان رویده‌اند و تنها راهی است که هرکس از آن نرود هلاک است!

مهدویت، از یک سو شناخت دقیقی از آن چه هستیم ارائه می‌کند و از سویی دیگر با گشودن هدف‌هایی فراتر از زندگی برای زندگی، از آنچه باشیم سخن می‌گوید و همین فاصله میان بودن و شدن و درک این فاصله، خود شروع حرکت و تکاپو و زندگی است. این حرکت و این زندگی برای انسانی که با این امکانات و اینچنین خلق شده است ضروری است؛ ضرورتی که از خوردن و پوشیدن و آرمیدن هم فراتر می‌رود و مال و جان آدمی را در راه رسیدن به هدف به خدمت می‌گیرد و مرگ و زندگی او را در مسیر آن معنا می‌بخشد.

راهی به رهایی

مهدویت نه تنها هدف و آرمان که راه و صراط نیز هست یعنی نه تنها نقش مهم ترسیم هدف و آرمان زندگی انسان در آن تجلی می‌یابد که راه رسیدن به هدف نیز در دل آن نهفته است و این همان دو راهی است که مهدویت راه خود را از بسیاری دعوت‌ها که داعیه نجات انسان را یدک می‌کشند، جدا می‌کند و آدمی را از بن‌بست و ماندن می‌رهاند. گرداب گمراهی و سرگردانی برای رسیدن به یک هدف حتی زیبا و ایده‌آل به مراتب بدتر از بی‌هدفی و بی‌آرمانی است که نه تنها انسان را به جایی نمی‌رساند که اندیشه رفتن و میل شدن را هم به رسم دروغ چوپان از او می‌رباید. تاریخ گواه این حقیقت است که چه بسیار سرمایه‌های انسانی و فکری و نیروهای انبوه گوناگون که در سودای بهشت اجتماعی و آرمان‌شهرهایی که هر از گاه سربرمی‌آورند و

۱. السلام علیک یا سبیل‌الله الذی من سلک غیره هلك؛ زیارت حضرت صاحب‌الامر در مفاتیح‌الجنان

تنها نقشی در میان سیاهی برجای می‌گزارند، به تباهی و هلاکت کشیده شده‌اند. آن هدفی ایده‌آل است و ارزش رفتن و جان‌دادن دارد که بتواند در عین آرمان‌گرایی و نگاه به فردا، راه هم نشان بدهد و از پلی که امروز را به فردای موعود می‌رساند سخن بگوید نه آنکه تنها به داستان‌سرایی و وعده‌پردازی اکتفا کند. چه بسیار طرح‌ها و آرزوهایی که در پستوی افکار و لابلای اوراق گنبدیده‌اند و فرصت ظهور و بروز نیافته‌اند. از قضا مهدویت به خاطر آنکه به اجرا و حاکمیت اصول اسلامی و وحی نبوی نظر دارد اساساً راهبردی است. راهبردی که هم هدف دارد، هم راه و هم وسیله. چه علاوه بر هدف و راه، آنچه مهدویت پیش روی انسان به ارمغان می‌آورد، عنصر وسیله است و اوج این زیبایی آنجاست که این هدف، صراط و وسیله، همگی در حقیقت مهدویت به یکسان و متناسب حضور دارند تا انسان را با توحید و از مسیر توحید به توحید برسانند.

انسانی که هدف را شناخت و راه را فهمید، نیازمند وسیله است و اینکه برای رسیدن به آرمان و در رهگذر عبور از راهی که به آن می‌رسد، چگونه باشد و چگونه برود که هدف تأمین شود. پیوند توحید و عدالت که در مهدویت به هم رسیده‌اند، زندگی انسان را به گونه‌ای رقم می‌زند که در طرحی کلی و سیری مشخص آنگونه عمل کند که در همان حال به هدف رسیده باشد.^۱ از این منظر انسانی که خواهان توحید است و در آرزوی عدالت، در باور مهدوی نمی‌تواند از هر راهی برود و از هر حربه‌ای برای رسیدن به مقصود بهره‌گیرد که در این صورت دیگر هدف چیز دیگری است و مقصد فرسنگ‌ها آن طرف‌تر.

آنچه در مفهوم مهدویت به‌طور جدی مطرح است، حقیقت هدایت است. جریان‌دوسویه که از طرفی خالق و مدبر جهانیان و پروردگار عالمیان آن را قراردادده است تا انسان به وسیله آن به صراط مستقیم و بهترین راه به سمت هدف آفرینش گام بردارد و

۱. المنتظر لأمرنا کالمشحط بدمه فی سبیل الله؛ شیخ صدوق، کمال‌الدین، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ هجری قمری، ج ۲.

در سوی دیگر این انسان است که می‌تواند و می‌باید آن را برگزیند و طالب هدایت شود تا هم راه را بیابد و هم راه‌بری که او را به مقصد برساند؛ جلودار آگاه و آزادی که در ظلمات زمین و تنگنای محدودیت‌ها و نیازها به او راه نشان بدهد و البته آنگاه که به راه افتاد و در صراط گام برداشت، او را به هدف برساند؛ امامی که به تمام معنا انسان را هدایت کند، هدایت به آنچه انسان نمی‌داند و بر آنچه انسان نمی‌تواند و کل مطلب در همین جاست که همین انتخاب و سرسپردگی به ولی که عهده‌دار است، خود هدف است و اینچنین مهدی - هدایت‌شده‌ای که هدایت می‌کند - نه تنها راه نشان می‌دهد و راه می‌برد که چون جلودار کاروان انسانی در هر لحظه از زمان و هر برهه از تاریخ در راه عبودیت پروردگار است و در این راه به مقصد رسیده است، خودهدف است. مهدی انسان کامل است و کمال انسان و زندگی‌اش، حیات حقیقی و ایده‌آل بشر و هم اوست که آدمی را به آنچه خود بدان رسیده است، راه‌نما و راه‌بر است و این‌گونه مهدویت نه تنها طریقت که موضوعیت نیز می‌یابد.

جریان هدایت که از جانب خداوند صورت می‌پذیرد، با شناساندن پروردگار به انسان آغاز می‌شود و در گام بعد با شناخت رسول کامل می‌شود و سپس به شناخت حجت تکمیل می‌گردد تا مانع از آن شود که آدمی راهش را به سمت هدف گم کند و در راه بماند!

آنها که به این صراط راه یافته‌اند اهل نعمت‌اند و آنها که از این هدایت - چه در روشن‌گری و شناخت و چه در دست‌گیری و حرکت - روی برتافته‌اند، ناگزیر یا از روی عناد و تکبر به بن‌بست می‌رسند و به غضب الهی گرفتار می‌آیند و یا گمراه و ضال در انبوه شبهه‌ها و هزارتوی اوهام می‌مانند و عمری سرگردان به‌سرمی‌برند تا به ملاقات مرگ رسند. مرگی که ثمره یک عمر زندگی است و کسی که بمیرد و امام زمان

۱. اللهم عرفني نفسك فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك اللهم عرفني رسولك فإنك إن لم تعرفني رسولك لم أعرف حجتك

اللهم عرفني حجتك فإنك إن لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۳۷

خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است^۱. اینچنین، شناخت امام عصر تنها راه برای رهایی از زندگی و مرگ جاهلانه می‌شود.

درک اضطرار

به طور کلی وقتی از اهمیت سخن می‌گوییم، به صرف مهم بودن یک موضوع اشاره می‌کنیم اما آن هنگام که پای ضرورت به میان می‌آید، منظور پرداختن به آن اهمیت در زمان حاضر و موقعیت فعلی است. با این نگاه، این سوال مطرح می‌شود که با این وجود اهمیت مهدویت، چه دلایلی باعث می‌شود که ما به سراغ آن رویم و از امام مهدی علیه السلام گفتگو کنیم؟ برای پاسخ به این سوال می‌توان از پنجره‌های گوناگون و زوایای متعدد به موضوع نگریست تا عمق جریان درک شود و بلندای قله با نگاه‌های متفاوت به آن احساس گردد.

در نزدیک‌ترین نگاه، تشیع و شیعه بودن است که این ضرورت را اقتضا می‌کند. شیعه از آن جهت که با امامت آغاز می‌شود و با آن زندگی می‌یابد و در نهایت به مهدویت می‌رسد، همواره هویت خود را وامدار امامت و مهدویت می‌داند و هر چه بر آن پای فشارد و پیش رود ضروری است چرا که اصل و اساس آن و هویت آن بسته به مهدویت است. اصلاً شیعه بودن ارتباطی ناگسستنی با مهدویت دارد و شیعیان به عنوان میراث‌داران رابطه انسان و آسمان، رمز حیات خود را در استمرار این رابطه می‌دانند و بدیهی است که بی گفتگو از امام مهدی علیه السلام این استمرار میسر نیست. در نگاهی کلی تنها این شیعه است که با حفظ آنچه از وحی و رسالت و معنویت به جای مانده، حامل امانتی سترگ برای انسان‌هاست و بشارت موعودی که منجی انسان است را به روشن‌ترین و کامل‌ترین بیان به همراه دارد.

گذشته از این، عالم تشیع و شیعیان امروز زمانه‌ای را تجربه می‌کنند که بیش از

۱. من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، قم، موسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ هجری

قمری، ج ۱۶، ص ۲۴۶ و شیخ صدوق، کمال‌الدین، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ هجری قمری، ج ۲، ص ۴۰۹

پیش ضرورت پرداختن به مهدویت، آن‌هم با نگاهی جدی و راهبردی، در آن مطرح است. حقیقتی که قرن‌ها شیعه بر حول او گردآمده بود، در این روزگار آشکار شده است و دیگران و البته مخالفان نیک دریافته‌اند که این زندگی و حیات در کجا سرچشمه دارد و از کجا آب می‌خورد. با این تعاریف، آنچه ضروری است طرح مهدویت به منظور انسجام فکری و عملی در میان شیعیانی است که هر چه پیش می‌رویم، دسته‌دسته از گوشه‌ای برمی‌خیزند و ظهور می‌کنند. همچنین در مواجهه با دیگران، آنچه ضرورت دارد ترسیمی درست از مبانی و آرمان‌های تشیع است، پیش از آنکه دیگران این کار را انجام دهند و آن را تا سرحد انقلابی‌گری ناکارآمد تنزل دهند و راه حقیقت را بر انبوه کنجکاوانی که مشتاقانه از انقلاب ایران و نبرد لبنان و کشتار یمن و عراق می‌پرسند، ببندند.^۱

از منظری دیگر مهدویت و طرح آن در بین عموم مسلمانان و جهان اسلام ضروری می‌نماید. این همه بحث بر سر اتحاد دنیای اسلام و پیوند ملت‌های مسلمان به ناچار بحث از آرمان این اتحاد را به دنبال دارد. به راستی مسلمانان بر سر چه چیزی می‌توانند

۱. فرانسوا توال در کتاب خود درباره تشیع می‌نویسد: «به طور کلی می‌توان گفت برنامه این مذهب در وجه دنیوی‌اش عبارت است از زندگی در انتظار امام زمان، همراه با مبارزه در راه برقراری عدل در روی زمین. هر کس به آسانی درک خواهد کرد که مذهب شیعه با داشتن چنین استخوان‌بندی فلسفی و مذهبی قادر خواهد بود همچون اهرم بی‌مانندی برای ایجاد بی‌ثباتی در جهان عمل کند. از سوی دیگر، شیعیگری گرچه در یک منطقه جغرافیایی نسبتاً وسیع اما مشخص پراکنده است، نبردی را دنبال می‌کند که از نظر او عالم‌گیر است. در واقع مهدی‌گرایی شیعه را می‌توان با کمونیسم مقایسه کرد. اقلیت‌های شیعه برای رهایی جهان می‌جنگند، همچنان‌که در اندیشه مارکسیستی پرولتاریا برای رهایی تمام بشریت مبارزه می‌کرد. به همین دلیل و از این پس نه تنها وظیفه کارشناسان و ناظران امور بین‌المللی بلکه بر عهده رهبران سیاسی است که این موقعیت را کاملاً درک کنند. استقرار صلح در خاورمیانه و بنابراین در جهان در واقع بستگی به برخورد صحیح با این نیروی جدید بین‌المللی دارد که همانا جوامع شیعه است [ص ۲۵ و ۲۶]». وی در ادامه نتیجه می‌گیرد که «این دیدگاه به همان نسبت که کمونیسم را محکوم می‌کند سرمایه‌داری را نیز مردود می‌شمارد. برخورد خشن شیعیگری فقط به مواضع ژئوپلیتیکی آن در خاورمیانه بستگی نداشته، بلکه در محتوی مهدیانه آن نهفته است [ص ۱۷۹]». برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: فرانسوا توال،

و می‌خواهند متحد شوند، جز حقیقت اسلام و چه مدلی می‌تواند مبنای حرکت مسلمانان قرار بگیرد، جز تمدن مهدوی که حقیقت بسط‌یافته حکومت نبوی است؟ از سوی دیگر به نظر نمی‌رسد مشکلات مسلمانان در دنیای کنونی که در رأس آن رویارویی تمام‌عیار با غرب متجدد - از فکر و فلسفه گرفته تا حکومت و تجارت - قرار گرفته است، بدون در نظر گرفتن مهدویت تمامی داشته باشد؛ عنصری که نه تنها از جمله اشتراکات عقیدتی همه مسلمانان محسوب می‌شود^۱ که به دلیل رویکرد جدی و قوی آن به آینده بسیار راه‌گشا است و گفتگو از آن به عنوان طرحی برای برون‌رفت از وضع کنونی ضروری است. در سویی دیگر روند روبه‌افزایش‌گرایش به اسلام به خصوص در سرزمین‌های ناآشنا و به‌دور از فضای اسلامی، اگر چه پدیده مبارک و مهمی است اما از آنجا که درک و تشخیص حقیقت اسلام برای انسان امروز دشوار شده است و اینچنین نیست که مانند سایر ادیان و مذاهب، تعالیم کلی و اساسی اسلام به خوبی شناخته و تبیین شده باشد، نگران‌کننده و مسئولیت‌زا نیز هست. ذهنیت موجود در خصوص اسلام و آموزه‌های آن غالباً به ابعاد ظاهری و صوری محدود شده و از دست‌یابی به بخش مهمی از تعالیم و مفاهیم اسلامی بی‌بهره است. ضرورت گفتگو از روح اسلام و آموزه‌های آن و ارائه طرحی به مشتاقان برای آینده، نمی‌تواند به مفاهیم و آموزه‌های مهدویت بی‌ارتباط باشد. اگر مسلمانان بخواهند از آینده حرفی داشته باشند، بی‌گفتگو از آرمان مهدویت غیرممکن است. چه می‌توان گفت که اسلام این‌ها را می‌خواهد و این‌ها را نه، اما نمونه‌ای کامل که به‌طور مشخص این خواسته‌ها را تحقق بخشد فقط با عنایت به مهدویت قابل دسترسی است. بگذریم از موانعی که بر سر راه شناخت درست از اسلام قرار داده شده است که مهم‌ترین آنها ذهیت بیگانگان و حتی نسل‌های جدید مسلمان مبنی بر بدوی‌بودن و خشونت‌محوری این دین - چه در حوزه نظر که به عقاب و پاداش الهی محدود است و چه در حوزه عمل که به جهاد و حدود می‌رسد - است. این همه بدون صحبت از آرمان و هدف، چگونه توضیح می‌بایند و

۱. ر.ک: سیدنا مرهاشم العمیدی، در انتظار قنوس، ترجمه مهدی علیزاده، قم، موسسه امام خمینی، ۱۳۸۳

چه طور می توان آنها را تحلیل کرد بی آنکه از مصلحت برای رسیدن به یک حقیقت برتر سخن به میان آوریم؟ حقیقتی که در مهدویت کلی ترین و وسیع ترین و محسوس ترین نمای خود را یافته است.

ضرورت دیگری که موجب می شود صحبت از مهدویت موضوعیت یابد، تعامل و گفتگو با پیروان سایر ادیان است که البته چشم انداز اسلامی در این عرصه بی مانند است. طرح موضوع مهدویت، هم از آن جهت که ناظر به اهداف و غایات است و هم از آن حیث که تصویری کامل از انسان و جهان و آغاز و استمرار و پایان تاریخ می دهد و ادیان ابراهیمی را در درون طرح خود جای می دهد، نقش موثری در به ثمر رسیدن این گفتگوها و فعالیت ها خواهد داشت و می تواند به تقریب افکار پیروان ادیان بر محور یک اندیشه حقیقی و صحیح - و نه صرف خوب بودن وحدت و رنگ عوض کردن پیروان ادیان - کمک کند.

زندگی انسان امروز به جورچینی می ماند که همه قطعات آن به اشتباه در جایی غیر از جای خود قرار گرفته اند و اینچنین صحبت از بحران ها و معضلات و راه نجات از آنها حرف و حدیث هر جمع و محفلی است. روابط و مناسبات نامتناسب انسانی و نابرابری های موجود در کنار بحران های زیست محیطی و بیماری ها و کمبودهایی که روز به روز به تعدادشان افزوده می شود، همگی دست به دست هم داده اند تا بسیاری از آدم ها و سازمان ها و نهادها در صدد نجات و رهایی و بازسازی برآیند و بشارت دهنده وضع مطلوب شوند اما در روزگاری که ما زندگی می کنیم، درآمدن از چاله و افتادن در چاه مدل طبیعی زندگی انسانی به شمار می رود. نکته اینجاست که انسان امروز با آن که دردها و بحران ها را با تمام وجود لمس می کند در کمال تاسف از ریشه این نابسامانی ها و آنچه باعث به وجود آمدن این وضع شده است عموماً بی اطلاع است و بر همین سبیل می توان ادعا کرد تمام راه هایی که برای فرار از این وضعیت پیشنهاد می کند به ناکجا آباد ختم شود. حتی درمان هایی که برای ارواح خسته و دل های منزجر انسان امروز پیشنهاد می شود و سوغات هایی از هند و تبت و مریخ برای آنها به ارمغان

می‌آورد نیز کارگشا نیست و تنها مزیت‌شان افزودن باری بیشتر بر دوش مخاطبان است. گویی تقدیر این‌چنین رفته است که این بحران‌ها و بن‌بست‌ها زمینه‌ساز بازگشت به راهی باشد که زمانی انسان‌ها از پذیرش آن سرباز زدند.

در این شرایط، مهدویت به عنوان عصاره خالصی از معنویت و عدالت همچون راهی که خداوند برای نجات انسان فراهم آورده است، در پیش پای انسان امروز قرار گرفته است و این انتخاب اوست که بازگردد و راه بیفتد و یا بر سبیل لجبازی به تجربه بن‌بست‌ها ادامه دهد. طرح مهدویت و گفتگو از موعود ادیان و جامع امت‌ها به عنوان حقیقتی ورای نسخه‌های امروزی بزرگ‌ترین هدیه‌ای است که می‌توان به انسان امروز داد. در چنین شرایط خطرناکی که امکان خطا و اشتباه در آن فراوان است، گفتگو از امام مهدی علیه‌السلام می‌تواند شمار وسیعی از افرادی که در استضعاف و اضطراب به سر می‌برند را به ساحل نجات رهنمون شود. این مستلزم آن است که از یک سو این گفتگو و دعوت به نحو صحیح و اصیل صورت پذیرد و از سوی دیگر انسان‌ها تمام تلاش خود را به کار گیرند تا صادقانه و عاقلانه راه را از بی‌راه تشخیص دهند.

ضرورت این مسئله در رابطه با جوانان افزایش می‌یابد؛ کسانی که به مقتضای سن و روحيات‌شان بیش از دیگران به دنبال راهی به آینده می‌گردند و تمنای هویت می‌کنند. بدون شک دستیابی به هویت، بی‌آنکه جوان خود را در پایان راهی از گذشته که به او رسیده است و در ابتدای راهی که به آینده‌ای مشخص در جریان است احساس کند، میسر نمی‌شود. مهدویت از آن جهت که تفسیری واقعی و معنوی از گذشته انسان به دست می‌دهد و نیز افقی روشن پیش روی او می‌گشاید بیشترین مخاطبان خود را در میان جوانان خواهد یافت.

در چشم‌اندازی وسیع‌تر، انقلاب اسلامی ایران محصول اراده‌ای تاریخی است که ارتباط وثیقی با مهدویت دارد و خاستگاه، مبانی و مقاصد آن برخاسته از بطن اندیشه امامت و مهدویت و استمرار آن در سازمان وکالت و نیابت است. از این رو توجه به پشتوانه تاریخی این انقلاب و نقش و تاثیر آن در مناسبات و تحولات جهانی که با

عصر تازه‌ای از حضور دین و معنویت‌گرایی توأم شد و همچنین ترسیم همه‌جانبه مشخصات آن در مقایسه با سایر انقلاب‌ها و حرکات‌ها، بی‌عنایت به اندیشه مهدویت ناقص و ابتر است. چه‌اینکه این خاستگاه و این آرمان، هم در اندیشه و کلام رهبران انقلاب و هم در فکر و جان مردمی که آن را پدیدآوردند حضوری پررنگ دارد. از این منظر، آنها که دل در گرو ادامه این انقلاب و حرکت آن به سمت ایده‌آلی که از ابتدا معطوف به زمینه‌سازی ظهور امام‌مهدی علیه‌السلام تعریف شده است دارند، ناگزیرند تا با پرداختن به مهدویت، هویت، موجودیت و روند انقلاب اسلامی را توضیح دهند و تحلیل کنند. فقدان این عامل جدای دورماندن از آرمان‌ها و اختلال در جریان اصلاح، باعث می‌شود آنها که از بیرون با آن مواجه می‌شوند و یا حتی افرادی که در درون آن متولد می‌شوند و رشد می‌یابند - آنچنان که تنها به نظاره بخشی از یک فیلم پرداخته باشند - نتوانند به فهم درستی از آن نایل آیند. انقلاب اسلامی هم در هویت‌یابی و هم در حرکت به سمت آرمان، محتاج پرداختن جدی به مهدویت است.

علاوه بر این، توانمندی‌های اندیشه مهدوی در جهت‌دهی و هدایت مباحثات و گفتمان‌های فکری و اجتماعی مطرح در جامعه امروز انکارناپذیر است. مباحث معطوف به تمدن اسلامی، نهضت نرم‌افزاری و تولید علم و نیز جنبش عدالت‌خواهی و گفتمان‌هایی از این دست، بی‌توجه به مهدویت ثمره‌ای نخواهند داشت و در راه خواهند ماند. مهم‌ترین ویژگی مهدویت در این عرصه آن است که با در نظر گرفتن چارچوب هر بحث، با توجه به خاصیت مشخص و روشن‌بودنش، خطر ورود به بی‌راهه‌ها و سردرآوردن از مدل‌های غیرتوحیدی و توهمی را خنثی می‌کند و همواره مانند چراغی در مسیر، هم راه می‌نماید و هم از بی‌راهه برحذر می‌دارد. اینکه منظور ما از تمدن اسلامی چیست و درصدد راهیابی به چه نوع تمدنی هستیم و نمونه تاریخی آن دقیقاً کجا و چه زمانی محقق شده است، نهضت نرم‌افزاری برای چیست و به کدام هدف نظر دارد و از چه مسیری می‌بایست عبور کند و عدالت‌خواهی چگونه معنای دقیق و شفافی می‌یابد و چه شیوه‌ای را در پیش گیرد تا به دعوای کارگر و سرمایه‌دار

محدود نگردد، همگی نکات اساسی هستند که گمان نمی‌رود بدون پرداختن به مهدویت قابل حل و پاسخ‌گویی باشند.

به کجا می‌رویم؟

پس از گفتگو از ضرورت پرداختن به مهدویت، نوبت آن است که از چگونگی این حرکت و الزامات و گستره آن حرفی به میان آورد و طرحی ارائه داد. بحث از چگونگی پرداختن به مهدویت ناظر به فعالیت‌هایی است که به منظور کسب شناخت درباره امام مهدی علیه‌السلام و ترویج و تبلیغ و گسترش فرهنگی که بر شناخت آن حضرت تکیه دارد صورت می‌پذیرد. آنچه مهم است، صحبت از بینش‌ها و روش‌هایی است که به‌طور کلی در این عرصه به کار بسته می‌شود و به کار می‌آید که در نهایت یا به شناخت و عمل بهتر می‌رسد و یا آسیب‌هایی را به دنبال دارد.

وقتی از فعالیت درباره مهدویت سخن می‌گوییم، ناخواسته حضور دو دسته را مفروض گرفته‌ایم؛ نخست کسانی که فعالیت می‌کنند و دیگر مخاطبان این فعالیت. به عبارت دیگر انسان‌هایی بر اساس انگیزه‌ها و ضرورت‌هایی - که ابتدای این نوشتار در صدد اشاره به آنهاست - تصمیم می‌گیرند که به شناخت خود و دیگران از مهدویت پردازند و دیگرانی که عموماً وابستگی ذهنی و عاطفی به این مسئله دارند و به اصطلاح مخاطبان و مصرف‌کنندگان گروه نخست محسوب می‌شوند تا در فرآیندی تعاملی حقیقت مهدوی شناخته و منتشر شود و به عمل برسد و در واقعیت حضور پیدا کند و به وضع ایده‌آل نزدیک گردد.

شناخت آنچه می‌بایست در این فرآیند صورت پذیرد و اعمال شود ریشه در شناخت ما نسبت به مهدویت و موضوع کاری است که می‌خواهیم بدان پردازیم و اینچنین است که هر مقدار فهم ما از حقیقت مهدویت تکامل یابد در پرداختن به آن توفیق بیشتری خواهیم یافت. این حقیقت تنها آموزه‌ها و اعتقاداتی که در باب مهدویت وجود دارد را شامل نمی‌شود که آنگونه که ذکر شد مهدویت، تنها هدف نیست بلکه

راه و وسیله را به همراه دارد و توجه به مقاصد و اهداف اسلام و معصومین و نیز سیره و مدل رفتار آنها - و حتی در مرتبه پایین‌تر آن سیره علما و زعما - می‌تواند بازگوکننده این مطلب باشد که چگونه باید از امام‌مهدی علیه‌السلام گفتگو کرد و در این راه فعال شد.

آنچه امروز شاهد آن هستیم این است که میان گروه نخست و متولیان امر با فضای عموم و جامعه شکاف محسوسی ایجاد شده است. آنچه در میان جامعه می‌گذرد، چیزی است و آنچه در میان به اصطلاح متولیان فرهنگ مهدوی - به معنای کسانی که دست‌اندرکار پژوهش و نشر فرهنگ مهدوی هستند - می‌گذرد، چیز دیگر.

در یک نگاه کلی فضای عمومی را می‌توان به دو طیف تقسیم کرد. یک دسته همچنان بر همان اعتقادات سنتی باقی‌مانده‌اند و هنوز که هنوز مسئله اساسی برای آنها، آمدن، زدن و کشتن حضرت و یا ملاقات‌گرایی است و طیف دیگر که اکثراً دانشجویان و علاقمندان به‌روزتر موضوع را تشکیل می‌دهند و اصرار دارند تا مهدویت و امام‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را آنگونه بفهمند که خود دوست می‌دارند. در چنین شرایطی، فضای علمی - تخصصی، از آنجا که با بیرون‌بی‌رابطه است و از مشکلات و سوالات و مسایل مطرح در میان جامعه به دور است، رفته‌رفته به آخر خط می‌رسد و این‌گونه می‌یابد که دیگر به همه مسایل پرداخته است و لذا به تکرار روی می‌آورد و تنوع‌آفرین می‌شود و یا در حالت بهتر، سر در هر کنجی فرومی‌برد تا چیزی بیابد و بتواند آن را به شکلی به موضوع مدنظر خود بچسباند. در صورتی که دائماً به فکر راه‌های نو و چیزهای مخاطب‌پسند برآمدن با در نظر گرفتن کاستی‌های علمی و پژوهشی موجود در بحث که فقط از عهده متخصصان و متولیان آن بر می‌آید، بسیار اشتباه است. هنوز که هنوز، مسایل بسیاری در حوزه پژوهش و طبقه‌بندی مسایل و روش‌شناسی و شیوه پرداختن به اصل بحث مهدویت برجای مانده است که برآوردن این‌ها وقتی برای تفرج و تازه‌طلبی نمی‌گزارد.

حالت ایده‌آل چنین به نظر می‌رسد که متخصصین و متولیان امر می‌بایست با

شناخت از مسایل و شوون و ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها، تحلیلی درست از آنها ارائه کنند و سپس با شناسایی وضع مطلوب از میان آموزه‌های مهدوی، میان آن مسایل و وضعیت مطلوب پل بزنند و صد البته این امر تنها با پشت میز مطالعه نشستن و غور در کتب و موعظه کردن میسر نیست و طبیعی دوار به طب می‌خواهد که به سراغ مخاطبانش رود و دردهای آنها که در ذهن و روح و روان و جسم‌شان ریشه دوانده است را با مرهم مهدویت درمان کند. به نظر می‌رسد که ما جای خود را با امام عوض کرده‌ایم و فکر می‌کنیم همچون امام باید بنشینیم تا مردم به سراغ‌مان بیایند^۱ حال آنکه این شأن امام است و وظیفه ما چیزی جز این.

بر این اساس فعالیتی مهم و مقبول است که از متن مخاطب برخاسته باشد و برای او به تحقیق رفته و پاسخی برای سوالات و نیازهای او فراهم آورده باشد. جالب آن‌جاست که شاهکارهایی همچون اصول کافی و نهج‌البلاغه انگیزه‌هایی اینچنین داشته‌اند و محصول این تعامل و در نظر گرفتن مخاطب بوده‌اند.

واقعیت امروز ما حاکی از آن است که فضای عمومی بیشتر از هر زمان دیگر نیازمند رسیدگی و کمک است. این نیاز هم به تشنگی‌ها و علاقمندی‌ها مربوط است و هم به آسیب‌ها و انحرافات. اینچنین است که موجی از کنجکاوی و پرسشگری نسبت به امام مهدی علیه‌السلام و ظهور و غیبت و قیام آن حضرت در میان توده‌ها شکل گرفته و روزبه‌روز همچون گلوله‌ای برفی که در دامنه کوه می‌غلطد و به پیش می‌آید، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود و متأسفانه همین شتاب و تورم، آسیب‌ها و انحرافات را به همراه دارد که در هر زمینه نیازمند پاسخگویی و هدایت است. با این وجود، هر عقل سلیمی حکم می‌کند که صرف کتاب‌های موجود در کتابخانه‌ها که به مهدی علیه‌السلام دعوت می‌کنند و یا پرده از نقاب فرقه‌ها و آسیب‌ها برمی‌دارند کافی نیست؛ چرا که در فرض کفایت دیگر نمی‌بایست اثری از این تشنگی و گمراهی وجود داشته باشد. نکته

۱. مثل الامام مثل الكعبه اذ توتی و لاتاتی؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ هجری قمری، ج ۳۶.

اینجاست که ما بتوانیم به تعادلی دست یابیم تا هر آنچه که بیشتر در حوزه پژوهش و مطالعات تخصصی پیرامون مهدویت عمیق می‌شویم، از سوی دیگر جانب جامعه و عموم را حفظ کنیم و از عقم و نازایی و بی‌تناسبی و بی‌توازی به در آییم و آنچنان نباشد که از یک سو تعداد زیادی به اصطلاح متخصص و مهدی‌پژوه داشته باشیم و در سویی دیگر جامعه‌ای و جوانانی که از مهدویت جز داستانی و اسطوره‌ای هیچ نمی‌دانند.^۱

آنچه در این میان مهم است و حالت ایده‌آلی برای پرداختن به بحث مهدویت به شمار می‌رود این است که علاوه بر پژوهش‌ها و مطالعات تخصصی که لازمه شناخت و شرح و تبیین آموزه‌های مهدوی است، به ایجاد بینش و نیز تغییر نگرش عموم انسان‌ها و مردمان نسبت به مهدویت اقدام کنیم که البته این مهم بدون در نظر گرفتن پژوهش‌های تخصصی به عنوان پیش‌نیاز بی‌ثمر خواهد بود. آنچه باعث می‌شود اندیشه و فرهنگ مهدوی شناخته شود و به جریان افتد و در نهایت در عمل و جهت‌گیری انسان و جامعه، آن هم به نحو صحیح و خالص، بروز یابد همین مسئله است که نگرش مطابق با واقع نسبت به این موضوع تبیین و ارائه شود و به تصحیح نگرش‌های غلط در این باب پرداخته شود. برای عملی‌ساختن این هدف راهی جز آموزش، آن هم در گستره عمومی، به نظر نمی‌رسد. آموزشی که هم به ایجاد بینش و نگرش نظر داشته باشد و هم در روند کلی آن، اصلاح برداشت‌های نادرست و تغییر رفتارهای بیگانه با فرهنگ مهدوی دیده شده باشد. چنین رویکردی علاوه بر آنکه فرآیند شناخت مهدویت را به جریان می‌اندازد نتایجی را دربردارد که حداقل آنها همان شناخت، انتشار و سازندگی عمومی فرهنگ مهدوی است. گذشته از آن که این نگاه با این گستره وسیع

۱. در يك مسئله‌شناسی که از حدود هزار دختر نوجوان قمی صورت گرفته است، بیش‌تر آن‌ها شناختی بسیار مبهم و اندک نسبت به مهدویت داشته‌اند و عمده مشکل آنان این بود: آیا صحیح است که وقتی امام زمان (عج) ظهور می‌کند پای اسب ایشان در خون آدم‌هایی که سر آن‌ها توسط آقا زده شده است فرو می‌رود؟؛ مرکز تخصصی مهدویت، فصلنامه تخصصی انتظار، شماره ۱۲، مقاله چشم‌اندازی بر برخی از آسیب‌های تربیتی مهدویت

و این چشم‌انداز رفیع که به تمامیت مهدویت و عموم انسان‌ها نظر دارد، محیط‌های علمی و پژوهشی و تخصصی را به تکاپو وا می‌دارد و چه در حوزه شناخت و علم به موضوع و چه در زمینه انتشار و ابلاغ آن افق‌های جدیدی می‌گشاید. آموزش عمومی مهدویت بدین معناست که ما بدانیم و باورکنیم آنچه راه رسیدن به حقیقت مهدوی و استقبال از ظهور امام مهدی علیه‌السلام را هموار می‌کند، زمینه‌سازی عمومی در میان عموم جامعه است. این زمینه‌سازی که وظیفه ماست، به ایجاد بینش و یا تغییر نگرش نسبت به مهدویت در میان مردمان نیاز دارد و این عامل جز با آموزش میسر نمی‌شود.^۱ آموزشی که هم بتواند وضعیت کنونی زندگی فرد و جامعه و جهان را توضیح دهد و دردهای آن را معرفی کند و هم در رتبه‌ای رفیع‌تر بهترین و تنها راه را برای درمان آنها ارائه کند.

چه باید کرد؟

سخن از آموزش عمومی فرهنگ و اندیشه مهدوی و اصطلاحاً مهدویت است و شایسته آنکه از لوازم و مقدمات آن طرحی به میان آوریم. آنچه به عنوان اولین گام در طی این مسیر به نظر می‌رسد، ایجاد یک پایگاه اطلاعاتی است که از طریق آن بتوان دیدی جامع از آنچه تاکنون درباره مهدویت صورت گرفته حاصل نمود و سیمایی از این گستره ترسیم کرد. کتاب‌ها، مقالات، پژوهش‌ها، محصولات، شخصیت‌ها و بنیادهایی که پیرامون این موضوع شکل گرفته‌اند و یا به نوعی به مهدویت نظر داشته‌اند محتوای این بانک اطلاعاتی را شکل می‌دهند. نکته مهم در این میان گردهم‌آوری برگزیده‌ها و دست‌کم مطمئن‌هاست چه اینکه صرف گردآوری مجموعه‌ای عریض و طویل از همه آنچه به این امر مربوط می‌شود نه ممکن است و نه ضروری و نه معقول.

۱. رحم الله عبداً حیاً امرنا... يتعلم علومنا و يعلمها الناس فإن الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا؛ علامه مجلسی،

بجارات‌النوار، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ هجری قمری، ج ۲، ص ۳۰

این حجم از اطلاعات که البته می‌بایست طبقه‌بندی شوند و بسته به موضوعاتی که در مطالعات مهدوی وجود دارند، تبویب و چیده شوند، گنجینه‌ای از فرهنگ و میراث مهدوی را تشکیل خواهند داد تا مورد استفاده عموم مخاطبان قرار گیرد و زیربنای آموزش را شکل دهد. ایجاد این پایگاه از جهتی دیگر نیز دارای اهمیت است و آن اینکه می‌توان از طریق آن نسبت به آنچه تاکنون در این عرصه تولید و ارائه شده است، آگاهی یافت و نسبت به اهمیت و گستردگی این آثار و فعالیت‌ها نمونه‌ای بدست داد. گذشته از این در مراحل بعدی ثمرات دیگری بر این خزانة مترتب است؛ نقش راهنمایی و درگاهی^۱ این مجموعه باعث می‌شود نه تنها مخاطب عمومی برای یافتن آنچه می‌خواهد، فرسنگ‌ها راه نرود و مقادارها هزینه نکند که اهل فن و پژوهشگران و فعالان عرصه مهدوی نیز نسبت به آنچه آماده و ارائه شده مطلع گردند که در این صورت دیگر شاهد تولید آثار تکراری و موازی و انجام فعالیت‌هایی برای چندمین بار نخواهیم بود و به آشفتگی بازار نشر و پخش تولیداتی که به این عرصه مربوط هستند دچار نخواهیم شد. از طرفی راه برای پژوهندگان و هنرمندانی که به دنبال موضوع و سوژه بکری برای فعالیت و خدمت می‌گردند بازخواهد شد و با در کنار هم قرار گرفتن این مجموعه، نقاط مغفول و مهمل گزارده شده و ضعف‌ها و کاستی‌ها رخ می‌نماید که در نتیجه هم می‌تواند خلاءهای علمی و پژوهشی مهدویت را پرکند و هم زمینه‌ساز تولید آثار و محصولات بدیع و مفید گردد. نادیده گرفتن این گام به منزله شناختن همه تلاش‌هایی است که در گذر زمان و مکان تا به اکنون در رابطه با مهدویت صورت گرفته است و آنها که چشم بر این همه می‌بندند ناچار یا به تکرار می‌افتند و یا به نفی و انکار می‌رسند.

هر فکر و فرهنگی مادام که نتواند آنچه در خود پدید آورده را به بیرون ارائه دهد و در نشر هنرمندانه محتوایش بکوشد راه به جایی نمی‌برد و زندانی نازایی خویش

است. در دومین گام از آموزش عمومی مهدویت باید به سراغ یکی از اساسی‌ترین ضعف‌ها و کاستی‌های این عرصه می‌رویم. این که فقط شعار می‌دهیم که مهدویت تنها را نجات انسان و جامعه و جهان امروز است - که البته به حق چنین است - دردی را دوا نمی‌کند و تازه اگر ادامه و استمرار نداشتند باشد به شک و تردید گرفتار می‌آید. شاید بتوان گفت بزرگترین مشکل ما نه تنها در مهدویت که در فهم و ارائه کلیت دین و اسلام، همین بی‌حاصلی و محصول‌ندادن است. در مقابل راز این که غرب و دیگران به حاکمیت رسیده‌اند، این است که افکار و ایده‌های اساسی آنان تبدیل به محصول شده است و در هر یک از شوون زندگی وارد شده و به عنوان نماینده آن فکر و ایده، حرفی برای گفتن و راهی برای رفتن داشته است. اینکه مکاتب فلسفی غرب به سرعت در اجتماع و سیاست و هنر وارد می‌شوند و در هر یک از این زمینه‌ها تحولی پدید می‌آورند و این تحولات، زندگی اهالی آن فرهنگ را شکل می‌دهند و به اصطلاح مدل زندگی^۱ پدید می‌آورند، باید برای ما محل عبرت باشد؛ از فلسفه گرفته تا جامعه و سیاست، می‌توانند میزبانی برای حضور مهدویت در مسایل آن حوزه باشند و شاهد تحول و دگرگونی‌های اساسی که این ورود به دنبال خواهد داشت. لذا می‌بایست از تلاش‌هایی که در نظر دارند سایه وحی را از دریچه امامت و مهدویت بر گستره شوون مختلف زندگی ما بگسترانند استقبال نمود و در این راه که البته هنوز در ابتدای آن هستیم جدی‌تر بود.

مشکل ناتوانی از ارائه محصول، تنها به محصولات فکری محدود نمی‌شود بلکه در حد کتاب و فیلم و رمان نیز حضور دارد. بعد از این که ما توانستیم در زمینه‌های فکری و فلسفی برای عموم اهل تحقیق و پژوهش و دانشوران حرفی به میان آوریم و طرحی نشان بدهیم و یا شاید پیش‌تر و مهم‌تر از آن، این است که به عموم بپردازیم و باز در لاک ذهن‌گرایی محصور نمانیم. آنچه فرهنگ غرب را گسترش می‌دهد و دلهره را در

دل رهبران فرهنگ‌های بیگانه با آن فرهنگ ایجاد می‌کند مظاهر و محصولات آن فرهنگ است. این درست است که تمدن غرب بر مبنای اومانیسم و لیبرالیسم استوار شده است اما آنچه جوانان غربی و شرقی و چینی و هندو و مسلمان را گرفتار کرده است، پدیده‌هایی از قبیل فیلم‌های سینمایی، بازی‌های رایانه‌ای و نوع پوشش و آرایش و ورزش و سرگرمی است که در قالب بازیگران، خوانندگان، قهرمانان و ورزشکاران تجلی می‌یابند بی‌آنکه مخاطبان آنها فهم و درک درستی نسبت به مفاهیم و آموزه‌هایی که پشت‌پرده این مظاهر و محصولات نهفته‌اند، داشته باشند. اینچنین است که دیگر نیازی نیست تا حاکم غربی و فیلسوف لیبرال برخیزد و به میان مخاطبانش در سرتاسر جهان برود و برای آنان سخن براند بلکه این محصولات او هستند که حتی در سرزمین‌های مقصد تکثیر می‌شوند و دست‌به‌دست توزیع می‌شوند و تنها زحمت تولید بر گردن اربابان غربی باقی می‌ماند. در این عرصه نیز دست ما بیش از آن که تصورش را بکنیم خالی است.

به نظر می‌رسد ریشه‌های این مشکل را هم باید در همان موانعی جست که باعث می‌شوند تولیدات فکری ما حتی فرصت بروز و ظهور نیابند. ما هنوز قادر نیستیم محتوای ثقیل معارفی که در دسترس داریم - که البته این سنگینی اقتضای آن رتبه از معرفت است - را خرد کنیم و تلطیف شده به محصول تبدیل نماییم. کاری که در جبهه مقابل به بهترین وجه و بیشترین سعی صورت گرفته و می‌گیرد و حجم عظیمی از داستان، رمان، آثار هنری و فیلم‌ها گواه این مطلب‌اند. از خیل عظیم فیلم‌های هالیوودی که در آستانه آغاز هزاره سوم میلادی به این طرف تولید شده‌اند و گویی بر سر پرداختن به مفاهیم نجات و منجی و هزاره‌گرایی و موعودباوری در همه ابعاد و شوون مسابقه گذاشته‌اند که بگذریم به آثار برگزیده‌ای می‌توان اشاره کرد که هنرمندانه توانسته‌اند مفاهیم انتزاعی و فکری را در قالب عینیت بازسازی و ارائه کنند، آن هم برای کودکان و نوجوانانی که دورترین گروه مخاطبان نسبت به این گزاره‌ها محسوب

می‌شوند.

از باب نمونه، انیمیشن مورچه‌ای به نام زی^۱ حکایت طبقات اجتماعی و انقلاب کارگری را آن‌چنان با اندیشه آرمان‌شهرگرایی پیوند زنده و در قالب زندگی مورچه‌گان به تصویر کشیده است که هر بیننده خاص و عامی را مسحور می‌کند. نقد و نفی وضعیت کنونی و سودای رسیدن به آرمان‌شهر حشرات^۲ از یک سو و روایت زندگی طبقه کارگری و توهم توطئه از سویی دیگر و اساساً بحث بر سر اینکه آرمان‌شهر وجود دارد یا نه، چنان در این فیلم گنجانده شده است که می‌توان از آن به عنوان یک محصول آموزشی بهره جست و دانشجویان را به بهانه شناخت این موضوعات به تماشای آن دعوت کرد.

کیفیت محتوای آثاری از این دست، به گونه‌ای است که اجازه نمی‌دهد این‌گونه قضاوت کنیم که برای تولید محصول حتماً می‌بایست از محتوا کاست و به جذابیت افزود و استانداردها را درهم‌شکست.

فراموش نکنیم که آثاری همچون اصول کافی و نهج‌البلاغه ماهیتی محصول‌گونه داشتند و با هدف ارائه به مخاطب عام به وجود آمده‌اند، حال آنکه هنوز هیچ اهل فن و تخصصی خود را بی‌نیاز از مراجعه به آنها و آموختن از آنها نمی‌داند. بنابراین نمی‌توان به بهانه عمق و غنای مهدویت از تولید محصولات مطلوب صرف‌نظر کرد و یا محصول را از باب رعایت مخاطب آنچنان مسخره و سبک‌پنداشت که بویی از موضوع نبرده باشد.

اینکه اکنون خبری از تولید و ارائه محصولات متناسب با فرهنگ مهدوی نیست و یا تعداد آنهایی که قابل قبول‌اند اندک است، ریشه در دو چیز دارد؛ اول آنکه اهل تحقیق و پژوهش دغدغه تولید آن را ندارند و در نتیجه آثار پژوهشی و حتی کاربردی

1. antZ

2. Insectopia

آنان نیز محل بحث است و دیگر آنکه اهل فن و هنر نیز دغدغه امام مهدی علیه السلام را در فکر و قلب نمی‌پرورانند چه اینکه اگر این‌گونه بود به ظهور می‌رسید و در عمل دیده می‌شد.

آنچه در این گام می‌توان به عنوان شروع پیشنهاد کرد، تدوین مجموعه‌ای از متون و آثاری است که تاکنون در حوزه مهدویت قلم‌فرسایی شده است. این مجموعه که البته خود می‌بایست محققانه و هنرمندانه تولید شود، می‌تواند هم به کار عموم آید و در دسترس مخاطب عام قرارگیرد تا با کلیات فرهنگ و اندیشه مهدوی آشنا شود و زمینه‌ساز نگرش و بینشی در او شود و هم دست‌مایه‌ای برای اهل هنر فراهم آورد تا روشن شوند و راه بیفتند و مهم‌تر آنکه بدانند از چه باید بگویند. این اثر اگر همراه با سوالات کلیدی و مبنایی شکل بگیرد توفیق بیشتری خواهدداشت و بهتر می‌تواند ژرفای موضوع و گستره بحث را جا بیندازد.

گام دیگری که می‌تواند به آموزش عمومی مهدویت کمک کند، ایجاد سامانه‌ای برای مشارکت مخاطبان فرهنگ مهدوی است به طوری که بتوان فاصله میان متولی و مخاطب را از بین برد و جامعه‌ای تشکیل داد که بر پایه همفکری، همدلی و همکاری اعضایش بر محور امام مهدی علیه السلام استوار شده باشد. این جامعه لزوماً قرار نیست که در یک جغرافیای خاص ظاهر شود بلکه آنچه مهم است ارتباط بین اعضای آن است و هر محملی که بتواند این ارتباط را فراهم آورد، طریقت می‌یابد. ضرورت ایجاد این ارتباط علاوه بر از میان برداشتن فاصله‌ها و حجاب‌هایی که اهل تحقیق و عموم مخاطبان را از یکدیگر دور می‌اندازند، به مشارکت خواندن و بهره‌بری و هدایت مشارکت عموم کسانی است که مخاطب فرهنگ مهدوی قرار می‌گیرند. در این صورت نه تنها عمق بیشتری از معارف و حقایق در دسترس عموم قرار می‌گیرد و سرزمین‌های تازه‌ای از مهدویت به مخاطب عام معرفی می‌شود که از آسیب‌ها و انحرافات که احتمال بروز می‌یابند جلوگیری کرده و به فرآیند آموزش عمومی طراوت و زندگی

می‌بخشد. در چنین ارتباطی دیگر یک نفر گوینده و دیگری شنونده نیست و باب نقد و نظر بسته نمی‌ماند. بماند که در چنین فضایی اهل پژوهش و تبلیغ فرصت بیشتری می‌یابند تا به روشنگری پردازند و هدایت افکار و رفتار را بر عهده گیرند. در قدم‌های بعدی می‌توان به رشد مخاطبان و پیوستن آنها به حلقه اهل پژوهش و تحقیق دل بست و حتی جایی برای مطالعات و تحقیقات و محصولات آنان در نظر گرفت. اینچنین اساتید و مخاطبان یکدیگر را می‌شناسند و سطح استفاده و بهره‌بری افزایش می‌یابد و می‌توان بر پایه این جمع که از عموم و بر محور مهدویت شکل گرفته است، انتظار حرکت‌ها و فعالیت‌های وسیع‌تر و گسترده‌تری داشت که به سازندگی و رشد و تولدی دیگر بینجامد و جریان شناخت، ترویج و عمل به آموزه‌های مهدوی که در راس آن معنویت و عدالت است کامل گردد و پیش رود.

دونکته

اول؛ عنایت به جوانان و آنها که در هنگامه بلوغ فکر و تن در جستجوی راهی و آرمانی برای یک عمر روانند تا نیم بیشتر زندگی را برای آن و به امید آن بنا کنند، در رشد فرهنگ مهدوی ضروری است.

هویت‌طلبی و تقاضای شناخت و درک و تجربه‌عاملی است که این گروه را از میان عموم مخاطبان فرهنگ مهدوی متمایز می‌کند. این پدیده مادام که با شناختی از گذشته و نگاهی به آینده پاسخ نیابد و جوان، دیروز و فردا و در نتیجه امروز خود را نیابد، به ساحل نمی‌رسد و در این میان مهدویت از آنجا که هم هویت‌زاست و هم آرمان‌آفرین تنها گزینه مطمئن برای آن است. گذشته از این ما اگر به قدرت فهم و درک و بازو و توان و از همه مهم‌تر قدرت تغییر نهفته در این نسل باور داریم، در نخستین گام باید به سراغ آنان رویم و در این ام‌القرای انسانی بساط دعوت بگسترانیم. مهدویت انگیزه و هدفی به جوانان می‌دهد که آنان برای رسیدن به زندگی ایده‌آل بدان

محتاجند و جالب آنکه تحقق این هدف بر دوش همان‌ها گزارده می‌شود که یاران مهدی علیه‌السلام همه جوانند، در میان آنها پیر یافت نمی‌شود مگر به اندازه سرمه در چشم و نمک در طعام^۱. آنچه باید در این تعامل محور قرار بگیرد ترسیم دقیق وضعیت موجود از سویی و ترسیم وضع آرمانی و مطلوب از سوی دیگر است که شاید بتوان گوهر مهدویت را در این دو امر یافت؛ رفت و آمدی میان واقعیت و حقیقت که جریان اصلاح را در فرد و جامعه و هستی به راه می‌اندازد و روز به روز واقعیت را به وضع مطلوب نزدیک می‌کند تا روز موعود فرا رسد. مهم این است که چنین دیداری میان جوان و امام مهدی علیه‌السلام در چه زمانی صورت بگیرد؛ نه پیش از آنکه درک درستی حاصل شود و نه پس از آنکه سوالات پاسخ یافته باشند و راه‌ها و مقاصد مشخص شده باشند بلکه درست در وقت بذریاشی و بلوغ آموزش باید مقدمات آشنایی جوان با حقیقت مهدویت را فراهم آورد تا جوینده گمشده‌اش را بیابد. تجربه و واقعیت حکایت گر آنند که سنین نوجوانی و ابتدای جوانی، هنگامه‌ای است که گرایش‌ها و علاقمندی‌های انسان بروز می‌یابند و ظاهر می‌شوند و آموزش‌ها و اندوخته‌های این سنین در جهت‌گیری این گرایش‌ها و علاقه‌ها مؤثر است. کتاب‌هایی که دانش‌آموزان در این دوران مطالعه می‌کنند به عنوان اولین بذری که در وجودشان کاشته می‌شود شالوده معلومات و اطلاعات آنها را شکل می‌دهد و در ادامه شناخت‌ها و نگاه‌های بعدی آنها را نیز پایه می‌ریزد. بنابراین تمرکز بر روی آنچه در این برهه آموزش داده می‌شود ضروری است و به نظر می‌رسد تولید و ارائه محصولات مطمئن و مفید برای این مخاطب و توجه جدی به این گستره انسانی وسیع و سرنوشت‌ساز در صدر وظایف متولیان ترویج فرهنگ مهدوی است. آنچه در این محصولات مهم است نه صرفاً تدوین و تحلیل تاریخ زندگی و ظهور امام مهدی علیه‌السلام که تولید آثاری است که بتوانند

۱. إن أصحاب القائم شباب لا كهول فيهم الا كالكحل في العين أو كالملاح في الزاد و أقل الزاد الملاح؛ ابراهیم نعمانی، الغیبه، تهران،

دانش‌آموزان را با اصول اساسی زندگی و تحولات علمی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و دینی دنیای امروز از دریچه باورها و آموزه‌های مهدوی آشنا کند و کاستی‌های آموزشی موجود را تا حدی جبران نماید.

دوم؛ استخدام وسیله‌ها و ابزارها برای رسیدن به اهداف، دغدغه‌ای است که هر صاحب فکر و نظری بدان مبتلاست و در باب فرهنگ مهدوی نیز نمی‌توان از آن سخن نگفت. ظهور و گسترش ابزارهای نو و تکنولوژی‌هایی که تازه‌به‌تازه از راه می‌رسند باعث شده‌اند تا دو صف در مقابل موضوع استفاده از آنها شکل بگیرد؛ صف مخالفین و صف موافقین. بی‌آنکه در مقام قضاوت برآیم باید پرسید که این ابزارها چه مشکلاتی را می‌خواهند حل کنند و در مقابل پدیدآورنده چه مسایلی هستند و سپس نسبت به این موضوع موضع گرفت. درباره استفاده از ابزارهای جدید و به ویژه شبکه جهانی اینترنت به منظور ترویج فرهنگ مهدوی نیز باید در نظر داشت که عواملی چون کاهش هزینه‌های ناشی از فاصله‌های مکانی و همچنین کاهش زمان ارتباطات و نقل و انتقالات در کنار وجود گستره‌ای وسیع و متنوع از مخاطبان، نکات مهمی به شمار می‌روند و توجه به آنها می‌تواند سرعت بیشتری به فرآیند تولید و انتشار محصولات مهدوی ببخشند اما نباید محدودیت‌های اینترنت را در نظر داشت و به بهانه امکانات، مشکلات و خطرات را نادیده گرفت. با این نگاه استفاده از اینترنت فرصت است و مطلق‌انگاری آن اشتباه. به این معنا که آن دسته از توانمندی‌های اینترنت که می‌توانند در راستای آموزش و ترویج فرهنگ مهدوی مورد استفاده قرار گیرد مفید است و در مقابل به دام فرهنگ اینترنت و لوازم آن افتادن و مجازی‌شدن ارتباطات و مضراتی همچون بی‌علاقگی به مطالعه کتاب و دیدارها و جلسات رودررو که به عنوان مشکلات کاربری آن به حساب می‌آیند، خطرناک است.

بررسی فعالیت‌های مهدوی در تعامل با اینترنت نشان می‌دهد که آن‌گونه که باید از توانمندی‌های آن بهره‌نبرده‌ایم بلکه تنها به بعد اطلاع‌رسانی آن توجه کرده‌ایم - هرچند

به تازگی نوشتن یادداشت‌ها و ظهور وبلاگ‌ها را شاهدیم - حال آنکه توانمندی‌های این ابزار می‌تواند در هر سه گامی که برای آموزش عمومی مهدویت ذکر شد بارهای بسیاری بردارد و کمک‌های شایانی بنماید.

در پایان اگر بخواهیم به جمع‌بندی پردازیم می‌توانیم عصاره مباحث را در عبارتی خلاصه کرد: ضرورت طرحی برای آموزش عمومی مهدویت با عنایت به نسل جوان و دانش‌آموز و آینده‌ساز با بهره‌گیری از روش‌ها و ابزارهای موثر برای تامین نیازها. باشد که خدمتی به حقیقت و زمینه‌ای برای آمادگی پذیرش آن صورت پذیرد.

مهدویت در چشم‌انداز تاریخی حق و باطل

محمد رضا سعیدی

زندگی و حیات در منظری وسیع، سایه خود را بر فرد فرد انسان‌ها، جامعه و تاریخ انسانی و نیز کل طبیعت و هستی گسترانده است. در نگاه اسلامی جهان، جامعه و انسان نقطه آغازی دارند و با عبور از مراحل مختلف و تجربه تحولات و تغییرات در نهایت به پایان خود می‌رسند و اینچنین می‌میرند و حیات می‌یابند. زندگی انسان از تولد آغاز می‌شود و در مرگ خاتمه می‌یابد، جامعه انسانی در ابتدای تاریخ شکل می‌گیرد و در پایان آن به سرانجام خود می‌رسد و هستی نیز خلقت می‌یابد و در نهایت به قیامت منتهی می‌شود. این شوون مختلف حیات در هستی، جامعه و انسان حاکی از حضور اراده الهی و حاکمیت او بر زندگی است، به گونه‌ای که راه فراری از آن وجود ندارد و همه موجودات مقهور و محکوم اراده الهی در خلق و تدبیر حیات، به سوی هدف مشخصی در حرکت و تکاپو هستند. آنچنان که نمی‌توان در ابتدای زندگی از محدوده خالقیت خداوند خارج شد، در پایان زندگی هم نمی‌توان از لقای پروردگار سر باز زد و از حکومت و حاکمیت او فرار کرد و او را عاجز و ناتوان گرداند.^۱ این گونه ابتدا و انتهای زندگی به خداوند می‌رسد و راه زندگی انسان و جهان از خدا آغاز می‌شود و به خدا ختم می‌گردد؛ آغاز راه جز رب العالمین و پایان آن جز مالک‌یوم‌الدین

۱. وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ (سبأ، ۳۸) - وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا

نیست و زندگی مسیری است میان این شروع و این پایان. سرباززدن و خروج از این تقدیر و تکوین محال است چرا که بریدن از خدای نامحدود و پیوستن به غیر از او به معنای بیرون رفتن از هستی نامحدود است که استحاله آن بدیهی است^۱. بنابراین همه موجودات مطابق با اراده الهی در مسیر میان مبداء و معاد قرار گرفته‌اند و به سمت هدف آفرینش پیش می‌روند^۲، هرچند در ظاهر و از نظر تشریحی این حاکمیت را نپسندند و به مخالفت و نفی آن برخیزند که البته این مخالفت تنها درباره انسان امکان دارد چرا که در میان همه موجودات، تنها او مختار است. از آنجا که غیر از انسان، همه موجودات تن به اراده الهی سپرده‌اند و در مسیر زندگی به سوی هدف آفرینش در حرکتند^۳ می‌توان ادعا کرد که آدمی تنها موجودی است که علی‌رغم محکومیت در طرح کلی خلقت فرصت انتخاب و اختیار یافته و به عبارتی زندگی او محصول دو اراده الهی و انسانی است.

آغاز و ایده‌آل زندگی

اینکه زندگی انسان، جامعه و هستی از خداوند آغاز می‌شود و به تعبیر صحیح‌تر توسط او خلق می‌شود، بیانگر حالت ایده‌آل زندگی و شکل آرمانی آن است. آنچه خداوند خلق می‌کند و قرار می‌دهد بهترین شکل و حالتی است که برای زندگی انسان در فرد و اجتماع و همچنین طبیعت و هستی متصور است. این حالت اولیه زندگی نه تنها بکر و دست‌نخورده است که ایده‌آل و آرمانی است و به عبارتی حاکی از چگونگی زندگی و شکل مطلوب آن است و در نگاهی کلی این شروع، همان وضع ایده‌آل

۱. ر. ک: جوادی آملی، تسنیم، ج ۱، ص ۴۸

۲. ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (هود، ۵۶)

۳. تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (اسراء، ۴۴) —
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ

زندگی است و تمام تلاش آدمی می‌بایست به سمت حفظ این وضعیت و مراقبت از هبوط و عدول از آن معطوف گردد؛ وضعیتی که تبدیل و دگرگونی در آن راه ندارد و از آنجا که محصول خالقیت خداست دارای وحدت و ثبات است.^۱ کامل‌ترین جنبه این وضعیت درباره هستی و طبیعت است چرا که با توجه به عدم اختیار موجودات (به جز انسان)، نحوه خلقت اولیه همان شکل ایده‌آل و آرمانی است که هدف زندگی در آن حالت محقق می‌شود. چنین حالتی برای فرد انسان، همان فطرت است که هر مولودی براساس آن تولد می‌یابد و مقصود از آن، این است که انسان به واسطه انسان‌بودنش دریابد که او مخلوق خداست و از این طریق امکان درک اراده الهی و زیستن مطابق با آن در زندگی‌اش میسر گردد.^۲ تاریخ زندگی جمعی انسان نیز در نخستین منزل خود شاهد چنین وضع ایده‌آلی بوده است و حضور نیاکان بشر در بهشت دنیایی ناظر بر همین حالت آرمانی است که جامعه انسانی نیز از آن مستثنی نمی‌باشد. تا آنجا که به اراده الهی مربوط می‌شود، هدف زندگی انسان در صورتی محقق می‌شود که زندگی انسان و جامعه براساس همین وضع آرمانی شکل بگیرد و ادامه یابد و به هر میزان که انسان از این حالت فاصله بگیرد، امکان حرکت به سوی هدف زندگی کاهش می‌یابد. در این میان انتخاب و اختیار انسان است که سبب می‌شود تا آدمی در مسیر این حالت اولیه و ایده‌آل حرکت کند و یا از آن سرباز زند و راه نابودی درپیش گیرد.^۳

این مدل ایده‌آل زندگی هم وجود دارد و هم دست‌یافتنی است و البته از آن جهت که معنوی است، نزدیک است و در هر برهه از تاریخ می‌توان به آن نزدیک شد.^۴ این آدمی است که باید پس از درک آن، راه بیفتد و مطابق با آن زندگی کند.

۱. فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ (روم، ۳۰)

۲. كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَالِقُهُ كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳)

۳. مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ إِلَّا عَلَيَّ الْفِطْرَةَ فَأَبَوَاهُ الَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَيُنصِّرَانِهِ وَيَمَجِّسَانِهِ. (صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۹)

۴. باورمندان به خالق و خلقت، آن را نزدیک می‌دانند و کافران آن را دور می‌پندارند؛ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرَاهُ قَرِيباً (معارج، ۷۰)

پایان و هدف زندگی

تقدیر این چنین رفته است که سیطره و شکوه کامل حق در نهایت زندگی انسان و مراتب هستی آشکار شود و گویی بی این تقدیر که ناظر به هدف آفرینش است هر خلقتی عبث و بیهوده می ماند؛ انسان در پایان زندگی خود مرگ را می چشد و آنجاست که با حقیقت و حقانیت زندگی روبرو می شود و آن را می یابد و بسته به اعمال و افکاری که زندگی چندین ساله اش را شکل داده اند به استقبال آن می رود و این چنین همه انسان ها در نهایت به خدا می رسند و او را ملاقات می کنند اما نحوه این ملاقات متفاوت است. چه برخی به دیدار ارحم الراحمین می روند و برخی دیگر به دیدار اشد المعاقبین.^۱ در گستره ای وسیع تر، تاریخ انسانی پس از ماجرای بهشت آدم و حوا که نقطه آغاز زندگی جمعی انسان در تاریخ بوده است، در آخرین مرحله خود ظهور حق و مظهر آن را تجربه می کند و روزگار حاکمیت عبودیت بر جامعه انسانی محقق می شود که البته مقدمه و مراتبی از قیامت کبری است.^۲ در کل هستی نیز، جهان به پایان می رسد و به قیامت و روز دیگر می پیوندد و این چنین پایان زندگی انسان، جامعه و هستی به مرگ، ظهور و قیامت می رسد و در هر یک از آنها حق به کامل ترین شکل خود تجلی می یابد. این هر سه موعودند و وعده داده شده و حتمی و قطعی و گریزناپذیر. در این مواقع است که عظمت حق آشکار می شود، زندگی به هدف خود می رسد و فرصت و مسیر به پایان می رسد تا هنگامه داوری آغاز شود و میزان آماده گردد تا مسیر طی شده بر طبق آن سنجیده شود.

انسان، جامعه و جهان در مرگ، ظهور و قیامت به کمال می رسند و به ملاقات حق می روند اما لزوماً در هر یک از این پایان ها حقیقت جلوه خوشی ندارد. همه انسان ها مرگ را تجربه می کنند، همه جوامع و کلیت تاریخ، ظهور را درک می کنند و همه موجودات و جهانیان قیامت را دیدار می کنند اما مهم آن است که این دیدار برای برخی

۱. يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ فَاَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينًا فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا وَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ وَّرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصْلِي سَعِيرًا (انشقاق، ۱۲-۶)

۲. آیام الله عز و جل ثلاثة يوم يقوم القائم و يوم الكرة و يوم القيامة (شيخ صدوق، معاني الاخبار، ص ۳۶۶)

شیرین و برای دیگران تلخ است.

انسان مؤمن ایده آل خود را در مرگ می یابد و انسان منتظر در هنگامه ظهور و این هر دو به طور کلی و در کامل ترین وجه به قیامت می رسند که وعده حق الهی است. حقیقت موعود اقتضا می کند تکلیف و مسئولیتی در میان بیاید تا آدمی مطابق آن زندگی کند و سپس بر طبق همان ارزیابی گردد. این همان هدف زندگی انسان، خدای نامتناهی، است که مبنای برنامه ریزی و معیار ارزیابی زندگی اوست. بر این اساس آنها که می خواهند مطابق با اراده الهی و هدف هستی زندگی کنند و مسیر میان تولد تا مرگ را درست طی کنند، با درک قانون مندی خلقت و روابط، حدود و حقوق هستی و نیز محدودیت آن، به غیب و الله روی می آورند و عهد و پیمان الهی را پذیرا می شوند و به دین می رسند. دین و آموزه های آن، همان راه درست زندگی است^۱ که از جانب خالق و حاکم زندگی به انسان عرضه شده تا او بتواند بر طبق آن حرکت کند و اراده اش را با اراده الهی وفق دهد و در زندگی به موفقیت و سعادت دست یابد؛ چنین انسانی در دنیا سرگردان نیست و به مظاهر آن قانع نمی شود و چشم از هدف بر نمی دارد و در آرمان شهر رفاه و عدالت چشم بر توحید نمی بندد چرا که همه چیز را تنها برای خدا و برای رسیدن به او می داند. این اعتقاد به غیب و حقیقت و تحمل سختی ها برای رسیدن به آن، مبنای ابتلا و آزمایش است و صبر بر سختی ها و وفای به عهدها را ضروری می سازد. دستیابی به حقیقت تنها از مسیر تکلیف و وظیفه میسر است و آنکه طالب حقیقت است باید از راه آن وارد شود که همان صبر و تعهد - چه در فرد، چه در تاریخ و چه در کل هستی - است تا زندگی به معاد برسد و حقیقت ظرف ظهور بیابد.^۲ با این

۱. قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا (انعام، ۱۶۱)

۲. زندگی تا هنگامه فرارسیدن مرگ، ظهور و قیامت، صحنه عمل، انتظار و تکلیف است و این جریان تا هنگام رسیدن به حقیقت ادامه دارد. آنها که بی اندیشه راه به هدف فکر می کنند و خواهان وصال حقیقت از مجرای غیرطبیعی آتد یا به بن بست ها می رسند و یا به هلاکت می افتند؛ یهودیانی که خواستار رویت حقیقت شدند، همگی مردند چون چاره ای جز این وجود ندارد و می بایست تاوان دیدار و ملاقات حق را کشید و مرگ را تجربه کرد تا در ظرفی محدود انتظار وصال نامحدود را نداشت. (ر. ک: بقره، ۵۵-۵۶)

نگاه، ایمان به غیب در هر سه موقف مرگ، ظهور و قیامت به هم می‌پیوندند تا شاخصه اصلی انسان مسلمان، مؤمن و منتظر، گرایش، عشق و حرکت به سمت خداوند و هدف هستی گردد و همه شؤون زندگی بر محور آن شکل گیرد.

رابطه‌های زندگی انسان

انسان روابطی دارد؛ با خود، با دیگران، با طبیعت و با خدا. از این میان آنچه اصالت دارد و به عنوان اساس و بنیان روابط انسان مطرح است، رابطه انسان با خداست. چه همین رابطه است که در نگاه اسلامی هویت انسان را شکل می‌دهد و آن را از گرفتار آمدن در دام نژاد، زمان، ملیت و ثروت در امان می‌دارد. به عبارت دیگر براساس مدل ایده‌آل زندگی، رابطه انسان با خودش، با هم‌نوعانش و با طبیعت می‌بایست از مسیر اراده الهی بگذرد. نادیده گرفتن خداوند و هدف زندگی سبب می‌شود تا حدود و حقوق مطرح در رابطه با خود، دیگران و طبیعت فروریزند و آدمی در مرداب فردگرایی و روان‌پریشی، ظلم و بی‌عدالتی و همچنین بحران زیست‌محیطی گرفتار شود. اینچنین است که اعتقاد به خداوند و ایمان به او، نه تنها ترسیمی معنوی و زنده از عرصه‌های حیات بشر به دست می‌دهد که پشتوانه‌ای قویم برای مرزبندی‌ها و حقوقی که در رابطه با خود، سایرین و جهان طبیعت مطرح است فراهم می‌آورد و اساساً همین حضور الهی است که از یک سو با گشودن عوالم غیب و معنویت بر روی انسان، به زندگی معنا می‌بخشد و از سوی دیگر با به‌وجود آوردن حقوق از دل حدود، ادامه زندگی را میسر می‌سازد.

راه درست زندگی که روابط انسان را در شکل ایده‌آل در نظر می‌گیرد و مسیر زندگی او را از مبداء حیات تا هدف نهایی ترسیم می‌کند، همان صراط مستقیم است که از رب العالمین آغاز می‌شود و به مالک‌یوم‌الدین ختم می‌شود. چنین راهی گمشده و مطلوب انسان است و کسی که آن را شناخت، نزدیک‌ترین و بهترین راه را یافته و به

نعمت رسیده است.^۱ آنها که راه یافته‌اند، نعمت یافته‌اند و این نعمت مطابعت از خدا و حجت اوست.^۲

به طور کلی انسان در زندگی محتاج دو چیز است: هدف و وسیله. مقصد و راه. علم و ادب. نقشه و راهنما. اینکه کجا و چگونه برود و به بیان کامل چرا و چگونه زندگی کند. آنچه‌ان که دست‌یابی به هدف بدون در نظر گرفتن وسیله به تخیل صرف و ذهن‌گرایی و یأس و ناامیدی می‌رسد، توجه به وسیله بدون التفات به هدف نیز انسان را به ابزارگرایی و بی‌معنایی می‌کشاند. از این رو موفقیت در زندگی مستلزم این است که انسان در گام نخست راه چگونه زیستن را بیابد و در مرحله بعد، در آن مسیر به راه بیفتد و حرکت کند. بر طبق همین تقسیم، هدایت الهی نیز به دو گونه است؛ نخست نشان‌دادن راه دستیابی به هدف زندگی که ارائه طریق است و دیگر رساندن راهیان به هدف که از آن به ایصال به مطلوب تعبیر می‌شود. بر طبق آموزه‌های اسلامی، وحی و کلام خدا نقش راه‌یابی و ارائه طریق دارد و حجت‌های خداوند وسیله هدایت و به مقصد رسیدن هستند. بر این اساس از یک سو رابطه انسان با خدا، محور و اساس روابط او در زندگی قرار می‌گیرد و از سوی دیگر این رابطه به حضور حجت خدا مشروط می‌گردد.^۳ حجت خدا نه تنها به عنوان یک واسطه در ارتباط میان انسان و خدا مطرح است که نقشی محوری و اساسی در رابطه انسان با خود، دیگران و طبیعت دارد. حجت خدا در رابطه انسان با خود به عنوان انسان کامل و کمال انسان طرح می‌شود و اینچنین آدمی هدف و الگویی برای برخورد و رفتار با خود

۱. اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ (فاتحه‌الکتاب، عو ۷)

۲. وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (نساء، ۶۹)

۳. قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (آل عمران، ۳۱) - وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (نور، ۵۲) - قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (نور، ۵۴)

می‌یابد.^۱ همچنین در جامعه انسانی که اراده‌های انسانی حضور دارند و محل تزاخم و درگیری آنان است، این حجت خداست که نقش اتحاد، آموزش، قضاوت و رهبری آنها را برعهده دارد.^۲ در مقیاس کلی نیز، حجت خدا به واسطه برآوردن هدف خلقت در هر لحظه از زمان، بهانه وجود و استمرار هستی و طبیعت است^۳ که با در نظر گرفتن ابعاد گوناگون روابط انسان، وابستگی زندگی انسان، جامعه و جهان به حجت الهی بیش از پیش روشن می‌گردد. حضوری که از ابتدای خلقت و تاریخ انسانی وجود داشته و همراه با انسان و جهان ادامه می‌یابد و تا آخرین لحظه حیات استمرار دارد.^۴ با این نگاه، حجت الهی همان صراط مستقیمی است که زندگی فرد، جامعه و جهان بر محور او و از طریق او به هدف خود می‌رسند.^۵ این صراط مستقیم در دنیا به صورت دین و اولیای آن یعنی پیامبران و امامان معصوم ظهور می‌کند و در زندگی پس از مرگ و عالم آخرت به صورت پلی بر روی جهنم.^۶

۱. لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ (احزاب، ۲۱)

۲. فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ (نساء، ۵۴) - فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نساء، ۶۵) - وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (حشر، ۷)

۳. بنا عيسك الأرض أن تميد بأهلها و بنا ينزل الغيث و ينشر الرحمة و تخرج بركات الأرض و لو لا ما في الأرض منا لساخت الأرض بأهلها (طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۷)

۴. الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَمَعَ الْخَلْقِ وَبَعْدَ الْخَلْقِ (كلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷)

۵. معاشر الناس أنا صراط لله المستقیم الذي أمرکم باتباعه ثم علی من بعدی ثم ولدی من صلبه أئمة يهتدون بالحق و به يعدلون (مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۱۲)

۶. سئلت ابا عبدالله (عليه السلام) عن الصراط فقال: ... و هما صراطان: صراط في الدنيا في الآخرة، فإما الصراط في الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة من عرفه في الدنيا و اقتدي بهداه مر علي الصراط الذي هو جسر في الآخرة و من لم يعرفه في الدنيا زلت قدمه عن الصراط في الآخرة فتري في نار جهنم (المحويزي، نور الثقلين، ج ۱، ص ۲۱)

جهت‌گیری انسان در برابر اراده الهی

مدل ایده‌آل زندگی و راه درست‌زیستن که همان استمرار و ثبات فطرت و خلقت است، یگانه است و در میان همه راه‌هایی که به حقیقت می‌رسند، تنها یک راه مستقیم و دیگر راه‌ها انحرافی و اشتباه هستند و رهروان خود را به گمراهی و ضلالت می‌رسانند.^۱ البته اینطور نیست که در هستی بیش از یک راه باشد، چه تنها یک راه انسان را به حقیقت زندگی می‌رساند که هدایت‌شدگان و نعمت‌یافتگان این راه را به طور مستقیم طی می‌کنند و به دین و حجت اضطرار و التزام می‌یابند حال آنکه دیگران سعی دارند تا همین راه را کج بپیمایند.^۲

به طور کلی انسان در زندگی و راهیابی به ایده‌آل آن، یا موفق می‌شود و یا اشتباه می‌کند و این بسته به اختیار و انتخاب خود اوست. آنها که توفیق می‌یابند یا از ابتدا دین خدا را می‌یابند و به حجت او دل می‌سپارند و به راه می‌افتند و یا تجربه بن‌بست‌ها و رکودها زمینه‌ساز بازگشت آنها می‌شود و به اصطلاح، اضطرار چاره‌ساز می‌شود و توبه معنا می‌یابد. اما کسانی که اشتباه می‌کنند خود دو دسته‌اند؛ آنها که راه درست را می‌دانند و آنها که گمراه شده‌اند. گروه نخست اگر چه حقیقت را شناخته است اما بنای گام‌نهادن در آن را ندارد و لاجرم از پیمودن آن سرباز می‌زند و در پی راهی است که خود می‌خواهد و خود می‌پسندد حال آنکه انحراف راه مستقیمی نیست و صحبت تنها بر سر رفتن و نرفتن در مسیر ایده‌آل است و کسی که از ایده‌آل زندگی چشم‌پوشد جز گمراهی و نابودی سهمی نخواهد برد.^۳ گمراهان نیز اگر چه عناد نداشته باشند، چون از صراط مستقیم دور مانده‌اند به ناچار به رنج و ضرر می‌افتند. اینچنین است که داستان زندگی آدمی بر این سه روایت بنا می‌شود و انسان^۴ یا راه سعادت و نعمت را می‌یابد و

۱. مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (صافات، ۲۳)

۲. الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ (اعراف، ۴۵)

۳. فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ (یونس، ۳۲)

۴. تنها انسان است که می‌تواند راه انحراف در پیش گیرد چه اگر موجود مختاری وجود نداشت، صحبت از راه و بی‌راه

در آن حرکت می‌کند، یا در برابر صراط مستقیم عناد می‌ورزد و توقف می‌کند و یا راه را نمی‌یابد و در هزارتوی زندگی گم می‌شود.^۱

براساس این مدل کلی می‌توان انسان‌ها و جوامع را شناسایی کرد و بسته به جهت‌گیری‌شان در برابر نظام هستی در طول تاریخ، آنها را از دیگران متمایز ساخت. برای این کار نمی‌توان از روش آماری بهره جست چرا که هم محال است و هم نامطلوب. بلکه می‌بایست خصوصیات این سه گروه را در افکار، اعتقادات و عملکرد انسان‌ها جستجو کرد تا به نتیجه رسید. سیری در میان اندیشه‌ها و اعمال ملل و نحل در طول تاریخ ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که مسلمانان و به‌خصوص شیعیان - به دلیل پایبندی و حفظ اعتقاد به حجت خدا - مصداق نعمت‌یافتگان‌اند، یهودیان و فرزندان بنی‌اسرائیل به واسطه نپذیرفتن وحی و نافرمانی از حجج الهی همان مغضوبین و اهل عناد هستند و مسیحیان بدان جهت که از شناخت درست حقیقت دین و حجت خدا بازماندند در زمره گم‌شدگان قرار می‌گیرند.^۲

۱. سالت ابا عبد الله (ع) عن قول الله «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» قال هم اليهود و النصارى (عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۴) - المغضوب عليهم و هم اليهود الذين قال الله فيهم هل اُتيتكم بشر من ذلك ثبوت عند الله من لعنة الله و غضب عليه و ان يستعيدوا من طريق الضالين و هم الذين قال الله فيهم قل يا اهل الكتاب لا تغلوا في دينكم غير الحق ولا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا كثيرا و ضلوا عن سواء السبيل و هم النصارى (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۷۴)
۲. از آنجا که مسئله از این زاویه مورد بررسی قرار گرفته است نمی‌توان اشکال کرد که این نامگذاری و مصداق‌یابی اغراق‌آمیز است چرا که اولاً هدف شناسایی و بررسی است و نه محکوم‌کردن و گناه یک عده را به کل نسبت دادن و ثانیاً اگر مثلاً اسکیموها هم چنین اعتقادات و عملکردی داشته باشند جای یهودیان یا مسیحیان را خواهند گرفت چرا که مسئله قومیت و نژاد نیست، آنچه مهم است تاثیر فکر و اعتقاد بر عمل انسان‌هاست. چه اینکه در ادوار بعدی تاریخ، گروه دیگری نیز مصداق این تقسیم‌بندی قرار گرفته‌اند؛ المغضوب عليهم النصاب و الضالين الشكاك الذين لا يعرفون الإمام (عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۴) حتی آدمی نیز می‌تواند در برهه‌ای اهل حق و در برهه‌ای دیگر اهل باطل باشد چون این دسته‌بندی به جهت‌گیری انسان نسبت به نظام هستی و زندگی برمی‌گردد و با تغییر این جهت‌گیری تغییر می‌کند. یهودیان خود مصداق بارزی بر این گفته‌اند که خود روزی برگزیده می‌شوند و روزی دیگر مورد نفرین و غضب واقع می‌شوند (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲؛ فَأَعْتَبُوا بِحَالِ وَدِدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ...).

این گونه آنها که در برابر دین خدا تسلیم هستند و بر یاری حجت او گردآمده‌اند، واقعیت و حقیقت را می‌فهمند، در دنیا محصور نمی‌مانند و همچون محل گذر با زندگی دنیایی برخورد می‌کنند تا به مقصد برسند و در راه نمانند؛ آنها هم راه یافته‌اند و هم در آن می‌روند. ظاهرینان و پیمان‌شکنان، در زندگی دنیا می‌مانند و سعی می‌کنند آن را به جای مقصد نهایی زندگی بیاریند و اگر چه می‌دانند که راه چیست، اما عناد می‌ورزند و می‌خواهند راه خود را بروند که این بی‌ادبی، در نهایت آنها را به کفر می‌رساند. گم‌شدگان نیز در درک صحیح هستی و زندگی ناکام می‌مانند و در دام تعارض میان ماده و معنا و دنیا و آخرت گرفتار می‌شوند تا با کناره‌گیری از زندگی محکوم به تحمل رنج شوند.

انحصار هدایت در اهل حق

راز اینکه راه نعمت‌یافتگان، مغضوبین و گمراهان از یکدیگر جداست، این است که آدمی به هر میزان که از فطرت خود که همان خداپرستی^۱ و حالت ایده‌آل و کمال انسان است فاصله گیرد، از معنا و هدف زندگی دور می‌ماند. تمام مطلب این است که آدمی بفهمد و بپذیرد که مخلوق و مصنوع خداست و باید محکوم او شود و از او بیاموزد تا جایگاه خود را در هستی بیابد و به از خودبیگانگی دچار نشود. آنچه باعث می‌شود این جریان شکل نگیرد و انسان راه خود را نیابد و به مقصود نرسد، کبر و غروری است که برخاسته از توهم و نادیده‌گرفتن واقعیات و چشم‌پوشی بر آنهاست. آنچه واقعیت دارد، محکومیت انسان و حاکمیت خداست و آنچه حقیقت دارد، خضوع آدمی و تکبر الهی است. برهم‌زدن این رابطه و سرباززدن از آن، چه از بی‌اهمیتی ناشی شود و چه به خاطر عناد باشد، زندگی را به جهنمی تبدیل می‌کند که هر روز آن برخورد و بن‌بست است و در نتیجه ضالین و مغضوبین هر دو مجرم و گمراهند اگر چه با یکدیگر نزاع

۱. الْفِطْرَةُ بِعِنَى الْمَعْرِفَةِ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳)

دارند و هر یک دیگری را مقصر می‌داند.^۱ عناد یهود گرچه زمینه‌ساز انحراف نصاری است اما بهانه‌ای نیست تا با تمسک به آن بتوان از دام ضلالت و گمراهی خارج شد و آنها که راه نیافته‌اند تنها در صورتی پذیرفته می‌شوند که در استضعاف مانده باشند و قاصر باشند و گرنه هر آن که بر فطرت انسانی و حاکمیت الهی چشم پوشد گمراه است و مورد غضب خدا.^۲

اهل حق و اهل باطل

با این اوصاف می‌توان انسان‌ها را به دو گروه حق و باطل تقسیم کرد؛ آنها که بر مسیر درست راه می‌پیمایند و آنها که راه غلط در پیش گرفته‌اند. اهل حق، جهان و زندگی را کامل می‌بینند و در نگاه آنها انسان، هستی و مخلوقات، آفریدگار، مدبر و رب، دین، راهنما و منجی همه و همه وجود دارند و تنها انسان است که می‌بایست جای خود را در این عرصه بیابد و با نظام هستی هماهنگ شود. پس آنچه مهم است شناخت خود، نقش خود و سپس هدف خود است تا بتوان حرکت کرد و در جایگاه خود زندگی کرد. حال آنکه اهل باطل با نفی همه اینها و نادیده گرفتن نظام موجود، از آنجا که نمی‌توانند جایگاه خود را در این گستره بیابند، یا به کمتر از خود رضایت می‌دهند و بر جای حیوان و آهن می‌نشینند و یا از حد خود فراتر رفته و خود در صدد خلق و تدبیر انسان و جهان و راهنمایی و نجات برمی‌آیند که تنها همین امر برای جهل و خطای آنها کافی است.^۳ با عنایت به داستان اسلام، یهود و نصاری، آدمی یا می‌خواهد بر جایگاه خدایی تکیه زند که محال است و یا از طبیعت تقلید کند که نقش و قدر

۱. رک: سباء، ۳۱-۳۳

۲. کل من کفر بالله فهو مفضوب علیه و ضال عن سبیل الله (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۷۴)

۳. شُعْلٌ مِّنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارُ أَمَامَهُ سَاعٍ سَرِيعٍ نَّجَا وَ طَالِبٌ بَطِيءٌ رَّجَا وَ مَقْصَرٌ فِي النَّارِ هَوِي الْيَمِينِ وَ الشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَ الطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَ آتَارُ النَّبْوَةِ وَ مِنْهَا مَنَفَذُ السُّنَّةِ وَ إِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ هَلَكٌ مِّنْ ادَّعَى وَ خَابَ مَنِ افْتَرَى مِّنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكٌ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ (نهج البلاغه، خطبه ۱۶)

خود را گم می‌کند و به پوچی می‌رسد و یا حجت خدا را الگو بگیرد که از قضا مدلل صحیح همین است.^۱

اگر از گمراهان و بازی خوردگان بگذریم، شناخت اهل حق و باطل وارد مرحله جدیدی می‌شود و شکلی دیگر به خود می‌گیرد. در این گام یهودیان و شیعیان را در دو سوی جبهه حق و باطل می‌بینیم که هرچند در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند اما به ظاهر بسیار به هم شبیه هستند. برخلاف اکثریت انسان‌ها که گم‌شده‌اند و دچار تناقض هستند، این دو اقلیت به هیچ وجه در میان هدف و وسیله و ماده و معنا سرگردان نیستند و همه چیز را برای رسیدن به هدف، هماهنگ می‌دانند و از این رو اساساً سکولار - به معنای واقعی کلمه - نیستند و هیچ چیز را جز از زاویه هدف نمی‌نگرند. برای این دو گروه، دین یک ماجرای معمولی مربوط به ایام مقدس نیست بلکه دین در نظر آنها بر تمامی ارکان زندگی سایه گسترانده و حتی به ریزترین جزئیات هم وارد گشته و تمامی فعالیت‌ها و روابط آنها را تحت تاثیر قرار داده و تنظیم می‌کند. با این وجود، این اشتباه است که بدون در نظر گرفتن عوالم و مقاصد، دو چیز را با یکدیگر مقایسه کنیم و حکم به مشابهت آنها دهیم. ویژگی‌هایی همچون تمام و کمال‌انگاری دین و مذهب، نگاه و عمل تشکیلاتی و سازمانی، اتکا بر آموزش و تربیت، جهان‌نگری و جهان‌شمولی که همگی حکم وسیله را دارند، از جمله مهم‌ترین شباهت‌های اعتقادی و رفتاری یهود و شیعه است اما آنچه این دو را از یکدیگر متمایز می‌سازد، تفاوت در اهداف و غایات است؛ یکی به ظاهر حیات و زندگی دنیایی نظر دارد و دیگری به باطن آن و روز دیگر دل بسته است. یکی به شهادت و دیگری به غیب نظر دارد. یکی اهل بصر است و می‌خواهد همه چیز را به چشم ظاهر برگرداند اما دیگری اهل بصیرت است و در جستجوی معنا روان است. در این میان، مرگ از آنجا که همه رویاها و آرزوی‌های دنیای را از بین می‌برد و آدمی را به سرای دیگر می‌کشاند، نقطه کلیدی

۱. لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ (احزاب، ۲۱)

تعارض اهل حق و باطل است که حق آن را می‌پذیرد و می‌خواهد^۱ و باطل در پی راهی برای فرار از آن است.^۲ جالب آنکه همین مرگ، می‌تواند خود معیاری برای صدق و کذب ادعا باشد.^۳

این شباهت حق و باطل، از آنجا ناشی می‌شود که اساساً باطل تصویری از حق است و تنها نقش شیطان، بدل‌سازی و تصویرسازی است.^۴ این امر به بهترین وجه صورت می‌پذیرد و عجیب نیست که میان راه و بی‌راه شباهتی بی‌نظیر برقرار باشد و گوساله سامری نیز معبود انسان شود. با این وجود، باطل چون محدود است و در طرح حق گرفتار شده و نمی‌تواند جز آنچه حق در نظر گرفته ایجاد کند، همیشه مقهور است^۵ و چون به بدل‌سازی و تصویرسازی از واقعیت و حقیقت می‌پردازد، در خط دوم جای دارد. از این رو می‌کوشد تا با تقلیل و تخفیف اهداف و گستن حدود و پیمان‌ها مانع رفتن و رسیدن شود. با این نگاه راه باطل، محدودسازی و تقلیل‌دهی است، چه در هدف و غایت زندگی و چه در حدود، حقوق و پیمان‌ها و میثاق‌هایی که زندگی بر آنها استوار می‌گردد؛ از روابط تولیدی سخن می‌گوید در حالی که باید از تولیدکننده و ساخت و بافت انسان شروع کند. از طبیعت و هستی می‌پرسد اما نه به چرایی که به چگونگی و از حق انسان می‌گوید حال آنکه تکلیف و مسئولیت او در برابر هستی‌بخش

۱. وَاللَّهُ لَآئِنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِنَدِي أُمِّهِ (نهج البلاغه، خطبه ۵)

۲. وَتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزِحٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (بقره، ۹۶)

۳. قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (جمعه، ۱۱)

۴. شیطان برای فریب و اغوای آدمیان نعمت‌های ظاهری را تریب می‌کند و در نتیجه توهم می‌سازد: قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. (حجر، ۳۹)

۵. شیطان حتی آنجا که می‌خواهد استواری تصمیم خویش را ثابت کند به عزت خداوند قسم می‌خورد: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (ص، ۸۲). چرا که خود بهتر از هر کس می‌داند که حقیقت چیست و جز او رنگی در میان نیست: وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً (بقره، ۱۳۸)

مقدم است. باطل، دنیا را به جای آخرت، متافیزیک را به جای دین و در نهایت، بت، گوساله و انسان را به جای خدا می‌خواهد و به آن دعوت می‌کند.

از زمین تا آسمان

جریان باطل چه در تعیین اهداف و چه در استخدام وسایل، نگاه و کارکردی تقلیلی و مجازی دارد. بر این اساس می‌توان شاخصه‌های اصلی آن را دو چیز دانست؛ نخست، نگاه مادی و غیرمعنایی به زندگی و شؤون گوناگون آن و دیگر نادیده گرفتن و برهم زدن حدود و مرزها. در اولی ظاهر و ماده اصالت می‌یابد و زندگی معنای خود را از دست می‌دهد و در دومی با تبدیل واقعیات به مجاز، مرزهای معرفتی و حقوقی رنگ می‌بازند و امکان شناخت و عمل از بین می‌رود. روی دیگر این سکه، نفی غیب و پیمان شکنی است؛ نفی غیب و معاد، نفی آرمان و هدف است و مربوط به حوزه نظر، حال آنکه پیمان شکنی و عهد شکنی مانع رسیدن به هدف و مربوط به حوزه عمل. نفی غیب به دنیاگرایی و اصالت بخشی به دنیا می‌رسد و آدمی را از مرگ و زندگی پس از آن غافل می‌سازد تا آرمان گم شود و آدمی به تنوع مشغول شود و تمام فکر و عشقش به دنیا محدود گردد که این خود آغاز انحراف و نیستی است.^۱ حال آنکه حق، دنیا را نفی نمی‌کند بلکه محدودیت آن را گوشزد می‌کند و نسبت به غفلت از آخرت هشدار می‌دهد.^۲ آنچه مدموم است زندگی دنیایی و راضی شدن به آن است^۳ و نه خود دنیا، که خوبی و بدی در رابطه‌ها پدید می‌آید نه در ذوات مخلوقات.

باطل با تزیین و زیبا جلوه دادن نعمت‌ها و زیورهای دنیا انسان را به دام تمنیات و آرزوهای دور و دراز گرفتار می‌سازد و حقیقت زندگی را به این سطح تقلیل می‌دهد^۴

۱. حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳۱)

۲. يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (روم، ۷)

۳. أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (توبه، ۳۸)

۴. لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غَوْنَهُمْ أَجْمَعِينَ (حجر، ۳۹)

در حالی که زینت‌های ظاهری مایه آرایش زمین است و ابزار آزمایش انسان نه مایه آراستگی او^۱ و آنچه زینت انسان است ایمان اوست.^۲ بنابراین گرویدگان به زینت زمین تحت ولایت شیطان هستند و گرویدگان به ارزش‌های معنوی تحت ولایت رحمان. آنچه مدنظر اهل باطل است طبیعت و تغییر و انقلاب آن است^۳ و آنچه اهل حق به احیای آن می‌پردازند، عقول انسانی است که پذیرای دین و ایمان است.^۴

میان این ظاهربینی و ماده‌گرایی با مرزشکنی و بی‌قانونی ارتباط نزدیک و مستقیمی برقرار است. آنچه باعث می‌شود حدود و مرزها باقی بمانند و پاس داشته شوند، حضور و معنایی است که در پس آنها در جریان است و با نفی آن دیگر دلیلی برای برقرارماندن حدود و حقوق باقی نمی‌ماند. آموزه‌های دینی در اولین گام با تکیه بر غیب و ایمان به آن، به کشف و تبیین معنا و هدف زندگی می‌پردازند و سپس با نشان‌دادن محدودیت‌ها و حقوقی که این حدود به وجود می‌آورند، سعی در رساندن انسان از واقعیت زندگی به حقیقت آن دارند.^۵ چه در این تقابل میان حق و باطل، اساسی‌ترین راهبرد اهل حق و قبله‌داران آن پس از دعوت به غیب و معنا، روشن‌ساختن حدود و تفاوت‌هاست تا مواضع تحریف آشکار گردد و راه از بی‌راه شناسانده شود.

با این اوصاف رد پای این دو شاخصه اصلی باطل را می‌توان در حوزه‌های مختلف حیات انسانی مشاهده کرد که البته میراث یهودی و غربی از ابتدا تاکنون دربردارنده مجموعه‌ای کامل از این ردپاهاست. نگاه مادی به معرفت‌شناسی، تفکر، انسان، جامعه،

۱. إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (کهف، ۷)

۲. وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزِينَتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّةٌ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ (حجرات، ۷)

۳. أَوْلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا (روم، ۹)

۴. فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَّرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنَسِي نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُنِيرُوا لَهُمْ دَقَائِنَ الْعُقُولِ (نهج البلاغه، خطبه اول)

۵. الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (بقره، ۳)

تاریخ، زمان، خانواده، هویت و حتی دین و مذهب و به طور کلی نقش انسان باعث شده است تا مفاهیمی چون حس گرایی و پوزیتیویسم، فلسفه، داروینیسیم، سوسیالیسم و مارکسیزم، پیشرفت^۱، فردگرایی و زندگی اشتراکی، نژادپرستی و ناسیونالیسم و نیز اومانیسم و دین انسان‌گرا^۲ پا به عرصه وجود گذارند تا نمایانگر تلاش آدمی برای احاطه بر تمام هستی و حیات و غصب مقام الوهیت باشند.

اینچنین نگاه‌های مادی و محدود به انسان، جامعه و هستی زمینه‌ساز رخت‌برستن حدود و مرزهای واقعی زندگی و بروز پدیده‌هایی است که در رأس آنها لیبرالیسم و اباحه‌گری وجود دارد. نادیده گرفتن مرزها چه در حوزه حقیقت و چه در حوزه عدالت، ارمغانی است که جریان باطل در واپسین دوران حیات خود عرضه نموده است.^۳

تاریخ

تاریخ عبارت است از زندگی انسان در بستر زمان اما آنچه تا به اکنون در جریان تاریخ‌نگاری مرسوم بوده است نه همه تاریخ که تنها بخش کوچکی از آن به شمار می‌رود. تاریخ زندگی انسان را می‌بایست با توجه به گستره زندگی در فرد، جامعه و جهان و براساس جهت‌گیری انسان در برابر نظام هستی مطالعه کرد و نه اینکه تنها به رابطه ارباب و رعیت و برده و آزاده توجه داشت و فقط به حکایت پادشاهان و سلسله‌ها پرداخت. با این نگاه، تاریخ حقیقی زندگی انسان که تمام روابط و پیوندهای او را دربرگیرد، تاریخ دین است که از یک سو ناظر به همه لایه‌های زندگی است و از سوی دیگر جهت‌گیری انسان‌ها را در برابر نظام زندگی به تصویر می‌کشد.

در این نگاه، تاریخ از نقطه‌ای آغاز شده است و با گذر از دوره‌های مختلف، به سوی فرجامی مشخص در حرکت است که البته ادوار این تاریخ نه براساس سالیان

1. Progress

2. Religion of Humanity

۳. باطل از یک سو با تحریف مواضع و جعل بی‌راهه‌ها به اختلاف و تفرقه دامن می‌زند و از سوی دیگر با از میان برداشتن

قوانین و مرزها به خشونت، ترور و نسل‌کشی می‌پردازد.

حکومت امپراطوری‌ها و سلسله‌ها که بر پایه ادوار ظهور و بعثت انبیاء و حجت‌های الهی تعریف می‌شود. بعثت هر پیامبر، انقلابی در تاریخ است تا جریان زندگی را پس از انحرافات و اعوجاجاتی که به واسطه اختیار و سوءانتخاب آدمی در هر عصر به خود دیده است، به شکل ایده‌آل آن بازگرداند. آنچه به عنوان نخ تسبیح، دعوت‌های مکرر انبیاء را به هم پیوند می‌دهد، دعوت به عبودیت و بازگشت به بهشت ابتدایی است که تاریخ انسانی در آغاز خود آن را تجربه کرده است. در هر انقلاب، مرحله جدیدی از تاریخ تأسیس می‌گردد و طی آن عالمی می‌رود و عالم دیگری جای آن را می‌گیرد و به عبارتی آنچه در هر انقلاب رخ می‌دهد تغییر اساس و بنیان زندگی است. در هر انقلاب، احساس و شناختی جدید نسبت به انسان، جهان و خدا ایجاد می‌شود و این شناخت و احساس در همه شؤون مختلف زندگی از فلسفه و هنر گرفته تا حکومت و سیاست و علم وارد می‌شود و تحولاتی را به وجود می‌آورد و این احساس همگانی و جهانی می‌شود تا آنکه این مرحله نیز مسخ شود و انقلابی دیگر پدید آید. این در حالی است که تاریخ براساس اراده خالق و مدبر هستی به سمت هدف معین خود پیش می‌رود و از دوری بودن برکنار می‌ماند. براین اساس می‌توان از تاریخ حق و تاریخ باطل و ادوار هر یک سخن گفت و تحولات این دو را از ابتدا تا به اکنون ترسیم کرد.

تاریخ اهل حق را می‌بایست تاریخ حجت‌های الهی دانست چرا که در هر یک از رابطه‌های انسان با خود، دیگران، طبیعت و خدا، نقش اساسی از آن حجت الهی است و این اوست که محور زندگی هستی و مورد توجه اهل حق است. تاریخ انسانی در ابتدای خود، نمونه کامل و مدل ایده‌آل زندگی را بر محور عبودیت تجربه کرده است^۱ و پس از آن، اهل حق همواره معتقد و ملازم حجت زنده خدا بوده‌اند تا از این طریق حضور الهی و هدف زندگی در بطن آن جریان و استمرار داشته باشد و زمینه‌ساز

۱. حضور آدم و همسرش در بهشت دنیایی و برقراری روابط و مناسباتی خاص در آن ثمره عبودیت و فرمانبری از خداست. استمرار این وضع ایده‌آل زندگی مشروط به همین عبودیت است که با نقض این شرط هبوط رخ می‌دهد و آن وضع ازین می‌رود.

بازگشت به همان فطرت ابتدایی و نهایی انسان باشد. با این نگاه تاریخ اهل حق از آدم و حجت نخستین آغاز می‌شود و تا زمانه حجت دیگر خدا، نوح علیه‌السلام، اولین مرحله خود را سپری می‌کند. در مرحله بعد و پس از خلقت مجدد، انسان و نسل او در زمین پراکنده می‌شود و اقوام و ملل مختلف شکل می‌گیرند.

با ظهور و بعثت نیای پیامبران، ابراهیم خلیل‌الله، تاریخ وارد مرحله جدیدی می‌شود و امامت و رهبری مطرح می‌گردد. آنچه تا قبل از این انقلاب جریان داشت، دعوت مستمر به فطرت و یگانه‌پرستی است که پس از آن اراده الهی چنین شکل می‌گیرد که از میان انسان‌ها، عده‌ای برگزیده شوند و به عنوان نمونه و الگوی مردمان شناخته شوند. با این نگاه، راز برگزیده‌شدن فرزندان اسرائیل، ارائه نمونه و اتمام حجت بر جهانیان است که این امر با پیمانی میان خدا و آنها کامل می‌گردد تا تاریخ انسان، از این مرحله تا پایان مأموریت بنی‌اسرائیل، داستان عهدی باشد که خداوند با قوم برگزیده خود می‌بندد. این مرحله از خانه ابراهیم آغاز می‌شود و از مسیر اسحاق و یعقوب و فرزندان او عبور می‌کند تا آنکه بنی‌اسرائیل وارد مصر می‌شوند و در آنجا پس از عمری به استضعاف و استخفاف فرعون کشانده می‌شوند.

صبر و استقامت فرزندان یعقوب، ظهور منجی و رهایی از مصر را به دنبال دارد اما به واسطه نافرمانی و پیمان‌شکنی از موسی، قوم اسرائیل به سرگردانی و گمراهی مبتلا می‌گردد تا آنکه بعدها فرزندان آنها به سرزمین وعده‌داده شده می‌رسند و دوران حاکمیت‌شان فرامی‌رسد. پس از سلیمان و فرمانروایی بی‌مثالش، دوباره شیرازه قوم از هم می‌پاشد و پیامبرکشی و مصائب بنی‌اسرائیل آغاز می‌شود تا اینکه در نهایت با بعثت عیسی مسیح، مأموریت این قوم پایان می‌یابد و این مرحله از تاریخ سپری می‌شود تا اراده الهی، استمرار تاریخ را به نسل اسماعیل و پیامبر آخرالزمان بسپارد.

در این مرحله است که نیاز انسان به نقشه و هدف در کامل‌ترین و گسترده‌ترین شکل خود تکمیل می‌گردد و از آن پس راهنمایی و راهبری آغاز می‌شود. در دوران امامت اگر چه اراده الهی شکلی پررنگ‌تر به خود می‌گیرد و حجت‌های خدا حضوری

بی سابقه در ظاهر تاریخ از خود به جای می گذارند اما این روند با استقبال شایسته انسان ها توأم نمی شود و طبیعتاً دوران غیبت آغاز می گردد تا راهبری و امامت شکل دیگری به خود بگیرد و تا امروز چنین وضعی ادامه دارد.

شکل ایده آل زندگی انسانی و سرمنزل و مقصود تاریخ اهل حق، ایجاد حاکمیتی است بر محور حجت خدا که هرچند در مقیاس ضعیف و کوچک در ابتدای تاریخ تجربه شد اما کمال و تمامیت خود را در انتهای آن می یابد و آغازگر دوران زندگی حقیقی انسان ها می شود. چنین جامعه آرمانی که در آن همه روابط انسان با خود، خدا، طبیعت و دیگر انسان ها بر پایه خداپرستی و بر محور حجت خدا شکل می گیرد، پیوندی است میان معنویت و عدالت که زمینه ساز توحید می گردد.^۱

چنین حکومتی در گستره هستی، برای رهایی مستضعفان و برداشتن اغلال از دوش آنها و حرکت در صراط مستقیم زندگی است و وفور نعمت و آبادانی زمین، ثمره عبودیت و تقوی است که به گواه قرآن هرگاه انسان ها در مسیر هدف هستی گام بردارند، زمین و آسمان بر آنها می بارد و در خدمت آنان در می آید.^۲ محور این آرمان موعودی است که پایان بخش سلسله انبیا و حجت های الهی است و جامعه و وضع مطلوب تنها به دست او محقق می گردد. در چنین حکومتی و در پی چنین انقلابی نگرش و رفتار انسان نسبت به خود، هموعان و هستی متحول می شود تا انسان آن گونه زندگی کند که باید و جهان آن گونه باشد که باید. این وضع برآورده کننده شکل مطلوب زندگی انسان و جهان است که بر طبق آن همه موجودات زمین و آسمان مسخر انسان می گردند و انسان راه خداپرستی را در پیش می گیرد و به برتر از خود روی می آورد.

۱. وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيَدْلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمَّا يَعْبُودُونَ لِيُشْرِكُونَ بِى شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (نور، ۵۵)

۲. وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الثَّرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (اعراف، ۹۶)

روزگار مهدی علیه السلام هنگامه بازگشت به وضع ایده آل زندگی است که خداوند، انسان و جهان را مطابق آن و بر سبیل آن آفرید. در چنین وضعی، صالحان تاریخ، زمین را به ارث می‌برند^۱ و آنها که با نظام هستی هماهنگ بوده‌اند به پایان نیک خود می‌رسند.^۲

مراحل تاریخ باطل

تاریخ باطل چیزی نیست جز تصویری از تاریخ حق البته آنگونه که خود می‌پسندد. محدودیت باطل در طرح حق نه تنها در اندیشه و نظر که در عمل نیز جریان دارد و تاریخ باطل همه تلاش‌های آدمی برای فرار از حاکمیت خدا و سرگزاردن به بی‌راهه‌هایی جز راه درست زندگی است. آنچه حق و باطل را از یکدیگر جدا می‌کند، انتخاب راه و روش زندگی و حیات است و بر همین اساس، حق صراط مستقیم را برمی‌گزیند و باطل از آن چشم می‌پوشد. براین اساس هر اندازه که تاریخ حق به سمت زندگی و حیات و وضع مطلوب آن پیش می‌رود، تاریخ باطل را مراحل حرکت به سمت نیستی و نابودی شکل می‌دهد. بر همین منوال از همان ابتدا که ابلیس در واقع از عبودیت و اطاعت امر خداوند و نه سجده بر آدم سرباز می‌زند، تاریخ عصیان آغاز می‌گردد و در همان مرحله تکلیف پایان آن نیز روشن می‌گردد و مهلت باطل معین می‌گردد.^۳ با جریان یافتن تاریخ، به موازات دعوت انبیاء به یکتاپرستی، اهل باطل و طلایه‌داران آن‌ها، خدایانی از جنس سنگ و گل و چوب و ماه و ستاره و درخت و پادشاه می‌سازند و فطرت مردمان را به کژراهه می‌کشانند که اخبار و احادیث به جای مانده از ادیان خاموش و تمدن‌های مصر و یونان و بین‌النهرین، دریایی از این‌ها را دربردارد که البته هنرنمایی ابراهیم خط بطلانی بود بر همه این‌ها.

۱. وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (انبیاء، ۱۰۵)

۲. إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (اعراف، ۱۲۸)

۳. قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يَتَعْتَنُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (حجر، ۳۸-۳۶)

مرحله دیگر تاریخ باطل همچون گذشته در کنار اهل حق سپری می‌شود و همراه جریان توحید که به اجتماع و رهبری رسیده و معنویت و عدالت را در جامعه و در نسل‌ها می‌خواهد،^۱ ادامه می‌یابد و به ظهور و شکل‌گیری یهود منتهی شود. در فاصله ابراهیم تا عیسی که یهودیت دوران کلاسیک خود را کامل می‌کند و پشت سر می‌گذارد، تمام شالوده‌ها و بنیان‌های اعتقادی و فکری باطل پایه‌ریزی می‌شود و در کنار جریان وحی و نبوت که می‌کوشد قوم اسرائیل را برای برعهده‌گرفتن مأموریت الهی آماده سازد، هسته انحرافی یهودیان در صدد است تا راه دیگری بجوید و سیر دیگری را بپیماید. این فرآیند پس از رهایی از مصر با الهه‌پرستی‌ها و نافرمانی‌ها آغاز می‌شود و تا بهانه‌گیری‌ها و سرگردانی‌ها ادامه می‌یابد.

آنچه به عنوان بهانه‌های بنی اسرائیلی معروف شده است، نه تنها برای فهم بهتر وظیفه و تکلیف نیست که تلاش‌هایی برای فرار از اطاعت و تعهد، در مقابل پیمان‌های الهی و انجام وظایف است و زیر بار حق نرفتن و عنادورزیدن را به دنبال دارد که این روند پرسش‌گری بی‌حد و حصر در الهیات، تا به اکنون نیز ادامه دارد و انبوه گزاره‌هایی که در حوزه کلام یهودی و مسیحی از گذشته تا حال مطرح شده‌اند، خاست‌گاه و کارکردی جز این ندارند.

در ادامه نوبت به فتح سرزمین وعده داده شده توسط قوم برگزیده خدا می‌رسد که این اراده الهی در نگاه باطل شکلی دیگر می‌یابد. مشکل باطل آن است که نعمت‌ها، پاداش‌ها و داده‌ها را ملاک برتری می‌داند و نمی‌خواهد راز برگزیدگی و دعوت به سوی سرزمین مقدس را درک کند. از این‌رو مسئله طور دیگری طرح می‌شود و برگزیدگی قوم اسرائیل را به نژاد بازمی‌گرداند و سرزمین مقدس و فتح آن را حق خود و نه از باب تکلیف می‌شمارد. این چنین است که به هنگامه دعوت به مبارزه و نبرد برای پیروزی بر اقوام مشرک ساکن در ارض موعود، نشستن را به رفتن ترجیح می‌دهد

۱. وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره،

و مرز میان اراده الهی و تکلیف انسانی را از بین می‌برد. آنچه وظیفه انسان است چیزی است و خواست و اراده خداوند چیز دیگر بنابراین واگذاری کار به خداوند و شانه از زیر بار مسئولیت خالی کردن و پیمان‌ها را رها ساختن وضعیت محتملی است که جز از باطل و اهل آن بر نمی‌آید.

گذشته از آن، تحریف آرمان سرزمین مقدس و ترسیم آن در قالب سرزمینی با شیر و شراب و با حاکمیتی یهودی، زمینه‌ای برای طرح و گسترش یوتوپیانسیسم در تاریخ اندیشه غرب فراهم آورد که ورود یهودیان به هلند و سپس به انگلستان و نیز غصب قاره آمریکا نمونه‌های عملی این آرمان تحریف شده به شمار می‌رود. مدینه فاضله و یوتوپیا^۱، آرمانی زمینی است که در نهایت تاریخ قرار دارد و اساساً مفهوم پیشرفت و تکامل در آن نهفته است و همچنین خاصیت جزیره‌ای بودن آن را از دیگران و دشمنانش حفظ می‌کند؛ چنین ترسیمی هرچند با ظهور مسیحیت رنگی آسمانی به خود گرفت اما ریشه‌ای عمیق در تاریخ یهود دارد. یهود، آرمان‌شهر و سرزمین و زمانه موعودش را همگی در جهت سیطره و حاکمیت خود بر هستی می‌دانند و حتی موعودش با آنکه میراثی الهی و آسمانی دارد، وظیفه‌اش تحقق این سلطنت برای یهود، در سراسر زمین و بر همه انسان‌ها و طبیعت است.

با ورود بنی‌اسرائیل به اورشلیم و ایجاد حاکمیت سلیمان که به عنوان دستاورد جریان حق و بر محور پیامبر خدا بنا شده بود، بر طمع هسته انحرافی بنی‌اسرائیل افزوده شد تا با مرگ سلیمان مملکت بنی‌اسرائیل دو تکه شود و سبط یهودا دیگر اسباط بنی‌اسرائیل را گم کند و وارث تمام میراث آنها - از دین و خدا گرفته تا حکومت و سرزمین - شود و از این پس تاریخ نام یهودیان را به جای بنی‌اسرائیل بشناسد و استعمال کند. هسته انحرافی بنی‌اسرائیل که در این مرحله فرصت یافته بودند، بر اوضاع مسلط شدند تا آنکه دوران انحطاط آغاز شد و مصائب و سختی‌ها به پیشگویی انبیاء سلف مبنی بر ظهور پادشاه نجات‌بخش قوم اسرائیل شکل جدی‌تری بخشید و زمینه را

برای انتظاری همگانی آماده ساخت. اگر چه یهودیان با مسیح موعود، چنان کردند که با انبیاء پیشین کرده بودند اما ظهور عیسی مسیح و عروج و نه مرگ او، پایانی بود بر یکی از مهم‌ترین مراحل تاریخ باطل.

این مرحله از تاریخ یهود، هر دو شاخصه باطل - مادی‌گرایی و پیمان‌شکنی - را به آشکارترین حالت ممکن به نمایش گذاشت تا میراثی باشد برای آیندگانی که به گذشته پدران خود، راضی و خشنود هستند. کل نظام دینی یهود از ابتدا تا این مرحله، چیزی نبود جز قراردادی میان خدا و قوم منتخب او، با تمام پیامدها و وظایف هر قرارداد دیگر، که بر دو محور اساسی استوار شده بود: پرستش خدای یکتا و نفی شرک و طاغوت و برعهده گرفتن ماموریت الهی برای استقرار و توسعه توحید و یکتاپرستی در هستی. کارنامه یهودیان در این رابطه ناامیدکننده بود، چه آنها از هیچ فرصتی برای دست‌اندازی به اعتقادات مشرکانه و الهه‌پرستی فروگذار نکردند و از سوی دیگر تا آنجا که در توان داشتند، پیمان‌های الهی را که در قالب بعثت پیامبران و حجت‌های خدا متجلی می‌شدند، شکستند و از میان بردند.^۱ دیانت یهودی - که البته مشکل بتوان میان آن و فرهنگ، نژاد و تاریخ قوم یهود تمایز قایل شد - در قدیمی‌ترین شکل خود غیر از جهان‌بینی زمینی و مادی هیچ چیز دیگری نمی‌شناسد و مطابق با آن حتی کیفر و پاداش خداوند در همین دنیا محقق خواهد شد و اصلاً ردپایی از آخرت و جهان دیگر در اعتقادات و عملکرد آنها وجود ندارد.

باطل برای ادامه حیات خود و استمرار حضورش در تاریخ، محتاج برهم‌زدن مرزهاست تا این‌گونه خود را در پشت نقاب نام‌ها و صور گوناگون حفظ کند و پیش رود. این انطباق‌پذیری نه با حق که با شرایط و وضع پیش‌آمده، صورت می‌گیرد و از آنجا که باطل راهی جز بی‌راهه ندارد و نمی‌تواند حاکمیت خداوند را بپذیرد و به نظام هستی تن در دهد، بی‌راه‌های دیگر برمی‌گزیند تا در شرایط جدید امکان ادامه حیات بیابد و این خود مستلزم چشم‌پوشی بر حدود و اعتقادات است. با این تفسیر، ثبات و

۱. ر. ک: طباطبایی، المیزان، ذیل آیه ۷۴ سوره بقره

صداقت برای باطل بی معناست و آنچه مهم است، رسیدن به هدف است که در این راه استخدام هر وسیله‌ای مشروع می‌گردد اگر چه این وسیله نفی خود و به ظاهر دشمن تراشی باشد. بدین ترتیب تاریخ باطل شاهد موافقی است که اهل آن با جعل بی‌راهه‌ها و از میان برداشتن فاصله‌ها، به اصطلاح لایه‌ای دیگر تشکیل داده‌اند که در آن دیگر اثری از شکل و شمایل سنتی باطل به چشم نمی‌آید و حتی گاهی متضاد به نظر می‌رسد. با این نگاه در لایه اول همان معتقدان و راست‌گیشان حضور دارند که هدف مادی و زمینی خود را به همان شکل سنتی ادامه می‌دهند و در مقابل در لایه دوم که حلقه‌ای وسیع‌تر و گسترده‌تر را شامل می‌شود، آداب و مرزها درهم می‌ریزد و به اصطلاح تساهل رخ می‌دهد که در چنین وضعی حتی آرمان‌های آسمانی و معنوی نیز زمین‌گیر می‌شوند و در ظرفی مادی فهم و درک می‌شوند و در نهایت به گمراهی می‌رسانند. کارکرد این تساهل از طرف لایه اول، بهره‌گیری از توانمندی سایرین و غیرخودی‌ها در جهت نیل به اهداف خود است تا بتوان در جبهه‌ای جدیدتر و وسیع‌تر به نبرد پرداخت و ادامه یافت. آنچه در این بین روی می‌دهد تحریف است که طی آن جماعت وسیعی از گمراهان به استضعاف و استخفاف فکری و عملی مبتلا می‌شوند. چنین مدلی را به کامل‌ترین شکل آن در جریان پیدایش آیین مسیحیت می‌توان دید که البته بعدها در جریان رنسانس و سپس صهیونیسم مسیحی تکرار می‌شود. آنچه امروزه به عنوان مسیحیت مطرح است، در واقع سنتزی از فرهنگ و میراث یهود و یونان است. چه قدیس پولس - موسوم به مؤسس دوم مسیحیت - روحانی یهودی بود که فلسفه و اندیشه یونان را آموخته بود و براساس همین دو جریان نیز الهیات خاص خود مبنی بر انسان‌خدایی و الوهیت مسیح را پایه‌ریزی کرد و با سفرهای متعدد به گسترش و بسط آن کمر بست تا امروز خیل عظیمی از انسان‌ها که خود را مسیحی می‌دانند به واقع مقلد پولس و معتقد به الهیات دست‌ساز او باشند و نه آموزه‌های عیسی مسیح. او به شیوه‌ای مشکوک توانست پیام واقعی مسیح را چه با دستبرد معرفتی و چه با به‌مخالفت‌برخاستن در مقابل جانشین برحق او تحریف کند. در این رویداد، جریان باطل توانست میراث

مشرکانه الهه پرستی مصر و بین‌النهرین و اسطوره‌های کهن اقوام و ملل مشرک را با جریان غالب موجود در یونان و روم ترکیب کند و براساس آن تصویری از آرمان‌های یهودی بیافریند که اگرچه در ظاهر فرسنگ‌ها با آن فاصله دارد و گویی در تقابل با آن است اما کارکردی جز مقابله با جریان حق نداشته باشد. چنین رویکردی، مرحله دیگر تاریخ باطل را از آغاز مسیحیت تا عصر نوزایی و در تمام عرصه‌های زندگی قرون وسطایی، رقم زد تا مسیحیان برای اولین بار قربانی تحریف یهود شوند و از حقیقت دور بمانند و خدایی را پرستند که انسان خود به وجود آورده است.

در مرحله بعد از تاریخ باطل، انقلابی رخ داد که طی آن باطل فرصت یافت تا همه آنچه از عصیان و نافرمانی نسبت به خدا در خود جمع کرده بود را به یکباره بیرون بریزد و به تمام شؤون زندگی تسری دهد. این واقعه اگرچه در ظاهر با جنبش‌ها و حرکت‌هایی در علم و سیاست آغاز شد اما در حقیقت جان‌مایه آن را نهضت اصلاحات دینی و حرکتی که لوتر انجام داد، شکل می‌دهد. آنچه در پروتستانتیزم انجام گرفت، احیای فرهنگ و اندیشه یهودی بود که از طریق اعتباریافتن عهدعتیق و قوانین یهودی همچون حلیت ربا صورت پذیرفت. در واقع خودبنیادی و استکبار باطل در رنسانس به اوج خود رسید تا از طریق نگاه جدید به انسان و جهان و خدا که در قالب الهیات جدید مطرح شد، تمام عرصه‌های زندگی بشری از فلسفه گرفته تا علوم طبیعی و هنر تحول یابند و به اصطلاح مدرن شوند. پیدایش قارچ‌گونه فرقه‌های پروتستانی رفته‌رفته به بسط و پایه‌ریزی بنیادهای دنیای مدرن از جمله سرمایه‌داری انجامید و از آن پس، هر از چندگاهی مکتبی اختراع می‌شد تا حاکمیت انسان را بر هستی و زندگی مقدر سازد و راهی برای رفتن پیشنهاد دهد. با این وصف همه جریاناتی که در بستر رنسانس فرصت ظهور و بروز یافتند، همگی محصول یک انقلاب بودند و چیزی جدای از آن نداشتند بلکه تنها شورش‌ها و اصلاحاتی بودند در مسیر تحقق آرمان‌شهر اومانیسم و بهشت زمینی که آدمی آن را به جای جهان غیب و سرای دیگر برگزیده بود و در مقابل آن علم کرده بود. در این میان دو اندیشه و نگاه سربرآوردند که به دلیل

گستره و ریشه‌داری، گوی سبقت را از سایر مکاتب ربودند و به عنوان دو دستاورد و شاخصه اصلی تمدن باطل مطرح شدند؛ نخستین آنها مارکسیزم است که نگاهی مادی به انسان، جهان و تاریخ داشت و با نفی هرگونه دین، معنویت و معنا همراه است تا مصداق کامل اولین شاخصه باطل که همان مادی‌گرایی و غیب‌انکاری است، باشد. اندیشه مارکسیزم، تقلیل در هدف و معنای زندگی را به وجود آورد و ایده‌آلی از زندگی ترسیم کرد که در نهایت به جامعه ماشینی و تعارض میان کارگر و سرمایه‌دار محدود شد هرچند نظام‌مندی و قانون‌مداری را در دل خود حفظ کرد.

در طرف مقابل لیبرالیزم سر بر داشت تا حدود، قیود و مرزهای زندگی را در همه حوزه‌های فرهنگ، سیاست و اقتصاد از میان بردارد و هیچ آرمان، هدف و عقیده‌ای حتی فرصت بروز و اثبات نیابد. لیبرالیزم، با نماد زن برهنه اسلحه‌به‌دست که خشونت و شهوت را توأمان دارد، مساوی است با تجاوز از حدود و نادیده گرفتن نظام‌ها و مرزها تا مطابق با آن جامعه‌ای جنگل‌وار شکل بگیرد که در آن هیچ حدومرز حیوانی نیز رعایت نشود و هر کس آن کند که می‌خواهد. لیبرالیزم حتی پا را از مارکسیزم هم فراتر نهاد و با کفر بر حدود و قیود - که برپایه آنها می‌توان به بحث پرداخت و به نتیجه رسید - نه تنها راه غلط را در پیش گرفت که اساساً منکر راه شد و هر هدفی را برای زندگی بی‌معنا ساخت و هر آرمان‌شهری را ناکجاآباد خواند تا در نهایت به نسبی‌گرایی حقیقت و رنگ‌باختن عدالت و در نتیجه پوچ‌گرایی رسید.

جهان امروز جهنمی است که در آن هرج و مرج و بحران و جنگ و شورش و آشفتگی و تناقض اصالت یافته و عاری از هرگونه معنویت و عدالت است. امروزه اصالت با ناسوت و انسان و دنیا است و حتی دین و خدا تابع این اصالت قرار گرفته تا بیشتر بتوان به دنیا و انسان سود رساند و این‌چنین تاریخ باطل به هر سه معنای تمام شدن - مصرف‌شدن، به‌کمال‌رسیدن و نیست‌شدن - تمام شده است و باید چشم به افق

دیگری دوخت تا حق بیاید و باطل نابود گردد.^۱

نیست‌انگاری باطل، با یهود و یونان آغاز شد اما خودبنیاد نبود و مفهوم پرستش در آن حضور داشت اما در رنسانس انسان به جای خدا نشست و نیست‌انگاری خودبنیاد شد. به عبارت دیگر در یهود و یونان قدیم، جهان و نظم کیهانی و در قرون وسطی، دین و سازمان دینی منحرف و در دوران مدرن، انسان دایره مدار است. این تکبر و خودبنیادی وقتی به انتها برسد، زمان به آخر می‌رسد و آخرالزمان می‌شود تا آن‌که ظلم مملوء، زمینه‌ساز ظهور عدل گردد.

باطل در هر برهه از زمان که حیات خود را در خطر می‌دیند، دست به فریب می‌برد و مردمان را به گمراهی می‌کشاند. یهودیان به هنگام بعثت مسیح، نخستین فریب‌بزرگ مسیحیان را جامه عمل پوشاندند و با قراردادن انسان در برابر خدا و به دست‌دادن تصویری مادی از خدا، آب را از چشمه بر رهپویان حقیقت بستند. این حادثه دوباره و در جریان رنسانس به وقوع پیوست و یهود از راه نهضت اصلاح دینی بار دیگر به فریب مسیحیان پرداخت و راه را برای توسعه و کمال خود هموار کرد تا تقابل تاریخی میان انسان و خدا در اندیشه یهود به نفع انسان خاتمه یابد و عصیان در برابر اراده الهی جنبه همگانی و فراگیر پیدا کند. اکنون نیز که تمدن باطل به انتهای خود رسیده است و نشانه‌های پایان آن آشکار شده است، بار دیگر یهودیان صهیونیست دست‌به‌کار شده‌اند و برای سومین بار در صدد فریب مسیحیان برآمده‌اند تا تحت لوای صهیونیسم مسیحی، ائتلافی یکپارچه علیه جبهه حق شکل گیرد و نبرد پایانی تاریخ به سود آنان خاتمه پذیرد.^۲

آنچه در درون جنبش صهیونیسم مسیحی مطرح است، نه کمک به یهودیان برای

۱. وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (سراء، ۸۱) - فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ قَالَ

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَ ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ (کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۸۷)

۲. برای آگاهی پیرامون جزئیات جنبش صهیونیسم مسیحی رجوع کنید به: رضا هلال، مسیح یهودی و فرجام جهان

(مسیحیت سیاسی و اصولگرادر آمریکا)، ترجمه قیس زعفرانی، تهران، هلال، ۱۳۸۳

ساخت معبد سلیمان در اورشلیم و نه زمینه‌سازی برای بازگشت دوباره مسیح است بلکه هرچه پیش می‌رویم ماهیت حقیقی آن روشن‌تر می‌گردد. صهیونیسم مسیحی آخرین تلاش باطل برای مقابله با جریان حق است که در این راه از هیچ نیرو و امکانی - از کلیسا و معبد گرفته تا رسانه و سینما - دریغ نمی‌کند تا آنجا که دست به اسلحه برده و در هیئت مبارزه با تروریسم و استقرار دموکراسی، به لشگرکشی نیز پرداخته است. یهودیان مورد غضب خدا، از آنجا که نیک دریافته‌اند ظهور حق نابودی و نیستی آنها را در پی خواهد داشت، آخرین امکانات و توان خود را بسیج کرده‌اند و به نظر نمی‌رسد که خیال بازگشت و توبه داشته باشند اما در این میان آنها که طالب حقیقت‌اند و در گمراهی به سر می‌برند، می‌بایست نجات را خارج از تاریخ و تمدن باطل جستجو کنند و آن‌گونه که انسان نخستین از طریق کلمات توبه کرد، مسیر توبه را به واسطه کلمه و حجت زنده خدا درپیش گیرند. چنین راهی، مدل ایده‌آل زندگی است که آدمی را از مسیر معنویت و عدالت به توحید می‌رساند و از بی‌راهه‌های عدالت منهای معنویت (مارکسیزم) و معنویت منهای عدالت (لیبرالیزم) در امان است.

زیر بار حاکمیت الهی نرفتن، در نهایت به انکار خدا می‌رسد و ادعای خدایی را در پی دارد؛ یهود که خود روزگاری در بند فرعون بود، با نافرمانی و عهدشکنی و زیر بار عبودیت حق نرفتن، اکنون خود داعیه ربوبیت دارد و فرعون‌وار ملت‌ها را به استضعاف و استخفاف می‌کشاند اما موسای موعود می‌آید تا مستضعفان منت یابند و وارث زمین گردند.^۱

شیطان و اهل باطل همچون کودکان عصیانگر، در پی برهم‌زدن وضع موجود و ایده‌آل هستی هستند که توسط خداوند برقرار شده است^۲ و در مقابل، اهل حق، در حفظ حالت ایده‌آل و فطرت و خلقت الهی می‌کوشند و آنجا که باطل سیطره می‌یابد، مؤمنین درصدد برهم‌زدن حکومت طاغوت و باطل برمی‌آیند. در این حالت نیز هدف و

۱. وَ تَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (قصص، ۵)

۲. وَ لَا ضَلَالَةٌ لَهُمْ وَ لَا مَنِيئَةٌ لَهُمْ وَ لَا مَرْتَبَةٌ فَلْيَبْكِتْ أَدَانِ الْأَعْمَامِ وَ لَا مَرْتَبَةٌ فَلْيَبْكِتْ أَدَانِ الْأَعْمَامِ وَ لَا مَرْتَبَةٌ فَلْيَبْكِتْ أَدَانِ الْأَعْمَامِ (نساء، ۱۱۹)

الگو وجود دارد چرا که آفریدگار انسان و جهان، هم انسان و هم تاریخ او را با فصلی زرین آغاز کرده است. چه انسان در بدو تولد بر فطرت متولد می‌شود و تاریخ انسان نیز از بهشت عبودیت، هستی می‌گیرد.

براین اساس مؤمنین اگر می‌خواهند نظمی را برهم زنند و عصیانی داشته باشند، این عصیان معطوف به انقلاب و بازگشت به وضع اولیه ایده‌آل است که وجود داشته و توسط انسان و فساد و ظلم او برهم زده شده^۱ و اینچنین تمنای ظهور مهدی علیه‌السلام، میل بازگشت به همان بهشت ایده‌آل ابتدایی است که جوهره آن عبودیت حق است؛ عبودیتی که هدف خلقت است^۲ و چرخ زندگی تنها بر محور آن می‌چرخد. در این صورت، مسئله اهل حق، یاری حجت خدا برای تحقق عبودیت خدا در همه زمین و در میان همه آدمیان است که این یاری بر پایه عهد و پیمان استوار می‌شود. آنچه در تاریخ باطل جلوه‌گر شده، پیمان‌شکنی است و آنچه از اهل حق خواسته‌اند، همدلی در وفا به عهد و پیمانی است که با حجت خدا بسته‌اند.^۳

۱. ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ (روم، ۴۱)

۲. وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات، ۵۶)

۳. و لو أن أشياعنا وقفهم الله لطاعته علي اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهود عليهم لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا و لتعجلت لهم

السعادة بمشاهدتنا علي حق المعرفة و صدقها منهم بنا (طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۸)

هویت شهروندی و آرمان شهر دینی

رضا عابدی

زندگی آدمی عرصه‌های گوناگون و متفاوتی دارد؛ خانه و خانواده، خیابان و محله و همسایه، مدرسه و کارگاه و مغازه، مسجد و تفرجگاه و کتابخانه و بالاخره شهر و مجموعه وسیعی که این همه در دل آن قرار و آرام گرفته است. در واقع، شهر بزرگترین مجموعه‌ای است که انسان‌ها آن را در جریان زندگی روزمره‌شان، به ظاهر حس می‌کنند و خود را متعلق به آن می‌دانند و از آنجا به بعد است که سفر آغاز می‌شود و روزمرگی پایان می‌یابد و زندگی شکلی دیگر به خود می‌گیرد. به بیان دیگر، شهر محمل و کانونی برای استقرار و ثبات و سازندگی است و در بستر شهر است که آدمیان به ایجاد، توسعه و ثبات زندگی‌شان می‌پردازند و در عرصه‌های گوناگون زیست فردی و اجتماعی خود به تلاش و تکاپو مشغولند. اما پیش از آنکه از عرصه‌های زندگی انسان سخن بگوییم می‌بایست از چیستی و هویت آدمی گفتگو کنیم. آدمی در فردیت خود هویتی دارد و آنگاه که با دیگران و محیط پیرامونش ارتباط می‌یابد هویتی دیگر. براین اساس می‌توان به تفکیک دو حوزه فردی و اجتماعی برای هویت انسان پرداخت که البته آنچه مهم است نه هر یک از این دو ساحت هویت او، که رابطه این دو با یکدیگر است.

بادر نظر گرفتن دو رویکرد فردگرایانه و جمع‌گرایانه در باب شهروندی و فرهنگ آن که برآمده از دوجناح فکری تاریخی لیبرالیسم و مارکسیزم است، می‌توان به ساختارها و پیامدهای قابل توجهی دست یافت. لیبرالیسم از آنجا که بر فردگرایی تأکید می‌ورزد و

وجود هویت مشترک و جمعی انسانی را منکر می‌شود، در مسئله شهروندی بر سیاست و قدرت افراد تاکید دارد و در نهایت تنها به حقوق و منافع شخصی افراد عنایت دارد. از این رو است که تمام تلاش خود را معطوف به حفظ و گسترش حقوق می‌کند و زمانی که در حوزه شهروندی وارد می‌شود نیز، تا آنجا به اشتراک و اجتماع نظر دارد که زمینه‌های محافظت و گسترش منافع و حقوق فردی فراهم گردد و اینچنین است که کارکرد اصلی شهروندی از منظر فردگرایانه عبارت است از اداره جامعه بر طبق اصول احترام به حقوق دیگران و تعهد به ایفای نقش در حفظ نهادهای مشترکی که این حقوق را پایدار می‌دانند.

در طرف مقابل مارکسیزم با تکیه بر هویت جمعی و مشترک انسان‌ها و مخالفت با انواع گرایش‌های فردگرایانه، به برابری و یکسانی نظر دارد و از این رو است که در مسئله شهروندی از باب اقتصاد وارد می‌شود و همواره مواظب است تا منافع جمعی و گروهی و مسئولیت‌های برآمده از بستر آنها به واسطه هویت فردی شهروندان خدشه برندارد. این رویکرد در موقعیت شهروندی که بر حس عضویت داشتن در یک جامعه گسترده دلالت دارد، به مسئولیت‌هایی که فرد می‌تواند با تابعیت خود به عهده بگیرد نظر دارد و از روی مسامحه سعی در ارزانی داشتن استقلال به افراد دارد.

اگرچه نخستین تجربه‌های شهروندی را می‌بایست در دولت‌شهرهای یونان باستان و بعدها در روم در نظر گرفت اما با ورود به عصر مدرن و صف‌آرایی اندیشه‌های لیبرالیسم و مارکسیزم در برابر یکدیگر، حوزه‌های فردی (خصوصی) و اجتماعی (عمومی) به گونه‌ای ترسیم شد که گویی توجه به هر یک مستلزم نفی دیگری است. چه تأکیدی که لیبرال‌ها بر استقلال فردی دارند، آنها را نسبت به ایده‌های جامعه‌محور بدگمان می‌سازد. گویی آنها بیم دارند که جامعه تعهداتی را بر فرد تحمیل کند که نفع شخصی او را محدود یا نقض کند. حال آنکه این عقیده در تقابل مستقیم با رویکرد کل‌گرایانه دولت‌شهرهای باستان قرار دارد که در آنها، ایده برخورداری فرد از وجود

واقعی خارج از جامعه، قابل تصور نبود و نیازهای جامعه و منافع شهروند جدایی ناپذیر تلقی می شدند.

در واقع می توان ایده شهروندی را برآمده از لیبرالیسم و رویکرد فردگرایانه آن تلقی نمود که در سیر تکاملی خود به جهت حفظ آزادی ها و منافع که برای فرد انسانی قائل شده بود، به قرارداد اجتماعی روی آورد و سعی نمود تا عقلانیتی جمعی مبتنی بر حفظ منافع افراد انسان را بپذیرد و به گونه ای هویت اجتماعی نیز قائل شود و زندگی در بستر شهر و ارتباطات واقع در آن را بپذیرد. همین دوگانگی و تضاد که از تاکید افراطی بر فردگرایی در تقابل با پذیرش حوزه عمومی و هویت اجتماعی ناشی می شود، دست مایه ای بود برای مخالفان لیبرالیسم و به تبع پدیده شهروندی که طیفی از سوسیالیست ها، فمنیست ها و فعالان محیط زیست را شامل می شد. این گروه ها علاوه بر اینکه اختلافات و نابرابری های برآمده از فردگرایی در حوزه های مختلف سیاست، اقتصاد، فرهنگ و حتی نژاد و جنسیت را بر نمی تابیدند به این رویکرد لیبرال ها خرده می گرفتند که چگونه لیبرالیسم در عین التزام به فردگرایی، پا در حوزه هویت جمعی نهاده و قائل به ساحتی اشتراکی در میان انسان ها شده است. چه اینکه فردگرایی افراطی می تواند به این نتیجه منجر شود که منافع و علایق درون جامعه چنان متنوع و گوناگون باشند که نتوان آنها را از طریق یک شهروندی همگانی با هم آشتی داد و این گونه است که شهروندی برای پایدار ماندن جامعه سیاسی در عصری که فردگرایی در اوج خود است، نقش مهمی در بازسازی هویت جمعی ایفا می کند.

آنچه در این میان مهم است تکیه بر حقوق افراد انسانی در اندیشه فردگرایانه است که باعث می شود کمتر به مسئولیت ها و وظایف توجه شود حال آنکه اساساً حقوق، بر مسئولیت ها دلالت دارند چرا که حقوق در خلاء به وجود نمی آید. حقوق فردی انسان ها تنها هنگامی معنادار هستند که به وسیله احساس تعهد به دیگران حمایت شوند؛ دیگرانی که هم حقوق ما را به رسمیت می شناسند و هم به ما در ایجاد و پایدار ساختن

نهادهای اجتماعی که تحقق حقوق را ممکن می‌سازند، یاری رسانند. از این‌رو است که شهروندی علاوه بر حقوق و به رسمیت شناختن حوزه فردی و خصوصی هویت آدمی، بر وظایف و تعهدات نیز دلالت دارد. در واقع این قابل تصور است که یک جامعه بتواند بدون بیان رسمی حقوق به درستی کار کند اما به سختی می‌توان وجود یک جامعه انسانی با ثبات را بدون وجود حس تعهد میان اعضایش تصور نمود.

ناگفته پیداست که شهروندی به عنوان یک ایده ذاتاً ارتباطی^۱ از جذابیت زیادی برخوردار است چرا که متضمن همکاری میان افراد برای اداره زندگی شان می‌باشد ولی هر چند این اتفاق نظر وجود دارد که شهروندی چیز مطلوبی است اما در این مورد توافق بسیار کمتری وجود دارد که موقعیت شهروندی باید متضمن چه چیزی باشد و چه نوع جامعه‌ای بهترین شکل شهروندی را ارتقا می‌دهد؟ نیز امتیازی که شهروندی بر دیگر هویت‌های اجتماعی دارد این است که دارای یک برابری فراگیر می‌باشد که دیگر هویت‌ها نظیر طبقه، مذهب یا قومیت فاقد آن هستند. از این‌رو با توجه به مقتضیات زندگی و زمانه امروز، شهروندی می‌تواند مبنای خوبی برای زندگی انسان به شمار رود البته مشروط بر اینکه تعریفی درستی از آن ارائه گردد و موانع زمینه‌ای فراروی اعمال آن شناسایی شوند.

تا قبل از ظهور ناسیونالیسم و پیدایش دولت‌ملت‌ها و اصالت‌یافتن مرزهای جغرافیایی در تقسیم‌بندی اقوام و ملل، آن چه مهم بود و مطرح می‌گردید اصالت دین و مذهب در تقسیم‌بندی‌ها بود و اساساً ملت‌ها بر اساس اعتقادشان طبقه‌بندی می‌شدند. اما با ظهور سکولاریسم این معادله برهم ریخت و نسبت میان زندگی عرفی و گوهر قدسی شکلی دیگرگونه به خود گرفت. در یک تعریف فشرده، جداانگاری دین و دنیا، فرآیندی است که در آن، وجدان دینی، فعالیت‌های دینی و نهادهای دینی، اعتبار و اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند. این بدان معناست که دین در عملکرد نظام

اجتماعی در حاشیه قرار می‌گیرد و کارکردهای اساسی در عملکرد جامعه، با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت عوامل مربوط به امر ماوراءطبیعی، به اصطلاح عقلانی می‌شوند. در این راستا، نخستین معنا به زوال دین مربوط است؛ بدین ترتیب که نمادها، آموزه‌ها و نهادهای مذهبی پیشین، حیثیت و اعتبارشان را از دست می‌دهند و در نتیجه، راه برای جامعه بدون دین، باز می‌شود. معنای دوم به سازگاری هر چه بیشتر با این جهان مربوط است؛ به این معنا که در این جهان توجه آدمیان از عوامل فراطبیعی به ضرورت‌های زندگی دنیوی جلب می‌شود.

هویت انسان در شهر ایده‌آل

در نگاه اسلامی ساحت‌های هویت آدمی در آفاق و آنفس موردنظر است و برخلاف مسیحیت که اساساً مبتنی بر نگاه آنفسی و فردگرایانه است و نیز یهودیت که فردیت را در هویت اجتماعی و قومی مستحیل می‌داند، هر دو هویت فردی و اجتماعی انسان، عینی و واقعی محسوب می‌شود. به طور کلی اگر هر هویتی را برخاسته از ارتباط قلمداد کنیم، می‌توان از دریاچه ارتباطاتی که برای انسان در منظر اسلامی متصور است، از انواع هویت گفتگو کنیم. در این راستا می‌توان به ارتباط آدمی با خویشتن و ارتباط با سایر انسان‌ها اشاره کرد. از دیدگاه اسلامی هر فرد انسانی دارای فطرتی است که بر طریق آن خلق شده است و امیال، گرایش‌ها و شناخت‌های او بر محور این فطرت محک می‌خورند و ارزش می‌یابند. براساس آیات و روایاتی که به توضیح هویت فردی و فطری آدمی می‌پردازند، هرگونه دگرگونی در اصل این فطرت محال است و طبیعت آن بدین صورت است که آدمی از بدو تولد، فطرتاً وجود و حضور خداوند را می‌شناسد و نسبت به پرستش او متمایل است.

از قرآن کریم چنین استنباط می‌شود که خدای انسان‌آفرین، آدمی را فطرتاً حی متاله آفریده است و چون این ساختار ملکوتی، مشتمل بر بهترین ماده و زیباترین صورت

است، نه بدون جایگزین تغییر می‌یابد تا به امحاء و نابودی منتهی می‌شود و نه با جایگزین متفاوت می‌شود تا سخن از تبدیل به میان آید و چون تغییر با جایگزین، یعنی تبدیل فطرت صریحاً نفی شده است،^۱ تغییر بی‌جایگزین، یعنی امحاء و نابودی فطرت، به اولویت قطعی منتفی است. حقیقت انسان نیز براساس أحسن تقویم آفریده شده است و هرگونه تبدیل و تغییر آن بی‌معناست زیرا آن‌که توان تغییر دارد، یعنی خدای سبحان، هرگز دگرگونی را اراده نکرده و نمی‌خواهد و غیر خدا نیز اگر چه تغییر را اراده کند، توان آن را ندارد اما چیزی که ممکن است روی دهد و عوامل آن به دست خود انسان است، تضعیف نهاد فطرت است؛ نه تغییر، تبدیل یا امحای آن.

از این جهت، می‌توان قائل شد که هویت فردی و خصوصی آدمی در نگاه اسلامی به رسمیت شناخته شده است و آنچه در این ساحت هویتی مطرح است، رابطه آدمی با خداوند است که می‌تواند بر مبنای اقبال و ادبار به حق متفاوت گردد. در سویی دیگر آنجا که آدمی با افراد دیگر انسان پیوند می‌خورد، حدود و حقوقی به وجود می‌آید که رابطه انسان، بسته به مراعات یا بی‌توجهی نسبت به آن حقوق به نیک و بد متصف می‌شود. در این میان آنچه مهم می‌نماید وجود فطرتی است که گرایشات و بینش‌های آدمی براساس آن شکل گرفته است و حضور همین وجه مشترک، چه در حوزه فرد و چه در ساحت اجتماع، مبنای هماهنگی میان هویت فردی و اجتماعی آدمی و نیز بستری برای حرکت به سوی ایده‌آل‌ها و آرمان‌های اسلامی است.

در بینش اسلامی، هدف از آفرینش انسان، عبودیت و بندگی خداست^۲ و اینچنین

۱. فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ (روم، ۳۰)

۲. پروردگار یکتا، هدف آفرینش و فلسفه خلقت را اینگونه بیان فرموده است: جن و انسان را جز برای پرستش خود

ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل، وضعیتی است که رابطه انسان با خداوند و رابطه‌اش با سایر انسان‌ها بر محور عبودیت شکل بگیرد. این عبودیت در رابطه با خداوند به صورت معنویت و معناداری زندگی متجلی می‌شود و در رابطه با دیگران در قالب عدالت و رعایت حقوق جلوه‌گر می‌شود. بنابراین مدینه ایده‌آل اسلامی، آن شهری است که از یک سو یک شهروندانش به واسطه اقبال به حق در حوزه خصوصی و فردی به معنویت رسیده‌اند و از سوی دیگر در تعامل با یکدیگر، عدالت را محور ارتباطات و اجتماعات خویش برگزیده‌اند. این‌گونه پیوند میان معنویت و عدالت به عبودیت می‌رسد و هدف خلقت انسان و ایده‌آل زندگی او در فرد و جامعه محقق می‌شود.

اینجاست که دیگر میان هویت فردی و اجتماعی آدمی فاصله‌ای نیست و توفیق در انجام عبادات و واجبات فردی همان اندازه مهم است که اهتمام در برقراری عدالت و خدمت به خلق. چه علاوه بر اعتقادات، در منظومه احکام اسلامی نیز می‌توان چنین رویکردی را پیگیری نمود؛ آنجا که از یک سو صحت عباداتی چون نماز و حج به پیراستگی مکان و مال از حق دیگران مشروط می‌شود و در سویی دیگر معیار برقراری روابط اجتماعی با انسان‌ها، نه سود و زیان که نسبت آنان با حق تلقی می‌گردد و رابطه آدمی با کافر و مسلم متفاوت می‌شود. با این نگاه، معنویت فردگرا و منهای عدالت همان اندازه به انحراف می‌انجامد که عدالت بی‌پشتوانه اخلاق و منهای معنویت.

با این توضیحات، تا آنجا که به بینش اسلامی مربوط می‌شود، شهروندی دیگر در کشاکش فردگرایی و جمع‌گرایی معلق نمی‌ماند و این دو در برابر یکدیگر قرار نمی‌گیرند. چه تأکید اسلام بر خانواده در برابر مدل لیبرالی و مارکسیستی که هردو آنها به حذف خانواده می‌انجامد، مؤید همین مطلب است.

این وضع ایده‌آل و چنین مدینه فاضله‌ای در تاریخ اسلامی بی‌نمونه نیست. مطالعه

مدنیتی که بر محور رسول گرامی خداوند صلی الله علیه و آله در مدینه النبی شکل گرفت، گویای این واقعیت است که حضور خداوند در همه عرصه‌های زندگی آدمی از فرد، خانه و خانواده گرفته تا مسجد و دارالحکومه و دارالقضاوه در جریان است. محور این شهر، شخص حجت خداست؛ همان که اگرچه ناب‌ترین تجربه‌های معنوی و الهی انسان در سفر به آسمان‌ها و معراج را تحقق می‌بخشد، از ازدواج، حکومت، قضاوت و حتی جنگ رویگردان نیست و گویا سعی دارد تا به انسان‌ها بیاموزد که در شکل ایده‌آل زندگی که همان بندگی است، دیگر تعارضی میان روح و جسم، معنویت و عدالت و فرد و جامعه وجود ندارد و نه این و نه آن بلکه خداوند و پرستش او اصالت دارد. غالب شهروندان چنین جامعه‌ای نیز به تاسی از رسول خداوند صلی الله علیه و آله در هنگامه جهاد آنچنان بر یکدیگر پیشی می‌گیرند که در هنگامه تقسیم خانه و خانواده انصار با مهاجرین.

در منظر اسلامی، به پدیده شهروندی نه می‌بایست از در فردگرایی، حقوق و سیاست (لیبرالیزم) وارد شد و نه آنکه بر کوبه جمع‌گرایی، اقتصاد و مسئولیت‌های جبری اجتماعی (مارکسیزم) کوبید؛ بلکه مطلوب، عنایت به فطرت و ساخت و بافت انسان است که هماهنگی میان هویت فردی و اجتماعی را میسر می‌سازد؛ چه فطرت آدمی گویای این حقیقت است که انسان و زندگی او حاصل خالقیت و ربوبیت خداوند است و ایده‌آل آدمی می‌بایست مطابق با عبودیت حق رقم پذیرد. این آرمان عبودیت به دو شاخصه درهم‌تنیده معنویت و عدالت شناخته می‌شود که اولی متضمن معناداری زندگی و پشتوانه‌ای برای حیات اجتماعی انسان و حقوق و مسئولیت‌های اوست و دیگری به عنوان نمود عینی عبودیت و تضمین‌گر عملی آن به شمار می‌رود. با این توصیف، شهروندی بر مبنای دین تعریف می‌شود و از لحاظ ساختاری در عین پذیرش حوزه خصوصی و عمومی شهروندان، ساختار خانواده در برابر فرد و اجتماع، اصالت می‌یابد که خود پیونددهنده ساخت‌های فردی و اجتماعی هویت

انسان‌ها است.

راه زندگی ایده‌آل برای انسان، همواره گشوده است و وجود حرفی و لرزان او امکان نزدیکی به اسم و فعل را پیوسته دارد. رسیدن به چنین مقامی، محتاج اتصال و ارتباطی همه‌جانبه با خدای غنی بالذات است که نمود کامل این اتصال و ارتباط، در وجود مقدس پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تجلی نموده و او را با این که از خود چیزی ندارد، به فرمان خدا وسیله دریافت فضل الهی و بی‌نیازکننده ممکنات زمینی و آسمانی کرده است. چنین آرمانی تنها مربوط به گذشته نیست و نباید آن را در یک برهه تاریخی در صدر اسلام محدود کرد بلکه به واسطه حضور حجت‌های الهی در قالب نظام امامت، چشم‌انداز بروز و ظهور کامل آن در پایان تاریخ و هنگامه ظهور موعود اسلام دست‌یافتنی است. در واقع، آرمان‌شهر مهدوی، شکل متکامل مدنیتی است که اسلام در پی تحقق آن است و اساس آن، ارائه ترسیم دینی از جهان و انسان و تأکید بر حضور دین در تمام عرصه‌های زندگی اوست. از برکت همین حضور، ساحت‌های مختلف حیات بشری که شامل تربیت و آموزش، امنیت، سلامت، رفاه و آسایش، علم و ارتباطات و حکومت و سیاست می‌شود، تماماً در آرمان‌شهر مهدوی شکوفا می‌شوند و زندگی انسان نورباران می‌گردد.

بنابراین در برابر الگوی غربی شهروندی که تنها مسبوق به پیشینه‌ای ناقص و نامطلوب در یونان و روم باستان است و نیز تناقضات و مشکلات آن روزبه‌روز فزونی می‌گیرد، می‌بایست به طرحی دینی از شهروندی روی آورد و از آن گفتگو کرد. جالب‌آنکه چنین مدلی علاوه بر تحقق در گذشته، به عنوان آرمان پیوسته بشر در چشم‌انداز مهدویت در آینده نیز حضور دارد و نیز به واسطه روشنی و وضوح شاخصه‌ها و ویژگی‌هایش، امکان حرکت به سمت آن ایده‌آل و آرمان‌شهر در هر لحظه از زمان و هر قطعه از زمین میسر است.

هویت شهر انسانی

همچنان که انسان‌ها، هر شهری دارای هویتی است که آن را از شهرهای دیگر متمایز می‌سازد و آن را تعریف می‌کند. مجموعه خصوصیتی که به شرایط آفاقی یک ملت و مجموعه انسان‌ها مربوط است از جمله سرزمین، تاریخ، دین، نوع لباس و پوشش، زبان، آداب و رسوم و آنچه عمده ملت به آن می‌اندیشند، هویت یک شهر را تشکیل می‌دهند. از آنجا که عوامل مختلفی در هویت انسان وجود دارند، می‌توان به هویت‌های مختلف شهری نیز اشاره داشت و به طور موازی آن‌ها را مشاهده کرد. مثلاً در هویت قومی و ملی ایرانی به طور هم‌زمان ترک‌ها، لرها، عربها، هم‌چنین زردشتیان، مسلمانان و ارمنی‌ها، در کنار یکدیگر حضور دارند و هویت‌های موازی ایجاد می‌کنند.

هویت یک شهر به مانند هویت فرد انسانی، به رابطه بنیادی و اساسی آن بستگی دارد. از میان تمام رابطه‌ها و مناسباتی که یک شهر چه از لحاظ تاریخی و جغرافیایی و طبیعی و چه از لحاظ موقعیت و جایگاه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و مذهبی دارد، می‌بایست به سراغ بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین آنها رفت و از درگاه آن به تعریف هویت شهری آن دیار پرداخت و بسته به اینکه چه ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی در یک شهر برجسته شده‌اند، هویت آن شهر تغییر می‌کند.

برای رسیدن به شهری مطلوب، می‌بایست تغییر کرد و تغییر داد. این تغییر مستلزم شناخت وضع موجود و واقعیتی است که می‌خواهد تغییر کند و نیز شناخت وضع مطلوب و حقیقتی است که می‌باید محقق شود. بدون شک زاویه دید و نگاه ما در مقوله شهروندی و انجام این تغییر، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. چه در مرحله توصیف وضع موجود و چه در مرحله تبیین و ترسیم حالت مطلوب، هرکدام از نظرگاه‌های اقتصادی، سیاسی، تاریخی، جغرافیایی، عمرانی و... ساختار متفاوتی را پیشنهاد و ارائه می‌دهند که ممکن است به سبب محدودیت‌های هر یک از این نظرگاه‌ها، دید جامع و کاملی حاصل نگردد اما در صورتی که از منظر دین و با عنایت به آموزه مهدویت که دو عنصر

ساختاری و راهبردی معنویت و عدالت را در دل نهفته است، به جریان تغییر فرهنگ شهر و شهروندی بنگریم، می‌توان امیدوار بود که نتیجه مطلوب‌تری در انتظار است. چه رویکرد دینی از موضعی کلی و بادر نظر گرفتن مصالح و منافع کلی افراد و جامعه انسانی مستقر در شهر، بهترین رویکرد برای ترسیم و توصیف وضع ایده‌آل در برابر وضعیت موجود است. به عنوان مثال پدیده فقر و نابرابری‌های اجتماعی موضوعی است که شاید در نظرگاه‌های اقتصادی و سیاسی جایگاه کلیدی و اساسی نداشته باشد اما با توجه به مفهوم عدالت در گستره مفاهیم دینی این پدیده اهمیت بیشتری می‌یابد و در برنامه‌ریزی‌ها طوری وارد می‌شود که به فاصله بیشتر پایین و بالای شهر منتهی نگردد. یا در مثالی دیگر، هنگامی که رویکرد دینی مدنظر باشد و اساس تعریف هویت شهر، هویت دینی آن باشد، نوع رفتار و اخلاق و مناسبات انسانی اهمیتی ویژه می‌یابد و در برنامه‌ریزی‌های شهری لحاظ می‌گردد تا از رهگذر این توجه انسان‌های فعال در حوزه‌های اقتصاد، سیاست، کار و سازندگی، سالم‌تر و صالح‌تر به فعالیت خود پردازند.

وقتی از هویت دینی شهر سخن می‌گوییم، نمی‌خواهیم به بیان مجموعه‌ای از آرزوها و ایده‌آل‌های اگرچه زیبا اما دست‌نیافتنی پردازیم و یا اینکه سرگرم تجلیل و تکریم از مراسم و رسوم و سنت‌های دینی برآییم. نیز قصد آن نداریم تا هویت دینی شهر را در مقابل سایر جنبه‌ها و شئون آن قرار داده و بر این جدایی و تقابل اصرار ورزیم. در واقع از آنجا که انسان و زندگی او برای دین موضوعیت دارد، همه حوزه‌های زیست فردی و اجتماعی آدمی مخاطب پیام دین واقع می‌شود و از عبادت گرفته تا اقتصاد و سیاست و قانون و جامعه همگی از این پیام متأثر می‌گردد. این مسئله در مورد اندیشه اسلامی به وضوح بیشتری قابل فهم است، چه اینکه آموزه جامعیت و خاتمیت دیانت اسلام بیانگر همین مسئله است و انبوه گزاره‌های توصیفی و حکمی که در منظومه متون و فرهنگ اسلامی درباره شئون گوناگون حیات بشر به چشم می‌خورد بر این ادعا دلالت می‌کند. همچنین آرمان‌شهر مهدوی، به عنوان مدل کلی و ایده‌آل

برای حیات بشر، وضعیتی است که در آن، دین به کامل‌ترین و خالص‌ترین شکل خود در همه عرصه‌ها و حوزه‌های حیات بشر حضوری پررنگ و اساسی دارد. از این‌رو می‌توان نتیجه گرفت که بهترین نوع ترسیم از هویت شهری، هویت دینی آن است که در پویایی گذشته و اکنون آن نقش بسزایی دارد. مادام که این هویت، ترسیم و تبیین نشده باشد، تناقض و دوگانگی موجود در بستر جوامع سکولار همچنان برای ما نیز باقی می‌ماند و انبوه هزینه‌ها و استعدادهای به سبب عدم وجود تعامل کارا میان مذهب و زندگی مردم به باد خواهد رفت.

بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی در پرتو مهدویت

سیدعلی حسینی

آدمی، از آن جهت که علاوه بر جسم از روح نیز برخوردار است و خود او تنها به کالبدش خلاصه نمی‌شود، هویتی دو لایه دارد. بنابراین می‌توان در دو حوزه انفسی و آفاقی به تعریف هویت انسان پرداخت. هویت انفسی انسان، از وجه ثابت وجود او نشأت می‌گیرد و از آنجا که ثابت است، نه تنها در همه عمر یک انسان که در میان همه انسان‌ها ثابت و مشترک است و دقیقاً این وجه از هویت آدمی است که انسانیت او را شکل می‌دهد.

آدمی، در هر کجا که باشد و در هر زمان که باشد، همین که انسان باشد، کافی است تا از این هویت، به‌طور مشترک با سایر انسان‌ها، برخوردار باشد. این وجه از هویت به سرشت آدمی باز می‌گردد و به فطرت او اشاره دارد. از همین سرشت و فطرت است که می‌توانیم بفهمیم انسان کیست و چیست و نیز می‌بایست چه چیز یا چه کسی باشد. به عبارت دیگر توجه به فطرت و سرشتی که آدمی بر اساس آن خلق شده است، هم پیشینه و واقعیت انسان را توضیح می‌دهد و هم ایده‌آل و حقیقت آن را. در مقابل، هویت آفاقی انسان از وجه متغیر وجود او ناشی می‌شود و چون متغیر است، در طول عمر و نیز در میان انبوه انسان‌ها، متغیر و متفاوت است. این وجه از هویت در واقع در درجه دوم وجود آدمی قرار می‌گیرد و نسبت به هویت فطری و حقیقی و ثابت انسان، عرضی است. بنابراین که انسان کجا باشد، در چه زمانی باشد، به چه زبانی سخن بگوید، رنگ پوستش چگونه باشد و...، هویت آفاقی انسان تغییر

می‌کند و از این‌رو، براساس این ساحت هویت انسان نمی‌توان به تعریف او پرداخت. این وجه از فطرت آدمی به ویژگی‌ها و خصوصیات ظاهری، بیرونی و محیطی آدمی نظر دارد؛ به جغرافیا، زبان، تاریخ، اجتماع، زمان، جنسیت، نژاد و... و این‌چنین است که می‌توان آدم‌ها را بر حسب این موارد تقسیم‌بندی کرد.

وجه اشتراک انسان‌ها فطرت و هویت انفسی آنهاست و آن چه آدمیان را از یکدیگر متمایز می‌کند، هویت آفاقی ایشان است. هویت انفسی آدمیان را به یکدیگر پیوند می‌زند و آنها را به یک هدف، که اصل حیات را نشانه می‌رود، رهنمون می‌سازد و هویت آفاقی آدمیان را گوناگون می‌سازد و زیبایی و تنوع خلق می‌کند.

آن‌چه مسلم است، اصل و اساس هویت انسان، به فطرت او و هویت مشترک‌اش که انسانیت او را می‌سازد، مربوط است و این هویت است که اصالت دارد، اگرچه نمی‌توان و نباید از هویت ظاهری انسان غفلت نمود و آن را نادیده گرفت، چرا که انسان اساساً موجودی دارای جسم و روح است و نه مجرد.

آنها که براساس هویت آفاقی، به تعریف هویت انسان می‌پردازند و مبنای ترسیم هویت آدمی را زمین، پول، نژاد، جنسیت و حتی نوع لباس و ابزار او، قرار می‌دهند، از ناسیونالیزم، سرمایه‌داری، نژادپرستی، فمینیسم و... سردر می‌آورد و به اصطلاح هویتی کاذب برای آدمی در نظر می‌گیرند.

آن‌چه مورد نظر ادیان بوده، هویت ثابت و مشترک انسان و به اصطلاح فطرت اوست که البته بهترین ترسیم دینی را می‌توان در اسلام یافت چرا که رابطه بین آفاق و انفس و روح و جسم انسان به خوبی در آن تبیین شده است.

مسیحیت و بودیزم تنها بر هویت درونی انسان تاکید می‌کنند و از آنجا که فقط هویت انفسی انسان را موردتأکید قرار می‌دهند و از بعد جسمانی و آفاقی آدمی غفلت می‌کنند، به انحراف کشیده می‌شوند. از آن‌سو، یهودیت، هویت آدمی را به ظاهر باز می‌گرداند و در آفاق محدود می‌کند و عموماً به ویژگی‌های ظاهری توجه دارد که در این صورت از حقیقت آدمی و وجه مشترک و ثابت او غافل می‌ماند. علاوه‌براین،

می‌بایست در تربیت و در نسل‌های انسانی نیز به رعایت رابطه میان هویت آفاقی و انفسی ملتزم بود و با توجه به هویت دولایه آدمی، می‌بایست علاوه بر تأکید بر هویت مشترک و ثابت نسل‌ها، تفاوت‌های آنها با نسل‌های پیشین را طبیعی قلمداد کرد و آن‌ها را به رسمیت شمرد. اگر فرموده‌اند که فرزندانمان برای زمانی غیر زمان شما خلق شده‌اند و نباید آنان را به آداب خود مجبور کرد^۱ و این که آدمی فرزندانش را باید برای آینده و نه حال تربیت کند، مربوط به حوزه آفاقی است و گرنه آدمی از لحاظ جوهره و انسانیت همان است که بوده و خواهد بود. این شرایط آفاقی است که تغییر می‌کند و می‌طلبد که آدمی نیز متناسب با آن رفتار کند. شکاف نسل‌ها و درمان آن با در نظر گرفتن این دولایه از هویت انسان امکان‌پذیر است؛ در افراط به شکاف می‌رسیم و در تفریط به تحجر می‌گیریم و در هر دو به تباهی.

آدمی با حیوان و مادون خود همان اندازه فرق دارد که با فرشتگان و مجردات. وجود برزخی آدمی که هم می‌تواند خوب باشد و هم بد، ذاتی انسان است و این در فطرت آدمی گنجانده شده و این خداوند است که فجور و تقوی را در درون آدمی به ودیعه نهاده است.^۲ حال این انسان است که می‌تواند هماهنگ با فطرت خود باشد و رستگار شود و هم می‌تواند ناهماهنگ باشد و کفر بورزد.^۳

اما فطرت چیست؟ همان که در میان همه آدمیان مشترک است و می‌باید مطابق با آن رفتار کرد؟ در پاسخ به این سوال، به عنوان این که اینها به عنوان ویژگی‌های اساسی و مشترک انسان مطرح می‌باشند، مواردی مطرح است: حقیقت‌جویی، کنجکاوی و دانایی و پرسشگری، زیبایی‌شناسی و هماهنگی‌طلبی، خیرخواهی و کمال‌جویی و... این همه اگر چه درست هستند اما پاسخ کامل نیستند. واقعیت این است که فطرت آدمی بر محور عبودیت و خداپرستی استوار شده است و هر انسانی بر اساس فطرت آفریده

۱. لا تقسروا اولادکم علی آدابکم فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم. ابن‌ابی‌الحدید المعتزلی، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۶۸

۲. فأنهم فجورها و تقویها (الشمس، ۸)

۳. إنا هدیناه السبیل إما شاکراً وإما کفوراً (الانسان، ۳)

می‌شود و به دنیا می‌آید و این یعنی آن که می‌داند خداوندی وجود دارد و باید او را پرستد،^۱ سپس این پدر و مادر هستند که پس از تولد او را از فطرت اولیه‌اش دور می‌سازند و یهودی و نصرانی و یا بت‌پرستش می‌کنند.^۲ بنابراین در حوزه هویت انفسی، هر انسانی اساساً خداشناس است و میل به عبودیت خداوند دارد؛ اگر چه ممکن است این هویت در پی ناهماهنگی هویت‌های آفاقی و شرایط بیرونی دست‌خوش تحریف گردد. حقیقت‌جویی، زیبایی‌شناسی و زیبایی‌گرایی و کمال‌جویی و... همگی در پرتو عبودیت خداوند شکل ایده‌آل خود را می‌یابند و در واقع فطرت و هویت ثابت آدمی بر محور خداپرستی می‌چرخد که از عوارض آن حقیقت‌جویی، زیباشناسی و کمال‌جویی است. اگر این ویژگی‌ها را منهای عبودیت مطرح کنیم، به انحراف رفته و از بحران معرفت‌شناسی، تناقض و رشد کاریکاتوری و نیز اراده معطوف به قدرت سردرمی‌آورند. به عبارتی دیگر، فطرت، ساحت آسمانی و الهی هویت انسان است بدین صورت که توجه به خلقت آدمی و این که آدمی خلق شده است و این که چه گونه خلق شده است، آدمی را متوجه خالق خود و چیزی که برای آن خلق شده است، می‌کند. این چنین است که خودشناسی و توجه به هویت انفسی، آدمی را به خداشناسی پیوند می‌دهد و خودشناسی مقدمه خداشناسی می‌گردد و پاسخ به سوال از کجا آمده‌ام مقدمه پاسخ به سوال به کجا باید بروم می‌شود تا آینده نیز روشن گردد.

در آموزه‌های اسلامی، از یکسو به ترسیم و توصیف آدمی به عنوان مخلوق

۱. قَالَ زُرَّارَةُ وَسَأَلَتْهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ الْآيَةَ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفُوا أَحَدٌ رَبَّهُ وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَهُ كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَبَابِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَيَّ التَّوْحِيدِ (الكافي، ج ۲، ص ۱۳)

۲. كل مولود يولد علي الفطرة حتى يكون أبواه يهودانه و ينصرانه و يمجسانه (عوالي‌الآلى، ج ۱، ص ۳۶) - كل مولود يولد علي

الفطرة فأبواه يهودانه و ينصرانه و يمجسانه (بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۸۸).

خداوند پرداخته شده و بنیادی‌ترین رابطه آدمی، رابطه او با خداوند قلمداد شده است و از سوی دیگر به پرسش از هدف نهایی زندگی انسان و جهانی که در آن زندگی می‌کند، دعوت شده است.

تا آنجا که به توحید و توصیف اسلام از خداوند مربوط می‌شود، هنگامی که درباره هدف خلقت سخن می‌گوییم، نمی‌خواهیم نیاز خداوند به خلقت و مخلوقات و در نتیجه هدف او از خلقت را دریابیم (هدفی که با تحقق آن نیازی از پروردگار برطرف گردد) بلکه می‌خواهیم از معنای زندگی و این که ما برای چه خلق شده‌ایم و این که انسان‌ها در زندگی می‌بایست به دنبال چه باشند و به چه سمتی گام بردارند، بپرسیم. بنابراین هدف از خلقت یعنی آن هدفی که خدای متعال برای زندگی مخلوقاتش معین فرموده است که اگر آنها در مسیری که پروردگارشان خواسته است، حرکت کنند به هدف از خلقت خود می‌رسند و اگر در غیر این مسیر قرار بگیرند به آن هدف نخواهند رسید و زندگی‌شان بی‌معنا خواهد شد.

هدف از خلقت هر مخلوق مختاری این است که به آن چه خالق او از او خواسته است، عمل کند. خداوند چنین خواسته و هدفی را به روشن‌ترین صورت بیان فرموده است؛

... و من جن و انس را جز برای بندگی نیافریدم.^۱

بر اساس این آیه از قرآن، هدف از خلقت موجودات مختاری چون انسان‌ها و جنیان، بندگی و عبودیت خداوند است. عبودیت با عبادت متفاوت است و در معنایی وسیع‌تر، عبارت است از تسلیم و فرمان‌پذیری در برابر خداوند در همه حوزه‌های زندگی و نه فقط در مسائل عبادی و رابطه‌ای که صرفاً انسان با خدا دارد.

آن‌دسته احکامی که در رابطه انسان با خداوند وجود دارند، به عبادت مربوط می‌شوند، حال آنکه عبودیت، تسلیم و فرمان‌پذیری در برابر خداوند در همه روابط انسان، اعم از رابطه با خدا، رابطه با خود، رابطه با هم‌نوعان و رابطه با طبیعت است.

بنابراین هدف از خلقت انسان این است که آدمی تمام شؤون زندگی اش (از فکر، نیت و عمل گرفته تا تحصیل، ازدواج، اشتغال و سرگرمی) را در محور فرمان‌بری و تسلیم در برابر خداوند قرار دهد.

پس از پاسخ به کیستی و دانستن این که هویت ما چیست، ما در زندگی محتاج یافتن پاسخی برای این دو پرسش هستیم که چرا زندگی کنیم و چگونه زندگی کنیم؟ عبودیت پاسخی است به هر دو سوال، چرا که در دل آن دو مفهوم معنویت و عدالت نهفته است. معنویت پاسخی است به چرا زیستن و عدالت جوابی برای چگونه زیستن. در حالت ایده‌آل زندگی که در آن عبودیت (به عنوان هدف خلقت) محقق می‌شود، انسان می‌بایست تنها برای خدا و برای رسیدن به او زندگی کند، چرا که تنها اوست که می‌تواند هدف حقیقی زندگی آدمی قرار گیرد و آرمانی واقعی و نه موهوم برای زندگی باشد. از طرف دیگر انسان برای رسیدن به خداوند و ملاقات او ناچار می‌بایست آنگونه که او می‌خواهد زندگی کند و زندگی اش را با خواسته‌ها و فرامین او که به صورت دین و توسط پیامبران در اختیار آدمی قرار داده شده است منطبق کند. بدین ترتیب، بندگی کردن به عنوان حالت ایده‌آل زندگی عبارت است از زندگی کردن برای خدا و آنگونه که او می‌خواهد.

پیوند میان معنویت و عدالت که هدف خلقت انسان را محقق می‌سازد، زندگی را به وضع ایده‌آل آن و به اصطلاح بهشت تبدیل می‌کند و به هر میزان که عبودیت نادیده گرفته شود، زندگی به ناگواری و تباهی می‌رود و جهنم می‌شود.

بر همین اساس مدل ایده‌آل زندگی انسان در جامعه نیز می‌بایست بر اساس عبودیت و هدف خلقت شکل بگیرد؛ از این‌روست که جامعه آرمانی اسلامی، جامعه‌ای است که در آن از یک سو رابطه انسان‌ها با خداوند به بهترین شکل آن برقرار است و از سوی دیگر روابط انسان‌ها با یکدیگر و طبیعت نیز عادلانه و براساس خواست خداوند شکل گرفته است.

قرآن، اهداف اساسی پیامبران را در دو محور بیان کرده است؛ نخست، تثبیت توحید و یگانه پرستی و به اصطلاح تکامل رابطه انسان‌ها با خدا^۱ و دوم، اجرای قسط و برقراری عدالت و به بیان دیگر تکامل رابطه انسان با هموعانش.^۲

این برنامه الهی که از سوی خداوند ارائه شده و توسط پیامبران اجرا گردیده، ثابت است و در حال تکامل، ولی مجریان برنامه زمان‌دار بوده‌اند و هر کدام مقداری از این برنامه را اجرا کرده‌اند و پیامبران بعدی آن را تحویل گرفته و ادامه داده‌اند تا به پیامبر خاتم رسیده است و در جانشینان آن حضرت ادامه پیدا کرده است تا آنجا که جامعه بشری طعم عدالت را بچشد و در سایه‌سار این عدالت با سرعت هرچه بیشتر به سوی هدف آفرینش که همان عبودیت خداست، گام بردارد؛ جامعه‌ای از انسان‌های صالح که زمین را به ارث خواهند برد.^۳

چنین وضع ایده‌آلی به طور کامل در زمان ظهور موعود ادیان و منجی انسان، حضرت مهدی علیه السلام، محقق خواهد شد و ایشان رهبری جامعه جهانی انسان‌ها را به سمت هدف خلقت برعهده خواهد گرفت.^۴

ماندن بر صراط فطرت، انسانیت آدمی را تضمین می‌کند و دوری از آن انسانیت

۱. ای رسول گرامی ما تو را به رسالت فرستادیم تا به نیک و بد خلق گواه باشی و خونان را به رحمت الهی مژده دهی و بدان را از عذاب بترسانی و به اذن حق خلق را به سوی خدا دعوت کنی و چراغ فروزان عالم باشی (احزاب، ۴۵-۴۶).

۲. همانا ما پیامبران خود را با دلایل و معجزات فرستادیم و بر ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند (حدید، ۲۵).

۳. خدا به کسانی که از شما بندگان ایمان بیاورند و نیکوکار گردند وعده فرمود تا آنها را در زمین خلافت بخشد آنچنان که امت‌های صالح پیامبران جانشین پیشین خود شده‌اند و دین پسندیده آنان را بر همه ادیان تمکین و تسلط عطا کند و به همه مؤمنین پس از ترسشان، ایمنی کامل دهد تا مرا به یگانگی و بی هیچ شرک و ربا پرستش کنند (نور، ۵۵).

۴. عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في معنى قوله عز وجل وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا قَالَ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ. الغيبة النعماني، ص ۲۴۰

انسان را خدشه‌دار می‌سازد. آموزه‌های اساسی ادیان، به ویژه اسلام، مربوط به فطرت و هویت الهی آدمی است که از طریق آن کرامت و شخصیت انسان حفظ می‌شود. آنچه مهم است، جهت‌دهی به هویت‌های آفاقی است که بتوانند به سمت هویت انفسی و فطرت آدمی نزدیک شوند و در مسیر تحقق آن یعنی خداپرستی قرار گیرند. به عبارت بهتر، دعوت اسلام بدین‌سو است که آدمی هویت آفاقی خود (که برآمده از جنسیت، نژاد، سرزمین و سایر ویژگی‌های متغیر و ظاهری است) را با هویت فطری و انفسی‌اش (که به سوی خداوند و عبودیت او اشاره دارد) هماهنگ سازد. در این چشم‌انداز، انسان‌هایی موفق هستند که هویت آفاقی خود را در جهت فطرت و هویت انفسی خویش ترسیم کنند و از طریق این هماهنگی، از تناقض فکری و عملی نجات یابند. هم‌چنان که انسان‌ها، هر ملتی دارای هویتی است که آن را از ملت‌های دیگر متمایز می‌سازد و آن را تعریف می‌کند. مجموعه خصوصیتی که به شرایط آفاقی یک ملت و مجموعه انسان‌ها مربوط است (سرزمین، تاریخ، زبان، آداب و رسوم و شیوه زندگی و...) و آنچه عمده ملت به آن می‌اندیشند، هویت ملی و قومی آن ملت را تشکیل می‌دهد و از این‌رو است که می‌توان گفت، هویت ملی و قومی، کوچک شده فرهنگ یک ملت است که در وجود فرد فرد آن ملت نقش بسته است.

ذکر این مطلب مهم است که تا قبل از ظهور ناسیونالیسم و دولت‌مملت‌ها و اصالت‌یافتن مرزهای جغرافیایی در تقسیم‌بندی اقوام و ملل، دین و مذهب مبنای تقسیم‌بندی ملل قرار می‌گرفت و اساساً ملت‌ها بر اساس نظام اعتقادی‌شان طبقه‌بندی می‌شدند.^۱ این مهم ناشی از تاکید بر هویت اصلی و فطری آدمیان بوده است که حتی

۱. قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (آل عمران، ۹۵) - وَمَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً (نساء، ۱۲۵) - قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيناً قِيماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (انعام، ۱۶۱) - ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (نحل، ۱۲۳) به نظرمی‌رسد در این آیات از اعتقاد ابراهیم و طائفه معتقدان او به ملت یاد می‌شود و اساساً کاربرد اصطلاح ملت برای اهل کتاب از این جهت است.

در هویت ملی و قومی به تقسیم‌بندی بر اساس دین و فطرت اهتمام داشته‌اند؛ هرچند که این اعتبار امروزه غریب و مهجور است.

هویت ملی و قومی به تدریج شکل می‌گیرد و بسته به شرایط محیطی و آفاقی متفاوت می‌شود. از آنجا که عوامل مختلفی در هویت آفاقی انسان نقش دارند، می‌توان به هویت‌های مختلف ملی و قومی نیز اشاره داشت. براین اساس می‌توان هویت‌های مختلفی که بر اساس زبان، تاریخ، دین و... شکل می‌گیرند را در درون یک هویت ملی و قومی به طور موازی مشاهده کرد. مثلاً در هویت قومی و ملی ایرانی، هم‌زمان ترک‌ها، لرها، عرب‌ها، هم‌چنین زردشتیان، مسلمانان و ارمنیان در کنار یکدیگر حضور دارند و هویت‌های موازی ایجاد می‌کنند.

از میان همه عوامل و شاخصه‌های هویت آفاقی ملل، سه عنصر دین، به عنوان معتقدات و مشترکات ذهنی و رفتاری یک ملت و یک قوم، زبان، به عنوان تولیدکننده و انتقال‌دهنده نظام معنایی در میان یک قوم یا یک ملت و تاریخ، به عنوان سرگذشت مشترک یک قوم و ملت از اهمیت بالایی برخوردارند. از این‌رو، در کنار هویت فطری ایرانیان که با سایر انسان‌ها مشترک است (آن‌گونه که ذکر شد امیال و گرایش‌های حقیقت‌طلبی، زیبایی‌شناسی و کمال‌جویی در پرتو عبودیت و پرستش خداوند، درون‌مایه‌های هویت فطری آدمی را شکل می‌دهند)، می‌بایست از هویت ملی و قومی ایرانیان در سه حوزه دین، زبان و تاریخ گفتگو کرد.

هویت دینی ایرانیان

در مقام پی‌جویی نوع پرستش و دین ایرانیان و مطابقت آن با فطرت انسانی نکات جالبی به نظر می‌رسد. از همان نخستین اعصاری که تاریخ ایرانیان آغازیدن گرفت، ایرانیان، در قالب دیانت زردشتی، تلاش کردند تا از ادیان مشرکانه و تکثرگرایانه هندی، بابلی، یونانی-رومی و مصری فاصله گیرند و به سوی وحدت در پرستش روانه شوند.

این تلاش که در قالب تعالیم زردشتی و کوشش در جهت پرستش خدای یگانه شکل گرفت، تا حدود زیادی توانست به امیال و گرایشات حقیقت‌جویی، زیبایی‌شناسی و کمال‌جویی ایرانیان سر و سامانی دهد اما ضعف‌های تئوریک زردشتی‌گری که در ثنویت‌گرایی و یا بازخوردهای اجتماعی آموزه‌های آن متجلی می‌شد، نشانگر این بود که این تلاش به‌طور کامل موفق نبوده است.

با ظهور اسلام و رسیدن آن به ایران، دنباله تلاش ایرانیان به جهت هماهنگی هویت ملی و قومی با فطرت و هویت حقیقی انسانی در حوزه دین، به کمال می‌رسد و پذیرایی ایرانیان از اسلام، حقیقت‌جویی، زیبایی‌شناسی و کمال‌جویی آنان را وارد مرحله جدیدی می‌کند که اثر آن را می‌توان در حضور پررنگ ایرانیان در تمدن اسلامی قرن‌های ابتدایی تاریخ اسلام پی‌گیری کرد.

نماد این تلاش و این جوشش و جویندگی حقیقت، زیبایی و کمال را می‌توان در سلمان فارسی دید که اگر چه به دیانت‌ها و مکاتب مختلف روی آورده است اما تحرک وی مانع از توقف در آن‌ها شده است تا آن که کفر متحرک او به ندای دعوت رسول خدا می‌رسد و مسلمان می‌شود.

در آموزه‌های اسلامی سخن از اقوام و مللی است که برای تحقق حاکمیت ایده‌آل و حقیقی الهی در تاریخ برگزیده شده‌اند و بسته به هماهنگی یا ناهماهنگی با سنت‌های الهی، به استبدال و استخلاف گرفته شده‌اند؛ یهود و اعراب از این دسته‌اند که به سبب عصیان و ناهماهنگی با اراده الهی، اقوام دیگر جایگزین آنها می‌شوند تا اراده حق در مسیر خود به پیش رود. تلاش سلمان و به‌طور کلی ایرانیان، در اسلام و در نزد رسول‌الله تمجید می‌شود و به هنگامه سستی اعراب، سخن از قوم سلمان، به عنوان ادامه‌دهنده‌گان نهضت اسلامی، به میان می‌آید و پیامبر از مردمانی خبر می‌دهد که اگر

علم و ایمان در ثریا باشند، آن را به چنگ خواهند آورد.^۱
 همچنین در پیشگویی پیشوایان معصوم مبنی بر ظهور منجی آخرالزمان و معمار
 حاکمیت الهی و فطری پایان تاریخ، ایرانیان نقشی ویژه می‌یابند و بشارت زمینه‌سازی
 می‌شنوند.^۲

۱. ها اَنْتُمْ هَوْلًا تَدْعُونَ لِتَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (محمد، ۳۸)؛ صاحب کشف نقل کرده است که از پیامبر درباره کلمه قوم که در آیه شریفه آمده است سؤال شد. سلمان فارسی نزدیک پیامبر نشسته بود. آن حضرت با دست مبارک خود به ران پای سلمان زد و فرمود، به خدایی که جان من در دست قدرت اوست، اگر ایمان به کهکشان‌ها بستگی داشته باشد مردانی از فارس به آن دست می‌یابند (کشف، ج ۱، ص ۳۳۱). پیامبر این آیه را قرائت فرمود، عرض کردند یا رسول‌الله! این‌ها چه کسانی هستند که اگر ما روی گردان شویم جایگزین ما می‌شوند؟ پیامبر با دست مبارک به شانه سلمان فارسی زد و سپس فرمود، او و طرفداران او، به خدایی که جانم در دست قدرت اوست اگر ایمان بستگی به کهکشان‌ها داشته باشد، مردانی از فارس (ایرانیان) به آن دست می‌یابند (المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۰). و روی ابو بصیر عن ابی جعفر علیه‌السلام قال إن تولوا یا معشر العرب یستبدل قوماً غیرکم یعنی الموالی و عن ابی عبد الله علیه‌السلام قال قد والله أبدل بهم خیرا منهم الموالی (بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۵۳). عن جعفر عن ابیه علیه‌السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو کان العلم منوطا بالثریا لتناولته رجال من فارس (بحار الأنوار، ج ۶۴ ص ۱۷۴). قال الصادق علیه‌السلام لو نزل القرآن علی العجم ما آمنت به العرب و قد نزل علی العرب فآمنت به العجم فهذه فضیلة العجم (بحار الأنوار، ج ۶۴ ص ۱۷۴).

۲. وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَرُوا مَا عَلِمْتُمْ شِئْرًا (اسراء، ۴-۷). در تفسیر نورالثقلین از روضه کافی پیرامون تفسیر این آیه شریفه از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود، آنان کسانی هستند که خداوند تبارک و تعالی قبل از ظهور قائم آنها را برنمی‌انگیزد و آنان دشمنی از آل پیامبر را فرامی‌خوانند مگر این که او را به قتل می‌رسانند و عیاشی در تفسیر خود از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که حضرت آیه شریفه را قرائت می‌کردند، سپس فرمودند، او قائم و یاران اویند که دارای قوت و نیروی زیاد می‌باشند. در بحار الانوار از امام صادق علیه‌السلام منقول است که حضرت آیه شریفه فوق را قرائت کردند... عرض کردیم فدایت شویم این‌ها چه کسانی هستند؟ سپس حضرت فرمودند، به‌خدا سوگند آنان اهل قم هستند، به‌خدا سوگند آنان اهل قم هستند، به‌خدا قسم آنان اهل قم هستند (بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶).

تلاش ایرانیان در جهت انطباق دین و آیین با فطرت، با توجه اوصیای رسول خدا به آنها قرین می‌شود و در نتیجه حقیقت‌جویی، زیباجویی و کمال‌گرایی ایرانیان به ارادت و سرسپردگی به خاندان نبوت و امامت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌انجامد و ایرانیان به تأسی از سلمان، شیعه می‌شوند و به موالی معروف می‌شوند.^۱

توجه معصومین به ایرانیان و عنایت به استعداد و تلاش آنان در قالب پیشگویی‌ها و اخبار ادامه می‌یابد و با هجرت عالم‌آل محمد به طوس و نیز سایر امام‌زادگان (از جمله حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها به قم، احمد بن موسی علیه السلام به شیراز و فرزند امام محمد باقر علیهما السلام به اردهال کاشان) کامل می‌گردد.

نوع حرکت و حضور این بزرگواران در ایران نشان از حرکتی تاریخی می‌دهد که بعدها آثار آن نمایان می‌گردد و این چنین ساحت دینی و معنوی هویت ملی و قومی ایرانیان شکل می‌گیرد و پیشینه و آینده آن مشخص می‌گردد.

هویت زبانی، هم حوزه کلام و هم غیر آن را شامل می‌شود و به طور کلی به مجاری تولید و انتقال معنا نظر دارد و آن چنان که نحوه سخن گفتن ما در تعیین جایگاه اجتماعی ما و از مسیر آن شکل‌گیری هویت فردی ما بسیار موثر است، هم چنین نحوه راه رفتن، لباس پوشیدن و رفتارهای اجتماعی دیگر ما نیز از منظر نشانه‌شناختی بر تفسیر هویت ما تاثیرگذار است.

همه انسان‌ها تفسیری از هویت فردی خود دارند و بر ارزیابی دیگران از هویت خود نیز واقف هستند. این مسئله بیش از آن که به زادگاه و نژاد و بهره‌مندی مادی مرتبط باشد به چگونگی ایجاد ارتباط ما با دیگران از طریق زبان برمی‌گردد. در واقع هویت فردی و اجتماعی انسان، عمدتاً وابسته به زبان اوست و کارکرد زبان به حدی است که حتی می‌توان از آن برای ارائه یک هویت خاص آفاقی از میان چندگونه دیگر

۱. سرزمین ایران به همراه یمن دو کانون توجه و حضور امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند.

آن بهره برد که مصداق آن را در تغییر لهجه و یا لحن صحبت می‌توان مشاهده کرد؛ به‌کاربردن اصطلاحات عربی و یا مثلاً گرداندن تسبیح به نشانه آن است که گوینده تلاش دارد هویتی مذهبی تولید کند و یا به نمایش گذارد حال آن‌که استفاده از الفاظ انگلیسی، استفاده از دستمال‌گردن و حتی نحوه اصلاح سر، به ویژه در بین جوانان، ساختار گفتمانی متفاوتی ایجاد می‌کند.

اهمیت زبان در هویت فردی از لحظه انتخاب نام و نام‌گذاری بر روی فرزند آغاز می‌گردد. نیز این‌که ایرانیان نام فامیل خود را از پدر به ارث می‌برند و یا این‌که اعراب نام پدر را همراه نام خود دارند، خود نوعی کارکرد زبان در بیان هویت را نشان می‌دهد. نیز زبان به‌خاطر وجه انتقالی و گفتمانی‌اش می‌تواند حتی ارزش‌ها و عقاید و دین را تحت تسلط و تغییر خود قرار دهد.

با این نگاه می‌بایست به سراغ زبان فارسی رفت و حضور پررنگ آموزه‌های فطری اسلام را در آن به‌نظاره نشست. از وجه حماسی شاهنامه فردوسی که خود در دل نهضت شعوبی‌گری متجلی شد که بگذریم، می‌توانیم سایه سنگین نگره‌های اسلامی را در شاهکارهای ادب فارسی پیگیری کنیم تا آن‌جا که اشعار حافظ، سعدی، مولوی و عطار را نمی‌توان از ارادت به آستان نبوی، علوی و مهدوی خالی دانست. بنابراین از حیث زبان نیز تلاش ایرانیان در انطباق فرهنگ قومی و ملی خود با آموزه‌های فطری و اسلامی مشهود است.

سومین عنصر مقوم هویت ملی و قومی، تاریخ مشترک است که در نزد ایرانیان فرازهای پست و بلندی به خود دیده است. تاریخ ایرانیان قبل از اسلام به واسطه ضعف‌های محتوایی دیانت زردشتی، بی‌عیب و نقص نیست و می‌توان نشانه‌هایی از تمایل گرایش‌ات حقیقت‌جویی، زیبایی‌دوستی و کمال‌خواهی به سمت هویت‌های کاذب امپراطوری و شاهنشاهی و روابط ناعادلانه اجتماعی به دست آورد.

با ورود اسلام به ایران، ساحت تاریخی هویت ایرانی تا حدودی متحول شد و اگرچه نظام شاه‌خدایی هخامنشی و ساسانی فرو پاشید اما نظام خلافت اموی و عباسی جانشین آن شد. ایرانیان، اگرچه به اجبار، الزامات سیستم خلافت را پذیرفته بودند اما هیچ‌گاه در برابر آن ساکت نماندند و ضمن تقویت حضور خود در ممالک عربی و بطن عراق و عربستان و حضور در حلقه معصومین، به تشکیل نهضت‌هایی دست زدند که قیام مختار و از آن مهم‌تر نهضت شعوبیگری واکنشی بود به رفتار غیراسلامی حاکمان به ظاهر مسلمان. جان‌مایه این تحرکات را در واقع دعوت اعراب توسط ایرانیان به محتوای اسلام و آموزه‌های آن و شورش علیه عملکرد نژادپرستانه اعراب شکل می‌دهد.

تعامل ایرانیان و اهل بیت پیامبر خدا، با پذیرایی و حضور امامان و امامزادگان در ایران تقویت می‌شود و با ظهور اصحاب ایرانی و فقها و علما و شاگردان مکتب اهل بیت از ایران، پررنگ می‌شود تا آن که این پیوند به جایی می‌رسد که شیعیان قم تنها کسانی هستند که همزمان با مؤمنان سامرا، به شکرانه میلاد امام موعود جشن می‌گیرند. نیز خاندان ایرانی نوبختی در میان نائبان و وکلای معصومین و تا عصر غیبت صفری حضوری فعال دارند. این حضور در غیبت کبری ادامه می‌یابد و تشیع بعد از عراق و جبل عامل، ریشه در ایران می‌دواند و سلسله فقها و نائبان عام امام‌غایب ادامه‌دهنده آن می‌شوند.

در دولت صفوی نزاع بر سر مدل شاهنشاهی و شیخ‌الاسلامی به سامانی می‌رسد و از آن به بعد، دین و تشیع در حوزه سیاست و اجتماع ایران قوت می‌گیرد و به رقیبی قدرتمند برای شاهان و بیگانگان تبدیل می‌شود که این رقابت در ماجرای نهضت تنباکو و فتوای میرزای شیرازی، به عنوان نائب امام‌زمان و به نام امام‌زمان، به ظهور می‌رسد.

نبرد میان دو تعریف دینی و غیردینی از ملیت تا انقلاب اسلامی ایران ادامه می‌یابد و

در انقلاب اسلامی است که بالاخره بریکولاژ اسلامیت - ایرانیت حاصل می‌شود و تاریخ ایرانی محمل اندیشه سیاسی شیعی، که در طول زمان پیشرفت کرده بود، می‌شود. این یکی شدن و ترکیب تازه از هویت تاریخی ایرانی مبتنی بر دین، در دفاع مقدس به اوج می‌رسد و سربازان اسلام از مرزهای ایران دفاع می‌کنند.

در تمام ادوار تاریخ، هر بار که به افول یک فرهنگ و تمدن درخشان برخورد می‌کنیم، زمینه‌ها و خصوصیات مشترکی مشاهده می‌شود که اهم آن دستیابی به شبهه عظمت و کمال مطلق است که به صورت خودشیفتگی و در نتیجه ازدست‌دادن انگیزه پویایی و تحرک بروز کرده است؛ رم و امپراطوری آن، امپراطوری بیزانس و هخامنشیان و حتی امویان و عباسیان، درست در همان لحظه که فکر می‌کردند بهترین هستند، به سکون رسیدند و پوسیدند.

توجه به رسالت پیشگویی شده ایرانیان در زمینه‌سازی ظهور منجی آخرالزمان، تنها راه نجات از غرور و نخوت و سکون است چرا که موفقیت‌های پیش‌آمده را مقدمه و نه غایت می‌پندارد و هدفی ایده‌آل مطابق با فطرت و هویت انسانی تعریف می‌کند.

ایرانی آن‌گاه به فتوحات رسیده است که هم‌چون سلمان، اگر چه کافر اما در راه و در حرکت بوده است. شبهه توقف، پاشنه آشیل ایرانیان و هویت آن‌هاست و آن چه این را از میان برمی‌دارد، توجه به آرمان مهدویت است؛ آرمانی که از یک‌سوریشه در فطرت و ساخت و بافت آدمی دارد و حد اعلای حقیقت‌جویی، زیبایی‌شناسی و کمال‌گرایی انسان است و از سوی دیگر ایرانیان در آیین و زبان و تاریخ خود به آن معطوف بوده‌اند و همراه آن زیسته‌اند.

توجه به آرمان مهدویت، ایران و ایرانیان را در صف سایر مردمان و ممالک انسانی برجسته می‌سازد؛ از آنجا که ساحت الهی هویت ایرانی به واسطه توجه به مهدویت، هم در سرگذشت و هم در سرنوشت، برای نسل‌های امروز و فردای این سرزمین، تولیدمعنا می‌کند، برخلاف اهالی مصر و عربستان، ایرانیان از دام سلفی‌گری و تحجّر و

واپس‌گرایی برکنار می‌مانند. از آن گذشته، در مقام ایجاب نیز به جای تقدیس و تمجید گذشته و سخن‌گفتن تکراری از فرهنگ غنی و ازدست‌رفته گذشته و افتخار به چهارصد، پانصد، هفتصد و حتی صدسال گذشته و آرزوی آن دوران، می‌توان در پرتو عنایت به آموزه مهدویت برای آینده طرحی داشت و تنها به شعار و افتخار به گذشتگان پرداخت.

جهانی‌شدن ایرانی

جهانی‌شدن عبارت است از، از بین رفتن مرزهای مکانی و زمانی. این نابودی مرزها تا آنجا پیش‌رفته که مرزهای هویتی انسان‌ها را نیز درهم‌ریخته و گویی به جای جهانی‌شدن به عنوان یک پروسه با پدیده‌ای به نام جهانی‌سازی به عنوان یک پروژه طرف هستیم که سعی دارد هژمونی یک هویت بر سایر هویت‌ها را تحقق بخشد که تهاجم غرب و مدل تفکر و زندگی امریکایی به تمام نقاط جهان از مک‌دونالد و کوکاکولا گرفته تا دموکراسی و هالیوود، گواه این ماجراست.

در این میان، نقش ایرانیان از دو حیث حایز اهمیت است؛ نخست آن‌که در میان مخاطبان و قربانیان این تهاجم، ایرانیان جایگاه ویژه‌ای دارند و در برخورد تمدن‌ها، سمت نمایندگی تمدن اسلامی را برعهده گرفته‌اند. دیگر آن‌که مدل برآمده از هویت ایرانی که دیگر نمی‌توان آن را به ایرانی - اسلامی تجزیه کرد، هم‌آوردی است برای جهانی‌سازی امریکایی تحت عنوان جهانی‌سازی رحمانی و مهدوی.

در زمانه‌ای که همه فرهنگ‌ها، خرده‌فرهنگ‌ها و تمدن‌ها دست‌به‌کارند تا در برابر هجوم هویتی غرب، هویت خود را بازتولید کنند، ایرانیان می‌توانند با عنایت به پیشینه و ساحت قدسی هویت خویش، مدلی نجات‌بخش ارائه دهند. در این مدل از یک سو بر هویت فطری تمام انسان‌ها تکیه می‌شود و در سایه آموزه مهدویت، آرمانی جهانی، آسمانی، عادلانه و عاقلانه پیشنهاد می‌گردد و از سوی دیگر بنابر آموزه‌های اسلامی،

هویت‌های آفاقی اقوام و ملل به رسمیت شناخته می‌شوند و مورد شناسایی و تبادل واقع می‌شوند.^۱ توجه به این استراتژی گام بلندی است در جهت ارتقای وضعیت ایران از مدافع به مهاجم در عرصه جهانی شدن و جهانی‌سازی، مطابق با هویت دینی و ملی ایرانی.

درک آن چه می‌بایست الان صورت بگیرد و به عبارت بهتر پاسخ به سوال متداول چه باید کرد؟، مستلزم پاسخ به گذشته و آینده و تبیین و توضیح آنهاست که در فصول گذشته، صورت گرفت؛ در یک سو هویتی دینی و قومی و ملی و در یک کلام ایرانی با تاریخی که گواه تلاش در جهت تحقق این هویت است و در سویی دیگر آینده‌ای موعود که اراده الهی به آن تحقق گرفته است و در وصول آن سهمی برای ایرانیان در نظر گرفته شده است.

حال چه باید کرد؟ پاسخ این است که بر اساس یک زمان‌شناسی دقیق می‌بایست آن‌گونه که تاریخ ایرانیان، آینه تلاش پیگیر آنان در جهت انطباق هویت آفاقی و ملی و قومی خود با هویت انفسی و فطری انسان است، به استقبال ساحت معنوی هویت ایرانی رفت و سعی داشت تا با عنایت به آموزه مهدویت که هم ریشه در تاریخ ذهن و عین ایرانیان، از فلسفه و هنر گرفته تا ادبیات و سیاست، دارد و هم آرمان محتموم و موعود آنهاست، به سمت ایجاد تمدن اسلامی که ریشه در آرمان‌شهر نبوی دارد حرکت نمود. این جنبش و جهش مستلزم طراحی فرهنگ عمومی مبتنی بر هویت دینی و فطری است و با عنایت به آموزه مهدویت می‌بایست از متون کلاسیک و سمبلیک هم‌چون ادعیه و زیارات مهدوی‌گردگیری کرد و با نگاهی استراتژیک به استقبال آنها رفت. تربیت نسل منتظر و به‌دورماندن از آسیب‌های احتمالی، مستلزم توجه به فرهنگ

۱. یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

(حجرات، ۱۳). در این آیه که تمام انسان‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد، ضمن به رسمیت شمردن تفاوت‌ها و هویت‌های

متفاوت انسانی، به معیار برتری و ارزش‌گرایی واقعی اشاره می‌شود.

مهدویت و بازشناسی زمان و امام است؛ دعای ندبه، دعای افتتاح، زیارت آل‌یس، دعای فرج و دعای امام‌عصر برای منتظران، منابع و میزان‌های فکر و رفتار نسل‌سلمان جهت زمینه‌سازی برای تحقق وعده الهی است. این مهم با نام‌گذاری خیابان‌ها، میدان‌ها و مراکز عمومی با نام‌های دینی و قدسی، محقق نمی‌شود. این مستلزم جنبش نرم‌افزاری است.

یاری امامت و نصرت خداوند

محمد رضایی

زندگی انسان در دنیا از تولد آغاز می‌شود و با طی منازل کودکی، جوانی، میان‌سالی و پیری در ایستگاه مرگ پایان می‌پذیرد تا دوباره در جهان جاویدان بسته به راه طی شده زندگی ابدی انسان آغاز گردد. اگر فاصله تولد تا مرگ را در قالب تصویر نیم‌رخ یک کوه فرض کنیم، اوج دوران زندگی که در قله کوه جای می‌گیرد، روزگار جوانی است. جوانی هنگامه‌ای است که در آن آدمی به بلوغ و رشد می‌رسد و گویی در خلقتی دوباره، قدرت تعقل و انتخاب می‌یابد. این قدرت سنجش و انتخاب، پشتوانه تعهد و تکلیف است که جوان به وسیله آن از دنیای کودکی و بی‌خبری گذر می‌کند و پا در جمع انسانی می‌گذارد. آنچه مسلم است، تا قبل از رسیدن به قله جوانی اساساً امکان تعقل و دسترسی به شعور برتری که بتوان بر اساس آن مسیر زندگی را مشخص کرد، وجود ندارد و اصلاً به همین دلیل است که آدمی تا قبل از بلوغ نمی‌تواند تعهد و وظیفه را قبول کند.

از طرفی با عبور از قله جوانی می‌بایست به سرازیری زندگی وارد شد و با گذر از آن دیگر هنگامه انتخاب و سنجش سپری می‌شود و هنگامه عمل فرا می‌رسد. از این پس هر انسانی در راهی قدم برمی‌دارد و تا زمان مرگ در آن پیش می‌رود که در جوانی

آن را برگزیده است.^۱

با این نگاه جوانی پرارزش‌ترین مرحله زندگی هر انسان است چرا که سعادت و شقاوت زندگی‌اش براساس انتخاب‌های او در هنگام جوانی محقق می‌شود و در پایان نیز برای سنجش موفقیت انسان، از این دوران مهم پرسش می‌شود.^۲

فرد انسان‌ها و نیز جوامع انسانی برای رسیدن به وضع مطلوب و ایده‌آل زندگی می‌باید تغییر کنند و تحول یابند و این سرنوشتی محتوم است که بدون آن امکان رسیدن به هدف خلقت میسر نیست. جوان بهترین کس و جوانی بهترین فرصتی است که می‌توان انتخاب کرد و تغییر کرد و تغییر داد و به سمت ایده‌آل زندگی حرکت کرد. چرا که هم فرصت فراهم است و هم توان رفتن مهیاست. از سوی دیگر جوان برای یک عمر زندگی که در پیش دارد، آرمان می‌جوید؛ آرمانی که زندگی‌اش را برای آن قرار دهد و یک عمر در راه رسیدن به آن تلاش کند. این ویژگی آنچنان است که در مواقعی به انحراف هم کشیده می‌شود و جوان در پی یافتن آرمانی برای زندگی به اشتباه می‌افتد و طعمه سراب می‌گردد اما آنان که حقیقت زندگی و هدف آن را بشناسند بهترین آرمان را یافته‌اند.

قدرت تغییر نهفته در جوانی از یک سو به آرمان‌گرایی جوان تکیه دارد و از سوی دیگر به پاکی و نالودگی آن. آنچه باعث می‌شود جوانی بهترین فرصت برای تغییر و تربیت و حرکت باشد آن است که جوان از یک سو تعلقات کمتر به وضع کنونی زندگی دارد و به واسطه جوان بودنش در بند بسیاری از تعلقات که سالمندان به آنها مبتلا هستند، نیست و از سوی دیگر میل و عطش شدیدی برای رسیدن به وضع

۱. حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرمایند، پیوسته عقل و حماقت در ضمیر آدمی در جنگ و ستیز هستند تا بحران بلوغ را پشت‌سر بگذارد و به سن هجده سالگی برسد که در آن هنگام، با غلبه عقل یا حماقت به یک سو گرایش می‌یابد (بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۶).

۲. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند، در قیامت هیچ بنده‌ای قدم از قدم بر نمی‌دارد تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد: اول آنکه عمرش را در چه کاری فانی کرده است و دوم، دوره جوانی را چگونه و در چه راهی سپری کرده است (تاریخ یعقوبی، ص ۵۹).

مطلوب دارد. درک میان وضعیت نامطلوب کنونی و وضع مطلوب زندگی، درک میان آنچه که هست و آنچه که باید باشد، زمینه‌ساز تغییر و حرکت است و اینچنین جوانی مبدأ حرکت و زندگی می‌شود. جوانی ابتدای زندگی آگاهانه است و برخلاف تصور رایج که جوانی را توأم با آلودگی و اشتباه می‌داند، جوان حالتی بکر و لطیف دارد. اگر چه جوان از تجربه کم بهره است و به‌طور طبیعی نوعی نادانی ناشی از بی‌تجربگی را با خود به همراه دارد اما این کمبود نمی‌تواند دلیلی برای از دست رفتن و هدرشدن باشد بلکه همین بی‌تجربگی می‌تواند بهانه‌ای باشد برای آموزش و ازبین بردن ضعف‌های گذشتگان تا کاروان انسانی در طول تاریخ به پیش‌رود و درخت زندگی فرد و اجتماع انسان‌ها میوه دهد و مسافت باقیمانده تا وضع ایده‌آل زندگی کمتر و کمتر شود. آرمان‌خواهی و قدرت جوان که موهبت الهی است می‌تواند به کمک بهره‌مندی از تجارب گذشتگان بیاید و راه رسیدن به زندگی مطلوب را هموار سازد. امیرمؤمنان در نامه‌ای به فرزند جوانش راه‌هایی از نادانی و خامی و بی‌تجربگی را نشان می‌دهد و می‌فرماید، پسر! درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام اما در کردار آنها نظر افکنده‌ام و در اخبارشان اندیشیده‌ام و در آثارشان سیر کرده‌ام تا آنجا که گویی یکی از آنان شده‌ام بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویا از اول تا پایان عمرشان با آنها بوده‌ام، پس قسمت‌های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناخته‌ام!

تاریخ گواه صادقی است بر این نکته که حساس‌ترین و زیباترین انتخاب‌ها و حرکت‌ها از آن جوانان بوده تا آنجا که گویی وظیفه حرکت به سمت هدف ایده‌آل تاریخ و تحقق جامعه موعود الهی برعهده جوانان گذارده شده است. این جریان از ابراهیم که بعدها قهرمان توحید و پدر پیامبران نام گرفت و امامت ریشه در نسل صالح او دوانده است، آغاز می‌شود. او سرگستگی مردمان و ظلم حاکمان زمانه‌اش را می‌بیند و در همان حال هدف خلقت انسان و جهان را می‌شناسد. اینچنین شناخت و احساسی، او را به تغییر طاغوت‌ها و سیاهی‌ها و شکستن بت‌ها می‌کشاند که گفتند، شنیده‌ایم

جوانی بت‌ها را به زشتی یاد می‌کند که به او ابراهیم می‌گویند.^۱

اسماعیل، فرزند برومند همین پدر است که آگاهانه سر به تسلیم فرومی‌برد و پدر را در اجرای فرمان خدا و قربانی کردن خویش دلداری می‌دهد؛ ابراهیم گفت، ای فرزندم! در عالم خواب دیدم که تو را قربانی می‌کنم؛ در این واقعه چه نظری داری؟ اسماعیل جواب داد، ای پدر، به آنچه که ماموری عمل کن که ان‌شاءالله مرا صابر خواهی یافت.^۲

یوسف جوان دیگری است که در کشاکش تقدیر و در گردباد حوادث دامن از کف نمی‌دهد و اگر چه به بهای زندان رفتن، از هدف زندگی چشم نمی‌پوشد. حکمت، دانش و حکومت، پاداش جوانی است که مقتضیات زمانه را بهانه‌ای برای آلودگی ندانسته و آرمان متعالی‌اش را در بازار مصر به هدف‌های پست نفروخته است؛ هنگامی که یوسف به سن رشد رسید، او را مسند حکمفرمایی و مقام دانش عطا کردیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. او در خانه عزیز مصر بدون اینکه قصد و نیتی داشته باشد از سوی بانوی خانه به خیانت دعوت شد و یوسف گفت به خدا پناه می‌برم.^۳

موسی، هدیه‌ای از جانب خدا برای نوادگان یعقوب است تا شب سیاه بنی‌اسرائیل را به صبح امید و نجات برساند و آنها را از بند ضعف درونی و دشمن بیرونی برهاند. جوانی موسی پس از آنکه حادثه‌ای او را از شهر فراری می‌دهد تا آن هنگام که به قصد فراهم آوردن آتشی برای خانواده‌اش به وادی رسالت می‌رسد، شعری را می‌ماند که قافیه‌های آن عفت، تعهد، وفاداری و یادگیری است. اینچنین موسای جوان پیش از آنکه به رویارویی با فرعون فراخوانده شود، می‌بایست فرعون درون خود را در دریای عبودیت خدا غرق کند تا بعدها بتواند جامعه و ملت خود را از چنگ استضعاف و

۱. انبیاء، ۶۰

۲. صافات، ۱۰۲

۳. یوسف، ۲۳

استخفاف بیرون کشد.

صفحات تاریخ ورق می خورد و با گذر از روزگاران که جوانانی چون طالوت، داوود و سلیمان و جانشینان آنها حاکمیت الهی را در زمین استمرار می بخشند، به پایان دفتر بنی اسرائیل می رسد. فرزندی که به اراده پروردگار از دامن دوشیزه جوانی که خداوند او را برگزیده و پاکیزه گردانیده و بر زنان دنیای هم عصرش برتری بخشیده است، متولد می شود؛ در جوانی به دعوت می پردازد تا منتظران موعود را از چنگال ظلم رومیان و فساد کاهنان نجات بخشد و ملکوت آسمان را مژده دهد و حواریون و شاگردان جوان خود را برای بشارت به پیامبر آخرالزمان به میان اقوام و مردمان بفرستد. در زمانه و سرزمینی که بت پرستی و الهه پرستی سکه رایج بازار زندگی مردمان است و غفلت از مرگ و معاد و جهان غیب، همه جا را فراگرفته است، این بار نیز جوان مردانی که به غیب و جهان دیگر و خداوند یکتا ایمان آورده بودند، چون تغییر آن شرایط دشوار را ناممکن می بینند، راه دیگری در پیش می گیرند و زمانه را به اهل آن می سپارند و به غاری پناه می برند تا حاجتی باشند برای منکران غیب و معاد و الگویی برای آنها که رشد و هدایت را از خداوند طلب می کنند.

آنگاه که جوانان کهف در غار کوه پنهان شدند از درگاه خدا خواستند که پروردگارا به لطف خود به ما رحمتی عطا فرما و وسیله رشد و هدایت را برای ما مهیا ساز... آنها جوان مردانی بودند که به خدای خود ایمان آوردند و ما برایمان و هدایت آنها افزودیم.^۱ پیامبر خاتم و بهترین انسانها تا آن هنگام که در جوانی روزگار می گذراند به امانت در دل جاهلیت معروف بود و آنگاه که بار هدایت و ابلاغ رسالت را بر دوش گرفت، این جوانان بودند که دور او حلقه زدند تا گم شده خویش را یافته باشند و درمقابل، آن دسته از پیرانی که سلطه سلطنت خود را در خطر می دیدند، به مقابله با او پرداختند و در پیری ابوجهل و ابوسفیان نام گرفتند و پدر جهل و عصیان شدند.

خداوند دین خود را به کمال رسانید و راه دستیابی به ایده آل زندگی را مشخص

کرد تا رسول اکرم در غدیر خم برای جانشین خداوند از مردم بیعت بگیرد ولی آنها که دست بیعت داده بودند، همان‌ها، امیرمؤمنان را به بهانه آن که جوان بود، به دلیل آنکه از نخستین روزهای بعثت، آماده و جان‌فدا بود و به این خاطر که حاضر نبود شانه از بار تعهد و عبودیت خداوند خالی کند و از معنویت و عدالت جدا شود، رها کردند و او را برنتابیدند. علی که سلام خدا بر او باد، این مظهر زندگی و بندگی، آنجا که مردمان از او چشم پوشیده بودند به سراغ نخلستان‌ها رفت و به کاشتن و برداشتن پرداخت و از میان جوانان بهترین یاوران خود را بیرون کشید؛ آن‌هنگام که خبر شهادت محمدابن‌ابی‌بکر به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید، فرمود، همانا اندوه ما بر شهادت او به اندازه شادی شامیان است. جز آنکه از آنان یک دشمن و از ما یک دوست کم شد.^۱

فرزند دیگر مولا، جوانی که گویی معرفت ابراهیم، تسلیم اسماعیل، زیبایی یوسف، استقامت موسی و آزادگی عیسی را به ارث برده بود، آنجا که بزرگترین رویارویی حق و باطل در تاریخ زندگی انسان به وقوع پیوست و خون پیروزی خود را بر شمشیر جشن گرفت، به همراه دیگر جوانان بنی‌هاشم، نقشی از جوانی در خاطره‌ها به یادگار گذاشت و قمر بنی‌هاشم لقب گرفت.

حکایت جوانی و یاری معصوم همچنان ادامه می‌یابد تا آنجا که صادق‌آل‌محمد، هشام‌ابن‌حکم، جوانی که به تازگی موهای صورتش جوانه زده بود را این‌گونه خطاب می‌کند؛ این شخص با قلب و زبان و دست خود، یاور ما اهل بیت است.^۲

صفحات تاریخ ورق می‌خورد و موعود انسان و پایان‌بخش سلسله پیامبران و امامان در انتظار یاورانی است که روزگار سرد غیبت را به صبح صادق ظهور برسانند. تحقق آرمان انبیا و امامان و برپایی حکومت عدل الهی، سقف رفیعی است که ستون‌های مطمئن و مقاومی می‌خواهد. شناخت و اعتقاد یاران مهدی علیه‌السلام نسبت به ایشان، در ژرفای وجودشان ریشه دوانیده و سراسر وجودشان را فراگرفته است. این شناختی

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۵

۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۹۵، ح ۴

فراتر از دانستن نام و نشان و نسب امام است؛ معرفت به حق ولایت امام و جایگاه بلند او در نظام هستی است و این همان معرفتی است که آنها را سرشار از محبت او کرده و مطیع و گوش به فرمان او قرار داده است زیرا که می دانند سخن امام، سخن خدا و اطاعت از او، اطاعت از خداست. امام علی علیه السلام درباره آنها فرموده اند، مردانی که خدا را چنان که شایسته است، شناخته اند.^۱

مبارزه با ظلم و طاغوت در درون، جامعه و هستی و تلاش برای برقراری حکومت عدل جهانی با رنج و مشقت فراوان همراه است و یاوران مهدی علیه السلام در راه تحقق آرمان های آن امام، مشکلات و ناگواری ها را به جان می خورند و از سر اخلاص و تواضع، عمل خود را ناچیز می شمارند. آنها گروهی هستند که به خاطر صبر و بردباری در راه خدا، بر خداوند منت نمی گذارند و از اینکه جان خویش را تقدیم آستان حضرت حق می کنند به خود نمی بالند و آن را بزرگ نمی شمارند.^۲ توجه به آرمان و هدف، خودخواهی و خواسته های نفسانی آنها را از بین برده است و آنها که زرق و برق زندگی دنیایی، چشم شان را می گیرد و دل های شان را می لرزاند در میان یاوران موعود جای ندارند؛^۳ یاوران مهدی همه جوانند، در میان آنها پیر یافت نمی شود مگر به اندازه سرمه در چشم و نمک در طعام.^۴

حضور حجت خداوند در هر عصر و زمانی، امکان رسیدن به جامعه موعود و وضع ایده آل زندگی را فراهم می آورد. آنچه در این میان مهم است، یاری امام هر زمان توسط مردم آن عصر است تا جریان عبودیت خداوند برقرار شود و زندگی انسانی به سمت حالت مطلوب راهبری شود. چنین وضعیتی بدین صورت در طول تاریخ برقرار بوده است که هرگاه حجت های خداوند از سوی مردمان یاری می شدند، وضع زندگی

۱. منتخب الاثر، فصل ۸، باب ۱، ح ۲، ص ۶۱۱

۲. یوم الخلاص، ص ۲۲۴

۳. منتخب الاثر، فصل ۶، باب ۱۱، ح ۴، ص ۵۸۱

۴. غیت نعمانی، ص ۳۱۵

به سمت الگوی مطلوب آن نزدیک تر می شد و هرگاه این رابطه کم رنگ می شد، در نتیجه زندگی وضع نامطلوب و ناگواری به خود می گرفت. بنابراین آنچه وظیفه ماست، یاری امام معصوم است چرا که امام به بهترین و کامل ترین شکل ممکن در صدد تحقق هدف آفرینش است و تنها این ما هستیم که باید جهت زندگی خود را مطابق با هدف خلقت هماهنگ کنیم و به یاری امام روی آوریم.

نخستین گام در یاری امام توجه به این حقیقت است که یاری امام در واقع یاری خداوند است.

ای کسانی که ایمان آورده اید! یاوران خداوند باشید همانگونه که عیسی بن مریم به یاران برگزیده خود گفت چه کسانی یاران من به سوی خدا هستند؟ آن یاران پاک گفتند ما یاوران خدا هستیم.^۱

مطابق با این آیه از قرآن، یاران حضرت عیسی علیه السلام، یاران خدا (انصارالله) نامیده شده اند. حواریون، یاران پاک و برگزیده ای بودند که وقتی به یاری عیسی رفتند، در واقع به یاری خداوند شتافتند. بر این اساس شیعیان امامان نیز حواریون آنها می باشند چه اینکه امام صادق علیه السلام فرموده اند، همانا یاران خاص عیسی شیعیان او بودند و شیعیان ما یاران خاص ما هستند و یاران عیسی نسبت به او مطیع تر از یاران ما نسبت به ما نبودند.^۲

یاری امام که همان یاری خداوند است، در واقع تلاش انسان ها برای تحقق هدفی است که خداوند برای خلقت انسان در نظر گرفته است. امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام در توضیح آیه ای از قرآن می فرمایند، پس همانا خداوند سبحان فرموده است اگر به یاری خدا برخیزید، او شما را یاری می کند و قدم هایتان را استوار می سازد، پس خداوند از روی خواری و ضعف از شما یاری نخواسته است. او در حالی از شما یاری طلبیده که لشکریان آسمان و زمین از آن او است و او عزیز و حکیم می باشد...

۱. صف، ۱۴

۲. روضه کافی، ص ۲۶۸، حدیث ۳۹۶

خواسته است شما را آزمایش کند که کدام یک عمل نیکوتر دارید.^۱ یاری امام زمان می‌بایست با قلب و جوانح و اعضاء و جوارح انسان صورت پذیرد و هر سه حوزه معرفت، محبت و اطاعت را شامل شود. مهم‌ترین عمل قلب آدمی معرفت است و آغازین مرحله یاری امام زمان، تلاش در جهت شناخت و کسب معرفت آن حضرت می‌باشد. شناخت هرچه بیشتر امام، زمینه‌ساز محبت او و یاری ایشان در عمل است. معرفت صحیح امام، عصاره و نتیجه شناخت دین است از این رو یکی از وظایف آنها که قصد یاری امام عصر را دارند، این است که شناخت خود از دین را عمیق‌تر، دقیق‌تر و کامل‌تر کنند.

امیرالمؤمنین در توصیف یاران معدود امام مهدی علیه‌السلام در زمان غیبت فرموده‌اند، دیدگان‌شان با آیات نازل‌شده قرآن جلا داده می‌شود و تفسیر قرآن در گوش‌های جان‌شان می‌نشیند و جام حکمت صبح و شام به کام‌شان ریخته می‌شود.^۲ در گام بعد، کسی که معرفت امام عصر علیه‌السلام در اعماق قلبش رسوخ کرده، به‌طور طبیعی به محبت امام زمان می‌رسد و همه حالات او براساس این محبت قلبی شکل می‌گیرد و اعمال او نیز متناسب با میزان محبت قلبی‌اش، روح و ارزش پیدا می‌کند. محبت امام، واسطه میان معرفت و یاری امام معصوم است آنچنان‌که رسول خدا به امیرمؤمنان فرمودند، مثل تو، مثل سوره قل هو الله احد است. کسی که یک بار آن را بخواند، مثل این است که یک‌سوم قرآن را خوانده و کسی که دوبار آن را بخواند، مانند این است که دو سوم قرآن را خوانده و کسی که سه بار آن را بخواند، مثل این است که همه قرآن را خوانده است و همین‌طور کسی که تو را با قلبش دوست داشته باشد، نظیر یک‌سوم پاداش اعمال بندگان را برده است و کسی که تو را با قلبش دوست داشته باشد و با زبانش یاری کند، مانند این است که دو سوم پاداش اعمال بندگان را برده است و کسی که تو را با قلبش دوست داشته و با زبان و دستش یاری کند، معادل پاداش همه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰

اعمال بندگان را برده است.^۱

یاری امام معصوم می‌بایست در عمل متجلی شود. به این معنا که هر کس در هر موقعیتی، باید برای یاری امام بکوشد و با عمل خود در حفظ و نگهداری و اداء حقوق این نعمت بزرگ تلاش کند و از همه امکانات و توانایی‌های خود در این زمینه بهره گیرد. یاری امام در عمل، سخت‌ترین و مهم‌ترین مرحله از یاری امام است. امام صادق علیه‌السلام توصیه فرموده‌اند، مردم را بدون (بهره‌گیری از) زبان‌های‌تان دعوت به خوبی‌ها کنید تا از شما کوشش (در امر دین) و صداقت و ورع بینند.^۲

هم‌چنین فرموده‌اند، ای مردم شیعه! شما منسوب به ما هستید. برای ما زینت باشید و مایه‌ی ننگ (ما) نباشید. مانند اصحاب امیرالمؤمنین در بین مردم باشید که اگر یکی از آنها در قبیله حضور داشت، امام‌جماعت و اذان‌گو و امانت‌دار و نگه‌دارنده ودیعه‌های آنها بود.^۳

امیرالمؤمنین روش عملی یاری امام را با در نظر گرفتن استطاعت و مراتب شیعیان این‌گونه بیان کرده‌اند؛

بدانید هر مأمومی امامی دارد که به او اقتدا می‌کند و از علم او نور می‌گیرد. آگاه باشید که امام شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از غذایش به دو قرص نان اکتفا کرده است. بدانید که شما نمی‌توانید این‌گونه باشید اما با ورع و اجتهاد و عفت و سداد، مرا یاری کنید.^۴

انسان به همان نسبت که به چیزی علاقه دارد، به همان اندازه ترس و نگرانی از جدایی و ازدست‌دادن را با خود به همراه دارد. کسی که از محبت امام سرشار شد، مواظب است تا به هر راهی نرود و هر کاری نکند تا مبادا از مسیر یاری امام خارج

۱. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۹۴، ح ۵۴

۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۷، ح ۸

۳. بحارالانوار، ج ۸۸، ص ۱۱۹، ح ۸۳

۴. نهج البلاغه، نامه ۴۵

شود. براین اساس ورع احساسی به وجود می‌آورد، شبیه قدم برداشتن در میدان مین که هر لحظه انحراف از مسیر، نابودی را در پی دارد و می‌بایست مراقب بود تا مبادا از راه فاصله گرفت و به بی‌راهه گرفتار شد. انسان عاشق دلواپس و مضطرب است که نکند محبوب از او دلگیر شده باشد یا حرکتی از او را نپسندیده باشد و یا او مطابق الگوی مطلوب زندگی نکرده باشد.

شکل دیگر یاری امام اجتهاد است که می‌توان آن را به تلاش زیاد و جهت‌دار و به‌موقع تعبیر کرد. انسان آن‌هنگام که خواست بر کره ماه قدم بگذارد تمام تلاش خود را به‌کارگرفت تا بالاخره به مقصود رسید از این‌رو نمی‌توان بهانه جست که جامعه مهدوی، آرمانی و غیرممکن است چرا که اگر خواستن مطرح شود، می‌توان زمینه‌ساز تحقق آن شد. از سوی دیگر باید عبرت گرفت که در طول تاریخ کسان زیادی به یاری امام حسین علیه‌السلام پرداختند و توابین را رقم زدند حال‌آنکه اگر خون این‌ها در زمان مناسب‌تر و در جای مناسب می‌جوشید، چه بسا نیمی از همین جمعیت برای تحول کافی بود. تا زمانی که هر یک از ما به دنبال تحصیل، اشتغال و گرفتاری خود باشیم و کارها را به یکدیگر حواله دهیم، مجالی برای یاری معصوم باقی نمی‌ماند و اجتهادی صورت نمی‌گیرد.

شکل دیگر یاری امام، حفظ عفت است که برای تحقق آن، هم می‌بایست از شبهات در امان ماند و هم از شهوات. شبهات را می‌بایست با بصیرت، پرسش و آموزش جواب داد و شهوات را با اقدام‌های به‌موقع و در نظر گرفتن اهداف و منافع عالی پشت‌سر گذاشت. خصوصاً آنجا که این شهوات و حب آنها تزیین شده باشند که زین للناس حب الشهوات.^۱

سداد کامل‌ترین شکل یاری امام است و عبارت است از پرکردن شکاف‌ها و رفع کمبودها و کسری‌ها. آن‌ها که به یاری معصوم نظر دارند، ابتدا می‌بایست کاستی‌ها و نیازهای خود را جبران کنند و بپوشانند و سپس به رفع این کسری‌ها در جمع‌ها،

خانواده و اجتماع پردازند و به امر معروف و نهی از منکر روی بیاورند تا مواضع آسیب‌پذیر شناسایی و مرتفع گردند و از این نظر توانایی‌ها به هدر نرود و صرف هدف اصلی گردد.

یاری امام تنها راه برای زندگی آگاهانه و عاقلانه است و تنها مسیر به سوی تحقق هدف آفرینش. هنگامی که از امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد، آیا قائم متولد شده‌اند؟ ایشان در پاسخ فرمودند، خیر و اگر او را درک می‌کردم، در تمام عمر به او خدمت می‌کردم.^۱

رسالت زمینه‌سازی ظهور در انقلاب اسلامی ایران

جلال صفایی

واژه انقلاب واژه‌ای عربی است که امروزه غالباً معادل Revolution به کار برده می‌شود. با این که ریشه و ساخت این واژه از زبان عربی گرفته شده ولی در زبان عربی واژه الثورة معادل مفهومی این واژه است. این لفظ ناظر به اساسی‌ترین وجه تعریف انقلاب است که همانا خیزش، نهضت، شورش، قیام و شتاب و سرعت حرکت توفنده و سهمگینی است که توده مردم برای مقابله با نظام سیاسی جامعه درپیش می‌گیرند، حال آن‌که واژه انقلاب، ناظر به نتیجه حرکت است که تحقق دگرگونی و فروپاشی نظم سیاسی خاص و جایگزینی نظم نوین را می‌نمایاند.

از مغرب‌زمین فلسطین، سیسرو، مارکس، لنین، سوروکین، کرین بریتون، دوتوکویل، جیمز دیویس، هانتینگتون، اسکاچپول و از مشرق‌زمین ابن‌خلدون در مقدمه تاریخ، غزالی در نصیح‌الملوک و کیمیای سعادت، خواجه‌نصیرالدین در اخلاق ناصری، فارابی در آراء اهل‌المدین‌الفاضله و السیاس‌المدنیه، شهید صدر در کتاب سنت‌های تاریخ در قرآن و شهیدمطهری در کتاب‌های قیام و انقلاب مهدی و پیرامون انقلاب اسلامی به این پدیده مهم پرداختند و تبیین‌های روان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه و معرفت‌شناسانه از انقلاب ارائه نمودند.

پدیده انقلاب به معنای امروزی آن از پدیده‌های دوران جدید به شمار می‌آید. این اصطلاح برای اولین بار درباره انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه به کار برده شد. در تعریف انقلاب اختلاف‌نظرهای فراوانی به چشم می‌خورد تا آنجا که شاید بتوان ادعا کرد شمار تعاریفی

که از انقلاب صورت گرفته است، به تعداد تمام کسانی باشد که در این باره اندیشیده‌اند و از این رو به سختی بتوان تعریفی کامل و یک‌دست از آن به دست داد. علاوه بر این که برخی از متفکران این واژه را فراتر از کاربرد اجتماعی و سیاسی آن به کار برده‌اند و علاوه بر اجتماع و سیاست، عرصه‌هایی همچون طبیعت، تاریخ، مذهب، علم، صنعت، فرهنگ، ادب و هنر و نفس انسانی را نیز محملی برای انقلاب برشمرده‌اند. در مباحث جامعه‌شناسی، انقلاب یکی از اقسام تغییر اجتماعی شمرده شده که دارای سه ویژگی است؛ کلی بودن، ناگهانی بودن، شدید بودن. مراد از کلی بودن، گستره این تغییر و شمول آن نسبت به همه نهادهای حقوقی، سیاسی، اقتصادی و... است. منظور از ناگهانی بودن انقلاب، غیرمترقبه بودن و سرعتی است که در جریان اوج‌گیری انقلابی به وجود می‌آید و شدید بودن انقلاب، جهشی بودن تغییری است که در روند حرکت جامعه بر اثر انقلاب، رخ می‌دهد.

به نظر می‌رسد دو عنصر اساسی مقوم مفهوم انقلاب شمرده می‌شود که بدون این دو نمی‌توان یک تغییر اجتماعی را انقلاب نام نهاد؛ یکی علت فاعلی انقلاب است که یک تحول اجتماعی باید برخاسته از اراده و تلاش و مجاهدت سازمان‌یافته مردم باشد و دوم، علت غایی است که فروپاشی نظم سیاسی جامعه و استقرار ساختار سیاسی جدید می‌باشد.

مراد ما از واژه انقلاب در این پژوهش، همان مفهوم سیاسی و اجتماعی متعارف این واژه است ولی با دو عنصر مقوم و اساسی، یعنی روش و قالبی برای تغییر جامعه که اولاً، متکی به اراده، تلاش و قیام سازمان‌یافته توده مردم باشد و ثانیاً به فروپاشی نظم سیاسی حاکم و استقرار نظام سیاسی جدید بیانجامد. در پایان می‌توان مفهوم اجتماعی انقلاب را چنین تعریف کرد: واژگون کردن وضع حاکم بر جامعه با اراده خود، برای برقراری نظامی متعالی‌تر و در یک کلام طغیان علیه وضع موجود، برای برقراری وضع مطلوب.

انقلاب اسلامی ایران

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه، نوعی جدایی و تجزیه میان دین و سیاست پدید آمد چنان‌که به تعبیر خود او، تنها شأن حکومت پیامبر به وی رسیده بود. پس از دو خلیفه اول و دوم، در زمان خلافت عثمان به جهت سوء عملکرد وی و روی آوردن به فساد حکومتی و نیز پس از به خلافت رسیدن حضرت علی علیه السلام و مخالفت برخی صحابه و اطرافیان معروف پیامبر با ایشان که منجر به جنگ‌هایی گردید، امت اسلامی دچار سرگشتگی و حیرت شد به گونه‌ای که این امر سبب شورش برخی مسلمانان تندرو همچون خوارج و سوء استفاده‌های یاران معاویه از شرایط موجود گردید، تا سرانجام با شهادت امام علی و پس از ایشان امام حسن علیهما السلام، امر خلافت به حکومت معاویه و اخلاف او منتهی گردد. به دنبال آن خلافت اسلامی، موروثی و تبدیل به سلطنت گردید. هر چند نظام عینی و سیاسی ولایت در همان ابتدای تاریخ اسلام با استیلای خلفای غاصب بنی امیه و بنی عباس و خلع ید ائمه معصومین علیهم السلام دستخوش شکاف و تجزیه گردید و در نتیجه دین از عرصه سیاست و حکومت جدا شد اما بعد از غیبت کبرای آخرین امام معصوم و رحلت نواب خاصه، برخی فقهای شیعه از جمله شیخ صدوق و شیخ مفید عهده‌دار مقام افتاء و قضا و رسیدگی به وضع مالی شیعیان شدند و در واقع نوعی دولت محدود شیعی در دولت و حکومت وسیع و بزرگ خلفای عباسی تشکیل دادند.

پس از حمله مغول و متعاقب آن پس از روی کار آمدن سلسله صفوی در ایران که در صدد تحقق حکومت واحد شیعی در قلمرو وسیع این سرزمین بودند، مذهب تشیع به عنوان دین رسمی مردم ایران پذیرفته شد. پس از انقراض این سلسله، با ضعف روزافزون فکری و سیاسی کشور ایران در طی نزدیک به دو سده، شرایط لازم برای استیلای نظامی و سیاسی جهان استعمارگر غرب بر جوامع اسلامی از جمله ایران فراهم آمد. با مقاومت مردم ایران در برابر اجانب، به زعامت روحانیت در جریان تنباکو که

توسط میرزای شیرازی و قبلاً با حضور جدی روحانیت به فرماندهی آیت‌الله مجاهد در جنگ‌های ایران و روس، ملت ایران تدریجاً به نوعی خودآگاهی تاریخی نسبت به وضع اسفبار خود نائل آمد. پس از این بیداری به دنبال وقوع جنگ‌های نظامی روسیه علیه ایران و پس از ظهور فرقه‌های مختلف شبه‌دینی و عرفانی سیاسی و بعضاً ضاله مانند شیخیه، بابیه، بهائیه و وهابیت و با توجه به ترویج فرهنگ غرب از سوی محصلین و اشراف‌زادگانی که برای تحصیل علوم جدید به کشورهای اروپایی سفر نمودند، تدریجاً جریان روشنفکری همراه با پدیده غربزدگی در ایران به وجود آمد.

در چنین شرایطی انقلاب مشروطه به وقوع پیوست اما پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس، روشنفکران غرب‌گرا و برخی دولت‌مردان فراماسونر، آغاز به اخلال در مجلس و طرد و کشتار برخی از روحانیون انقلابی که در رأس آنها شیخ فضل‌الله‌نوری قرار داشت و متوجه خیانت روشنفکران وابسته و خواست پنهان آنها مبنی بر طرد اسلام و روحانیون از عرصه حکومت بود، نمودند. پس از آن طی یک کودتای نظامی، پس از چند سال حکومت درمانده قاجار، زمام قدرت و پس از آن حکومت به دست رضاخان، عامل خشن و وابسته به انگلیس، منتقل شد. بدینگونه نهضت مردمی مشروطه با حاکمیت سلسله پهلوی به شکست انجامید. رضا پهلوی با طرح اندیشه تجدد و تشبه به کشورهای متمدن غرب به مخالفت با شعائر و مظاهر اسلامی پرداخت. در این جهت او به ایجاد تحولاتی ضروری و اجباری از جمله کشف حجاب و دایرکردن مراکز فساد و فحشا در کنار ایجاد برخی تاسیسات شبه مدرن غربی از جمله تأسیس راه‌آهن، دانشگاه و چند کارخانه دیگر مبادرت ورزید.

پس از رضاخان پسرش محمدرضا، با دخالت دولت انگلیس و بعدها آمریکا به قدرت و حکومت رسید. او در پی ادعای سیاست مدرنیزه‌کردن ایران توسط پدرش، نخست با مماشات و پس از آن با استبداد روزافزون این کشور را در همه ابعاد فکری، سیاسی و اقتصادی کاملاً وابسته به برخی کانون‌های استعماری غرب و خصوصاً آمریکا نگه داشت. این درحالی بود که مردم با تجربه جامعه تحت استبداد و ستم دودمان

پهلوی و وابستگان آن به خوبی خیانت، مکر و دروغ بودن داعیه این سلسله در بیش از پنجاه سال حکومت، مبتنی بر وعده نجات و پیشرفته‌کردن کشور پی بردند. این آگاهی در سال ۱۳۵۷ منجر به براندازی رژیم پهلوی شد. مردم ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷ در آستانه وقوع انقلاب اسلامی با وقوف به محتوای دعوت امام خمینی مبنی بر گذر از دو جریان تحجر و تجدد که قرن‌ها کشور را دستخوش استبداد سیاه سنتی و شبه مدرن ستم‌شاهی ساخته بود، به صفوف فشرده مخالفین این دودمان خائن و وابسته مبدل گشتند و در همین سال و در سایه رهبری امام خمینی، انقلاب اسلامی ایران به وقوع پیوست و جمهوری اسلامی ایران تشکیل گردید.

ریشه‌های انقلاب

انقلاب از آنجا که متکی به اراده انسان‌ها است نمی‌تواند تصادفی باشد و از این رو زاینده عوامل ساختاری، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، اقتصادی و سیاسی است. رفتارگرایان عموماً به عوامل روان‌شناختی توجه دارند، همچنان‌که جامعه‌شناسان و مارکسیست‌ها به عوامل اجتماعی و اقتصادی انقلاب تاکید می‌ورزند.

طیف عوامل به وجودآورنده انقلاب از دیدگاه صاحب‌نظران به شدت گوناگون است. افلاطون، گسترش حس طمع و تجمل‌پرستی که به جنگ می‌انجامد و نیز جدایی میان اعضای طبقه حاکم را علت انقلاب می‌داند. ارسطو بر آن است که علت اصلی انقلاب، آرزوی برابری و رفع نابرابری است. ابن‌خلدون، برهم‌خوردن شوکت و عصیت سپاه و وضع اقتصادی حاکم را نشانه می‌رود. مارکس انقلاب را بر مبنای دیدگاه تضاد خود که برخاسته از اصول مادی‌گرایی دیالکتیک است بنا می‌کند و بدین ترتیب انبوهی از آراء و نظرات طرح شده است اما به طور قطع نمی‌توان یکی از آنها را به عنوان عامل اصلی انقلاب برگزید. چه بی‌گمان بعید است که بتوان در همه موارد مورد بررسی، یک نشانه همه‌جایی و روشنی پیدا کرد تا با یافتن آن بتوان گفت هرگاه X و Y را در یک جامعه یافتید، بدانید که انقلابی در ماه یا سال یا ده‌های دیگر و یا در هر

زمانی از آینده رخ خواهد داد.

در فرهنگ غرب عموماً تجزیه و تحلیل‌ها پیرامون انقلاب‌هایی نظیر انقلاب فرانسه، آمریکا، روسیه و چین صورت گرفته است و خشم شدید مردم را منشأ طغیان آنها دانسته‌اند ولی این تئوری‌های مختلف، عوامل پیدایش خشم مردم را به‌طور دقیق آشکار نساخته‌اند. چالمرز جانسون، انقلاب را خشونتی معطوف به اهدافی همچون تغییر حکومت (پرسنل و رهبری)، رژیم (شکل حکومت و توزیع قدرت سیاسی) یا جامعه (ساختار اجتماعی، نظام کنترل مالکیت و سلطه طبقاتی، ارزش‌های مسلط و امثال آن) تفسیر می‌کند. هانا آرننت بر اساس نتایج و پیامدهای انقلاب به تعریف آن می‌پردازد و روح اصلی انقلاب را آزادی می‌داند و روح انقلابی را حاوی دو عنصر معرفی می‌کند: نخست عمل بنیادگذاری و ایجاد شکل جدیدی از حکومت که با نگرانی شدید درباره ثبات و ماندگاری بنای جدید توأم است و دوم احساسی از شادی، آگاهی و توانایی برای آغازگری.

ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران

به‌طور کلی تئوری‌های انقلاب اسلامی ایران در چهار دسته خلاصه می‌شود.

گروهی که به ظاهر از سایر نظریات سطحی‌تر به نظر می‌رسند، تئوری توطئه را منشأ زایش انقلاب اسلامی دانسته‌اند و طرح‌ریزی ازپیش‌تعیین‌شده خارجی‌ها خصوصاً آمریکا و انگلیس را مؤثر این پدیده شمرده‌اند و به پیشرفت‌های اقتصادی ایران و افزایش بهای نفت در نیمه اول دهه پنجاه که باعث به‌مخاطره‌افتادن منافع قدرت‌های غربی شده بود، استناد جسته‌اند. دسته‌دیگری با تئوری مدرنیزاسیون و نوسازی، انقلاب اسلامی ایران را تفسیر کرده‌اند و شتاب رژیم شاه در اصلاحات مدرن اجتماعی و اقتصادی و ناسازگاری آن با بافت سنتی جامعه را منشأ پیدایش انقلاب دانسته‌اند. طایفه دیگری برآنند تا فساد و اسراف مالی را به عامل نوسازی ضمیمه کنند و معضلات و ناهنجاری‌های اقتصادی را عامل بروز انقلاب اسلامی ایران معرفی

کنند.

گروه دیگری از محققان، واقع‌بینانه به عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و به‌خصوص مذهبی توجه داده‌اند و استدلال کرده‌اند که انقلاب از این جهت به‌وقوع پیوست که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی به نوسازی‌هایی دست زد اما در جهت نوسازی سیاسی ناکام ماند. برخی نیز برآنند که علت اصلی و اساس قیام مردم این بود که شاه نسبت به نابودی ارزش‌های مسلط جامعه آنها که از مذهب و آیین آنها سرچشمه گرفته بود، قیام کرده و به‌همین دلیل بود که با جریحه‌دارشدن احساسات مذهبی امت مسلمان ایران، دیگر مجالی برای صبر و تحمل و شکیبایی در مقابل سایر ناملازمات اجتماعی و اقتصادی وجود نداشت.

با این وجود به‌نظر نمی‌رسد هیچ‌کدام از این نظریات آنچنان که مدعی هستند توانسته باشند علت اصلی انقلاب اسلامی ایران - و نه عوامل فرعی - را ریشه‌یابی کنند. برای این امر می‌بایست به ساختار فکری و اجتماعی مردم ایران نظر داشت و از این زاویه به تحلیل ریشه‌های انقلاب اسلامی نشست.

ایدئولوژی انقلاب

هر انقلابی، بدون برخورداری از پشتوانه و زیرساخت فکری و ذهنی که در مراحل گوناگون بتواند راه انقلاب را بگشاید و انگیزه‌های لازم را برای فداکاری و سرمایه‌گذاری معنوی و مادی توده انقلابی تأمین کند، هرگز نمی‌تواند شکل بگیرد. البته گستره و شدت نیاز انقلاب‌ها به این پشتوانه فکری یکسان نیست اما اصل وجود چنین پشتوانه‌ای، انکارناپذیر است. امروز این پشتوانه ایدئولوژی نامیده شده است و منظور از آن صرف‌نظر از محتوا و جهت‌گیری‌های آن عبارت است از نظام بینشی، ارزشی و روشی مشترک بین انقلابیون که پیوند بین عوامل، زمینه‌ها، فرصت‌ها و امکانات رشد فرایند انقلاب را فراهم می‌نماید و انگیزه قیام و حضور سیاسی مردم را تبیین و توجیه کرده، رابطه بین رهبری انقلاب را با نیروهای اصلی انقلاب، یعنی مردم، تعریف و

تحکیم می‌سازد. به نظر می‌رسد عرصه‌های تأثیرگذاری ایدئولوژی در انقلاب‌ها از این قرار باشد: تعریف و تعیین کاستی‌ها و خلل‌های نظام فعلی، ترسیم نظام سیاسی مطلوب، تأمین انگیزه‌های لازم برای تحمل هزینه‌های معنوی و مادی انقلاب برای انقلابیون، تحکیم و پیوندهای عاطفی و سیاسی بین انقلابیون، تنظیم و تثبیت رابطه بین مردم و رهبران انقلابی.

با عنایت به این نکته که در زمانه قبل از انقلاب اسلامی ایران، دین و فرهنگ اسلامی قرن‌ها در ساخت و بافت فکر و فرهنگ مردم ایران ریشه دوانده بود و نیز با توجه به گسترش مذهب تشیع در سده‌های اخیر در میان مردمان ایران، می‌بایست انتظار داشت که شرط لازم برای یک ایدئولوژی در جهت ایجاد یک انقلاب، سازگاری آن با فضای فکری و مذهبی ایرانیان باشد. چه‌اینکه تفاوت مبانی ایدئولوژیک در جوامع گوناگون، تأثیری انکارناپذیر بر اصل شکل‌گیری و فرآیند انقلاب و نیز سرعت و قوت این فرایند دارد. در جامعه‌ای که اسلام، خصوصاً تشیع، ایدئولوژی انقلاب می‌شود، چه‌بسا اگر ایدئولوژی دیگری با ماهیتی جز اسلام وجود داشته باشد، اصلاً معلوم نیست، انقلابی رخ دهد. از باب نمونه رابطه نزدیک شاه با آمریکا تنها در دستگاه ارزشی ایدئولوژیک اسلامی، به عنوان وابستگی به یک ابرقدرت مستکبر جهانی، تقبیح می‌گردد و در فرض جانشین‌شدن ایدئولوژی دیگر، نمی‌توان انتظار تغییر و انقلاب داشت.

انقلاب اجتماعی بیش از هر چیز مستلزم یک انقلاب ذهنی و تغییر در بینش و شیوه تفکر است و عناصر این تحول بینشی و فکری برای رویداد انقلاب اسلامی، در متن اندیشه و عمل اسلامی وجود دارد که مهم‌ترین و اصلی‌ترین این عناصر، نگرش توحیدی و اعتقاد به یگانگی و ربوبیت خداوند و نفی طاغوت‌هاست.

برای پیدایش یک انقلاب، دو عامل اساسی لازم است. آنچه زمینه انقلاب را فراهم می‌کند، نارضایتی مردم از وضع موجود است اما این به‌تنهایی کافی نیست، بلکه باید روحیه مبارزه و مقاومت نیز در آن ملت، رواج داشته باشد. اگر روحیه رضا و تمکین و ظلم‌پذیری بر ملتی حاکم باشد، هیچ‌گاه نارضایتی آن‌ها به انقلاب منجر نمی‌شود. از

جمله خصوصیات اسلام این است که به پیروانش، حس پرخاشگری و مبارزه با وضع نامطلوب می‌دهد و می‌توان گفت فلسفه جهاد و امر به معروف و نهی از منکر همین است که اگر وضع موجود، نامطلوب بود، مسلمان نباید تسلیم شود و تمکین کند و این جاست که پیوند اسلام با انقلاب مشخص می‌شود.

درباره انقلاب اسلامی ایران، عامل اول یعنی نارضایتی از وضع موجود به سبب فساد حکومتی و سیاست‌های ناعادلانه آن، سیاست ضد مذهبی رژیم پهلوی و گسترش و رواج مارکسیزم دولتی (الحادی) به وجود آمد. در دو دهه پایانی رژیم پهلوی به واسطه شرایط خاص بین‌المللی، افزایش شدید درآمدهای دولت در اثر افزایش قیمت نفت به ویژه در دهه ۵۰، بروز شرایط جدید در جامعه دینی، احساس و برداشت متولیان قدرت مبنی بر فقدان توان و اجماع کافی در میان رهبران و علمای مذهبی به ویژه پس از گذشت آیت‌الله بروجردی به عنوان مرجع تقلید زمان، به این نتیجه رسید که با فراغت و دست بازتر می‌تواند آنچه را که به تعبیر خودش موانع دینی موجود بر سر راه توسعه و مدرنیزاسیون بود، از میان بردارد. با این تحلیل رژیم پهلوی در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ تهاجم گسترده و همزمانی را علیه مذهب و مظاهر و آیین‌های دینی آغاز کرد. مهم‌ترین اقدامی که در پی این سخنان در سال ۱۳۵۵ در راستای اسلام‌زدایی صورت پذیرفت حذف تاریخ و تقویم اسلامی و جایگزین کردن تقویم موهوم شاهنشاهی بود؛ اقدامی که کمتر رژیمی در این دوران جسارت کرده است که به آن دست بزند.

دیگر اقدامات رژیم پهلوی که تحت عنوان مدرن‌ساختن کشور و به تعبیر خود سردمداران رژیم گذشته حرکت به سوی تمدن بزرگ مطرح می‌شد در واقع با هدف بیرون راندن دین از حوزه سیاست و اجتماع صورت می‌گرفت؛ طرح تشکیل سپاه دین برای آموزش به اصطلاح اسلام راستین به روستاییان، فشارهای زیادی بر موقوفه‌های مذهبی تحمیل می‌کرد و موجب گسترش فساد و بی‌بندوباری بود. از یک طرف مجموعه این اقدامات و شرایطی که از آن نشأت گرفته بود تأثیری جدی بر روان‌شناسی

و ساحت فکری و سیاسی افراد جامعه بر جای نهاد و از طرف دیگر از آغاز دهه ۱۳۵۰ به دنبال جشن‌های ۲۵۰۰ ساله جامعه به‌طور کلی تکان‌های سختی خورد. اگر ما به جستجوی علل و عواملی که خارج از ماهیت انقلاب اسلامی و آرمان‌ها و ریشه‌های تاریخی آن است پردازیم، تنها عاملی که به عنوان علت اصلی و عامل اول می‌توان از آن تولد تا پیروزی انقلاب، استنباط نمود، اعمال سیاست اسلام‌زدایی توسط شاه بود که رژیم ادامه خود را به‌منظور هرچه بیشتر جلب نمودن حمایت خارجی و تحکیم هرچه عمیق‌تر سلطنت و دیکتاتوری در داخل کشور در گرو آن می‌دید. براین منوال علت اصلی و اساسی قیام مردم این بود که شاه نسبت به نابودی ارزشهای مسلط جامعه که از مذهب و آیین آنها سرچشمه گرفته بود قیام کرده و به‌همین دلیل بود که با جریحه‌دار شدن احساسات مذهبی امت مسلمان ایران دیگر مجالی برای صبر و تحمل و شکیبایی در مقابل سایر ناملازمات اجتماعی و اقتصادی وجود نداشت.

اما عامل دوم را می‌بایست در مذهب ایرانیان جستجو کرد. قرائت شیعی از اسلام دربردارنده آرمان‌گرایی و مقاومت در راه آرمان است و تاریخ تشیع آکنده از جهاد و استقامت و در قله این اندیشه و تاریخ، حادثه کربلا و واقعه ظهور مهدی موعود قرار گرفته است؛ واقعه کربلا نمونه تحقق‌یافته مقاومت و جهاد در برابر وضع نامطلوب و حادثه ظهور آرمان کامل جهاد و انقلاب در برابر ظلم و طاغوت است. امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب اسلامی ایران، علاوه بر آن که برمسند مرجعیت تکیه زده بود - و مفهوم مرجعیت دینی و لزوم اطاعت از مجتهد جامع‌الشرایط دقیقاً از مبانی فقهی و کلامی شیعیان نشأت گرفته بود - با تمرکز بر روی عاشورا و انتظار و کاربست این دو درباره نهضت، به تمامی پایگاه انقلاب را در میان مردم ایجاد کرد تا ریشه اصلی انقلاب اسلامی ایران در ایدئولوژی آن که همانا اسلام شیعی بود، تبلور یابد تا آنجا که کلید فهم انقلاب اسلامی ایران را می‌بایست در واژه‌هایی مانند ولایت فقیه، مرجعیت، تشیع، امام غایب، غیبت کبری و غیبت صغری دانست.

امام خمینی به این علت رهبر ملامنازع و بلامعارض انقلاب اسلامی ایران شد که

علاوه بر برخورداری از شرایط و مزایای رهبری در مسیر فکری و روحی نیازهای مردم ایران قرار داشت. اگر او عنوان پیشوایی مذهبی و اسلامی را نمی‌داشت و اگر مردم ایران در عمق روح‌شان یک نوع آشنایی و انس و الفتی با اسلام نداشتند و اگر عشقی که ایرانیان به خاندان پیامبر دارند وجود نداشت و اگر نبود که مردم حس کردند که این ندای پیامبر و امامان است که از دهان او بیرون می‌آید، محال بود نهضت و انقلابی به این وسعت به وجود آید. البته باید تأکید کرد که این اقتدار کاریزماتیک منحصرراً و یا به طور ابتدایی ناشی از ویژگی‌های فوق‌العاده امام‌خمينی به عنوان یک فرد نیست بلکه یک مبنای ارزشی قوی در فرهنگ شیعه دارد. این مبنای ارزشی در واقع همان جایگاه و موقعیت علمای برجسته شیعه به عنوان وارثان معنوی امامان معصوم است که در فرایند تاریخی در قالب نهاد قدرتمند مرجعیت تجسم یافته است. همین پایگاه تاریخی و ارتباط نزدیک و صمیمی با توده‌های مردم و در نتیجه همدلی و هم‌زبانی با آنها و واژگان مأنوسی که امام‌خمينی در بیان اهداف و آرمان‌های نهضت و به‌منظور آگاه‌ساختن و تهییج و بسیج توده‌ها به کار می‌گرفت، امکان تفاهم بهتر و بیشتری را بین او و مردم فراهم می‌ساخت و این بهره‌ای بود که طبقه روشن‌فکر رهبری‌کننده احزاب سیاسی از آن محروم بود.

مفهوم مرجعیت دینی و لزوم اطاعت از مجتهد جامع‌الشرایط دقیقاً از مبانی فقهی و کلامی شیعیان نشأت می‌گیرد. از دیدگاه شیعه، بر اساس روایات فراوان، با آغاز دوره غیبت کبری مسئولیت رهبری مذهبی شیعه برعهده فقها و علمای واجد شرایط افتاد. امام‌خمينی با برخورداری از این پایگاه و اقتدار معنوی، نقش مهم و سرنوشت‌سازی در مشروعیت‌بخشیدن و نیز فراگیرکردن تفاسیر و قرائت‌های انقلابی از مفاهیم و عناصر اساسی فرهنگ تشیع مانند شهادت، انتظار، تقیه و امر به معروف و نهی از منکر ایفا نمود. اساساً ساخت اجتماعی و روانی جامعه تشیع به‌گونه‌ای است که تنها مراجع تقلید قادر به تنفیذ آنچه درباره اسلام گفته می‌شود هستند و نه دیگران. به همین دلیل است که حضور مرجعیت شیعه همواره یکی از پیش‌شرط‌های اساسی حرکت‌ها و نهضت‌های

انقلابی و اسلامی در تاریخ مبارزات تشیع می‌باشد. از این‌رو امام‌خمينی علاوه بر این که خود نقش مستقیم در احیای مفاهیم و عناصر بالقوه سیاسی و فرهنگ شیعه ایفا نمود با حرکت خویش موجب مشروعیت‌یافتن و فراگیرشدن تفاسیر انقلابی از مفاهیم مذهب شیعه و تحول در نگرش سیاسی مردم شد. نقش و نبوغ امام‌خمينی در این بود که با طرح و ارزش‌گذاری به این مفاهیم و عامه فهم‌کردن و ارتباط‌دادن آنها با مسائل جاری سیاسی و اجتماعی جامعه ایران آنها را از نو زنده کرده و مردم را به تحقق‌شان وادار کرد.

امام‌خمينی از دو شیوه در جهت استفاده از نهاد عاشورا جهت بسیج سیاسی مردم و تحریک و ترغیب آنان به مبارزه با نظام سیاسی وقت استفاده نمودند. ابتدا با طرح و بیان فلسفه قیام عاشورا و نهضت امام حسین علیه‌السلام و زدودن غبار تفاسیر کهن که رنگ و صبغه‌ای انفعالی به آن بخشیده بود، به زنده کردن و امروزی‌کردن آن همت گماشته و سپس با قیاس شرایط سیاسی دوران نهضت انقلابی مردم ایران با شرایط نهضت امام حسین علیه‌السلام هوشمندانه نتایج آن قیام بزرگ را با شرایط و مقتضیات زمانه خود پیوند می‌زند و به این وسیله موجب برانگیخته‌شدن و تحریک احساسات مذهبی و توده‌ای مردم می‌شود. در مجموع جریان ظهور امام‌خمينی علاوه بر ایجاد و تقویت موج جدید بازگشت به اسلام، مبارزه در میان اقشار تحصیل‌کرده و دانشجویی و توده مردم، تغییرات تاریخی و عمده‌ای در رابطه میان مذهب و سیاست و مذهب و حکومت پدید آورد. چه اینکه اولین و مهم‌ترین نتیجه مبارزه ایشان، این بود که شکافی آشکار و عمیق بین رژیم و مذهب و حکومت پدید آمد. به بیان دیگر ماهیت ضد‌مذهبی رژیم فاش شد و اگر تا قبل از قیام امام مشکل عمده‌ای بین روحانیت و حکومت وجود نداشت و از نظر اقشار مذهبی، حکومت ضد‌مذهبی به‌شمار نمی‌آمد اما مبارزه امام و پیامد آن این تصور را باطل کرد.

نهضت سیاسی، فرهنگی امام‌خمينی که در سال ۱۳۴۲ آغاز شد و هم‌چنین انتشار کتاب کشف‌الاسرار در دهه بیست، با افشای سیاست اسلام‌زدایی در ایران و تبیین اسلام

جامع‌نگر و مقابله با اسلام‌گزینش‌گر و کفر خواندن اعانت بر دولت ظلم و ارایه اندیشه سیاسی اسلام و تأکید بر حکومت اسلامی نیز برخاسته از پیوند وثیق دین و سیاست می‌باشد.

این رویه در کارنامه روشن‌فکران دینی آن زمان نیز دیده می‌شود؛ چنان‌که نقش و تأثیر مطهری در تفسیر مجدد بسیاری از مفاهیم و آموزه‌های تشیع به ویژه عاشورا، شهادت، تقیه و انتظار که از عناصر اصلی تأثیرگذار در فرهنگ سیاسی شیعیان هستند، بارز و آشکار است. وی با این پیش‌فرض که «اسلام دینی است که به پیروانش حس پرخاش‌گری و مبارزه و طرد و نفی وضع نامطلوب را می‌دهد و فرهنگ شیعی یک فرهنگ زنده و حرکت‌زا و انقلاب‌آفرین است و در هیچ یک از فرهنگ‌های دیگر چنین عناصر حرکت‌زایی وجود ندارد» درصدد برمی‌آید تا مجموعه مفاهیم و آموزه‌های دینی تشیع را در چارچوبی منسجم و کارآمد تبیین و تدوین نماید.

همچنین وقتی در کلام شریعتی اسلام به عنوان ایدئولوژی خوانده می‌شود آنچه که از این کلمه اراده می‌شود آن است که اسلام جامعیت و کلیتی است که خود را صرفاً به تصفیه و تزکیه اخلاقی و برقراری رابطه معنوی بین فرد و خداوند محدود نمی‌کند. بدین ترتیب از نظر شریعتی ایدئولوژی تنها متعلق به دوران تأسیس نمی‌باشد چرا که اگر ایدئولوژی را به عنوان راهنما و دستورالعملی بدانیم که بر مبنای ارزش‌ها و بینش‌ها و با توجه به اهداف بلندمدت و با در نظر گرفتن واقعیات و شرایط خاص موجود ارائه می‌گردد، می‌توان آن را متناسب با تحول زمان بکار گرفت.

باور به ظهور یک منجی و نجات‌بخش آسمانی با ویژگی‌های روشن و از پیش-تعیین‌شده و انتظار ظهور او را کشیدن یکی از اعتقادات و باورهای ریشه‌دار و اساسی شیعیان می‌باشد و شریعتی با بیان این مطلب که «مسأله انتظار و اعتقاد به امام‌زمان و آخرالزمان و اصل انقلاب نهایی در انتهای تاریخ در تلقی‌ها و قالب‌های اعتقادی و ذهنی گوناگون به‌طور مختلف برداشت می‌شود» به‌طور کلی مفهوم انتظار را در ذیل دو عنوان طبقه‌بندی می‌کند؛ انتظار مثبت و انتظار منفی. انتظار منفی در واقع القاکننده انفعال

سیاسی و تقدیرگرایی و از نظر شریعتی بزرگترین سلاح برای دفاع از وضع موجود و بزرگترین عامل برای توجیه فساد است که روزبه‌روز تشدید می‌شود و همچنین بزرگترین عاملی است که به مردم بیاوراند که به ظلم تن دردهند و با فساد خو گیرند. در مقابل انتظار مثبت که در حقیقت قرائت و تعبیر شریعتی می‌باشد، این است که انتظار «نه تنها از انسان سلب مسئولیت نمی‌کند بلکه مسئولیت او را در سرنوشت خودش، سرنوشت حقیقت و سرنوشت انسان، سنگین، فوری، منطقی و حیاتی می‌کند». این‌گونه انتظار توأم است با مبارزه علیه وضع موجود یعنی علیه ظلم و متجاوزان به حقوق حقه مردم، نه دست‌روی‌دست‌گذاشتن و منفی‌بافی‌کردن و هر خفتی را تحمل نمودن و در انتظار امام نشستن تا او احقاق حق کند. از این دیدگاه، منتظر انسان آماده‌ای است که هر لحظه احتمال می‌دهد شیپور انقلاب نهایی نواخته شود و او خود را مسئول شرکت در این جهاد که بر اساس قوانین جبری الهی قطعاً آغاز خواهد شد، می‌داند و خودبه‌خود هم آماده است هم متعهد و هم مجهز و هر شیعه به امید شنیدن آواز امام سر بر بستر می‌نهد». بر اساس این قرائت از انتظار، شیعیان باید با تلاشی خستگی‌ناپذیر به جای چشم‌دوختن منفعلانه به آینده و با پذیرفتن وضع موجود، شرایط و زمینه‌های ظهور امام عصر (عج) و قیام آن‌حضرت را فراهم کنند.

در واقع این‌گونه تفاسیر گرم و زنده بود که جوانان را به حرکت درآورده و مذهب را برای آنها از حالت افیون ملت‌ها خارج کرد و نگرش سیاسی آنان را در قبال وضع موجود و نظام سیاسی حاکم، متحول ساخته و مبنای حرکت‌های سیاسی و انقلابی گردید. به طور کلی افرادی مانند مطهری و شریعتی یک پیام روشن داشتند و آن این بود که اسلام به ویژه تشیع برخلاف آنچه که بیشتر روشنفکران غیرمذهبی ادعا می‌کنند، یک ایدئولوژی انقلابی است که همه حوزه‌های زندگی به ویژه سیاست را دربرمی‌گیرد و به همه مؤمنان راستین الهام می‌بخشد تا علیه هرگونه استضعاف، استثمار و بی‌عدالتی اجتماعی مبارزه کنند.

با توجه به روشن‌گری اینچنینی روشنفکران مذهبی و همراهی مردم با رهبری بر سر محتوا و آرمان‌های نهضت مؤید این مسئله است که مذهب درون‌مایه اصلی

انقلاب اسلامی ایران بوده است. چه آنکه نوع مبارزه و روش انقلابیون نیز متأثر از چنین پشتوانه مذهبی است. بهره‌گیری از نمادها، شعارها و مناسبت‌های مذهبی، اجتماع در مساجد و تبدیل آنها به کانون‌های مبارزه و نقش مستقیم زنان در انقلاب، با رعایت موازین اسلامی، نمونه‌هایی از این دست به‌شمار می‌روند. ایام مقدسی همچون عاشورا، تاسوعا، عید قربان، عید فطر و بیش از همه سنت اربعین پس از شروع نهضت در ۱۹ دی ۱۳۵۶ موجب تداوم و گسترش نهضت و بالاخره سقوط رژیم شاه گشت.

نمادگرایی قدرتمند مذهب تشیع یعنی استواری و مقاومت، رنج‌کشیدن و از خودگذشتگی در دنبال کردن حقیقت و عدالت، خود را در تشریفات مذهبی و شعائر شگفت‌آور و گوناگون نشان داد. توان چشم‌گیر مذهب تشیع در بازتولید کشمکش‌های سیاسی در قالب اصطلاحات و مفاهیم مذهبی عامه‌پسند، واژگان مبارزه مستضعفان علیه مستکبران، همچنین نوید تحقق نظم عادلانه اجتماعی با بازگشت امام غایب، آن را به یک مذهب غیرعادی قدرتمند و معترض تبدیل می‌کند. اسکاچ‌پل درباره نقش نمادگرایی شیعه در انقلاب می‌نویسد، «شیعه قیام امام حسین را به‌عنوان بهترین چارچوب برای واکنش علیه شاه مورد استفاده قرار داد. شیعه از تقویم سالیانه اسلامی و مراسم دسته‌جمعی مربوط به آن مانند مراسم اعیاد و عزاداری‌ها و مراسم تشییع جنازه عمومی و نمازهای جماعت به عنوان روش‌های مختلف کانالیزه کردن کنش‌های سیاسی توده‌ای استفاده نمود. این شکل‌ها و کانال‌های کنش سیاسی به‌دلیل پیشینه بلندمدت تاریخی در ایران از درک عمیق مردم نسبت به خود بهره‌مند بوده‌اند».

از نظر گراهام فولر، مراسم نمایش عاطفی سالانه‌ای که در گرامیداشت شهادت امام حسین در کربلا برگزار می‌گردد، به نوعی تمثیل و نماد سیاسی رنج‌کشیدن و فداکاری به‌خاطر گسترش عدالت خداوند بر روی زمین تبدیل می‌شود. نیکی کدی درباره نقش آیین‌ها و سنت‌های مذهبی می‌نویسد، «مراسمی که بنا به سنت مذهبی هرچهل روز یک‌بار در چهلم افراد کشته شده برگزار می‌گردید یک نمونه درخشان از استفاده سیاسی از سنت‌های شیعه بود. چهل روزی که بین هر یک از این مراسم فاصله بود،

فرصت خوبی به دست می‌داد که نیروها دوباره جمع‌آوری شوند، موضوع به طور شفاهی بین مردم پخش گردیده، مردم را بدون آنکه نیازی به بحث در مورد زمان و مکان گردهمایی باشد به طور خودکار دور هم جمع کند» و بدین ترتیب از احساسات و عواطف مردم در جهت تشدید مخالفت با رژیم و تقویت روحیه انقلابی‌گری بهره‌گیری می‌شد.

دورنمای انقلاب اسلامی ایران

آیا انقلاب ذاتاً یک مفهوم ارزشی است؟ آیا یک حرکت و تحول اجتماعی صرفاً به خاطر این که انقلاب شمرده می‌شود، ارزشمند و قابل دفاع خواهد بود؟ آنچه مسلم است انقلاب‌ها در مفهوم سیاسی و اجتماعی‌شان در علوم انسانی امروز، به خودی خود ارزشی ندارند و نمی‌توان نسبت به خوبی و یا بدی آنها حکم کرد. آنچه انقلاب را معنا می‌بخشد و به آن ارزش می‌دهد، اهداف و آرمان یک انقلاب است. به عبارت دیگر انقلاب‌ها با آرمان‌های خود ارزش می‌یابند. براین اساس اگر انقلاب را روش، صورت و قالب یک تحول اجتماعی بدانیم که در شرایط خاصی ضرورت پیدا می‌کند، در این صورت ملاک ارزشمند بودن و تقدس آن را در هدف و محتوای آن جست‌وجو می‌کنیم. در صورتی که هدف و محتوای انقلاب یعنی آنچه سبب به وجود آمدن انقلاب شده است و نیز انقلاب برای آن انجام شده است، تکاملی و متعالی باشد، در این صورت آن انقلاب مقدس و متعالی است و از این جاست که آرمان‌ها و اهداف هر انقلاب، بهترین ملاک برای بررسی آن و مقایسه و ارزش‌گزاری آن به حساب می‌آیند.

شکل‌گیری انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بر مبنای اهداف آزادی‌خواهانه یا انقلاب ۱۹۱۷ روسیه برای دستیابی به اهداف اقتصادی نیز متکی بر ایدئولوژی خاص خود و برخاسته از نظام بینشی و ارزشی متناسب با هدف خود بود. لیبرالیسم و سوسیالیسم به عنوان دو ایدئولوژی ساخته و پرداخته متفکران قرون جدید در حقیقت مبنای نظری و فکری این دو انقلاب بود. در این انقلاب‌ها عقیده و ایدئولوژی خاص به عنوان یک هدف مستقل که برتر و فراتر از سطح اهداف اجتماعی لحاظ شده باشد وجود ندارد و آنچه هدف

نهایی است تأمین بخشی از نیازهای انسان است اما در برخی از انقلاب‌ها، آرمان‌های فراتری وجود دارد که این اهداف را هم زیر پوشش خود قرار می‌دهد و مبتنی بر نظام فکری ریشه‌دار و عمیقی است که اساساً ماهیت این انقلاب‌ها را متفاوت با انقلاب‌های اقتصادی و آزادی‌خواهانه صرف می‌سازد.

کسانی پنداشته‌اند که تاکید و توجه به نقش ایدئولوژی مستلزم نادیده‌انگاشتن عوامل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در شکل‌گیری انقلاب است حال آنکه در یک انقلاب، انگیزه‌ها و اهدافی که عناصر تشکیل‌دهنده قدرت انقلابی را ایجاد می‌کند و جهت‌گیری اصلی آن را رقم می‌زند، همان پشتوانه ذهنی و فکری مشترک بین توده انقلابی است. البته این بدان معنی نیست که فرایند انقلاب در انتظار می‌نشیند تا تک‌تک افراد مردم در جامعه، در حد عالی به همه آموزه‌ها و اندیشه‌های ایدئولوژی انقلاب دست یابند بلکه آنچه واقعیت دارد اختلاف در سطح برداشت و بینش جامعه و میزان گسترش و عمق این آموزه‌ها در اقشار مختلف است و این که به‌خصوص نتایج و آثار عینی و کاربردی آن ایدئولوژی است که می‌تواند کارکردهای آن را رقم بزند.

بسیاری از نهضت‌ها و جنبش‌هایی که در مناطق و جوامع سنی مذهب شکل گرفته‌اند، غالباً و به تدریج تحت تأثیر اندیشه سلفی‌گری قرار گرفته و اگرچه خود را نوعی بازگشت به آموزه‌های اسلامی می‌دانند ولی غالباً با افراط‌هایی همراه بوده‌اند. عدم برخورداری از مکانیسم اجتهاد، گرفتار تحجر و جمودشدن، فقدان روشن‌بینی و عدم درک اقتضائات زمان و تجربیات نوین - که عمدتاً ناشی از ضعف در استفاده عقلانی و عمیق از منابع اسلامی است - از عوامل انحراف‌هایی است که کم‌وبیش در این جنبش‌ها رخ داده است. به یک تعبیر، برخی پیشتازان نهضت اصلاحی در جهان عرب این نهضت‌ها را به نوع سلفی‌گری تبدیل کردند و پیروی از سنت سلف را تا حد پیروی از ابن‌تیمیه حنبلی تنزل دادند و در حقیقت بازگشت به اسلام نخستین را به صورت بازگشت به حنبلی‌گری که قشری‌ترین مذاهب اسلامی است، تفسیر کردند. روح انقلابی مبارزه با استعمار و استبداد، به مبارزه با عقایدی که برخلاف معتقدات حنبلیان مخصوصاً ابن‌تیمیه حنبلی بود، تبدیل شد.

انقلاب اسلامی ایران، آن گونه که در نام آن نهفته است از درون آموزه‌های اسلامی برخاست و به آرمان‌های اسلامی نظر داشت تا آنجا که «بازگشت به اسلام ناب محمدی» به عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌ها و گفتمان‌های آن شکل گرفت. بازگشت درست، کامل و همه‌جانبه به اسلام، هرگز به معنی جمود و تعصب بر قالب‌ها و روش‌های گذشته و ارتجاع نیست بلکه آرمان‌شهر اسلامی و حالت ایده‌آلی که در آن تمام آرمان‌های اسلام جامه عمل می‌پوشند، زمانه ظهور مهدی موعود است که به تعبیر آیات و روایات دین اسلام بر تمام جهان حاکم گشته و عدل و داد سراسر گیتی را پرخواهد کرد. براین اساس می‌توان انتظار داشت آرمان انقلاب اسلامی ایران حرکت به سمت عصر ظهور و زمینه‌چینی برای استقبال از آن وضعیت باشد. این نکته در کلام رهبر انقلاب اسلامی ایران به چشم می‌آید و امام خمینی در جای‌جای صحبت‌های خود به مناسبت‌های مختلف از این امر پرده برمی‌دارند و سعی در توضیح آرمان انقلاب دارند.

«من امیدوارم که همه‌ی خواهرها و برادرها و همه‌ی قشرهای این ملت و همه ما، از خدمت‌گزاران به اسلام و ولی‌عصر علیه‌السلام باشیم. ما در یک مملکتی هستیم که مملکت ولی‌عصر علیه‌السلام است و وظیفه آن‌هایی که در مملکت ولی‌عصر علیه‌السلام زندگی می‌کنند، یک وظیفه‌ی سنگین است. نمی‌توانیم ما لفظاً بگوییم ما در زیر پرچم ولی‌عصر علیه‌السلام هستیم و عملاً توی آن مسیر نباشیم، چنان‌چه نمی‌توانیم بگوییم که ما، جمهوری اسلامی داریم و عملاً آن طور نباشیم، اسلامی نباشیم... ما منتظران مقدم مبارکش، مکلف هستیم تا با تمام توان کوشش کنیم تا قانون عدل الهی را در این کشور ولی‌عصر علیه‌السلام حاکم کنیم و از تفرقه و نفاق و دغل‌بازی پرهیزیم و رضای خداوند متعال را در نظر بگیریم. ^۱... ان شاء الله، اسلام را به آن‌طور که هست، در این مملکت پیاده کنیم و مسلمین جهان نیز اسلام را در ممالک خودشان پیاده کنند و دنیا، دنیای اسلام باشد و زور و ظلم و جور از دنیا برطرف بشود و مقدمه باشد برای ظهور

۱. صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۱

۲. همان، ج ۱۵، ص ۲۲

ولي عصر ارواحنا له الفداء^۱... انقلاب مردم ایران، نقطه‌ی شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچم‌داری حضرت حجت، ارواحنا فداه است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد.^۲... ما امروز دورنمای صدور انقلاب اسلامی را در جهان مستضعفان و مظلومان بیش از پیش می‌بینیم و جنبشی که از طرف مستضعفان و مظلومان جهان علیه مستکبران و زورمندان شروع شده و در حال گسترش است، امیدبخش آتیه روشن است و وعده خداوند تعالی را نزدیک و نزدیک‌تر می‌نماید. گویی جهان مهیا می‌شود برای طلوع آفتاب ولایت از افق مکه معظمه و کعبه آمال محرومان و حکومت مستضعفان.^۳... این کشوری که کشور ائمه هدی و کشور صاحب الزمان علیه السلام است، باید کشوری باشد که تا ظهور موعود ایشان به استقلال خودش ادامه بدهد، قدرت خودش را در خدمت آن بزرگوار قرار بدهد که عالم را ان شاء الله به عدل و داد بکشد و از این جورهایی که بر مستضعفان می‌گذرد، جلوگیری کند.^۴... من امیدوارم که ما به مطلوب حقیقی برسیم، و متصل بشود این نهضت به نهضت بزرگ اسلامی و آن نهضت ولي عصر علیه السلام است.^۵... ما با خواست خدا، دست تجاوز و ستم همه ستم‌گران را در کشورهای اسلامی می‌شکنیم و با صدور انقلاب‌مان که در حقیقت، صدور انقلاب راستین و بیان احکام محمدی صلی الله و علیه و آله است، به سیطره و سلطه و ظلم جهان‌خواران خاتمه می‌دهیم و به یاری خدا، راه را برای ظهور منجی، مصلح کل و امامت مطلق حق، امام‌زمان، ارواحنا فداه، هموار می‌کنیم.^۶... ما باید در این‌طور روزها و در این‌طور ایام‌الله توجه کنیم که خودمان را مهیا کنیم از برای آمدن آن حضرت. من نمی‌توانم اسم رهبر روی

۱. همان، ج ۱۵، ص ۱۷۰

۲. همان، ج ۲۱، ص ۱۰۸

۳. همان، ج ۱۸، ص ۱۱

۴. همان، ج ۱۴، ص ۱۹۵

۵. همان، ج ۱۲، ص ۱۷۵

۶. همان، ج ۲۰، ص ۱۳۲

ایشان بگذارم، بزرگ‌تر از این است. نمی‌توانم بگویم که شخص اول است، برای این که دومی در کار نیست. ایشان را نمی‌توانیم ما با هیچ تعبیری تعبیر کنیم الا همین که مهدی موعود است. آنی است که خدا ذخیره کرده است برای بشر و ما باید خودمان را مهیا کنیم از برای این که اگر چنانچه موفق شدیم انشاءالله به زیارت ایشان، طوری باشد که روسفید باشیم پیش ایشان. تمام دستگاه‌هایی که الان به‌کارگرفته شده‌اند در کشور ما، امیدوارم که در سایر کشورها هم توسعه پیدا بکند. باید توجه به این معنا داشته باشند که خودشان را مهیا کنند برای ملاقات حضرت مهدی علیه‌السلام^۱

می‌توان ادعا کرد که انقلاب اسلامی ایران نه تنها در تاریخ و اجتماع ایرانیان، که در تعاریف، ریشه‌ها و آرمان‌های انقلاب‌ها نیز انقلاب ایجاد کرد. آرمانی که در انقلاب اسلامی ایران مطرح شد، فراتر از آرمان‌های انقلاب‌های معمول مانند رفاه، امنیت و مبارزه بود و از آنجا که به پیوند معنویت و عدالت نظر داشت، چشم‌اندازی به آرمان پیوسته بشر گشود.

عنصر انتظار در تحلیل‌ها و بررسی‌های فراوان پیرامون انقلاب اسلامی ایران مورد توجه قرار گرفته است ولی غالب این تحلیل‌ها اشکالاتی در بردارند. نخست آنکه این عنصر جدای از متن باورها و اعتقادات توحیدی یک فرد مسلمان لحاظ شده و عنصری صرفاً شیعی و یا ایرانی تلقی شده است و دیگر آنکه این عنصر غالباً به صورت یک امر اسطوره‌ای و افسانه‌ای که در ذهن جماعتی سرخورده و مأیوس از واقعیت‌های اجتماعی شکل می‌گیرد، مطرح شده است. حقیقت این است که اندیشه غلبه‌نهایی حق بر باطل و قطعی بودن پیروزی اهل تقوی بر کافران و منافقان و فاسقان، اندیشه‌ای صددرصد قرآنی و اسلامی است، اگر چه در نگاه تشیع، این اندیشه کاملاً شفاف، برجسته و مورد توجه است و به همین لحاظ در انقلاب اسلامی ایران، جایگاه و نقش این عنصر غیرقابل اغماض است.

سرانجام و نتایج امامت

(در جریان تکوین، تاریخ، جامعه و انسان در عوالم مختلف)

سید مهدی میر با قری

مقدمه:

"امامت" محور یک مدنیت مادی برای تأمین رفاه و امنیت و به تعبیر جامع محور تأمین سعادت مادی نیست. کما اینکه امام (ع) و امامت تنها محور شکوفایی و رشد معنویت فردی نیز نمی‌باشد بلکه بر اساس آیات و روایات امامت محور هماهنگی و رهبری جامع همه رفتار یک فرد، جامعه و تاریخ بر محور پرستش خدای متعال در مراحل مختلف تکامل می‌باشد. یعنی محور هماهنگی اراده‌ها در کل جریان تاریخ برای تحقق عبادت عظیم تاریخی خدای متعال - که حول آن عبادت‌های روحی، فکری و عملی و رفتاری شکل می‌گیرد - امام (ع) است؛ کما اینکه محور وحدت جامعه مومنین و آحاد جامعه بر محور عبودیت خدای متعال نیز امام (ع) می‌باشد.

هم چنین هماهنگی کل جامعه انسانی به شکل تاریخی با تکوین خلقت بر محور امامت امام (ع) واقع می‌شود؛ یعنی از یک سو در کل نظام خلقت میل به قرب و عبودیت قرار داده شده و این امیال هم یک امیال هماهنگ است؛ این خشوع و خضوع‌ها یک سجده‌ی تام و جامع است که حول کلمه‌ی امام (ع) واقع می‌شود و امام (ع) است که با عبادت و سجده‌ی خودش همه این عبادت‌ها را هماهنگ می‌کند. بنابراین امامت و ولایت طریق هماهنگ‌سازی کل خلقت در مسیر عبادت و پرستش خدای متعال است که اگر چنین هماهنگی اتفاق افتاد همه‌ی مخلوقات، به کمال، قرب و سعادت حقیقی در همه‌ی شوون حیات خودشان می‌رسند و به هیچ مخلوقی ظلم نمی‌شود. درست است که دستگاه خلقت دارای درجات است، ولی اگر هر موجودی در درجه‌ی خودش به صورت هماهنگ با نظام

خلقت خدای متعال را عبادت کند، به آن کمال لایق خودش می‌رسد ولو اینکه منزلتش تابع یک مخلوق دیگر است و برای او خلق شده است و در مسیر کمال او بکار برده می‌شود. ولی مسیر کمال آن مخلوق بالاتر، مسیر قرب، کمال و رشد مخلوق مادون نیز می‌باشد. جریان خلقت دارای فطرت توحیدی است و حرکت آن (سجده‌ی آن) به سمت خدای متعال بر محور امام (ع) واقع می‌شود که ولایت او ناشی از عبادت اوست. موجوداتی که در اختیار یک فرد کامل قرار نمی‌گیرند، مسیر رشد را در یک جریان دیگری (مسیر طولانی تر) طی می‌کنند.

۱ - جریان معصیت (و استکبار) و امداد آن

۱/۱ - ضرورت اراده‌های منفی و نحوه‌ی امداد آنها

البته یک نکته در اینجا لازم به ذکر است که اساساً مسیر عالم به سمت کمال بر محور امامت امام (ع) در حال تحقق است ولی در درون نظام خلقت یک سری اراده‌های منفی نیز وجود دارند؛ یعنی اراده‌هایی وجود دارند که آن اراده‌ها، طغیان و معصیت خدای متعال را نموده‌اند و از مسیر عبادت خدای متعال بیرون رفته‌اند و سپس بنای عداوت و درگیری با خدای متعال را گذاشته‌اند. اینان نیز در جریان خلقت امداد می‌شوند؛ یعنی اینگونه نیست که خدای متعال دستگاه ابلیس را مطلقاً امداد نکند، گرچه مشیت اصلی خدای متعال بر امداد دستگاه ابلیس نیست؛ یعنی غرض اصلی خدای متعال این نبوده که دستگاه ابلیس امداد بشود و به غایت خودش برسد. ولی چون دستگاه خلقت بر مبنای توسعه‌ی قرب آفریده شده و لازمه‌ی رسیدن به مقام قرب، خلقت فاعل دارای اراده بوده است، آنجایی که اراده‌هایی از مسیر عبودیت، تخلف می‌کردند، خدای متعال متناسب با جریان رشد عالم آنها را نیز امداد می‌کنند.

۱/۲ - اشتداد و توسعه جریان معصیت «الی یوم الوقت المعلوم»

وقتی امداد می‌شوند، دو جریان عبادت و استکبار بر خدای متعال (جریان ایمان و کفر) در عالم شکل می‌گیرد. همانگونه که جریان ایمان یک جریان رو به اشتداد است، جریان کفر نیز یک جریان رو به اشتداد است. البته جریان کفر اشتداد پیدا می‌کنند ولی به کمال نمی‌رسند. چون متناسب با ظرفیتی که خدای متعال به آنها داده است، حرکت نکرده‌اند. به تعبیر دیگر آن

«حق قریب» که خدای متعال برای آنها قرار داده بود، آنرا استیفا نکرده اند. طبیعی است این دستگاہ دنبال توسعه‌ی استکبار خودش می‌باشد و او هم اراده‌ها را بهم گره می‌زند و حول محور این اراده‌ی ظلمانی، اراده‌ها جمع می‌شوند. طبیعی است که در این صورت اینها دیگر عبادت نمی‌کنند بلکه استکبار اجتماعی و تاریخی می‌کنند؛ دنیا پرستی را به شکل اجتماعی اقامه می‌کنند و اشاعه می‌دهند. کما اینکه در طول تاریخ پرچمدارانی بودند، این پرچمدارها در مقابل انبیاء، مکتبهای مادی و دنیا پرستی اقامه میکردند. حول آنها انسانهایی جمع می‌شدند؛ اینها داد و ستد تاریخی داشتند؛ اقتدار تولید شده‌ی مادی در یک مرحله به مرحله‌ی بعدی منتقل می‌شده است، در مرحله‌ی بعد، این پرستش مادی پیچیده‌تر شده است تا اینکه به مرحله‌ی کنونی جهان رسیده که مرحله‌ی پیچیدگی شیطنت و استکبار است. یعنی امداد ابلیس در عالم وجود دارد منتهی امداد متناسب با خواست ابلیس نیست. وقتی ابلیس از خدای متعال تقاضا کرد که به من مهلت بده: «انذرنی الی یوم یبعثون». ^۱ خدای متعال فرموده: «انک من المنذرین الی یوم الوقت المعلوم». ^۲ که بر اساس روایات این «الی یوم الوقت المعلوم»، عصر ظهور امام (ع) زمان (عج) می‌باشد.

پس دستگاہ ابلیس نیز امداد می‌شود و به شرح صدر للكفر نیز می‌رسد و دستگاہ کفر پیچیده‌تر می‌شود. ظرفیت استکبارشان گسترش پیدا می‌کند و خدای متعال را با زبانهای متعدد استکبار و معصیت می‌کنند. یعنی انانیت و خود پرستی و استکبار بر خدای متعال در شکلهای پیچیده و در قالب فلسفه‌ها، فرهنگها، تکنولوژی، روابط پیچیده‌ی سیاسی و... ظهور پیدا می‌کند. مثلاً نظام دموکراسی که الآن جزو روشهای پذیرفته شده‌ی در نظامهای سیاسی است، باطن آن، استکبار بر خدای متعال است. بنابراین دستگاہ ابلیس امداد می‌شود و مزاحم دستگاہ انبیاء و جریان عبودیت است. چون انبیاء سرپرستی بندگی و عبودیت می‌کند و دستگاہ ابلیس هم استکبار را سرپرستی و اقامه می‌کند. دو راه هم در جهان گذاشته شده است که تکویناً در یکی از این دو راه حرکت کنند ولی اگر در راه دوم حرکت کردند، امداد آنها متناسب با هدف کلی خلقت است. چون هدف اساسی، خلق عبودیت و کمال بوده است نه خلق استکبار.

۱. اعراف: ۱۴.

۲. حجر: ۳۸.

۱/۳ - سرانجام جریان معصیت و استکبار

بنابراین دستگاه استکبار به تبع و متناسب با رشد ایمان، امداد می‌شود. در پایان هم این دستگاه به نفع دستگاه حق منزوی می‌شود و هم در دار دنیا جریان عبادت محقق می‌شود و آن هدف خدای متعال از خلقت محقق می‌گردد. لذا اینگونه نیست که خدای متعال به اندازه‌ای آنها را امداد کند که آنها بتوانند جلو تحقق دولت کریمه را بگیرند. البته به دوره‌ی اوج اقتدار خودشان می‌رسند؛ دوره‌ای که همه‌ی ابعاد زندگی بشر از ظلمات و تاریکی آنها پر می‌شود. «يَا أَيُّهَا اللَّهُ بِهَ الْاَرْضِ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۱. همه‌ی روابط غیر عادلانه می‌شوند؛ یعنی حرکت آنها از تناسبات قرب و جریان ولایت خدا و اولیاء الهی بیرون می‌رود. ولی وقتی این پیمانہ پرشد، دوره‌اش به سر می‌آید؛ یعنی آخرالزمان تمدن مادی فرا می‌رسد و بعد از فرا رسیدن آن، جریان حق به پیروزی خودش می‌رسد و آن اهداف به شکل تام محقق می‌شوند.

۲ - جریان تحقق عبادت و تناسبات آن

۱/۲ - میل به عبودیت، اصلی‌ترین میل

اما اگر عبادت به تبع امامت و ولایت واقع شد، انسان به حیات، نور، امنیت، هدایت و... می‌رسد؛ یعنی همه‌ی آنچه که انسان در فطرت به آنها مشتاق است، برای بشر محقق می‌شود که در فطرت انسان هم هیچ میلی مستقل از عبودیت قرار داده نشده است. و الا لازمه‌اش این است که در فطرت مخلوقات شرک قرار داده شده باشد. حال اگر انسان در فطرت خود میل به حقایق داشته باشد، میل به معرفت‌الله است و دیگر امیال شعاع این میل است؛ یعنی اگر میل به امنیت دارد، میل به امنیت در سایه‌ی قرب به خدای متعال و عبودیت دارد؛ لذا این سنخ از لذت و امنیت و رفاه، در فطرت انسان قرار داده شده است؛ یعنی میل به راحتی در انس با خدای متعال، در فطرت انسان قرار داده شده است. البته انسان برای رسیدن به این مرحله، مسیری را باید طی کند. لذا به عنوان مسیر، این میلها در او گذاشته شده است. اساساً ظرفیت

۱. الیقین، ص ۴۹۴، باب ۲۰۱ (و نیز زیارتنامه‌های امام(ع) زمان(ع) در مفاتیح‌الجنان).

میلها و کششها متفاوت است؛ یک میلیایی است که وقتی که به یک نقطه‌ای می‌رسد، اشباع و تمام می‌شود. اما آن میلی که اشباع نشدنی است و در وجود انسان به عنوان میل اصلی گذاشته شده و میلیهای دیگر حول آن قرار دارد، آن میل به قرب و عبودیت و خشوع تام است. همه‌ی آن خصوصیات هم به تبع خشوع برای انسان حاصل می‌شود.

۲/۲ - ملکوتی شدن لذتهای مومن

پس آن میل محوری و اصلی که در فطرت انسان گذاشته شده که دیگر میلیها می‌بایست حول آن آرایش داده شود، میل به عبودیت است. لذا دیگر میلیها وقتی به یک مرزی رسید، اشباع می‌شود و آنهایی هم که می‌ماند، صبغه‌اش عوض می‌شود. مثلاً لذت موحد از اکل و شرب غیر از لذت کافر است؛ چون لذت او حیوانی نیست. انسان می‌تواند به این نقطه برسد. البته برای اینکه به این نقطه برسد، یک مراحل را باید طی کند ولی اگر جهت‌گیری به سمت عبودیت بود، این لذتها دائماً عمیق‌تر، معنوی‌تر و خالص‌تر می‌شوند تا اینکه به آن نقطه می‌رسند. حتی درک از بهشت برای درجات مومنین متفاوت می‌شود. مومنی ممکن است در بهشت مستغرق در خدا و اولیائش باشد و توجه او به بهشت یک توجه تبعی باشد. یعنی آنسی که مومن کامل با حضرت حق پیدا می‌کند، مستغرق در حضرت حق است.

۲/۳ - تحقق عبادت فراگیر در عصر ظهور و برکات آن

پس جهت‌گیری و سیر کلی عالم، به سمت تحقق عبادت است و در دنیا هم تحقق پیدا می‌کند. منتهی تحققش در دنیا گاهی به شکل جامعه‌های بسیار کوچکی است که حول انبیاء شکل می‌گیرند؛ ولی همین جریان در خود عالم دنیا، به یک جریان غالب تبدیل می‌شود. مشیت خدای متعال واقع می‌شود نه اینکه بناست جریان ابلیس تا ابد جلو این جریان را بگیرد؛ یعنی مشیت الهی بر این نیست که عالم به همین وضعی که الآن دارد، بماند؛ انبیاء برای تحقق عبادت همه جانبه خدای متعال مبعوث شده‌اند؛ منتهی متناسب با تحقق این جریان و رشد همین مسیر، دستگاه ابلیس را نیز امداد می‌کند. آنجایی که ظرفیت امداد ابلیس به پایان می‌رسد، آن بساط جمع می‌شود و بساط "دولت کریمه" به صورت همه جانبه تحقق می‌کند.

لذا همه‌ی آثار جریان ولایت الهی در آن دوره ظهور پیدا می‌کند؛ بشر در عقل و در معارف کمال پیدا می‌کند و تمتعات دنیایی نیز شکل الهی پیدا می‌کند؛ همه‌ی ذخایر دنیا در اختیار حضرت و مومنین قرار می‌گیرد. وقتی جامعه به یک نقطه‌ای می‌رسد که اراده‌های انسانی با فطرت جهان هماهنگ می‌شود، لذا کاملاً خودش را در اختیار قرار می‌دهد.

۲/۴ - شکل‌گیری همه‌ی روابط و تصرفات بر محور عبودیت در عصر ظهور

البته مومنین هم بجایی رسیده‌اند که در تمتع از عالم هیچ گونه ظلمی به آن نمی‌کنند و آنرا خرج دنیا و شهوات خود نمی‌کنند؛ یعنی مومنین هم در تصرفاتشان، دیگران را به رشد و کمال می‌رسانند و آنها نیز با تمام وجود در اختیار مومنین قرار می‌گیرند. روایتی که می‌فرمایند آسمان برکات خودش را نازل می‌کند و زمین گنج‌ها و خزائن خودش را در اختیار قرار می‌دهد، «ولو ان اهل القرا آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض»^۱. شاید نکته اش همین باشد که وقتی مسیر حرکت آنها با فطرت عالم هماهنگ شد و آن مشیت محوری خدای متعال - که می‌خواهد عبودیت گسترش پیدا کند - واقع شد، در این صورت همه‌ی عالم در اختیار مومن قرار می‌گیرد. به یک منزلتی که می‌رسد: «لهم فیها ما یشاؤون»^۲. هر چه بخواهد واقع می‌شود. ولی این مشیت هم مشیتی است که دیگر تخلف نمی‌کند. مشیتی است که حتی لذت باطل نمی‌برد.

۲/۴/۱ - مراتب تصرفات انسان

در اینجا توضیح دو نکته ضروری است: یکی اینکه مراتب تصرف ما در این مخلوقات تابع مشیت خدای متعال است و به میزانی که آن ولایت کلی، این مخلوقات را مسخر ما می‌کند، ما می‌توانیم در آنها نفوذ داشته باشیم؛ یعنی به میزان مشیت الهی، مخلوقات مسخر ما می‌شوند. به میزانی که خدای متعال مصلحت نداند که امداد کند، این پدیده‌ها مسخر ما نمی‌شوند.

۱. اعراف: ۹۶.

۲. نحل: ۳۱.

۲/۴/۲ - ذو مراتب بودن پدیده‌ها

دوم اینکه پدیده‌ها نیز مراتبی دارند. مثلاً گاهی ما می‌توانیم فرم ظاهری یک امر را تغییر بدهیم. اما گاهی انسان تا عمق انرژی‌هایش نفوذ می‌کند و انرژیهای درون اتم را نیز استخدام می‌کند. حتی از این نیز عمیق‌تر هست. مثلاً انرژی هسته‌ای عمیق‌ترین لایه‌ی مخلوقات نیست بلکه یک لایه‌های بسیار عمیق‌تر دیگری نیز دارند که آنها تحت ولایت است، آنها در اختیار قرار نمی‌گیرد.

۲/۴/۳ - تصرفات هماهنگ با ولایت (عبادت) شرط مسخر شدن مراتب**عمیق پدیده‌ها**

حال، آن لایه‌های باطنی که تصرف در آنها علوم باطنی می‌طلبد، در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که تصرف‌شان هماهنگ با ولایت است. لذا مومن می‌تواند یک تصرفاتی بکند که بخاطر ایمان اوست. و چون مومن است در آن تصرفات هیچگاه از مسیر خارج نمی‌شود؛ یعنی آن مراتب عمیق مخلوقات مسخر کسی نمی‌شوند مگر کسی که در تصرفاتش به شکل هماهنگ تصرف می‌کند. لذا در عصر ظهور چون اراده‌ها بر محور اراده‌ی ولی خدا هماهنگ می‌شود و شیطنت خاتمه می‌یابد و اراده‌ها به مقام عبادت می‌رسند، علوم در اختیار آنها قرار می‌گیرد، سرپرستی می‌شوند، عقول آنها کامل می‌گردد؛ ۲۵ حرف علم از ۲۷ حرف، بوسیله‌ی حضرت ظاهر می‌شود؛ البته معنی این سخن این نیست که همه ۲۵ حرف را به یک نفر بدهند، کما اینکه الآن علوم حسی و ظاهری نیز به صورت «سازمانی» وجود دارد و یک قدرت سازمانی ایجاد می‌کند؛ همه‌ی علوم را همه نمی‌دانند. در زمانهای گذشته ممکن بود افرادی همه‌ی علوم زمان خودشان را می‌دانستند، چون علوم محدود بودند اما الآن یک فرد معمولی نمی‌تواند همه‌ی علوم را بداند. همه‌ی علوم، متعلق به جامعه است. در عصر ظهور، نیز علوم باطنی به صورت اجتماعی عطا می‌شود. آنگاه همه‌ی این علوم که در اختیار جامعه‌ی مومنین قرار می‌گیرد، چه کارایی دارد! ولی مسیر بکارگیریش مسیر عبادت است. هم فرد و هم جامعه در بکارگیری علوم خودش، تخلف از مشیت نمی‌کنند.

۲/۵ - عصر ظهور، عصر تجلی ولایت

به هر حال تا اختیار هست، بساط گناه برچیده نمی شود.

ولی جهتگیریهای کلی اجتماعی و فردی به سمت تبعیت از ولی خداست. یعنی دوره‌ی ظهور ولایت خداست.

۲/۵/۱ - مراحل و مراتب ظهور ولایت

البته این ظهور ولایت، مراتبی را طی می کند. در بعضی از ادعیه این مراتب بیان شده اند: «و اقتل به جبابرة الكفر و عمده و دعائمه»^۱ یا «و اقصم به رؤس الضلالة»^۲ یا «و اقصم به جبابره الكفر»^۳. مرحله‌ی دوم همان فراعنه‌ی تاریخ است که این فراعنه منحصر به فراعنه موجود در کره‌ی زمین نیست. چون در ماجرای رجعت، عمده نار زنده می شوند و حضرت آنها را گردن می زنند. البته این اقدام یک کار صوری نیست، بلکه یک تصرف حقیقی است؛ یعنی حضرت با این کار، شعاع وجودی اینها را از بین می برد. این قتل به معنی اینکه آنها را زنده می کنند و گردن می زنند نیست؛ تلقی من این است که حضرت آنها را می میراند. چون آنها هنوز زنده اند. چه کسی می تواند بگوید سقیفه مرده است! جریانی که طرفداران به این گستردگی در عالم دارد هرگز نمرده است.

بنابراین پس از ستونها و دعائم: «و اقتل به الکافرین و المنافقین و جمیع الملحدین»^۴ مسأله‌ی «کفر، نفاق و الحاد» است. آنگاه «و املأ به الارض عدلاً»^۵. اگر آن ظلمتها از بین رفت، عالم مالا مال از عدل می شود. که البته دیگر «عدل» به معنای تناسب عبادت خدا در عالم است؛ یعنی پایگاه «عدل»، فعل الهی است.

۱. مفاتیح الجنان، دعای امام زمان (ع).

۲. همان.

۳. همان، ذکر صلوات بر حجج طاهره (ع).

۴. همان

۵. همان.

۲/۵/۲ - درک طعم ایمان و ولایت به شکل اجتماعی در عصر ظهور

آنگاه «و اظهر به دین نبيك»^۱، دوره‌ی ظهور آن دین که از شوون ولایت نبی اکرم (ص) است که حضرت برای آن مبعوث شده اند، در آن زمان است. دینی الآن ما می‌بینیم، دین الهی نیست. الآن دین در خفاست. با ظهور ولی خدا و ولایت او، دین ظاهر می‌شود متهمی در آن سیری که ذکر شد، واقع می‌شود چون واقعا^۲ تا عمده جور اماته نشوند و شعاع وجودی آنها در جهان محدود نشود و فسادى که ایجاد شده «ظهر الفساد فى البر و البحر»^۳ از بین نرود، تا این جریان ظلمت و فساد محو نشود و بعد عدل اقامه نشود، بستر ظهور آن دین فراهم نمی‌شود. چون واقعا^۴ فاعلهای تبعی به میزانی که مسخر آنها شده‌اند فاسد شده‌اند. آنجاست که مردم، طعم آن دین و ولایت نبی اکرم (ص) را می‌چشند. و الا تا آن زمان طعم ایمان و ولایت حضرت چشیده نمی‌شود. یعنی ذائقه‌ها ظرفیت چشیدن آنرا ندارد. «حرام على قلوبكم ان تعرف حلاوة الايمان حتى تزهد فى الدنيا»^۵. تا تعلقات هست، محال است که حلاوت ایمان و ولایت چشیده شود. این امر در عصر ظهور به خصوص به شکل اجتماعی‌اش محقق می‌شود. به تعبیر دیگر ظهور دین حضرت نبی اکرم (ص) در عصر ظهور واقع می‌شود؛ یعنی جریان امامت و ولایت برای تحقق عبادت است.

اصولاً وقتی در همهء شوون انسان عبادت و سجده‌ی تام محقق می‌شود که انسان به تولى و تبرى تام برسد و آنجاست که در آن صورت، ولایت تام بر انسان جاری می‌شود تا اینکه همه‌ی اراده‌ی انسان مجرای نور و حیات و رحمت می‌شود و انسان وارد محیط امن و ایمن می‌شود.

۱. همان.

۲. روم: ۴۱.

۳. کافی، کتاب ایمان و کفر، باب «ذم الدنيا و الزهد فيها»، حدیث دوم.

۳ - تحقق ولایت و تولی ملکوتی در عالم، نتیجه‌ی امامت امام (ع)

حال در بستر محیط اجتماعی اگر روابط و تعلقات اجتماعی، اندیشه‌ها و رفتار اجتماعی فرد و هم چنین ارتباطات تاریخی او حول امام (ع) هماهنگ شد و ناپاکیها و ناخالصیها بر طرف شد، آنگاه عالم مسخر او میشود؛ لذا وقتی تصرفات انسان بر محور امام (ع) هماهنگ شد، همه‌ی عالم نورانی میشود و این همان جریان نور ولی الله و امام (ع) است؛ آن نوری که خدا خلق کرده نازل می‌شود و در مراتب مادون جریان پیدا می‌کند و همه‌ی عالم نورانی می‌شود. لذا می‌بینیم امامت به یک چنین جریانی ختم می‌شود؛ یعنی عصر ظهور، عصر تحقق همه جانبه‌ی ایمان و عبادت و در نتیجه تنزل همه جانبه رحمت، علم، هدایت و همه‌ی آن آثاری است که برای ولایت بیان شده است که بعداً به تفصیل بحث خواهد شد. چون فرهنگ آیات و روایات همه ابعاد این مطلب را باز کرده است. آنچه را که ما می‌گوییم دورنمای مبهمی است که در ذهن خودمان شکل گرفته است در حالیکه هر کدام از این مطالب در واقع ابعادی دارد که آن ابعاد در آیات و روایات تحلیل شده است. به عنوان نمونه آثار تولی به امام (ع) با ادبیات خاصی بیان شده است. مثلاً می‌فرمایند: «من احب أن یستمسک بالعروة الوثقی الّتی لانقسام لها فلیستمسک بحب علی بن ایطالب (ع)». ^۱ یا «من احب ان یستمسک بالقضیب الاحمر الذی غرسه الله فی جنة عدن یمینه فلیستمسک بحب علی بن ابی طالب (ع)». ^۲ اینها بیان حقایق باطنی عالم است.

۳/۱ - جریان امامت (ولایت) جریان اصلی و غالب خلقت

بنا بر این جریان کلی امامت گرچه با یک جبهه‌ی معارض روبروست که آن جبهه هم شرح صدر پیدا می‌کند، تمدن پیچیده‌ی مادی می‌سازد، گسترش هم پیدا می‌کند، احیاناً عرصه را هم برای عبادت و بندگی خدای متعال تنگ می‌کند ولی این جریان ولایت و امامت، جریان اصلی خلقت است، نه جریان ابلیس؛ یعنی نه دو جریان موازی اصلی است و نه این جریان (ولایت و امامت) تابع اوست. در دستگاه خلقت آن که اساس است، امامت اولیاء نور

۱. الصراط المستقیم، ج ۱ - ص ۱۹۸ - فصل سوم.

۲. کشف الغمه، ج ۱ - ص ۱۰۵ - فی محبه الرسول (ص) ایاه و تحریضه علی (ع).

است، آنچه که اساس است، عبادت خدای متعال است که بوسیله‌ی آنها واقع می‌شود؛ عالم برای آنها خلق شده است نه برای شیطنت ابلیس. دستگاه ابلیس با همه‌ی مهلتی که پیدا می‌کند با همه‌ی امدادی که می‌شود که خدای متعال برای او در مقابل عقل، جنود خلق کرده و او را به آن جنود موید کرده است، به او قدرت و سوسه و تزیین و اغواگری داده است. اما در عین حال خدای متعال دو دستگاه موازی خلق نکرده است. یعنی اینگونه نیست که از خلقت دو هدف داشته باشد: یکی هدف شیطنت و استکبار به کمک ابلیس و دوم هدف عبادت و امداد بندگی خدا. بلکه یک هدف بیشتر نبوده و لذا در هدف خلقت، جریان ظلمت، هدف تبعی است. لذا گرچه امداد و درگیری می‌شود ولی این درگیری یک درگیری موازی نیست که در دنیا از اول تا آخر باشد بلکه دارای وقت معلوم است. یعنی عصر ظهور، پایان حاکمیت دستگاه باطل است. لذا دیگر در عوالم بعدی دستگاه ابلیس سلطنت و حضور ندارد. لذا «ایام‌الله» که «یوم‌الظهور»، «یوم‌الرجعه» و «یوم‌القیامه» است، «ایام‌الظهور» خلافت اولیاء خدا و ظهور ولایت نبی اکرم (ص) است. عالم برای این امر خلق شده است نه برای دستگاه ابلیس هر چند دستگاه ابلیس امداد می‌شود. انسانهایی که بصیرت ندارند و فهم شان جامع و هماهنگ نیست و در فهم از انبیاء تبعیت نمی‌کنند، اغوا می‌شوند لذا خیال می‌کنند، این جریان در عالم یک جریان اصلی است. ولی آنهایی که شرح صدر و همراهی با معصومین (ع) پیدا می‌کنند، نورانیت پیدا می‌کنند و می‌توانند متناسب با ظرف خودشان همه‌ی عالم را مشاهده کنند، براحتی می‌فهمند که این جریان، جریان اصلی خلقت نیست و نمی‌تواند ممتد باشد. چون امتدادش به این است که مشیت الهی بر آن تعلق گرفته باشد. و لذا می‌فهمند «ان للباطل جولة و للحق دولة». حتی در عالم دنیا، چه برسد در کل عالم خلقت که کاملاً روشن است؛ یعنی محیط ولایت ابلیس، عالم ملکوت یا عالم قیامت و برزخ نیست. پس آنچه اشاره شد، سرانجام جریان امامت بود که یک بحث فلسفه‌ی تاریخی است.

۳/۲ - امامت امام، اساس دین و طریق جریان آن

یک بحث قابل توجه در این قسمت این است که تصرف مومنین ملکوتی است و حتی لذت‌شان نیز ملکوتی می‌باشد. چرا که اساساً لذت تابع صفات است؛ یعنی اگر صفات

حمیده شد، لذت از عبادت و ولایت ولی است؛ اما صفات رذیله مبدأ لذتهای حیوانی است. انسان حسود از حسدش و انسان بخیل از بخلش و انسان جواد از جودش لذت می برد. پس تفاوت در صفات است. آنگاه عالم در عصر ظهور و در بهشت به نقطه‌ای می رسد که همه‌ی امکانات در اختیارشان قرار می گیرد چون نه تصرف شیطانی می کنند و نه لذت حیوانی می برند. این است که عالم برکات خودشان را در اختیار جنود الله (عبادالله) قرار می دهند و عاشقانه هم در اختیار قرار می دهند، با سر به طرف مومن می دوند. یعنی جامعه‌ی عصر ظهور، جامعه‌ی الکترونیکی تافلر نیست.

پس بحث «تصرف» یکی از مباحث مهمی است که نیاز به تفصیل بیشتر دارد. البته «تصرف» نوعی لذت است یعنی آنرا غرق در حالات خودش می کند. یعنی در آن، بالاترین تصرف را انجام می دهید یعنی آنرا تبدیل به حال (حال روحی) می کند. انسان فاسق نعمت را تبدیل به حال ظلمانی می کند؛ یعنی وقتی غذا می خورد آنرا تبدیل به لذت مادی می کند در حالیکه مومن غذا را تبدیل به لذت ملکوتی می کند؛ یعنی غذا حال می شود و در قلب مومن حضور پیدا می کند. لذا عاشقانه خودش را در اختیار مومن قرار می دهد. چون می خواهد به سمت ملکوت سیر کند.

۳/۳ - امام (ع) اساس اتمام حجت‌ها (و نه برهان و استدلال)

اساساً اتمام حجت بوسیله‌ی برهان و استدلال ما واقع نمی شود. «السلام عليك يا حجة الله البالغة». حجت بلیغ نسبت به همه‌ی تاریخ و مراتب خلقت، وجود مقدس نبی اکرم (ص) و امیر المومنین (ع) و ائمه هدایت معصومین (ع) می باشند و ایشان به هر انسانی از خودش نزدیک تراند. «ما یکون من نجوا ثلاثة إلا و هو رابعهم» «و هو معکم اینما کنتم»^۱. در روایت ذیل آمده: «ان بذلك استیلاء اماناته بالقدرة التي رکبها فهم علی جمیع خلقه و ان فعلهم فعله»^۲. «و هو معکم اینما کنتم»^۳ یعنی اماناء الله با شما هستند و خدا بوسیله‌ی امرش با شما حاضر است.

۱. مجادله: ۷.

۲. بحار، ج ۳ - ص ۳۱۰ - حدیث ۱۴ (به نقل از احتجاج).

۳. حدید: ۴.

بنابراین حجت برای هر کسی متناسب با ظرف او تمام می‌شود که هرگاه یک قدم جلوتر بیاید، حجت‌های بعدی برایش تمام می‌شود. حضرت موسی (ع) عصا را می‌اندازد، معجزه می‌شود. حال آنهایی که ایمان می‌آورند، هدایت‌های بعدی برای آنها می‌آید. اما کسانی که مقابل این حجت می‌ایستند دیگر اتمام حجت شده و او راه نیفتاده تا حجت‌های بعدی بخواهد. هر کس در این عالم راه بیفتد، حجت‌های بعدی به او می‌رسد. اما اینکه ظرفیتها و مرتبه‌ها مختلف است، سخن پر دامنه‌ی دیگری است. مثال من این است که می‌گویم نسبت عوالم قبلی نسبت به این عالم، شبیه این عالم به عالم قیامت است. در عالم قیامت وقتی انسانها وارد صحنه‌ی قیامت می‌شوند، یک‌جا محشور نمی‌شوند؛ یکی قرب ولی خدا و دیگری بسیار دور است و لذا دیرتر می‌تواند از شفاعت اخروی بهره‌مند بشود. در دنیا نیز اینگونه است؛ یعنی در دنیا بهره‌مندی از شفاعتها تابع عوالم قبل است. اینکه برای فردی کاملاً بستر شفاعت فراهم می‌شود؛ مثلاً در جامعه شیعه و یا در عصری نورانی دنیا می‌آید و دیگری در جامعه ظلمانی کفار ظهور می‌کند، بی‌جهت نیست. اینکه حجت‌ها چقدر برای انسانها تمام بشود تابع یک مسأله دیگری است. اما برای هر کسی در ظرف خودش با او اتمام حجت می‌شود. مگر یک انسانهایی به حدی ضعیف باشند که ظرفیت عقلانی‌شان بگونه‌ای بالغ نشود که در این دنیا با آنها اتمام حجت کنند، اما اینها ممکن است عوالم بعدی داشته باشند که در آن عالم با آنها اتمام حجت می‌شود.

۳/۴ - ولایت امام (ع) مجرای تام ولایت الله

پس جریان امامت، جریان رهبری هماهنگ عبادتها بر محور ولایت خدای متعال است. آن کسی که در نقطه کانونی قرار گرفته است و متناسب با ولایت خدای متعال عالم را اداره می‌کند، خودش تحت ولایت تام است؛ یعنی خودش سجده‌ی تام و تمام کرده است، لذا مجرای تام ولایت خدای متعال و صاحب ولایت مطلقه می‌شود. «ولایتنا ولایة الله»^۱ و بدون حجاب حامل ولایت خدای متعال می‌شود که در روایت آمده بین حجت و خدای متعال حجابی نیست. آنگاه این شخص صاحب ولایت کلیه، عالم را

۱. امالی شیخ طوسی، ص ۳۶۴.

هدایت می‌کند.

«حجب نور» مراتب واسطه‌ی بین نور نبی اکرم (ص) و عوالم است؛ یعنی همه‌ی انوار از طریق نبی اکرم (ص) به عالم نازل می‌شود. وسایط بین این نور، حجب نورانی می‌شود. هر چه از آن طرف به ما می‌رسد نور است متهی وسایط نورانی داریم. مثلاً ممکن است رهبری تکوینی شما بر عهده‌ی یک امامزاده گذاشته شده باشد.

۳/۵ - انحلال دستگاه معصیت در دنیا و محاصره کردن آن در جهنم بوسیله

امامت امام

به هر حال جریان امامت، جریان ولایت خدای متعال است و امری در عرض ولایت حضرت حق نیست. این ولایت از طریق کسانی که صاحب ولایت تام و کلیه هستند، بر عالم جاری می‌شود و آنها کسانی هستند که عبد مطلق هستند؛ خشوع تام دارند؛ خشوع در مرتبه‌ی رضا آنها کامل مراتب رضا. لذا اراده‌ی او مجرای جریان ولایت بر همه‌ی خلقت می‌شود؛ امامت‌شان امامت عبادت است؛ عبادت همه‌ی عالم را به نحو هماهنگ رهبری می‌کنند و در کنارش هم یک دستگاه باطل به صورت تبعی خلق شده که او هم در دستگاه امامت منحل می‌شود. و اینگونه نیست که هم عرض و موازی جلو برود و غلبه کند یا موازی ادامه پیدا کند. «و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت» یعنی شخص این ولایت را می‌پذیرد. عوالم بعد هم روشن است؛ «و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون».^۱ در عوالم بعد آنها محاصره می‌شوند و از طریق خلقت هم این محاصره صورت می‌گیرد. یعنی وقتی به دستگاه خلقت ظلم می‌کند، همین جریان خلقت تحت ولایت ولی الله او را محاصره می‌کند و جهنم درست می‌شود. لذا جهنم در عالم خلقت نیز می‌باشد و مخلوق خدای متعال می‌باشد که بوسیله‌ی همین جریان خلقت آنها محاصره و محدود می‌شوند. البته کسانی در نهایت در آن دستگاه می‌ماند که عداوت دارند. جز معاند، اهل خلود نیست ما بقی تدریجاً تطهیر و وارد محیط رحمت و ولایت خدای

متعال می‌شوند. آن اراده‌هایی که معاند هستند و عناد دارند، رحمت را نمی‌خواهند. در روایت هست که حضرت فرمودند اگر همه‌ی مخلوقات ولایت خدای متعال را قبول می‌کردند، جهنم خلق نمی‌شد. یعنی اگر ولایت الله را قبول می‌کردند، جهنم خلق نمی‌شد. شاید از این روایت بتوان این مطلب را استظهار کرد که جهنم به تقاضای آنها خلق شده است و متناسب خواست آنهاست؛ یعنی محیط جریان خواست آنها، جهنم است؛ چون آنها رحمت را نمی‌خواهند و از ولایت روی گردان است.

۳/۶ - «عصر ظهور، بهشت و درجات آن»، نتیجه‌ی امامت

پس اگر جریان خلقت را معنا کنیم، این جریان به تحقق مقاصد امامت که همان عبادت است می‌رسد که ظرفیت تام این عبادت در عالم دنیا در عصر ظهور و رجعت اتفاق می‌افتد که همه انبیاء و اولیاء برای آن آمده‌اند و برای محقق شدن همین مقصد، بسترسازی می‌کردند؛ عبادتها و اراده‌های آنها در عصر ظهور، حضور دارد؛ به تعبیر مسامحی، آن عبادت بر آیند همه‌ی عبادتهاست. البته محورش هم عبادت نبی اکرم و انوار پاک اهل بیت (ع) است.

اما ادامه‌ی جریان امامت پس از عالم دنیا به وادی السلام، برزخ و بهشت و تا قیامت و درجات بهشت و... منتهی می‌شود که درجات بهشت هم همان درجات ولایت است. «و بولایتهم و معرفتهم ایانا یضاعف الله لهم اعمالهم و یرفع الله درجات العلی»^۱.

پس نتیجه‌ی این جریان امامت، جریان نور، حیات و معرفت است: «ولو استقاموا علی الطریقه لاسقیناهم ماءً غدقاً»^۲. «و الله ینورون قلوب المؤمنین»^۳. بالاخره نتیجه‌ی تحقق ولایت، همه‌ی خیرات و برکات است. البته فهم ما قاصر است و الا هر کدام از این کلمات، یک کتاب است.

۱. کافی، ج ۱ - ص ۴۳۰ (باب فیہ نکت و تنف من التزیل فی...).

۲. جن: ۱۶.

۳. اصول کافی، باب «ان الائمه (ع) نور الله عزوجل».

۴ - ولایت امام (ع) طریق جریان ولایت و وقوع عبادت

۴/۱ - ضرورت تعریف جریان خلقت، تاریخ، جامعه و انسان بر محور امامت

حال در ادامه برخی از مطالب دیگر در مورد امامت را اشاره می‌کنیم و آنگاه وارد فضای آیات و روایات می‌شویم. تا اینجا جریان کلی امامت را در تکوین، تاریخ و جامعه و انسان اجمالاً از سرآغاز خلقت تا قیامت مورد اشاره قرار دادیم و جریان مشیت خدای متعال را در خلقت و گسترش عالم، نقطه‌ی آغاز و پایان آنرا فی‌الجمله توضیح دادیم. البته باید خلقت عوالم و جریان ولایت و هم جریان بندگی و استکبار - که مربوط به بحث فلسفه‌ی تاریخ است - و هم مباحث اجتماعی و انسان - که بحث مربوط به عبادت و اخلاق فردی است - باید در همین دستگاه تعریف بشود. یعنی اخلاق، فقه، فلسفه‌ی تاریخ، جامعه‌شناسی، فلسفه‌ی خلقت و..... همه باید بر این محور تبیین گردد.

۴/۲ - ضرورت بازگشت همه ارتباطات و تصرفات (تولی‌ها) به عبادت

پس موضوع امامت، عبادت است. ^۱ یعنی، هم از طرف امام (ع) و هم از طرف ماموم موضوع امامت، عبادت است و نه جریان قدرت. به تعبیر دیگر در تکوین، تاریخ و جامعه، موضوع امامت حقیقی عبادت است؛ یعنی امام (ع) ابد مردم است به همین دلیل مجرای ولایت خدا می‌شود. وقتی ولایت می‌کند، ولایت کردن او عین عبادت است. حال اگر این امامت جاری شد تا جایی که یک مومن تحت ولایت امام (ع) نسبت به یک جماد، خلافت می‌کند و اراده‌اش مجرای امامش شد، امامتش عبادت است. یعنی خشوع در مقابل خدای متعال در موضوع امامت اخذ شده است؛ روح امامت خشوع است. چه امامت کلی خلقت و چه آنجایی که حضرت کسی را به عنوان استاندار نصب می‌فرمایند و چه آنجایی که انسان مومنی در ظرف خودش به تبع امام (ع) در جوارح خودش و اشیاء دیگر تصرف می‌کند. اگر او در تولی به امامت تصرف می‌کند، عبادت می‌کند. لذا به نظر ما در همه جا امامت عین شفاعت نیز می‌باشد؛ هر کس امامت معنوی می‌کند، در واقع شفاعت می‌کند. امامت هم تا

۱. البته بر اساس معارف دینی، موضوع امامت، عبادت است منتهی به عنوان یک احتمال از معارف و محتمل است که مقنن شدن آن نیاز به یک کار عظیم اجتهادی است که انشاءالله شما ها انجام می‌دهید.

درجات پایین مومنین جاری می‌شود. امامت کل خلقت مربوط به انوار پاک معصومین (ع) است. حال من هم اگر مومن بودم و به تبع آنها عمل می‌کردم، مادون خودم را سرپرستی می‌کنم؛ یا وقتی که در بدن و جسم خود تصرف می‌کنم، تصرف من باید عین عبادت باشد. از آن طرف هم اگر جریان امامت واقع شد، تبعیت از امامت و تولی به امام (ع) عین عبادت است؛ یعنی کسی که بیعت می‌کند، عین عبادت است؛ نه امام (ع) استکبار نفس و احساس قدرت می‌کند و می‌خواهد سلطه پیدا کند و نه مأموم در این تبعیت منافع خودش را می‌بیند بلکه هر دو خاضع و ساجد هستند؛ یکی در تبعیت و دیگری در سرپرستی سجود؛ که بالتبع سطوح پیدا می‌کند. لذا وقتی ولایت امام (ع) جاری می‌شود، ممکن است از دهها مجرا گذر کند تا به یک موجودی برسد که همه‌ی این مجاری، مجاری عبادت است و همه‌ی تولی‌ها نیز عبادت است. مثلاً امامت نبی اکرم (ص) در امامت حضرت ابراهیم (ع) برای یک امتی ظهور پیدا کرده است. یعنی امامت حضرت ابراهیم (ع) شعبه‌ای از امامت نبی اکرم (ص) می‌باشد. و حضرت ابراهیم (ع) در این امامت، عبادت می‌کند. البته دو نوع عبادت می‌کند، یکی سجده‌ی برای خدا که سجده‌ی ایشان، ولایت نبی اکرم (ص) است، یعنی از طریق خشوع به نبی اکرم (ص) و تولی به حضرت، خدا را عبادت می‌کند و آنگاه متناسب با تبعیت از نبی اکرم (ص) و نبوت کلیه‌ی حضرت، در عالم نبوت می‌کند و متناسب با امامت کلی حضرت، امت خودش را رهبری می‌کند. یعنی ولایت نبی اکرم (ص) از طریق حضرت ابراهیم (ع) جریان پیدا می‌کند. چرا که آنها عبادت می‌کنند و دنبال انانیت نفس نیستند؛ یعنی آنها دنبال عبادت خدایند و اعظم عبادات هم عبادت در امر ولایت است. لذا اگر کسی این عبادت را نداشت، دیگر عبادتهایش در سبیل و صراط واقع نمی‌شود.

پس همه‌ی تولی‌ها و خشوع‌ها به خشوع در مقابل نبی اکرم (ص) و در نتیجه به خشوع در مقابل خدای متعال برمی‌گردد، همه سرپرستی‌ها هم به سرپرستی نبی اکرم (ص) و ولایت خدای متعال برمی‌گردد.

روح حضرت در همه‌ی عوالم حضور دارد. متهی برای یک امتی شعبه‌ای از ولایت ایشان در روح یک مؤمن کاملی مثل حضرت ابراهیم خلیل (ع) ظهور پیدا می‌کند. لذا میثاق اصلی آنها، میثاق ولایت است و اساسی‌ترین عبادت هم عبادت در امر ولایت؛ یعنی عبادت در سبیل و صراط (قبول کردن صراط) خداست. کسی که صراط خدا را قبول نمی‌کند وقتی

از صراط بیرون رفت، چه عبادتی می‌تواند بکند؟ کسی که از باب عبادت وارد نمی‌شود چگونه می‌تواند عبادت کند «ولکن جعلنا ابوابه و سبيله و صراطه و وجه الذی یؤتی منه»^۱ لذا سجده اصلی همین است: «و ادخلوا الباب سُجّدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و سنزید المحسنین»^۲ اگر از این در، خاصعانه وارد شدید آنگاه «قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و سنزید المحسنین». من این را اینگونه می‌فهمم: «ان بینی و بین الله عز و جل ذنوباً لایاتی علیها الا رضاکم»^۳. باطن معصیت، خروج از ولایت و باطن توبه، برگشت به محیط نورانی ولایت است.

پس جریان ولایت و سرپرستی عالم از مجرای ولایت نبی اکرم (ص) واقع می‌شود که همان جریان ولایت خدای متعال است، و جریان عبادتها هم از طریق خشوع نبی اکرم (ص) واقع می‌شود؛ یعنی نبوت و امامت حضرت ابراهیم خلیل (ع)، سبیل عبادت دیگران است؛ یعنی ولایت ایشان سبیل جریان ولایت خدای متعال و عبادت مخلوقات است. لذا در بحار (ج ۲۴) و دیگر کتب قدما مانند بصائر و تفسیر برهان آمده: «نحن الصلوة، نحن الزکاة، نحن الحج، نحن الصوم و...» که روایات بسیار عمیق و عجیبی دارند البته لغزشگاه هم می‌باشد؛ یعنی اگر بد معنا کنیم، رأی «ابوالخطاب» می‌شود و اگر به درستی معنا شود، عین توحید است.

پس هم جریان ولایت و هم جریان تولی، عبادت است و محور جریان ولایت هم، عبادت است. یعنی یک جریان از بالا به پایین است که از طریق آن ولایت خدا جاری می‌شود و یک جریان از پایین به بالا است که عبادتها واقع می‌شود. عبادتها همه سجده به طرف خدای متعال بر محور سجده‌ی نبی اکرم (ص) است و سجده‌ی نبی اکرم (ص) محور همه‌ی سجده‌هاست و لذا وقتی به سمت بالا نگاه کنیم، همه‌ی عالم «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض»^۴ بر محور نبی اکرم (ص) سجده می‌کنند. من این آیه را اینگونه می‌فهمم «ایاک نعبد و ایاک نستعین». یعنی ما ولایت ولی تو را قبول کردیم و حول او داریم سجده

۱. کافی، کتاب الحج، باب «معروفه الام والرد الیه»، حدیث ۹.

۲. بقره: ۵۸ و اعراف: ۱۶۱.

۳. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۴. جمعه: ۱ و تغابن: ۱.

می‌کنیم؛ بلا تردید استعانت و عبادت حضرت به خداست. من که جرأت می‌کنم آیه را می‌خوانم؛ به تبع این است که امامزمان (ع) دارد سجده می‌کند و ما هم به تبع ایشان و به شفاعت ایشان «ایاک نعبد و ایاک نستعین» می‌گوییم.

۴/۳ - معنای «شفاعت»

این مطلب را نیز اشاره شد که «ولایت» هم عین «شفاعت» است؛ یعنی خود حضرت سجده کرده حالا مجرای رحمت خدای متعال، خیر، نور، حیات و... برای کسانی می‌شود که حاضراند به طرف او بیایند. لذا «شفاعت» یک امر ساده نیست، موونه می‌برند. «و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیرت الضلاله»^۱. ولایت سیدالشهدا (ع) از طریق عبادت حضرت واقع می‌شد؛ یعنی شفاعت حضرت طریق ولایت حضرت است و لذا شفاعت دیگر یک امر قرار دادی نیست. هر کس مجرای نور نبی اکرم (ص) شد، طریق شفاعت حضرت، واقع شده است. البته مجرا شدن هم موونه لازم دارد. اگر انسان بخواهد از جسم تمتع جسمانی ببرد، این میوه را می‌خورد که لذت ببرد، دیگر او نه ولایت حق و نه شفاعت می‌کند. ولی اگر به جایی رسیده که کاری به میوه ندارد، «من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی می‌خرم از برای تو». مومن کاری به غذا ندارد. اگر غذا را می‌خورد می‌خواهد مجرای نور برای این غذا بشود، می‌خواهد دست او را بگیرد و بالا ببرد می‌خواهد بدنش را سرپرستی کند. یعنی رنج می‌برد برای اینکه این غذایی را که می‌خورد به کمال برساند. کما اینکه نبی اکرم (ص) که روح هستی بود، برای اینکه ما را که جسم عالم هستیم رشد بدهد. همین زحمت را کشیده است. در روایات آمده که فرمود: روح مومن از باقی مانده‌ی جسم ما خلق شده است. روح ما از علین و روح شما از جسم ماست. روح آنها بالاتر است. حال آن روح برای اینکه این اجسام را بالا ببرد، شفاعت می‌کند رنج می‌برد. خدا فرمود: «دبر فادبر»^۲ و الا حضرت با هفت ملک و هفت ملکوت چه کار داشت! حضرت که با عوالم، کاری نداشت.

۱. مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

۲. کافی، حدیث عقل و جهل.

پس از آن سو جریان ولایت، عین جریان شفاعت است و همه‌ی شفاعتها به شفاعت نبی اکرم (ص) برمی‌گردد. همه‌ی عبادتها هم از این طرف به عبادت نبی اکرم (ص) برمی‌گردد: «بنا عبدالله، بنا عرف الله لولا نا ما عبدالله»^۱. فطرت کل هستی بر عبودیت و بر ولایت است. لذا در روایت ذیل آیه‌ی فطرت آمده: «هو لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله اشهد انّ علیاً ولی الله، الی هاهنا التوحید»^۲. خشوع در مقابل ولایت کلیه در همه‌ی مخلوقات است، البته اگر از طریق تبعیت خارج شدند، تحت ولایت ابلیس واقع می‌شوند. من گاهی فکر می‌کنم این جمادات و نباتات را نیز می‌گیرد. آنهایی که کندی کرده‌اند غذای اهل معصیت می‌شوند.

۵ - «عبادت»، موضوع مدیریت و سرپرستی اجتماعی

به هر حال این مسأله‌ی اول بود که امامت، امامت عبادت در کل خلقت است. حال در جامعه، مفهوم سیاست اسلامی با مفهوم سیاست مادی فرق می‌کند. در جوامع مادی، سیاست به معنی قدرت است و به اقتصاد هم خدمات می‌دهد. اما در نظام دینی بحث عبادت است نه قدرت؛ یعنی از دو طرف جریان عبادت است و این اصل است نه اینکه اقتصاد و رفاه و لذت اصل باشد. یعنی جریان پرستش اصل و رفاه تابع آن است. معنی رفاه تابع درجات ایمان عوض می‌شود؛ لذت مومن با لذت کافر کاملاً^۳ دو سنخ متفاوت است. پس جریان عبادت اصل و جریان امکانات باید بستر عبادت باشد. نه اینکه رفاه و لذت اصل بشود و آنگاه قدرتی درست می‌کنیم که به دنیا پرستی بیشتر برسیم. اصلاً درک از ولایت و سیاست در دو دستگاه، کاملاً متفاوت است. این بحث یکی از مباحث بسیار مهم در بحث فلسفه‌ی سیاست می‌باشد. ما هم اساس «ولایت فقیه» را اینجا بنیان می‌گذاریم. اگر بناست جریان عبادت واقع بشود باید ولایت خدا جاری گردد و مجرایش هم مجرای خاصی است.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. کافی، ج ۱ - ص ۱۴۵ - باب النوادر... و کافی، ج ۱ - ص ۱۹۳ - باب «ان الائمة (ع) و لاه امر الله اخرته.

۲. تفسیر القمی، ج ۲ - ص ۱۵۴.